

تاریخ اردیاست ایران از اقتراض ساسانیان تا حمله مغول

مؤلف:

جلال الدین همایی

هو العليم
تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد دوم

مشمول بر تاریخ ادبیات ایران از انقراض ساسانیان
تا حمله مغول

— تألیف —

آقای آقا میرزا جلال الدین همائی اصفهانی
معلم ادبیات

دوره دوم علمی و ادبی مدرسه متوسطه تبریز

چاپ اول

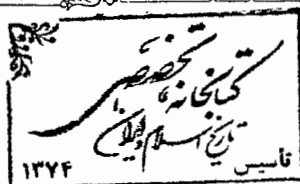
حق تقلید محفوظ و تجدید نظر بهر نحوی که باشد

مخصوص مؤلف و طبع و تجدید دائمی محفوظ

و مخصوص است بکتابخانه « ادبیه »

تبریز ۲۶ فروردین ماه ۱۳۰۹ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۴۸ ایران

تبریز مطبعه و گراور سازی الکتریکی « شرق »





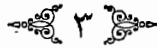
بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

✽ خداوندا در توفیق بگشای ✽

بیاری کرد کار بخش اول از رشته تألیف ناقابل ما پایان رسید و هدیه ارباب ادب شد و تا آنجا که دانستیم و توانستیم با رعایت کمال اختصار تاریخ ادبیات ایران را از قدیمترین عصر تاریخی تا حدود (۶۵۰) میلادی نگاشتیم - و در حقیقت بیشتر نوشته‌های قبل مقدمه رشته‌های بعد است .

اکنون شروع به تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام میشود - و موضوع مطالب در این جزو که بخش دوم از تألیف ناچیز ماست تاریخ ادبیات ایران است از انقراض ساسانیان تا حمله مغول و بقدر مقدور در هر بابی جانب ایجاز را نگاهداشته از اطناب اجتناب خواهیم کرد



تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام

تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام بچند فصل جدا میشود و مطابق هر نظری ممکن است طوری تقسیم نمود [۱] - ما بعلتی که در طی مطالب آتی به معلوم میگردد این دوره را نیز مانند دوره قبل از اسلام به سه قسمت عمده تقسیم و در ضمن هر قسمتی اشاره به عصرهای مختلف میکنیم:

۱ - دوره اول: از انقراض ساسانیان تا حمله مغول

مشمول بر عصر خلفا و طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و آل زیار و آل بویه و سلاجقه و اتابکان و خوارزمشاهیان و غیرهم از امرا و سلاطین جزء و فرمانفرمایانی که در بارشان خصوصیتی دخیل در علم و ادب بوده است - و محض اصطلاح این عصر را مینامیم به (عهد برمکی و

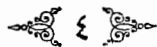
عباسی) یا (عهد سامانی و غزنوی) یا (عهد

[۱] مثل اینکه بعضی بخش عصر تقسیم کرده اند: ۱ - از ظهور اسلام تا ظهور

غزنویان ۲ - از ظهور غزنویان تا تشکیل دولت سلجوقی ۳ - از ابتدای تشکیل دولت

سلجوقی تا حمله مغول ۴ - از شروع حمله مغول تا تشکیل دولت صفویه ۵ - از تشکیل

دولت صفویه تا تشکیل سلسله قاجاریه ۶ - از ابتدای تشکیل سلسله قاجاریه تا مشروطیت ایران



ابن سینا و فردوسی .

۲- دوره دوم - از حمله مغول تا تقراض صفویه مشتمل بر عصر مغول وایلخانان و آل مظفر و تیموریان و ترکمانان و صفویه - و این عصر را مینامیم (عهد مغولی و صفوی) یا (عصر خواجه طوسی و سعدی) .

۳- دوره سوم - از انقراض صفویه تا عهد مشروطیت ایران مشتمل بر عهد نادری و زندیه و قاجاریه و غیره - و این عصر را اصطلاحاً مینامیم به (عهد قاجاری و امیر کبیر) یا (عهد سبزواری [۱] و قاجاری) .

از عهد مشروطیت ایران تا کنون اوایل دوره چهارم حساب میشود و بتفصیل انشه در موقع خود شرح خواهیم داد .

دوره اول بعد از اسلام

این دوره شروع میشود از نیمه سده (مائه) هفتم میلادی تا

[۱] مراد حاج ملاهادی سبزواری صاحب تالیفات بسیار از قبیل منظومه منطق و حکمت و شرح آن متخلص به (اسرار) است که بماده تاریخ (گفتم که نبرد زنده ترشد) از دنیا رحلت کرده است .

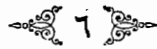


اوائل سده هفتم هجری یا دوازدهم میلادی [۱] . - بطور اختصار می گوئیم: ادبیات ایران در این دوره سه حالت مختلف پیدا کرده است نخستین (عهد فترت) از استیلای عرب تا حدود دو قرن بعد از هجرت دوم (عهد ظهور یا تکون) در قرن سوم هجری. سوم (دوره رواج و زرقی) از قرن سوم بیعد - در ذیل عنوانی چند بتوضیح مطالب می پردازیم .

انقراض دولت ساسانی و حمله عرب بر ایران

محض تمهید مقدمه میگوئیم: هر جامعه و دولتی حکم یکموجود مشخص حی جسمانی را دارد که با سیر طبیعی احوال حیات را می پیماید و ناگزیر ایام پیدایش و طفولیت و رشد و جوانی و وقوف و پیری و انحطاط و بالاخره فنا و زوال بر او میگذرد و در خلال این احوال گاهی مبتلا بمرضهائی (از قبیل ضعف مزاج اجتماع و فساد اخلاق و بلاهای ناکهانی سیاسی و غیره) میگردد و در اثر سوء تدبیر اطبای

[۱] سابقاً نوشتیم که بعض قتل یزدگرد سوم را (۶۵۲ م) نوشته اند و ما اگر مبدأ این دوره را قتل او و آخرش را (۶۱۶ ه) یعنی تسخیر خراسان و ماوراءالنهر بدست چنگیزیان و قتل و غارت بخارا که مرکز علم و دانش بوده است قرار دهیم چندان بی مناسب نیست . - نظر باینکه سال هجری قمری ده روز و کسری از سال شمسی کمتر و بعلاوه هجرت پیغمبر در ماه ششم (ژون) ۶۲۲ م واقع شده است اغلب در تطبیق سال هجری با میلادی دچار اشتباه شده اند - اصطلاح لفظ (سده) بجای قرن یا مائه بنظر ما صحیح و ماخوذ از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی است در وجه تسمیه جشن سده و اله العالم .



اجتماعی اعنی زمامداران وقائیدین ملی و دوزاتی در جوانی بدرود زندگانی میگوید و گاه باشد که برعکس با وجود ضعف و ناتوانی نهی بواسطه حسن تدبیر طیبیان و پرستاران بهبودی یافته و زندگی از سر میگیرد - بهر حال دیر باز و در رهسپار دیار عدم میگرد و بالاخره هر حادثی دستخوش تغییر و زوال و دارای آغاز و انجام است و (آنچه تغییر پذیرد خدا است). مجلاً مطالعه تاریخ و سرگذشت احوال ساسانی و عرب بخوبی مدلل میدارد که تمام علل و اسباب انقراض و زوال برای دولت ساسانی و کلیه موجبات پیشرفت و ترقی عالمگیر برای قوم عرب فراهم شده بود بطوری که اگر دسته مهاجم نیرومندی مثل عرب در آن ایام پیدا می شد و از کنه احوال اجتماعی و سیاسی ایران آن عصر آگاه بود بدون تردید سلسله ساسانی را منقرض میساخت نهایت امر اینکه فتح نصیب عرب شده است .

سلطنت ساسانی بهمت اردشیر بابکان در ۲۲۶ م (و بقولی ۲۲۴ م) تاسیس شد و در زمان شاپور حرارت جوانی یافت و بعد از آن بکچند بترقی و رشد و مدتی در حال وقوف گذراند و در زمان انوشیروان رمق تازه گرفت و بعد از آن بسد پیری و ضعف رسیده رفته رفته بر انحطاط خود افزود تا اینکه راه زوال پیمود و آخرین پادشاه بخت بر کشته ساسانی نزد کرد سوم با حالت آوارگی و بیچارگی در مرو بدست آسیابانی کشته شد ۶۵۲ م . - بعد از انوشیروان روز بروز علائم ضعف قویتر و آثار انقراض هویداتر میگشت برای توضیح اسباب ضعف



و انقراض دولت عظیم الشان ساسانی قضايا و مطالب ذیل را در نظر میگیریم : ۱ - جنگ با بدویان (وقعه ذوقار) در زمان خسرو پرویز و شکست چهل هزار قشون منظم ایرانی از یکدسته اعراب بدوی شیبانی و غیره - تاریخ این جنگ بقول بعضی مابین ۶۰۶ و ۶۱۰ و بقول در ۶۱۱ است ۲ - منازعه خسرو پرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت سلطنت و پناه بردن خسرو بامپراطور روم (مریس Maurice) ۳ - جنگ خسرو پرویز با هرقل (هرا کلیوس) امپراطور روم بعد از فوت مریس و استیلای هرقل در ۶۲۳ م بر ایران و شکست فاحش خسرو پرویز و غارتهاي شهرهای ایران و خراب کردن آتشکدها از قبیل آتشکده (آذر کشناسب) ۴ - شکست خوردن پرویز در جنگ دستگرد (تقریباً ۲۰ فرسخی تیسفون) مجدداً از قشون هرقل در ۶۲۷ م و فرار کردن خسرو ۵ - کشتن خسرو شاهزادگان و نجبا و سرداران نامی را و بی احترامی و حق ناشناسی نسبت بسرداران قابل فدا کار از قبیل شهر براز و شاهین و آزدی و دلسردی آنها از کار ۶ - تحمیل عوارض سنگین و مالیاتهای طاقت فرسا بر مردم و فقر و پریشانی عامه و مرض طاعون و انحطاط زراعت و تجارت و صنعت و نفرت عمومی از سوء خلق و رفتارهای جاهلانۀ ظالمانه پادشاه نسبت برعایا ۷ - غرور و خود پسندی و شهوت رانی و ستمکاری پادشاه [۱]

[۱] بعضی مده زهای خسرو پرویز را سه هزار و برخی مابین ده و دوازده هزار

نوشته اند علاوه بر چند هزار کنیز که جزو حرمسرای او بودند برای سرودن و نواختن

۸ - خلع و کشته شدن خسرو پرویز در ۶۲۸ م و انقلابات
 ۳. در پی و بقول بعضی در ظرف چهار سال (۶۲۸ - ۶۳۲) تغییر
 دوازده شاه و مخلوع یا مقتول شدن آنها [۱] و بالاخره افتادن تخت
 و تاج با عظمت ساسانی در حالت هرج و مرج و نبودن زمامداران و
 سرداران قابل بدست پادشاه جوانی تجربه یزد کرد سوم در ۶۳۲ م

بقیه از صفحه قبل

مشهور مابین زنهای خسرو یکی شیرین سربانی است که بعد از مرگ خسرو شیرویه
 خواست او را ازدواج کند خود را کشت و دیگر مریم دختر مریس فیصر بیزانس
 - مخارج چنکهای ۲۵ ساله و دربار خسرو را با اینکه خزانه ایران را چهار برابر
 کرده بوده است اگر حساب کنیم معلوم میشود که چه اندازه بر مردم تحمیل کرده است
 - صاحب تاریخ ساسانی اغلب مطاعن خسرو را حتی قتل پدر و فرزندانش تاویل و قسمتی
 را از قبیل شهوت رانی و بی احترامی بنعش شاهین سردار وفادار قبول کرده است و اله العالم
 [۱] بعد از خسرو پرویز پسرش شیرویه قباد دوم سلطنت کرده است (۶۲۷-۶۲۹)
 و بعد از او پسرش اردشیر سوم که هفت ساله بوده است (۶۲۹) و بعد از او دو ماه
 شهر براز تخت سلطنت را تصرف کرده (۶۲۹) و بعد از او خسرو سوم نوۀ هرمز
 چهارم و بعد از او جوانشیر پسر خسرو پرویز سلطنت کردند (۶۲۹) و بعد از آنها
 پوراندخت دختر خسرو پرویز و بعد از او کشناسب برده برادر خسرو سوم و بعد از او
 آذرمدخت دختر خسرو پرویز و خواهر پوراندخت سلطنت کرد و بعد از او هرمز پنجم
 (۶۳۱ م) نوۀ خسرو پرویز و خسرو چهارم نیز نوۀ خسرو پرویز (۶۳۱ م) و فیروز دوم
 (۶۳۱ م) و خسرو پنجم (۶۳۱ م) که این دو نفر نوۀ انوشیروان بودند و بعد از
 آنها یزد کرد سوم که بعضی او را نوۀ خسرو پرویز گفته اند در (۶۳۲ م) بتخت
 نشست (ماخوذ از تاریخ ایران جناب مشیرالدوله) . و بعضی نوشته اند که در مدت
 چهار سال نه نفر صاحب تخت و تاج ایران شدند و اله العالم .

۹- شورشها و هرج و مرجهای مذهبی و نفوذ روحانیین بد عمل و عناد جاهلانۀ علمای زردشتی بادولت و جنگها و کشمکشها مابین ارباب مذاهبی که در آنموقع هیچکدام مایۀ امن و امان قلبی مردم نبوده اند از قبیل: مذهب زردشتی که در آن عصر کهنه و مملو از خرافات لاطائل شده بوده است - و مذهب مانی و مزدک و عیسوی و بودائی و غیره و بالاخره عدم آسایش معنوی و مشاجره بنیان کن بر سر اوهام عوام ۱۰- خستگی قشون از جنگهای بیهوده و پیرمردکی افراد ملت و قتل و تن پروری و فساد اخلاق جامعه و بی اعتنائی بدین و وطن - و علل دیگر که هر يك در نوبت خود بتنهایی مملکتی را بر باد میدهد و برای برانداختن بنیاد متین هر دولت باعظمی علة العلل است :

این بود مختصری از اوضاع داخلۀ ایران حال توجهی بطرف مقابل کنیم - از طرف دیگر قوم تازی را تمام اسباب پیشرفت حاصل و جهانی برای آنها جمع شده بود که استحقاق آقائی و جهانگیری در خود میدیدند از قبیل : ۱- طلوع طلعت محمدی و ظهور آئین يك اسلام که از هر حیث موافق مقتضای زمان و محیط بوده تمام امتیازات نفاق انگیز و صنف بندیهای خاتمان سوز را ملغی و عموم طبقات را بمساوات و برادری و برابری دعوت میدرد و کلمۀ (انما المؤمنون اخوه) و (تعالوا الي کلمة سواء بیننا و بینکم) را کوشزد اهل جهان مینموده و مابین شاه و کدا تفاوتی نمیکذاشته و هیچکس را بر کسی تفوق و برتری جز بدیانت و درستکاری و راستکاری نمیداده است (وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم)

و استخلاص مردم فقیر ستم‌دیده که از زحمت جانکاه متنفذین بستوه آمده بودند از زیر بار مالک الرقایی و خودفروشی و ستیزه‌گری و خودسری عزیزان بی‌جهت و القاء کلمه اتحاد و وداد مابین تمام افراد رسدها امثال این مزایا که شرح جزئیاتش از حوصله صفحات این و جیزه افزون است و بالاخره وضع قانون بدیعی که در همه جا قوه مجریه‌اش با متن قانون همراه باشد و بهمین علت روز بروز بر عده مسلمین افزودن و از رونق بازار سایر ادیان کاستن و فوج فوج بدین جدید گرویدن و سرعت حیرت‌انگیز انتشار آن در اقطار عالم ۲۰ - وجود زمامداران مدبر با شهامت لایق . ۳ - قشون تازه نفس بر حرارت عرب و ملحق شدن دستهای دیگر بدانها و فداکاریهای خستگی ناپذیر پیروان مذهب اسلام و جهاد فی سبیل الله و اجر (احدی الحسینین) در مقابل کشتن و کشته شدن .

باری فقدان: وسائل دوام و خود داری در ملل دیگر آن عصر از یکطرف و وجود گرفتن هر نوع مزیت سیاسی و مذهبی در قوم عرب از طرف دیگر یکمرتبه دست بهم داده بعد از طلوع اسلام و از ربع دوم سده هفتم میلادی نهضت اعراب را بنحارج شبه جزیره عربستان ایجاد نمود و صولت دو دولت مقتدرنای آن عصر یکی شاهنشاهی ایران و دیگر امپراطوری روم را در هم شکست و عرب را مالک الرقاب عمده دینای متمدن آن عصر نمود و کاری که در دنیا سابقه نداشت پیش آورد و سلطنت تقریباً ۴۱۶ ساله ساسانی را بر انداخت و رفته رفته دولت مسلمین را از ماوراء سیحون تا جبل طارق امتداد داد .

آیا ایرانیان در مقابل این حادثه چه کرده اند؟ خود داری و پافشاری یا رضا و تسلیم محض؟. در اینجا باید جنبه اسلام را از عرب تفکیک کرد و گفت: ایرانیها دعوت بحقیقت آئین اسلام را نظر بمحاسنی که داشته غالباً پذیرفته اند چنانکه می بینیم بتدریج عده بسیاری از آنها بطیب خاطر قبول این مذهب را کرده و خود در دیانت مقتدای مسلمین شده اند ولی از ابتدا تا انتها هیچوقت خفت خود و استیلای عرب را نمی پسندیده اند وزیر بار حکومت عرب نمی رفته اند زیرا همیشه خود را متمدن و فرمانروا و عرب را وحشی و مطیع و دست نشانده خود دیده بودند - این است که در ابتدای امر با وجود بحرانی پی در پی وضع داخلی ایران باز ایرانیها نسبت بسایر ملل برای دفاع از حله عرب خیلی مقاومت و سخت جانی کرده اند و مابین آنها چندین جنگ سخت رخ داده است از قبیل: ۱ - جنگ ذات السلاسل [۱] در زمان ابوبکر بسال ۱۲ هجری (۶۳۳ م) بسر کردی خالد بن ولید - و ابتدا این جنگ در (حفیر) سرحد آذرمان ایران در نزدیکی خلیج فارس و کویت اتفاق افتاده و مسلمین فتح کرده و در حقیقت سرحد ایران آن عصر را گرفته اند ۲ - جنگ پل

[۱] وجه اینکه این جنگ به (زنجیر) معروف است بنا بر نوشته طبری این است که ایرانیها برای اینکه اسرای مسلمین را زنجیر کنند سلاسل حاضر کرده بودند و با احتمال بعضی این است که پاهای لشکریان را زنجیر کرده بودند تا فرار نکنند.

یا قس الناطف [۱] در ۱۳ هـ زمان عمر بسپهسالاری رستم فرخ زاد (یا فرخ هرمز) حاکم خراسان و در تحت فرماندهی بهمن جادو در قشون ایران و سرکردگی ابو عبید بن مسعود ثقفی در لشکر عرب - و ابتدا در این جنگ بواسطه جلالت ایرانیها و هیمنه فیلان جنگی شکست فاحشی بلشکر عرب وارد و ابو عبید زیر پای فیل سفیدی کشته شد و چهار هزار نفر از مسلمانین تلف گشتند و قسمتی از ساحل یمین فرات را از دست دادند ولی شورش و نفاقی در لشکریان ایران روی داد و جماعتی بر ضد رستم قیام کردند و بهمن جادو که بقیه السیف قشون عرب را تعقیب میکرد اخبار پریشان شنیده دست از پیکار کشید و بمدائن مراجعت نموده و بالاخره مسلمین در یوم الاعشار [۲] بفرماندهی مثنی بن حارثه شیبانی و معاضدت جریر بن عبد الله بجلی تلافی مافات کرده انتقام سختی کشیدند و ولایات از دست داده را باز پس گرفتند

[۱] این جنگ را برای این (جسر) گویند که ابو عبید بالشکریانش بلی بر آب فرات بسته از آنجا عبور کردند و خود را بمرحله سخت کارزار رسانیدند و در این موقع ابو عبید وصیت کرده است که اگر من کشته شدم پسر و هب و اگر او کشته شد پسر دوم من مالک و اگر او کشته شد پسر سوم و اگر او کشته شد سلیط بن قیس و اگر او هم کشته شد مثنی بن حارثه شیبانی سردار لشکر باشند و جنگ را بیایان رسانند - قس الناطف را صاحب معجم البلدان بضم قاف محلی بر ساحل فرات نزدیک کوفه ضبط کرده است .

[۲] وجه تسمیه اش باین نام بنا بنوشته حبیب السیر این است که در این روز صد نفر مبارز از مسلمین شمرده شد که هر کدام ده نفر ایرانی کشته بودند .

۳ - جنگ قادسیه در اواخر سال ۱۴ هجری (۶۳۶ م) در زمان عمر پس از فراغت از فتوحات شام و فلسطین و مصر و یکسره همت بفتح ایران گذاشتن - سعد بن ابی وقاص بروایتی باسی هزار نفر از طرف مسلمین مهابیای فتح ایران و رسم فرخ زاد با مرید کرد سوم بروایتی با یکصد و بیست هزار نفر لشکر آراسته دفاع شدند و در قادسیه (بضبط بعضی در جنوب غربی نجف حالیه بوده است) دو سپاه تلاقی کرده جنگ سختی در گرفت و چهار روز و شب که هر کدام نامی دارد و یکی از شبها به (لیله الهریر) موسوم است طول کشید و در این جنگ ابرابها خیلی مقاومت و پافشاری بخرج دادند و روز اول ظفر یافتند ولی بالاخره روز چهارم در اثنای اینکه نایره جدال اشتعال داشت تند باد سختی وزیدن گرفت و خاک و غبار میدان معرکه را بچشم و روی ایرانیان زد و صفوف برهم خورد و مسلمین جلادت کرده حمله های سختی نمودند و رسم بدست هلال بن علقمه کشته شد و بعلاوه قشون امدادی مسلمین رسید و ایرانیها مغلوب و منهزم شدند و درفش کاویانی بدست اعراب افتاد و بعد از آن محلهائی که مابین فرات و دجله بود بتصرف مسلمین درآمد - بعد از واقعه قادسیه در سال (۱۶ ه) سعد وقاص با قشون عرب بعزم تسخیر مدائن حرکت کرد و به تیسفون وارد شد و پای تخت سلاطین ساسانی را در قبضه اقتدار و جولانگاه تاخت و تاز سپاه مازی قرار داد و ذخایر و غنائمی که هیچگاه در مخیله عرب نمی گنجید از آنجمله قالی بهارستان بدستان افتاد - یزدگرد ناچار

جلولان [۱] کریخت و مجدداً قشونی جمع آوری نمود و سعد وقاص دوازده هزار نفر بسرکردگی هاشم بن عتبّه و قعقاع بن عمرو بدان ناحیه فرستاد و در جلولاء [۲] تلاقی فریقین روی داد و جنگ سختی در گرفت و اعراب فاتح و سردار سپاه ایرانی مهران رازی کشته شد و بعضی شهرهای ایران و غنائم بسیار بدست مسلمین افتاد [۳] ۴ - جنگ نهاوند و بتعبیر راویان عرب (فتح الفتوح) در سال ۲۱ هجری (۶۴۲ م) در تمام غزواتی که ذکر شد یزدگرد دفاعی میکرد و اخیراً از مردم خراسان و ری و همدان و نهاوند لشکری (بتخمین بعضی قریب صد و پنجاه هزار نفر) بسرداري فیروزان آماده جنگ شد و از طرف مسلمین سی هزار نفر بسرکردگی نعمان بن مقرن برای جلوگیری از

[۲] بنا بر ضبط صاحب معجم البلدان بضم حاء نام چند محل است - این حلوان بنا بر قول بعضی در آن زمان قلعه بوده است در کوههای کردستان (زاگرس)

[۳] با الف کشیده جائی بوده است نزدیکی حلوان

[۴] خمس غنائمی که در این واقعه بدست مسلمین افتاده است بقول بعض مورخین شش هزار دینار بوده است - و قیبت جواهری که درفش کاویانی داشته و در جنگ قادسیه بدست مسلمین افتاده است بنا بر قول بعضی بیول امروزی دویست هزار تومان بوده و غنائمی که بعد از ورود به تیسفون اعراب بچنگ آورده اند بنا بر نوشته بعضی بقدری وده است که بهر کدام از شصت هزار نفر عده مسلمین بیول امروزی دو هزار و پانصد تومان رسیده است - این نکته دانستی است که در جنگ جلولاء یکی از اسباب قوت و پیشرفت عرب چهار هزار نفر سربازان ایرانی دیلم بوده است که یکم به قبول اسلام کرد بلشکر عرب ملحق شده اند .

- تجهیزات یزد کرد متوجه ری و نهاوند شدند و پس از تلاقی فریقین در نهاوند سه روز متوالی جنگ طول کشید و سرداران دو طرف کشته شدند و خذیفه بن الیهان جای نعمان را گرفت و بالاخره مسلمین فاتح شدند. - یزد کرد بیچاره بعد از این وقعه از ری باصفهان رفت و از اصفهان به کرمان و مرو و بلخ و ترکستان آواره و سرگردان شد و در بن اثناء همواره در درد جمع آوری سپاه بود و از آشنا و بیگانه کمک میطلبید و از فقفور چین و خاقان ترک مساعدت میخواست و از هیچ طرف راه فرج نمی یافت تا اینکه بالاخره در سال (۳۱ هـ - ۶۵۲ م) نزدیک مرو از بیم جان پناه با آسیابانی برد و آسیابان ایرانی یا تورانی (بروایت فردوسی نام او خسرو بوده است) بطمع لباس فاخرش کشت و از زحمت حیاتش نجات داد و دولت ساسانی منقرض شد [۱].

بعد از جنگ نهاوند چندان طولی نکشید که ایالات و ولایات ایران را از قبیل: ری و اصفهان و آذربایجان و خوزستان و فارس و سیستان و مکران و قزوین و غیره اعراب در تحت تسلط خود قرار دادند. اغلب بلکه تمام با جنگ و جدال و آخرین ایالت ایران که بتصرف اعراب در آمده است خراسان است که مطابق نقل حبیب السیر و غیره در ایام خلافت عثمان بدست احنف بن قیس در سال (۳۱ هـ) فتح شده است. - بلی بعض قطعات

[۱] مطابق نقلی که جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران از مورخین چینی کرده اند تا (۷۳۲ م) نامی از شاه ایران در میان بوده و شاهزادگان ایرانی باچین مراد داشته اند.

ایران از قبیل کیلان و طبرستان تا چندی تن بحکومت عرب در نداده طبرستان بقول بعضی تا نیمه قرن دوم هجری (۷۶۹ م) مستقل بوده و بتصرف اعراب در نیامده است و سپیدها (از خانواده قارن پهاو پارتی) تا آنوقت در آنجا سلطنت داشته اند و علاوه بر آن از ایلات و سکنه دور دست بوده اند که بزودی تسلیم نشده و تا آخرین رمق مقاومت کرده اند.

مقصود ما از اطالۀ کلام این بود که خوانندگان بفهمند که ایرانیها نسبت بسایر ملل مانند رومیها خیلی بیشتر فداکاری و پافشاری کرده اند ولی مقدمات و وضع این پیش آمد طوری بوده است که جز بمغلوبیت آنان نبایستی خاتمه پیدا کند.

مدت تسلط حقیقی عرب

و تشکیل حکومت های داخلی ایران

بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت (تولد در عام الفیل ۵۷۲ م بعثت ۶۱۰ م هجرت ۶۲۲ م وفات ۱۱ = ۶۳۲ م) تا سال چهارم هجرت یعنی سال شهادت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دیانت اسلام تازکی و معنویت خود را چندان از دست نداده قانون مساوات و عدالت در میان تمام ملل جاری میشد - در زمان خلافت بنی امیه حکومت عادلۀ مذهبی مبدل بسلطنت مستبدۀ شد و تمام کارها

بدست عرب افتاد و سایر ملل خاصه ایرانیان موالی [۱] و خوار و ذلیل شدند و از اینجا نفاق کلی مابین عنصر عجم و عرب حادث گشت و فرق اسلامی با یکدیگر دشمن جانی شدند و مخصوصاً ایرانیها نفرت کلی از حکومت عرب پیدا کردند و در مدت یکقرن بیشتر متصل باحکومت بنی امیه در زد و خورد بودند چنانکه هرچند سال یکمرتبه خلفای اموی مجبور بودند که صد هزار و دویست هزار قشون برای جلوگیری از شورشهای داخلی بایران بفرستند - بالاخره در این کشمکشها ایرانیان پیش بردند یعنی عاقبت در خراسان بسر کردی ابو مسلم خراسانی در ۱۳۲ هجری بالمّرء دولت اموی را منقرض و ابوالعباس سفاح را (متوفی ۱۳۶) خلیفه خواندند و دولت عباسی را تشکیل دادند [۲] و ایرانیها خود داخل کارها شده زمام امور را بکف کفایت گرفتند و تمدن ساسانی را در لباس تمدن اسلامی و خلافت عباسی جلوه گرا ساختند که عمّا قریب معلوم خواهد شد .

هرچند نفوذ ایرانیان در دربار خلائی عباسی در معنی دربار ساسانی و حکومت مطلقه عنصر ایرانی را تجدید کرده بود ولی ایرانیها برای

[۱] مسلمین غیر عرب را موالی (جمع مولی بمعنی بنده و برده) میگفته اند و با آنها معامله بردی میکردند - در زمان بنی عباسی اغلب نوابغ اسلامی از همین موالی خاصه ایرانیان ظهور کرده اند تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زبدان ج ۲ ص ۲۰ .

[۲] دولت عباسی در ۱۳۲ هجری بدست ابوالعباس عبدالله سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس تشکیل شده و در ۵۶۶ هجری بقتل مستعصم بدست هلاکو ختم شده است

اعاده استقلال خود باین اندازه قناعت نکرده بلکه همواره در صدد بودند که اسم حکومت عربی را هم از روی ایران بردارند - این بود که از ابتدای خلافت متوکل (۲۳۲ هـ) که دولت عباسی رو به ضعف گذاشته بود ایرانیها بخود جنبشی پیشتر داده از هر طرف سرها برای مخالفت بلند شد و رفته رفته در نواحی مختلف ایران دولتهای مقتدری تشکیل یافت که در ظاهر اسمی از خلیفه بغداد میبردند و در باطن بر خلفا حاکم بودند و از اواخر قرن سوم تقریباً استقلال سیاسی ایران تجدید و کم کم بساط حکومت خواه و نخواهی عرب از سر زمین ایران برچیده شد و بقول بعضی هنوز قرن چهارم بنیمه نرسیده بود که نه کسی از بغداد بحکمرانی اینجای آمد و نه دیناری باج از اینجا بخزینه بغداد فرستاده میشد - در این دوره که ما تاریخ ادبیاتش را می نویسیم چند سلسله در قطعات مختلف و گاهی در سرتاسر ایران سلطنت کرده اند: ۱ - طاهریان - اولین سلسله که بعد از اسلام در ایران سلطنت استقلالی یا نیمه استقلال تشکیل داده است آل طاهر میباشد (از ۲۰۵ تا ۲۵۹) که در خراسان سلطنت داشته اند و در ظاهر مطیع خلفا و در حقیقت باستقلال کار میکرده اند [۱] و پایتخت آنها نیشاپور

[۱] این سلسله بقول بعضی اصلاً عرب و تابع حکومت خلفا بوده اند ولی بعقیده برخی معلوم شده که اصلاً اولاد یکی از اسرای ایرانی بوده اند که بفلامی فروخته شده است - باری ما بنظر اینکه در تاریخ ادبیات ایران بی دخالت نیستند متعرض آنها شده ایم - این سلسله از اولاد طاهر بن حسین ذو المینین (۲۰۵-۲۰۷) هستند که ابتدا در ۲۰۵ از طرف مأمون حکومت خراسان داشته و بعد از یکسال نام خطبه را از خطبه حنف کرده و رأیت استقلال برافراشته است .

بوده است ۲۰ - صفاریان (۲۵۳ - ۲۹۱) که ایرانی خالص بوده اند و بر ضدّ خلیفه عباسی قیام کرده خراسان و سیستان و فارس و کرمان و هرات و اهواز و بلخ و رامهرمز و غیره را مسخر نموده حکومت بغداد را مضطرب ساخته اند و پایتخت آنها سیستان بوده است . ۳ - سامانیان (۲۷۹ - ۳۸۹ هـ) بخارا را پایتخت قرار داده و سلطنت با اقتداری تأسیس نموده ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و طبرستان و ترکستان و ری و اصفهان را قلمرو حکمرانی خود ساخته اند . ۴ - دیلمه آل بویه از حدود (۳۲۵ تا ۴۴۸ هجری^[۱]) که در ایام اقتدارشان مالک فارس و کرمان و خوزستان و همدان و ری و کردستان و اصفهان و بالاخره تمام جنوب و مغرب ایران و ایالات مهم غیر از خراسان بوده اند و علاوه بر ایران بر عراق عرب و موصل و نواحی آنجا استیلا یافته مدتی در بغداد حکومت کرده اند و خلیفه وقت دست نشاندۀ آنها بوده است . ۵ - دیلمه آل زیار که از ۳۱۶ تا حدود یکصد و هجده سال^[۲] اغلب آنها در طبرستان و جرجان حکومت کرده اند و گاهی که اقتدار داشته

[۱] مطابق ضبط بعضی (۳۲۵ - ۴۴۷) و مطابق ضبط برخی (۳۲۲ - ۴۵۰) و ممکن است هر کدام را نظری باشد - صاحب حبیب السیر کرفتاری و حبیب ابو منصور فولادستون را در (۴۴۸) نوشته است .

[۲] اقبال آشتیانی دوره آل زیار را (۳۱۶ - ۴۳۴) ضبط فرموده و بعض دیگر (۳۱۶ - ۴۲۰) و گویند انوشیروان و کیکاوس و گیلان شاه تابع سلاجقه بوده اند - حبیب السیر وفات گیلانشاه را بسال ۴۷۰ نوشته است و مدت سلطنت ایشانرا (۱۵۱) سال والله العالم .

(در عهد مرداویج مؤسس سلسله زیاری که در ۳۱۶ جلوس کرده و در ۳۲۲ در اصفهان بقتل رسیده است) دامنه دولتشان تاری و همدان و بروجرد و قم و کاشان و اصفهان بالاخره تمام عراق عجم امتداد یافته است. ۶- غزنویان (۳۳۶-۵۸۳) که پایتخت آنها غزنین واقع در افغانستان حالیه بوده و در عصر قوتشان (زمان شاه محمود ۳۸۷-۴۲۱) خراسان و سیستان و عراق و کرمان و بلوچستان و زابلستان و ماوراءالنهر و خوارزم و غرجستان و ری و اصفهان و شمال و مغرب هندوستان در قبضه نصرف و قلمرو حکمرانی بوده است - مدنی که از سلطنت این سلسله مستقیماً در تاریخ ادبیات ایران خیلی دخیل است از ابتدای تأسیس است تا حدود (۴۳۲) که دولت خراسان و سیستان و سایر ایالات و ولایات مهم ایران از آنها منتزع و بسلاجقه منتقل شده است. ۷- سلاجقه (۴۳۲-۵۹۰) پایتخت آنها باختلاف شخص و زمان نیشابور و ری و اصفهان و اخیراً همدان بوده است [۱] و بعد از اسلام اولین سلسله که توانسته است بر سر تاسر ایران حکمفرما باشد و حکومتهای جزو را از میان بردارد خاندان سلاجقه است که وسعت مملکتشان وقتی از دریای مدیترانه تا حدود چین بوده است. ۸- اتابکان فارس سلغری (۵۴۳-۶۶۳) در فارس سلطنت داشته اند. ۹- اتابکان آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲). ۱۰- خوارزمشاهیان (۴۹۱-۶۲۸) و پایتخت آنها هرات و کانیه (جرجانیه) بوده است و وقتی حدود ممالک آنها از بلخ تا کرمان

[۱] تاریخ ایران ذکاء الملك .

وسعت داشته و این سلسله بنایید شدن آخرین جوان رشید شجاعش سلطان جلال الدین مینکبرلی [۱] (۶۱۷-۶۲۸) منقرض و مملکت ایران بدست تاخت و تاز مغول افتاده است .

در اینمدت که ما تاریخ ادبیات آنرا مینویسیم علاوه بر سلسله های فوق امرای محلی با نفوذی در ایران بوده اند و خاندانهای بسیاری در اماکن مختلف این سرزمین سلطنت کرده اند که در تاریخ ادبیات ایران (از حیث ترقی یا تنزل) و فهمیدن سرگذشت شعرا و دانشمندان دخالت دارند از قبیل : اسمعلیه (۴۸۳ - ۶۵۵) که قست عمده ری و طبرستان و خراسان و قهستان و عراق و شام و غیرها را متصرف بوده اند و سلاجقه کرمان (۴۳۳ - ۵۸۳) که در خاندان آنان حکومت کرمان ارثی بوده است - و ملوک غور - و حکام سیستان - و امرای چغانیان [۲] یا (آل محتاج) که در عهد سامانیان و غزنویان دارای مناصب عالی و خود از خانواد های بزرگ ماوراءالنهر بوده اند - و پادشاهان دیلم یا (جستانیان) که پایتخت آنها (رودبار) بوده است (از اواخر قرن دوم تا اوائل چهارم) - و سالاریان (در قرن

[۱] بعضی این کلمه را (منیکبرلی) بمعنی منسوب بهزار و یک گفته اند بادهای اینکه هزار و یک جنگ کرده است - و بعضی (مینک برنی) گفته اند و (مینک) در ترکی بمعنی خال و (برنی) بینی است - بمناسبت اینکه خالی برینی داشته است - مقدمه رضاقلیخان هدایت برنقته المصدور

[۲] چغانیان و بضبط مورخین و جغرافون عرب (صفانیان) نام ولایتی از ماوراءالنهر بوده است .

چهارم) که در آذربایجان و اران و ارمنستان فرمانفرما بوده اند - و روادیان که مشاهیر آنها از سده چهارم تا واسط سده پنجم بیشتر در آذربایجان و کاهی در اران و ارمنستان هم پادشاهی داشته اند - و کنکریان در تارم و زنجان و ابهر و سهرورد و بیشتر دیلمستان (از اوایل قرن چهارم تا واسط پنجم) - و احمدیلیان (از اوایل مائه ششم تا قریب ربع اول مائه هفتم هجری) در آذربایجان - و شیبانیان - و غیر از آنها از امرای محلی و شهریاران گمنام [۱].

نکفته نماند: حدود طبیعی فلات ایران که موضوع بحث ماست از جانب مغرب شط دجله و از طرف مشرق رود جیحون است [۲] - و این مملکت پهناور از انقراض ساسانیان تا حمله مغول همیشه رسم ملوک الطوائفی داشته و در تحت سلطنت واحد نبوده است. و در تمام این مدت تنها سلسله سلاجقه بوده اند که بر سر تاسر این بوم وسیع سلطنت کرده اند [۳].

[۱] راجع به شهریاران گمنامی که نام برده شد از جستایان تاشیانیان رجوع شود بتألیف نفیس آقای کسروی تبریزی (شهریاران گمنام).

[۲] فلات ایران واقع در قسمت غربی آسیا و از طرف جنوب محدود است به بحر عمان و خلیج فارس و از شمال به بحر خزر و جلگه های ماوراءالنهر و مساحتش بضبط بعضی پنجاه و پنج هزار فرسخ مربع (۲۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع) است و ایران امروزی تقریباً دو ثلث ایران اصلی است و پاره از قطعاتش مانند افغانستان و بلوچستان تدریجاً از اوایل قرن سیزدهم هجری بحد در نتیجه بعض حوادث از دست رفته است.

[۳] جناب آقای کسروی در بخش نخستین شهریاران گمنام برای توضیح ملوک الطوائفی ایران مینویسد: «در آغاز سال ۴۲۰ هجری سلطان محمود غزنوی در غزنه، قدرخان در

از مطالب گذشته معلوم شد که سلطنت ایران در حدود دو قرن کاملاً دولت عربی بوده و از قرن سوم بعد پادشاهانی از خود پیدا کرده است. — بنابراین علوم و آداب ایرانیان از دو جنبه مورد توجه ماست: یکی بجنبه اسلامیت یا (عربی) و دیگر بجنبه ایرانیت یا (فارسی) — تفصیل هر يك تألیف علیحده می‌خواهد ما بقدر حوصله این مختصر مطالب را در ضمن عناوین کوشزد خوانندگان کرده ایم.

تأثیر استیلای عرب در ادبیات ایران و نتیجه آمیزش آنها با ایرانیان

بدیهی است که هر انقلاب سیاسی و مذهبی و آمیزش ملتی باملت دیگر انقلاب ادبی در پی دارد — این قضیه بتمام حدود اثر خود را بعد از اسلام در ادبیات ایران و همچنین عرب ظاهر ساخت — شرح

بقیه از صفحه قبل

بخارا، منوچهر پسر قابوس در کرکان، با حرب زرین کر در رستم‌دار، مجدالدوله دیلمی در ری، علاءالدوله کاکویه در سیاهان، ابراهیم پسر مرزبان کنکری در تارم، و هسودان روانی در تبریز، فضلون شدادی در گنجه، شروانشاه در شروان، ابو کالیجار دیلمی در شیراز، ابوالقوارس دیلمی در کرمان، جلال الدوله دیلمی در بغداد تا نواحی کرمانشاهان، پادشاهان رسمی و مستقل بودند.

جزئیات این مطلب بسی طولانی است محض تلخیص بچند فقره یاد داشت قناعت میکنیم :

اما نتایج (تأثیر استیلای عرب بر

ایران) در چند جمله خلاصه میشود : ۱ - تبدیل مذهب

زردشتی بمذهب اسلام که موجب سعادت ایرانیان بوده و پیداست که در عقاید و روحیات آنها چقدر آثار سودمند ایجاد کرده است . ۲ - نفوذ لغات عربی در زبان فارسی و تدریجاً مهجور شدن زبان پهلوی (۱) و بیشتر این اختلاط زبان از وقتی شده است که ایرانیان زبان عربی و علوم اسلامی را خوب یاد گرفته بتألیف و ترجمه آنها مشغول و از بزرگ ترین علمای لغت و فقه و تفسیر و ادب شده اند و از یکجهت هم مخصوصاً ناکزیر از استعمال پاره از الفاظ تازه مذهبی و غیره در کتابت و محاوره بوده اند که نظیر خیلی از آنها را در فارسی نداشته اند از قبیل : زکوة ، حج ، مسلم ، مؤمن ، کافر ، منافق ، فاسق ، خبیث ، قرآن ، اقامه ،

[۱] جناب آقای تقی زاده در مجله کاوه باین مطلب تصریح کرده اند که محتمل است مقداری از کلمات سامی که در زبان فارسی داخل شده است قبل از اسلام و در دوره ساسانیان که پایتخت آنها در وسط قوم سامی آرامی و در جوار اعراب حیره واقع بود و ایرانیان و سریانیان با هم مخلوط بودند داخل شده باشد و از زبان آرامی قریب هزار کلمه در زبان پهلوی اخذ کرده بودند که همانرا (هزوارش) گویند و ممکن است که از اصطلاحات علمی و ادبی آنها در زبان لفظی ایران هم آمده باشد که هنوز مقداری از آن باقی است و اگر از کلمات عربی در پهلوی ساسانی داخل شده باشد بالنسبه کمتر بوده است .

- تیمم، متعه، طلاق، ظاهر، قبله، محراب، مناره، جبت، طاغوت
ابلیس، سجین، زقوم، تسنیم، سلسبیل، هاروت، هاروت، یاجوج
ماجوج، نکیر و منکر، حور، غلمان، غیره [۱]. ۳ - متروک شدن
خط پهلوی بتدریج و تبدیل آن بخط عربی. ۴ - تغییر سبک شعر
ایرانی و تبعیت شعرا از عروض و بدیع نازی و اقتباس مضامین اشعار
جاهلیت عرب و وصف خمر و غلمان - و منشأ ایجاد اینگونه مضامین
حکومت عربی و اشعار جاهلی است زیرا بعضی شعراي جاهلیت مانند:
عدي بن زید عبادي و اعشي قيس (متوفی ۶۲۹ م) وصف خمر کرده اند
و خلفای اموی اخیراً در شرابخواری و لالابالگیری مستغرق بوده اند و
ولید بن یزید (۱۲۵ - ۱۲۶) خود اشعاری در تعریف خمر ساخته
و شعرای عرب هم از قبیل اخطل (متوفی ۹۵ هـ) در عهد امویان وصف
شیشه شراب میکرده است و رفته رفته دامنه این قبیل اشعار وسعت

[۱] این کلمات را بعضی از فقه اللغة ثعالی نقل کرده اند ولی باید دانستکه غیر از
اینها هم در این ردیف خیلی از کلمات هست مخصوصاً اصطلاحات فقهی و شریعی که خیلی
از آنها در لغت عرب هم بمعنی شرعی نازی داشته است (در این خصوص رجوع شود
بکتاب اصول فقه در حقیقت شرعی و انویه) از قبیل، صلوة، رکوع، سجود، ایلاء
عدم، حضانه، نفقه، تعزیر، لقطه، ودیعه، عاریه، شفعه، مناسخه، فرائض،
قسامه، و غیر از آنها. - و این نکته را هم باید دانستکه خیلی از مصطلحات دینی و
غیره که از لغت عربی دیده میشود از الفاظ حبشیه و عبرانی گرفته شده است مانند: منبر
حواری، نفاق، برهان، کفیلین، مشکاة، هرج، حج، کاهن، عاشورا، تاریخ
اداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۴۰ ج ۱.

یافته در قرن اول از خلافت بنی عباس مماشقه باغلخان و استعمال مسکر شیوع یافته است - این است که شعرای ایرانی چه آنها که بعربی شعر میساخته اند از قبیل ابونواس اهوازی (۱۹۸ - ۱۴۵) و چه آنها که بعد از احیای زبان و ادبیات ایران لب بشمر سرودن فارسی باز کرده اند از قبیل: رودکی (متوفی ۳۲۹) و ابوشعیب صالح بن محمد هروی از شعرای زمان سامانیان؛ که در همین موضوعات اشعار ساخته اند. - رودکی گوید: (می آرد شرف مردمی پدید) (آزاده تر از درم خرید) (می آزاده پدید آرد از بد اصل) (فراوان هنر است اندرین نبد) الخ. - ابوشعیب هروی درباره غلامی ترسازاده گوید: (دوزخی کیشی بهشتی روی و قد) (آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد) (لب چنان کز خامه نقاش چین) (برچکد از سیم بر شنکرف مد) الی آخره [۱]. ۵ - محو شدن علوم و آداب ایرانیان بدست حکام و امرای عرب و طعمه آب و آتش ساختن نوشتجات و کتب علمی و ادبی فارسی را بعنوان کفر و زندقه و عذر نداشتن احتیاج بدانها بعد از کتاب الله. - و سوزاندن یاد آبر ریختن عرب کتابخانه های عجم را بسیاری از مورخین نقل کرده اند [۲] يك فقره بفرمان عمر بدست سعد وقاص پس از تسخیر

[۱] برای باقی اشعار ابوشعیب رجوع شود به لباب الالباب عوفی طبع برون

ص ۶ ج ۲ - و برای باقی اشعار رودکی به (جمع الفصحا).

[۲] جرجی زیدان درج ۳ تاریخ تمدن اسلامی ص ۴۶ مینویسد «ورد فی

اماکن کثیره من تواریخ المسلمین خبر احراق مکاتب فارس و غیرها علی الاجمال وقد

بلاد فارس و فتح مداین که مسلمین بکتاب فارسی بر خوردند و در باب آنها سعد وقاص کسب تکلیف از خلیفه وقت نمود و عمر نوشت « اطرحوها فی الماء فان یکن مافیها هدی فقد هدانا الله تع - باهدی منه وان یکن ضلالا فقد کفانا الله تع » یعنی آنها را در آب بریز زیرا اگر در آنها هدایتی باشد با وجود هدایت خدا از آنها بی نیازیم و اگر ضلالت را حاوی باشند وجود آنها لازم نیست -- پس از رسیدن این دستور سعد وقاص کتب فارسی را یا در آب ریخت و یا با آتش سپرد و همان کاری را که قبل از اسلام اسکندر با کتابخانه استخر و عمرو عاص با مرعمر با کتابخانه اسکندریه و فرنکیها بعد از فتح طرابلس شام با کتابخانه مسلمین و هلاکو با دار العلم بغداد کردند ؛ سعد بن ابی وقاص با کتابخانه عجم کرد . - فقره دیگر بدست عبدالله بن طاهر در خراسان این شخص نیز در قلمرو حکومتش هر چه از کتب فارسی تازمان او (۲۱۳ هـ) باقیمانده بود امر کرد که در آب بیندازند یا در آتش بسوزانند [۱] .

بقیه از صفحه قبل

لخصها صاحب کشف الظنون فی عرض کلامه عن علوم الاقدمین « — و بعد از چند سطر مینویسد « وقد اشار ابن خلدون الی ذالک بقوله فاين علوم الفرس التي امر عمر رضى الله عنها عند الفتح » .

[۱] این فقره را هم جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۴۶ ذکر کرده است — و در تذکره دولتشاه حکایتی باین مضمون آورده است که امیر عبدالله روزی در نیشابور نشسته بود و شخص کتابی رای او تحفه آورد و گفت این قصه و اواق

بعقیده نکارنده بر فرض انکار قضیه سعد و قاص و فرمان عمر؛ نفس تسلط قاهرانه عرب و انقلابات و جنگهای خونین پی در پی برای فترت ادبی در ایران و محو شدن آثار علمی و ادبی ایرانیان از هر آتش سوزنده تر و از هر سیلی بنیان کن تر بوده است - و قدر مسلم این است که در تمام قرن اول و قسمتی از قرن دوم تنها محور علوم مسلمین قرآن بوده و از علوم دیگر اسمی برده نمی شده است (حتی علوم قرآن هم از قبیل فقه و تفسیر و حدیث هم تا آن زمان مبدون نبوده است) و احياناً هم اگر کسی از ایرانیان از علوم اطلاعی داشته جرئت اظهار نداشته است. - خلاصه کلام اینکه در نتیجه استیلای عرب ایرانیان مجبور شدند که در مدت دو قرن بابت بیشتر کاملاً بساز حجازی رقص کنند. این نکته را هم کوشزد قارئین میکنیم که اولاً این نوع پیش آمدها و قضایای ناگوار را کمابیش هر انقلابی متضمن است و ثانیاً اغلب اجحافات و معاملات تحقیر آمیز نسبت بایرانیان بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت خاصه در زمان بنی امیه شده است و مایه هوالی و شعوبیه بیشتر از وضع رفتار آنها با سایر ملل ایجاد شده است و ثالثاً

بقیه از صفحه قبل

و عذراست که حکما برای انوشیروان جمع کرده اند و خوب قصه است - عبدالله گفت ما اهل قرآن و حدیثیم و این نوع کتابها ما را در کار نیست و این کتاب تألیف مغان و نزد ما مردود است و فرمود آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد هر چه از تصانیف عجم پیدا کنند بسوزانند.

(مسلم غیر از اسلام است).

اما (تأثیر ایرانیها در عرب): باید دانست در

این حال که ایرانیها در تحت نفوذ و استیلای عرب بودند از هر جهت در اخلاق و آداب و زبان و سیاست عرب هم عوامل موثری بودند - تأثیرات عمده ایرانیها در عرب و اسلام باینقرار است: ۱- ایرانیها بالاترین درجات علم و تمدن دنیای آن عصر را حائز بودند و بواسطه اختلاط با آنها قوم بدوی عرب با علوم و آداب آشنائی یافته جزو ملل راقیه عالم شدند و مقدمه نهضت علمی عالمگیر اسلامی را عمده ایرانیها فراهم کردند و عرب و اسلام و بلکه دنیا را رهین خدمات خود ساختند (رجوع شود بتاریخ آداب اللغة العربیه و همچنین تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ص ۲۹ ج ۳ و همچنین کشف الظنون کاتب چلبی ص ۳۱ ج ۱ ذیل حملة العلم في عنوان الاسلام اکثرهم المعجم) ۲- تولید انقلاب ادبی در عرب و پشت یازدن بسبک اشعار جاهلیت و تبدیل آن بسبک جدید و ایجاد مضامین جدید از قبیل مطالب سیاسی و اجتماعی و فلسفی و وصف چمن و باغ و بستان بجای شتر و بادیه و بالاخره عوض کردن سر تا پا سبک شعر قدیم جاهلی عرب را با وجود عنایت نامی که شعرا و ادبای عرب در حفظش داشته اند [۱] بسبک جدید و این کار از موقعی درست شده اند

[۱] رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغة العربیه جرجی زیدان

مخصوصاً ج ۲ از ص ۴۲ تا ص ۴۹ .

که فارسیها از قبیل : ابونواس اهوازی (۱۴۵ - ۱۹۸) بشار بن برد (متوفی ۱۶۷) مروان بن ابی حفصه (متوفی ۱۸۱) و صدها امثال آنها بشعر ساختن عربی لب کشوده از شعرای عرب جلوتر افتاده اند و اسلوب شعری آنها سرمشق شعرای عرب شده است . ۳ - دخول الفاظ و تراکیب فارسی در زبان تازی و خارج شدن آن از حالت بدویت و قح عربی و این خود یکی از آثار آمیزش عرب با فارس [۱] و روی کار آمدن ابرانیها و اقتباس عرب از تمدن ایشان است . - عدّه لغات و خصوصیات تراکبی که از فارسی بعربی سرایت کرده است بسیار است از قبیل : جره ، ابریق ، طشت ، خوان ، طبق ، قصعه ، سکرجه ، سمور ، سنجاب ، قاقم ، فنک ، دلق ، خز ، هیباج ، تاختج ، سندس ، یاقوت ، فیروزج ، بلور ، جردق ، سکباج ، زیرباج ، فالودج ، بنفسج ، زجس ، خیری ، سوسن ، مرزنجوش ، جلنار ، بابونج ، بورق ، اسفیداج ، شاهترج ، خیار شمیر ، شیرج ، زرنیخ ، زاج ، برکار ، بوتقه ، جنزار ، دسکره ، اسطوانه ، سرسام ، هارستان ، و غیر از آنها بسیار است [۲] و باندازه از

- [۱] ابومنصور ثعالی علت اینکه شعرای عرب شام را افصح از شعرای عراق دانسته اند همان مجاورت عراقیها با فارسیها میدانند و میگوید در اثر آمیزش عرب و عجم لغات و تراکیب عجمی در زبان عرب راه یافته و آنرا از فصاحت عربی انداخته است . — رای شرح این مطلب هم رجوع شود بتاريخ تمدن اسلامی و تاریخ آداب اللغة العربیه
- [۲] از مؤلفین لغت که مخصوصاً متعرض الفاظ فارسی معرب شده است مزهر است و متجاوز از پنجاه تایی آنها در جزء اول تاریخ آداب اللغة العربیه نقل شده است و در جاهای دیگر هم قسمتی از لغات و تراکیب فارس را ذکر کرده است .

- فارسی در زبان عربی لغت وارد شده است که علمای لغت هر وقت در اصل کلمه گیر کنند آنرا فارسی میدانند [۱] و مجبور شده اند که برای تشخیص لغات فارسی از عربی کتابها نوشته قوانینی وضع کنند [۲] - و از جمله تعبیرات فارسی اداری که در عربی است امثال (صاحب الشرطة) و (صاحب الستار) است - و همچنین استعمال کلمات از قبیل: روحانی، نفسانی، باقلانی، که در عربی دیده میشود بیشتر در لغات آری معروف است و در زبان اصلی عربی خوب نیست ولی بواسطه مجاورت و معاشرت پیدا شده است [۳]. - علاوه بر معانی و الفاظ مفرد که از فارسی داخل زبان عربی شده است و آنها را معرب کرده اند گاهی دیده میشود که عین عبارت فارسی را در اشعار عربی آورده اند مانند اشعار عثماني که در مدح هرون الرشید ساخته است: (من بلقه من بطل مسرندي في ذغفة محكمة بالسرد) (يجول بين رأسه والكرد لما هوي بين غياض الاسد) (و صار في كف الهزبر الورد آلى يذوق الدهر آب سرد).

معلوم باد همانطور که دخول الفاظ عربی در زبان فارسی بتدریج صورت گرفته عکس آن هم تدریجی بوده است - مثلاً قسمتی از لغات

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۳۹ .

[۲] از جمله تألیفات در این موضوع العرب من الکلام الاعجمي ابو منصور جوالیقی (متوفی ۵۳۹ هـ) و دیگر (العرب والذخیل) و دیگر (شفاء العلیل فی ما فی کلام العرب من الذخیل) تألیف شهاب الدین خفاجی (متوفی ۱۰۶۹ هـ) و غیره است - و از جمله قواعد آنستکه صاحب قاموس اللغة در باب قاف مینویسد « لا یجتمع الجیم والقاف فی کلمه الا مغرّبة او صوتاً » . [۳] ج ۲ ص ۳۹ تاریخ آداب اللغة العربیه .

فارسی در زمان بنی عباس و دولت برامکه و نقل کتب فارسی به عربی وارد زبان عرب شده است و قسمتی هم تدریجاً بواسطه معاشرت و قسمتی در زمان تسلط آل بویه بر بغداد و قسمتی در زمان سلاجقه و خواجه نظام الملک طوسی و هکذا تا عصری که حاضر است. ۴ - اعمال رأی و قیاس عقلی در استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث - و نیز انتشار آراء فلسفی و عرفانی و افکار تازه که از فرقه ها و احزاب مختلف ظاهر شده و بالاخره یکنوع تحزب و دسته بندیهایی که عاقبت ریشه قومیت و یکانگی و استیلای عرب را از بن برکنده است. ۵ - تفصیل این انجمل آنکه در زمان بنی امیه دولت عربی بدوی خالص تشکیل شده زمام تمام امور بدست عرب و سایر ملل عموماً (موالی) و خوار و ذلیل و کاملاً در تحت فشار و استیلای عرب قرار گرفته بودند - و در اینموقع بطوری ایرانیها در نظر عرب بنده و حقیر بودند که حتی معاشرت با آنها را مایه ننگ و عار دانسته از آن اجتناب میورزیدند و هرکاری را عمل موالی میشمردند و لفظ (عجم) را در مقام تحقیر و دشنام بر زبان میراندند. - مرجع فقه و فتوای مسلمانان در اینزمان اهل مدینه بودند که تنها قرآن و حدیث را سند احکام شرعی میدانستند.

ایرانیها چنانکه سابقاً اشاره کردیم نظر بمحاسنی که در روح مذهب اسلام و قائلین اولیه او دیده بودند بجان و دل پیرو این آئین شدند و محاسن صدر اسلام طوری آنها را جلب کرد که عده کثیری بارغب تمام اسلام را پذیرفته در تحت حکمرانی عرب قرار گرفتند باوجوداینکه

در آنوقت از حیث علم و تمدن بمرتب افضل و بالاتر از قوم بدوی
 بادیه کرد عرب و تا آن زمان همیشه حاکم و سالار بر آنها بودند -
 بدیهی است چنین قوم عالم متمدن سرکشی را که بالاخره مغنویت
 اسلام مطیع ساخته بود جز با روح دعوت پاك محمدی (ص) هیچ قوه
 قادر بر ننگاهداشتن نبود - بنی امیه تمام اساس اسلام را وارون
 کردند و در حقیقت بساط مذهب را برچیده بجایش يك سلطنت جا برانه
 عربی خالص تأسیس نمودند و عربها در اینوقت با ایرانیها طوری معامله کردند
 که آنهم نفاق ابدی ما بین عرب و عجم در سرزمین قلوب کاشته شد -
 این بود که ایرانیها اوضاع را بالمره دیگرگون یافته بکلی از دولت
 عرب بیزار گشتند و از هر جهت بنای مخالفت را بنیاد نمودند - از
 یکطرف شورشها و طغیانهای داخلی ادامه یافت ، قاعاقت تاج و تخت بنی
 امیه را سرنگون ساخت (۱۳۲ هـ) [۱] - و از یکطرف در اثر فشار بنی امیه
 بر ایرانیها قضیه شعوبیه مایه گرفت و رفته رفته ایرانیها از تحت سیادت بنی
 امیه خارج گشتند و بالاخره کار بجائی کشید که عنصر ایرانی نجوش آمده احراری
 پیدا شدند و علناً کینه عرب را اظهار و مفاخرت عنصر ایرانی را بر عرب

[۱] علاوه بر ابومسلم خراسانی که در فداکاری برای اعاده استقلال ملی ایرانی
 درجه اول را حائز است چند نفر دیگر را هم در عدد میلیون فداکار ایرانی شمرده اند
 که در راه حفظ حیثیات ایرانی هر يك بطریقی جان نثاری کرده اند مانند : ابن مقفع ،
 ابن مقفع ، برامکه ، هرمز والی خوزستان ، فضل بن سهل و حسن بن سهل ، فیروز
 کاشانی (ابو لؤلؤ) .

آشکار کردند و حریت قلم و زبان و فکر حکمفرما شد و مطاعن عرب بازاری گشت و جمع کثیری از وجها و مشاهیر و علما مانند: سهل بن هرون (رئیس بیت الحکمه در زمان مأمون) و ابو عبیده (۱۱۰-۲۰۹) و علان شعوبی، و غیرهم از ادبا و علمای نامی طرفدار عقیده (شعوبیه) و منکر فضیلت عرب بر عجم گشتند و کتابها در این موضوع تألیف شد مانند کتاب (المثالب) و کتاب (فضائل الفرس) تألیف ابو عبیده - و اشعاری در این باب ساختند [۱] - و همچنین طایفه بسیاری از احرار که در ردیف اول علما و دانشمندان و فصحا و ادبای

[۱] لفظ شعوبیه مأخوذ از آیه (وجعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا) می باشد و طایفه شعوبیه منکر فضیلت عرب و قائل بمساوات مابین طوائف بشر بوده اند و اغلب عنصر عجم را بر عرب ترجیح میداده اند - عجب این است که ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) از ایرانیانی است که ضد شعوبیه بوده و کتاب (التسویه بین العرب والعجم و تفضیل العرب) را تألیف کرده است - از اشعاری که در فضیلت عجم بر عرب گفته شده است اشعار منسوب به یار دیلمی (متوفی ۴۲۸) است - از آن جمله: (ستان رأس یفخر التاج به) (وارؤس تفخر بالعمائم) - در شعرای فارسی زبان هم این دو حس دیده میشود مثلاً ناصر خسرو میگوید (بدین کرد فخر آنکه تا روز حشر بدو مقتدر شد عرب بر عجم) الخ و فردوسی گوید (ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است کار) الخ و دقیقی گوید (دقیمی چار خصلت بر کزیده است بکیتی از همه خوبی و زشتی) (لب یا قوت رنک و ناله چنک) (شراب لعل و کیش زرد هشتی) (قسمت شعوبیه و ضد آن در شعرای فارسی مأخوذ است از مجاهد دانشکده ص ۲۹۸) .

آن عصر بوده اند از انتقاد عرب بالا رفته دین و آئین را (آن دین و مذهبی که بنی امیه نشان داده بودند) طرف حمله انتقادی قرار دادند از قبیل: ابن مقفع (متوفی ۱۴۳) و حماد راویه (۱۵۶) و بشار بن برد (متوفی ۱۶۷) و ابان لاحقی [۱] و غیر از آنها از ایرانیان آزاد فکر و همچنین دسته از عربها و طوائف دیگر که در تحت نفوذ افکار ایرانیها واقع شده بودند [۲] - و همچنین ایرانیها هر يك بنامي تشكيل فرقه هاي مذهبي داده از قبیل: سنباده (پروان سنباد مجوسی برای خونخواهی از قتل ابومسلم خراسانی) و (راوندیه) که اهل محلی بوده اند زدیک اصفهان و (خرّم دینان) پروان بابک خرم دین و غیر هم [۳] و هر کدام بطریقی نشر آراء و عقاید مزدک و زردشت را مینموده اند - و بالاخره چنانکه گفتیم در نتیجه این انقلابات و شورشها افکار جدید فلسفی و عرفانی و تصوف و غیره در عربها منتشر شده بجای اتفاق و اتحاد حزب بندی و عناد مابین آنان استوار گشت.

[۱] ابان بن عبد الحمید از شعرای برامکه و ناظم کلیله و دمنه عربی است.

[۲] مشهورترین ادبا و شعرائی که در این ردیف متهم بزندقة شده اند غیر از آنچه در متن ذکر شده است عبارتند از: حماد عجرد، حفص بن ابی وردة، یونس بن ابی فروه، علی بن خلیل، ابن الزرقان، صالح بن عبدالقدوس، عمارة بن حمزه، یزید بن الفیض جیل بن محفوظ (نقل از تاریخ اداب اللغة العربیه ج ۲ ص ۵۱).

[۳] از فرقه های مختلف دیگر (به افریدی) است منسوب به (به افرید) پسر ماه فرو دین و (مسلمیه) اتباع ابومسلم خراسانی و (مبیه) اصحاب ابن مقفع سازنده ماه نخشب و اصحاب (استاسیس) شخصی که ادعای نبوت میکرد و مدتی بر ضد خلفای عباسی علم طغیان افراشته بوده است و (مجره) و غیره (ماخوذ از مجله دانشکده).

واما آثارى که ايرانيان در فقه اسلامي گذاشته اند (رأى و قياس) است - زيرا چنانکه گفتيم در زمان بني اميه مرکز فتوى مدينه بوده است - و در زمان بني عباس فقهاي عراق که رکن عمده آنها ايرانيها بوده اند مرجع فتوى شده و بمقل و قريحه خود قياس و استحسانات عقلی را داخل در طريق استخراج احکام فقه کرده اند و خلفاي عباسی مخصوصاً منصور (۱۳۶ - ۱۵۷) براي اينکه مدينه را از مرجعيت بيندازند فقهاي عراق را اهميت دادند و از اينجهت مرجع فتوى اصحاب رأى و قياس شدند و رئيس مطلق آنها ابو حنيفه (۸۰ - ۱۵۰) است که نسب او را فارسی دانسته اند و رئيس اصحاب حديث مالك بن انس (متوفي ۱۷۹) بوده است .

خلاصه کلام اينکه ايرانيها در کليه علوم و آداب و عادات و عقايد و زبان و مذهب و سياست عرب آثار مهمی از خود گذاشته اند - و بيش از اين سخن راندن در اينموضوع از حد تاريخ ادبيات ايران خارج و در تاريخ ادبيات عرب داخل است .

علوم و آداب

در عصر خلفای راشدین و امویین

ظهور آئين اسلام و نهضت عرب بخارج شبه جزيره عربستان و تشكيل دولت اسلامي را فهميديم و دانستيم که پس از استيلاي عرب

علوم و آداب ایران دچار فترت کَلَمی شده است. حال می‌خواهیم بدانیم که علوم و آداب در ادوار مختلف اسلامی چه احوالی داشته و در هر دوره برای ایرانیان چه گذشته و ادبیات آنان چه و بچه حال بوده است لذا می‌گوئیم: بعد از رحلت حضرت رسول (ص) تا سال چهل و یکم هجرت که عصر خلفای راشدین نامیده می‌شود تنها کتابی که ما بین مسلمین رائج بوده قرآن مجید است که بجمع و حفظ آن فوق العاده اهتمام داشته‌اند و با وجود قرآن خود را از تمام علوم و آداب دیگر مستغنی دانسته نه تنها تشویق نمی‌کردند بلکه کتب و مؤلفاتی که مربوط به قرآن نبوده محو و معدوم می‌ساخته‌اند چنانکه مطابق نوشته مورخین عمرو بن عاص کتابخانه عظیم اسکندریه و سعد وقاص کتابخانه مای عجم را با امر عمر آتش زدند و آنچه از کتب و مؤلفات ایرانیان و ملل دیگر یافتند بدست آب و آتش سپردند و معدوم ساختند - و درین عصر اشخاصی که از خط و سواد بهره داشته باشند در حوزه مسلمین عرب بالنسبه خیلی بندرت یافت می‌شده و کتابت فقط برای قرآن بوده است و هیچ کتابی غیر از قرآن درین عصر تدوین نشده است.

و اما وضع (تدوین قرآن) درین عصر باین قرار است که: تمام قرآن در یک وقت نازل نشده بلکه بتدریج در ضمن بیست سال از بدو ظهور دعوت تا رحلت حضرت ختمی مرتبت بعضی در مکه و بعضی در مدینه نازل می‌شده و اشخاصی که آنها را کاتبین وحی [۱] مینامند مینوشته‌اند

[۱] جامعین قرآن در زمان پیغمبر ص ع مطابق نقل الفهرست از این قرارند :

— وقتی که حضرت رسول وفات یافت (۱۱ هـ) قرآن مجید باین شکل مدّون شده بود که آنرا متفرّقاً روی پوست خرما و حیوانات و استخوانهای پهن و امثال آنها نوشته بودند و جماعتی هم قرآن را از بر داشتند که (قراء) نامیده میشدند و اهتمام مسلمانین بیشتر بحفظ قرآن بوده نه بکتابت آن — در زمان ابوبکر جنک یمامه پیش آمد و بالغ بر هزار و دویست نفر از مسلمانین کشته شدند و در جمله مقتولین بروایت بعضی قریب هفتصد نفر قراء بودند — بعلاّت اینکه درحقیقت حفظ قران بسته بوجود قراء بود و ممکن بود که بمرک یاقتل آنها تمام یا پاره از آن بالمرّه از میان برود بعد از واقعه یمامه عمروادار کرد که ابوبکر

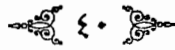
بقیه از صفحه قبل

علی بن ابیطالب ، سعد بن عید ، عمرو بن زید ، ابوالدرداء عویر بن زید ، معاذ بن جبل ابوزید ثابت بن زید بن نعمان ، ابی بن کعب ، عید بن معاویه بن زید — و در تاریخ کزیده مسطور است که علی مرتضی و عثمان بن عفان کاتبان وحی و مناشیر بودند و اگر ایشان حاضر نبودند ابی بن کعب و زید بن ثابت وحی نوشتند و اگر ایشان نیز حاضر نبودند از این جماعت هر کس حاضر بودی وحی نوشتی خالد سعید ، علاء حضرمی ، معاویه بن ابی سفیان ، حنظله اسدی ، عبدالله بن مسعود ، ابان بن سعید ، عبدالله بن ابی سعد — و اما زبیر عوام و جهم بن صلت کاتبان زکوة بودند و حذیفه کاتب بخشش و مغیره بن شعبه و حصین بن (نمیرخ) کاتبان معاملات و مداینات بودند (ص ۱۶۲) و در حبیب السیر هم نزدیک بهمین است جز آنکه بعد از چهار نفر اول گوید اگر آنها غایب بودند هر یک از اصحاب که حاضر میبودند وحی مینوشتند و نیز مینویسد که عبد الله بن ارقم بتحریر مکاتیب می پرداخت

- امر بتدوین و جمع قرآن کند و ابو بکر این کار را ابتدا تصویب نمیکرد و بالاخره با اصرار و ترغیب عمر زید بن ثابت را که از کاتبین وحی بود مأمور جمع و تدوین قرآن نمود - زید بن ثابت بازحت بسیار از روی نسخه های متفرقه و محفوظات سینه های قراء [۱] آنرا جمع آوری کرده تسلیم ابو بکر کرد - این مصحف پس از وفات ابو بکر (۱۳ هـ) بعمر منتقل شد و بعد از او بدخترش (حفصه) که یکی از زوجات پیغمبر بوده رسیده است - در زمان عثمان عدّه مسلمین زیاد بوده و در قرائت قرآن تشتت آراء بسیار رخ داده و هر دسته بتقلید قاریش آنرا طوری میخوانده اند [۲] - عثمان برای جلوگیری از این کار در صدد برآمد که مجدداً آنرا تدوین نموده و تمام مسلمین را تابع يك قرآن قرار دهد - و ازین جهت امر باستنساخ آن کرد و قرآن حفصه را خواسته و چند نفر از قبیل زید بن ثابت و عبد الله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث را مأمور جمع و ضبط قرآن نمود - بالاخره عثمان در سال (۳۰ هـ) باین ترتیب شش

[۱] نسخه ها خیلی پراکنده بوده و گاهی يك سوره نزد چند نفر یافت میشده و گاهی فقط نزد یک نفر بوده است مانند سوره توبه که فقط نزد ابی خزیمه انصاری بوده است
الفهرست ص ۲۳ .

[۲] مثلاً اهل دمشق و حمص در قرائت اقتدا به (مقداد بن اسود) میکردند و اهل کوفه به (ابن مسعود) و اهل بصره به (ابو موسی اشعری) - این احوال را حذیفه بن یمان در سفر جنگ ارمنیه و آذربایجان خوب فهمیده و پس از مراجعت عثمان را از تشتت آراء مسلمین در قرائت قرآن مطلع کرده است و حذیفه یکی از علل رغبت عثمان باستنساخ قرآن بوده است .



نسخه قرآن تهیه کرده است: چهار تا از آنها را بچهار ناحیه مکه و بصره و کوفه و شام فرستاده و یکی برای اهل مدینه گذاشته و یکی مخصوص خود ساخته است [۱] و آنچه غیر از این شش مصحف بوده است جمع آوری کرده و سوزانده است. بهمین جهت مصحف عثمان معتمد علیه السلامین شده و از روی آن لا تعد ولا تحصى قرآن‌ها نوشته شده است [۲] خلاصه در عصر خلفای راشدین کتاب معتبر مسلمین منحصر بقرآن و مدینه مرکز قراء و حافظین کلام الله بوده است.

و اما در عصر بنی امیه ۴۱ - ۱۳۲ هـ باز دنباله عصر خلفا امتداد یافته چیزی که هست بالنسبه دامنه بعض علوم قرآنی از قبیل قرائت

و فقه و حدیث و تفسیر و سنت پیدا کرده است خصوصاً علم قرائت که از قدیمترین علوم اسلامی است درین عصر خیلی اهمیت و رونق داشته و قراء بزرگ پیدا شده اند -- و اما علوم و فنون دیگر هیچ رونق نداشته و توجهی بدانها نبوده است. --

[۱] قرانی را که عثمان بخود اختصاص داده است (امام) مینامند.

[۲] مخفی نماند که مطابق قول معروف اولین چیزیکه از قرآن پیغمبر نازل شده است چند آیه از اول سوره (اقرأ باسم ربك الذي خلق) و آخرین سوره سوره توبه است و ترتیب سور قرآنی مطابق مصحف عثمان معروف و همین است که اکنون در دست مسلمین است مشتمل بر ۱۱۴ سوره و غیر از مصحف عثمان چند مصحف دیگر را نیز نقل کرده اند که از حیث ترتیب و الفاظ یارایات و سور مخالف مصحف عثمان است نخستین مصحف علی بن ابیطالب (ع) که امام شیعه است و این مصحف در خانواده جعفر

- اعني نسبت بعصر عباسی ومعدالك غير از تدوين قرآن علي المعروف چند چيز از خصايص برجسته اين عصر قابل ذکر است که مختصراً اشاره ميشود:
اول: ايجاد نحو عربي بدست ابو الاسود دئلي (متوفي ٦٩ هـ) (١)
وبتلقين علي بن ابيطالب عليه السلام .

دوم: تدوين پاره از احاديث بدست ابو بکر محمد بن عمرو بن حزم انصاري (٣٦ - ١٢٠ هـ) و بامر عمر بن عبد العزيز (مدت سلطنت ٩٩ - ١٠١ هـ) (٢) وبعد از اين اشاره بعات اختراع نحو و كيفيت آن خواهد شد.

بقیه از صفحه قبل

باقیمانده و ابن ندیم در الفهرست مینویسد که خود قرآنی بخط علی بن ابیطالب (ع) نزد ابی یعلی حزة الحسنی دیدم که بعض اوراقش افتاده است و بتوارث در خانواده حسن ابن علی (ع) باقی مانده است — و دیگر از مصاحف معروفه مصحف عبد الله بن مسعود (متوفی ٣٢ هـ) است که مشتمل بر صد و ده سوره است و دیگر مصحف ابی بن کعب (متوفی علی الخلاف ٢٠ هـ) که مشتمل بر صد و شانزده سوره است برای ترتیب واسامی سوز رجوع شود به الفهرست (ص ٢٥) .

(١) ظالم بن عمرو و بقولی ظالم بن ظالم و بقولی عمرو بن ظالم و بقولی عبید بن ظویل و بقولی عمرو بن عثمان و بقولی عثمان بن عمرو از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بوده و در جنگ صفین حاضر و از ثقات محدثین و قضات بصره بوده است و فاش ٦٩ هجری است — (رجال ابوعلی ص ١٦٦ و ص ٣٣٩) .

(٢) جواهر الادب احمد هاشمی ص ٣٩٠ و در تاریخ آداب الله جرجی زیدان مینویسد که در فقههای عصر اموی و محدثین آن زمان هیچ کس تدوین کتاب حدیث نکرده و « اقدم من دون الاحادیث مالک بن انس و ذکر بعضهم ان ابن جریج دون الحدیث لکن لم یصلنا منه شیء » ص ٢٢٢ ج ١ .

سوم :- تدوین فن موسیقی و تکنون علم تاریخ و انساب . - ابن ندیم مینویسد که معاویه بن ابی سفیان (مدت سلطنت ۲۱ - ۶۰) عبید بن شریه (کویا از ابناء فرس بوده است) را از صنعاء یمن خواست و او کتاب (الملوك و اخبار الماضین) را در تاریخ گذشته‌گان از سلاطین و رجال و اخبار و قصص آنها برای او تألیف کرد - ولی معروف ابن است که قدیمترین کتاب را در این موضوع وهب بن منبّه از ابناء فرس یمن (متوفی علی الاختلاف ۱۱۰ یا ۱۱۴ یا ۱۱۶) معروف بصاحب اخبار و قصص تألیف کرده است - و نیز معروف است که اولین کتاب راجع بفن انساب و مثالب قبائل عرب را زیاد ابن ابیه (یا امیه متوفی در رمضان ۵۳ هـ) برای یسرش تألیف کرده است - و مشهور است که یونس کاتب ابن سلیمان فارسی از رجال این دوره کتابی در اغانی و ارباب غناء تدوین کرده که اول تألیف موسیقی بعد از اسلام است . - و نیز ابن ندیم مینویسد که ابو مخنف از دی از اصحاب علی (ع) کتب در موضوعهای مختلف تألیف کرده است که بعض آنها مشتمل بر تراجم مشاهیر بوده است - ولی بعقیده ما در حرف ابن ندیم جای تأمل است زیرا ابو مخنف (لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلم از دی) را هر چند بعض علمای رجال از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) نوشته اند ولی تحقیق خلاف آن است زیرا ابو مخنف لوط بن یحیی علی علیه السلام را ندیده و پدرش کویا از اصحاب علی بوده است (اگر چه در آن هم جای تأمل است) و ابو مخنف تألیفات زیاد دارد از آن جمله کتاب مقتل حسین (ع) و کتاب خبر مختار بن ابو عبیده و همچنین کتب دیگر و بقولی از جعفر بن محمد

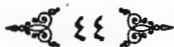
و بقولی از ابو جعفر روایت میکرده است - بلی یکنفر را از اصحاب علی ٤ نوشته اند بنام مخنف بن سلیم از دی که بقول بعضی از طرف امیر المؤمنین علی ٤ حاکم اصفهان شده ولی صاحب تألیف در تاریخ و انساب نیست - بهر حال در اینکه ابو مخنف از دی از اصحاب علی (ع) تألیفات بسیار در تاریخ و انساب و غیره داشته باشد جای تأمل است و دیگران هم از قبیل جرجی زیدان (تاریخ آداب اللغة العربیه ص ٢٣١ ج ١) این کلام را از ابن ندیم نقل کرده و متعرض حقیقت نشده اند و الله العالم .

چهارم: انتشار خط عربی در بعض ممالک اسلامی بجای خط رومی و فارسی در زمان عبدالملک بن مروان و ایجاد علامات برای امتیاز حروف متشابه خط عربی از قبیل ح خ ج و غیره که بقول ابن خالکان در زمان عبدالملک بن مروان و باهتام امیر عراق حجاج (ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی ٤١ - ٩٥) صورت گرفته است و همچنین وضع علائم برای تشخیص کلمات مضموم و مفتوح و مکسور که ابوالاسود دلی اختراع کرده است - و بعد از ابن راجع بخط عربی شرحی خواهیم نگاشت ایش .

پنجم: تکون قسمتی از تفسیر قرآن و تدوین آن - و مشهور بلکه متواتر این است که اولین مفسر قرآن ابن عباس (١) صحابی (متوفی ٦٨ هـ) است و در این شاید حرفی نباشد ولی در اینکه هم او اول کتاب تفسیر را تدوین کرده باشد جای تردید است و آنچه باو منسوب است شاید دیگران بروایت و اسناد

[١] عبدالله بن عباس عم زاده پیغمبر معروف با استاد مفسرین در هفتاد و دو سالگی

بطائف وفات کرد (٦٨ هـ)



بعد از خودش نقل یا تدوین کرده باشند و مشهور این است که اولین کتاب تفسیر را مجاهد بن جبر (۱) تدوین کرده و او نزد ابن عباس تلمذ نموده است. - و اهل تشیع تفسیر قدیمی نسبت با امام محمد باقر علیه السلام (۶۵-۱۱۷) میدهند که او تدوین کرده است. - و ما در خصوص علم تفسیر و کیفیت پیدایش آن بعد ازین انش - شرحی خواهیم نکاشت .

ششم - از خصایص این دوره وجود یک نفر است که در این عصر مشهور بعلم دوستی و معرفت پروری بوده است و آن خالد بن یزید بن معاویه (متوفی ۸۵ = ۷۰۴ م) است که او را حکیم آل مروان خوانده اند و بواسطه ذوق طبیعی متمایل بعلوم طبیعی و نجوم بوده و گویند چند نفر از علماء را که از آنجمله (مربانوس) بوده است از مدرسه اسکندریه خواسته و علوم نجوم و کیمیا را از ایشان فرا گرفته و سپس امر کرده که بعض کتب علمی را بعربی نقل کنند و شخصی موسوم به (اسطفان قدیم) این کار را انجام داده است و این اولین بار بوده که از زبان خارجه بعربی کتابی نقل شده است [۲].

(۱) مجاهد بن جبر مولی قیس بن سائب مغزومی وفات او را صاحب کشف الظنون (۱۰۳) و جرجی زیدان در چند جا (۱۰۴) و صاحب تاریخ گریده می نویسد در هشتاد و سه سالگی بسال (۱۰۲) یا (۱۰۴) وفات یافت

[۲] گویند اولین کتابی که در زمان خالد بعربی ترجمه شده راجع بکیمیا بوده است و بعضی نوشته اند که اولین کتاب در نجوم بوده است منسوب به رمس حکیم و بعضی نوشته اند که ماسرجویه طیب بصره در زمان دوات آل مروان کتاب اهرن بن اعین را از سریانی بعربی نقل کرده است (مأخوذ از الفهرست، کشف الظنون، تمدن اسلامی، جواهر الادب،).

تبصره معلوم باد که قرآن و اسلام خود بالاترین مشوق علم و ادب است و در هیچ کتابی از کتب آسمانی باندازه قرآن صریحاً تعریف علم و دانش و تعقل و ترغیب بآنها نشده است و آیات «هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون - انما يخشى الله من عباده العلماء - ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون - كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق - افلم يسيروا في الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها» و صد ها امثال آنها مدعای ما را دلیلی واضحی است و خود قرآن اساس تكون بسیاری از علوم و آداب از قبیل نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و تاریخ و انساب و فقه و تفسیر و غیره و مشوق و هادی قوم بتعلیم و تعلم انواع علوم و معارف بوده است و بعلاوه احادیث نبوی و غیره بابیان هر چه وسائر وجوب طلب علم و معرفت و شرف عالم و متعلم را کوشزد کافه مسالمن کرده و با الهجئه صریح مردم را امر بتعلیم و تعلم میکرده است «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد - طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة - الناس اما عالم و اما متعلم و الباقي همج - اطلبوا العلم ولو بالعين - الحكمة ضالة المؤمن يأخذها من سمعها - خذوا الحكمة ولو من السنة المشرکین» و پیغمبر (ص) خود در کن عمده انتشار خط و سواد در میان قبایل عرب بوده است - چنانکه در ابتدای ظهور اسلام کسانی که در عرب از خط بهره داشته اند شاید به بیست نفر نمیرسیده که بیشتر آنها از قریش بوده اند و قتی که حضرت رسول در جنگ بدر بر قریش مسلط شد و عده از آنها را اسیر کردند از اُمی ها فدیة میگرفت و فدیة اهل

خطشان را این قرار داده بود که هر کدام ده نفر از اطفال را کتابت بیاموزند و بهمین وسیله در اندک زمانی کتابت در عرب را اُچ کشت - و بعلاوه می بینیم که یکی از تربیت یافتگان عهد اول اسلام و در عصر خلفای راشدین شخصی مانند علی بن ابیطالب بوده که در فضل و دانش و خطابه و فصاحت و بلاغت و حکمت و معرفت متفق علیه موافق و مخالف است و کلمات مأثوره اش بالاترین کواکب فضل و درایت اوست - پس اگر گاهی دیده میشود که عنصر عرب با علم و ادب دشمنی کرده و چندان مروج آنها نبوده است مربوط باسلام نیست و بارها گفته ایم که در همه جا باید جنبه عرب را از اسلام تفکیک کرد نه اینکه مانند بعض کونه نظران بعداوت عرب با اسلام دشمنی ورزید .

کاتبین وحی و فرامین و رسائل از زمان حضرت رسول (ص) تا ابتدای دولت عباسی (۱)

سابق اشاره کردیم که در بدو ظهور اسلام اشخاصی که از کتابت

[۱] نظر باینکه مکرر احتیاج بتاریخ وفات و تولد و مدت خلافت خلفای راشدین و بنی امیه میافتد جدول ذیل ایراد و ابتدا بحضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله الالهاده شد.
حضرت رسول ص ع محمد بن عبدالله بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف : تولدش

بقیه حاشیه صفحه قبل

بنا بر بعض روایات شب دوشنبه ۱۲ ربیع الاول عام الفیل و بتاریخ اسکندری غره نیشان ۸۸۲ و بتاریخ مسیحی ۵۷۲ م که مطابق سال چهل و دوم یدشاهی انوشیروان است در مکه اتفاق افتاده و در چهل و یک سالگی (سال ۴۱ عام الفیل) مطابق ۶۱۰ م که سال بیستم سلطنت خسرو پرویز است در مکه به یغمبری مبعوث شده و در سال ۱۳ بعثت مطابق ۶۲۲ م از مکه بمدینه مهاجرت فرموده و در سال یازدهم هجری مطابق ۶۳۲ م که سال جلوس یزدگرد سوم ساسانی است در مدینه وفات کرده و همانجا مدفون است.

خلعای راشدین

مدت عمر	مدت خلافت	وفات
عبد الله (قبل از اسلام عبد الکعبه) ابو بکر بن ابی قحافه ۶۳	۱۱ — ۱۳	دوشنبه ۲۲ ج ۲ (۵۱۳)
ابو حفص عمر بن الخطاب ۵۵	۱۳ — ۲۳	اواخر ذی الحجه ۲۳ هـ
عثمان بن عفان ۸۱	۲۳ — ۳۵	۱۸ ذی الحجه ۳۵ هـ
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (۴) ۶۹	۳۵ — ۴۰	۲۱ رمضان ۴۰ هـ

مدت سلطنت بنی امیه

مدت سلطنت	مدت سلطنت
۱ — معاویه ابن ابی سفیان ۴۱ — ۶۰	۸ — عمر بن عبد العزیز ۹۹ — ۱۰۱
۲ — یزید ابن معاویه ۶۰ — ۶۴	۹ — یزید بن عبد الملك ۱۰۱ — ۱۰۵
۳ — معاویه ابن یزید ۶۴ — ۶۴	۱۰ — هشام بن عبد الملك ۱۰۵ — ۱۲۵
۴ — مروان بن حکم ۶۴ — ۶۵	۱۱ — ولید بن یزید بن عبد الملك ۱۲۵ — ۱۲۶
۵ — عبد الملك بن مروان ۶۵ — ۸۶	۱۲ — یزید بن ولید ۱۲۶ — ۱۲۶
۶ — ولید بن عبد الملك ۸۶ — ۹۶	۱۳ — ابراهیم بن ولید ۱۲۶ — ۱۲۶
۷ — سلیمان بن عبد الملك ۹۶ — ۹۹	۱۴ — مروان حارث بن محمد بن مروان ۱۲۷ — ۱۳۲

بهره داشته باشند درحوزهٔ مسلمین عرب خیلی بندرت یافت می‌شده و افراد آنها انکشت شمار و از بیست نفر متجاوز نبوده است و اهتمام و سفارشهای پیغمبر در نشر خط و سواد و دخول ایرانیان و غیرهم از مللی که ارباب خط و سواد بوده اند درحوزهٔ اسلام کتابت و علوم و آداب را در عرب رواج داده است .

بی فائده نیست اسامی اشخاصی را که در زمان پیغمبر اهل کتابت بوده اند و اشخاصی که وحی مینوشته اند و همچنین کاتبین رسائل و فرامین که در دربار خلفای راشدین و بنی امیه سمت منشی گری داشته اند بالاخره اسامی کاتبین مشهور از عهد پیغمبر تا بدو دولت عباسی (۱۳۲ هـ) را تعداد کنیم :

وقتی که اسلام ظاهر شد اشخاص ذیل فقط از کتابت خط عربی بهره ور بوده اند : علی بن ابیطالب (۴) ، عمر بن خطاب ، طلحه بن عبیدالله ، عثمان بن سعید ، ابان بن سعید ، یزید بن ابی سفیان ، حاطب بن عمرو ، علاء حضرمی ، ابوسلمه بن عبه الاشهل ، عبدالله بن سعد بن ابی سرح ، حویطب بن عبد العزی ، ابوسفیان بن حرب ، معاویه بن ابوسفیان ، جهم بن صلت .

و در زمان پیغمبر چند نفر دیگر هم اهل کتابت شده اند و کاتبین وحی و دبیران پیغمبر که در حواشی سابق از قول تاریخ گزیده و غیره نام برده شد عبارت بوده اند از : (علی مرتضی (ز)) ، (عثمان) ، (ابی بن کعب متوفی علی خلاف ۲۰ هـ) و (یزید بن ثابت متوفی ۴۵) و

خالد بن سعید (متوفی ۱۳ هـ) و علاء حضرمی (متوفی در عهد خلافت عمر) و (معوویه ابن ابی سفیان)، (حنظله اسدی)، عبد الله بن مسعود (متوفی ۳۲ هـ) و ابان بن سعید (متوفی ۲۹ هـ) و زبیر عوام (متوفی ۳۶ هـ پس از ۶۴ سال زندگانی) و جهیم بن صلت [۱]، حذیفه (متوفی ۳۶ هـ)، مغیره بن شعبه (متوفی ۵۰ هـ) و حصین بن نمر [۲]، (عبدالله بن ابی سعد بن ابی سرح) که در اواخر از منصب دبیری معزول شده است — و هر کدام از اینها در دبیری منصب خاصی داشته اند (رجوع شود به تاریخ گزیده طبع برون ص ۱۶۲).

صاحب عقد الفرید (ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی اندلسی متوفی ۳۲۸ هـ) مینویسد «از ارباب صناعت کتابت یکی (علی بن ایبطالب^۲) و دیگر (عثمان بن عفان) کاتب وحی بودند و اگر آنها غایب بودند (ابی بن کعب) و (زید بن ثابت) وحی مینوشتند و اگر آنها هم غایب بودند یکنفر دیگر وحی مینوشت — و (خالد بن سعید بن عاص) و (معاویه ابن ابی سفیان) منشی حضور پیغمبر بودند — و (مغیره بن شعبه) و (حصین بن نمر) ما بین مردم محرری میکردند و در غیبت خالد و معاویه منشی حضرت رسول میشدند — (وزید بن ارقم) و (علاء بن عقبه) ما بین قبائل عرب شغل محرری داشتند و گاهی (عبدالله بن ارقم) کاتب رسائی میشد که پیغمبر «ص» بملوک اطراف مینوشت —

[۱] در نسخه گزیده اینطور است ولی صحیح جهیم بن صلت است .

[۲] در نسخه گزیده نمر ضبط شده ولی معروف نمر بتصغیر است .

و « حذیفه بن یمان » کاتب خرس ثمار حجاز بود - و « زید بن ثابت » علاوه بر اینکه کاتب وحی بود رسائی را که پیغمبر بسلاطین میفرستاد هم او مینوشت [۱] - و (معیقوب بن ابی فاطمه) کاتب غنائم بود و حنظله بن ربیع (عضو بدلی سایر کتّاب بود و گاهی (قائم مقام آنها میشد - و (عبد الله بن سعد بن ابی سرح) (۲) در ابتدا از دبیران مخصوص پیغمبر بود ولی اخیراً مرتد شد و ملحق بمشرکین و کفار گشت .

واما کاتبان معروف خلفا - دبیران معروف ابو بکر

عبارت بوده اند از : « عثمان بن عفان » ، « زید بن ثابت » ، « عبد الله بن ارقم » ، « حنظله بن ربیع » . - و دبیران معروف عمر عبارتند از : « زید بن ثابت » ، « عبد الله بن ارقم » ، « عبد الله بن خلف خزاعی » ، « ابو حبترة بن ضحاک » ، « حبیب بن سعد قیسسی » . - کاتبان عثمان عبارتند از :

[۱] زید بن ثابت بن ضحاک انصاری منشی معروف بوده و السّنة متعدده از عربی و فارسی و رومی و قبطی و حبشی میدانسته است و هموست که بامر ابو بکر قرآن را جمع آوری و تدوین کرده است و در زمان عثمان هم او یکی از عوامل عمده جمع و ضبط قرآن شده است و در حق او حسان بن ثابت میگوید « فمن للقوافی بعد حسان وابنه ومن للمثنائی بعد زید بن ثابت » - معروف است که از قرآن نازل شده او نوشته است - وفاتش علمی المشهور سال چهل و پنج هجری است (۴۵ هـ) .

(۲) در تاریخ گزیده طبع برون عبد الله بن ابی سعد بن ابی سرح نوشته شده

است - و در عقد الفرید ص ۴ ج ۳ عبد الله بن سعید بن ابی سرح و در ص ۶ ج ۳ عبد الله بن سعید بن ابی سرح ولی ضبط آخر از همه اصح بنظر میرسد .

« مروان حکم » ، « عبد الملك بن مروان » در دیوان مدینه و ابو حبتزه
 « در دیوان کوفه » و عبد الله بن ارقم « در بیت المال » و دیگر از کاتبین
 عثمان « ابو غطفان » بوده است و دو نفر از موالی او یکی (اهلب) و دیگری (حمران)
 نیز برای او کاهی کتابت میکرده اند - و دبیران معروف حضرت علی بن ابیطالب
 علیه السلام عبارت بوده اند از: « سعد بن عمران همدانی » ، « عبد الله بن جعفر » ،
 « عبد الله بن حسن » ، « عبد الله بن ابی رافع » ، « سہاک بن حرب » - و کاتب معروف
 معاویه بن ابی سفیان « سعید بن انس غسانی » بوده و کاتب معروف یزید
 بن معاویه [سرجون بن منصور رومی] و کاتب مروان بن حکم (حمید
 بن عبد الرحمن بن عوف) - و کاتب عبد الملك بن مروان (سالم) از
 موالی او و [عبد الحمید بن یحیی] معروف بعبد الحمید اکبر - و کاتب
 ولید بن عبد الملك [جناح] از موالی او - و کاتب سلیمان بن عبد الملك
 [عبد الحمید اصغر] - و کاتبان عمر بن عبد العزیز (لیث بن ابی رقیه)
 مولای ام الحکم و [رجاء بن حیوه] و [اسمعیل بن ابی حکم] مولای
 زبیر و (سلیمان بن سعد حسنی) بوده اند و خود عمر بن عبد العزیز نیز
 کتابت میکرده است - و کاتب یزید بن عبد الملك [عبد الحمید] کاتب
 معروف بوده - و عبد الحمید بعد از یزید بن عبد الملك هم در دربار
 سلاطین اموی سمت منشی کرمی داشته است تا ایام مروان بن محمد و انقراض
 دولت اموی - و ترجمه احوال عبد الحمید کاتب را بعد ازین خواهیم ذکر کرد.

خلاصه

خلاصه اینکه در عهد خلفا و بنی امیه قرآن مدوّن گشته و

علم نحو ایجاد شده و فن موسیقی مدون گشته و علم قرائت و تفسیر و حدیث و قسمتی از تاریخ و انساب مابین مسلمانان تکون یافته و خط عربی بالنسبه اصلاح شده و در ممالك اسلامی شروع بانشار نموده و لغات عربی فی الجمله در السنه دیگر اسلامی داخل شده و قسمتی از علوم طبیعی و نجوم یا بحوزه مسلمانان گذاشته و بعض علوم اسلامی از قبیل تفسیر و حدیث مدون گشته است چنانکه هست این است که از آثار علمی و مؤلفات این دوره اکنون بهیدوجه چیز مهمی در دست ما نیست و عمده آثار علمی و مؤلفات اسلامی که ما رسیده است متعلق بدوره های بعد میباشد و آثاری اگر مربوط بآن دوره وجود داشته ممکن است که قبل از ما در این طول مدت بالمره از بین رفته باشد (مانند کتاب تاریخ رقص و هب بن منبّه «متوفی علی خلاف ۱۱۰» که ابن خلکان دعوی رؤیت آنرا میکند و بحال در دست ما نیست) و این نکته را که مورخین معتبر یاد کرده اند باید در نظر داشت که در قرن اول و قسمتی از قرن دوم اسلام بیشتر اعتماد مسلمانان در علوم و آداب اسلامی و غیره بحفظ بوده است نه بکتابت و تألیف و غیر از خود قرآن هر چه تدوین قابل ذکر شده است مربوط بقرن دوم است و آنچه هم تدوین میشده بیشتر بصورت اوراق و صحف متفرقه بوده است نه مانند تألیفات و کتبی که در قرون بعد نوشته شده و اکنون معمول به است.



خط و زبان و علوم و آداب ایرانیان از ابتدای اسلام تا انقراض بنی امیه (۱۳۲ هـ)

از شرحی که راجع به تاریخ ادبیات ایران در دوره ساسانیان نوشتیم معلوم شد که در ظهور اسلام و در نهضت عرب ایرانیان بالاترین درجه علم و تمدن را دارا بودند و واقعه نهانند (۲۱۰ هـ = ۶۴۲ م) [۱] و استیلای کامل عرب بر ایران همانطور که دوره اقتدار سیاسی ایرانیان را خاتمه داد ترقی علمی و ادبی آنان را نیز از دستشان گرفت و کتاب خانه عجم که معدن علم و دانش دنیای آن عصر بود طعمه آب و آتش شد و قرآن مجید جانشین هر کتابی گشت و هیچکس در قلمرو حکومت عرب جرئت نداشت که غیر از قرآن دم بزند - و در ضمن وقایع خونین و حملات سخت عرب بر عجم آنچه از علماء و دانشمندان ایران جانی بدر بردند پاره آواره شده آری از آنها باقی نماند و بعضی هم خانه نشین گشته تاب نفس کشیدن در آنها نماند و بالاخره گمنام و بلا آزار جان بجان آفرین تسلیم نمودند - و برخی هم داخل حوزه عرب شده واسطه

[۱] مطابق تقسیم خودمان باید تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام از سال ۳۱ هـ که سال قتل یزدگرد است شروع شود ولی برای توضیح مطالب اشاره به قبل از آن هم شده است .

نقل علوم و آداب از فارسی به عربی و وسیله نشر علم و ادب مابین عرب شدند و تدریجاً در مدت ده سال اغلب ایالات و ولایات ایران بتصرف عرب درآمد و بالاخره در زمان بنی امیه حکومت عربی محضی در ممالک اسلامی تشکیل شد که هیچگاه چشم تاریخ نظیر آنرا برای این نژاد ندیده است - و در ایران هم سلطنت بنی امیه و آل مروان جانشین دولت اردشیر و انوشیروان گشت .

از بدو استیلای عرب بر ایران تا سال ۱۳۲ هـ که مروان حمار (مروان حمار بن محمد بن مروان) که مغلوب و مقتول دست سفاح گشت «دوره فترت علمی و ادبی ایران بعد از اسلام»

محسوب میشود - و در مدت قریب نود سال سلطنت بنی امیه روز بروز بر انحطاط علمی و ادبی وضعف ایرانیان افزوده و از قدرت و نفوذ آنان کاسته شده است و معلوم باد که استیلای عرب بر ایران هر چند جلو گیر هر نوع ترقی و تعالی ایرانیان شده و در دوره حکومت عرب هر چند اغلب آثار و نوشته‌جات علمی و ادبی فارسی محو و نابود گشته است - ولی این پیش آمده‌ها هرگز روح علمی و ادبی ایرانی نژادان را بالمره کشتن و آثار و مؤلفات فارسی را بالمره معدوم کردن نتوانسته است - این است که بازمی بینیم کتب علمی و ادبی باقیمانده عصر ساسانی و همان ایرانیانی که از پستان علم و ادب شیر خورده اند بعد از اسلام موجود یا جزء اعظم نهضت علمی اسلامی و باعث رواج علم و ادب مابین مسلمین شده اند چنانکه عمّا قریب بیاید - اکنون برویم سر مطلب:

خط و زبان ایرانیان در این دوره همان خط و زبان پهلوی بوده است - و چنانکه سابقاً هم اشاره شد در زمان عمر درهم بغلی باسکه کسروی بوده و روی مسکوکات نوشته شده بوده است « نوش خور » و در زمان معاویه هم مسکوکات بخط فارسی پهلوی بوده است و سکه که در شهر یزد در سال (۶۱ هـ) بنام عبدالله بن زبیر زده شده است بخط پهلوی میباشد - و تازمان حجاج بن یوسف ثقفی [۴۱ - ۹۵] دفاتر دیوانی عراق با خط پهلوی نوشته میشده است - و در زمان عبد الملك بن مروان (۸۶ - ۶۵) و بامرا و تمام دواوین و مسکوکات از خط پهلوی و رومی و قبطی بخط عربی تبدیل شده و ازین تاریخ خط عربی در ایران ظاهر گشته و تدریجاً شروع بانتشار و رواج کرده است.

فائده

در جزء اول ص ۱۹۵ راجع باول کسی که دواوین عراق را از فارسی بعربی نقل کرد چیزی از قول دیگران نوشتیم در اینجا لازم است آنچه در جزء ثالث عقد الفرید (ص ۱۰ - ص ۱۱) نوشته نقل کنیم: در خصوص تبدیل خط رومی بعربی مینویسد که سرجون بن منصور رومی کاتب عبد الملك بن مروان بود و وقتی عبد الملك فهمید که سرجون بکار خود مینازد و گاهی بواسطه حس احتیاج خلیفه خود فروشی میکند - با سلیمان بن سعد که کاتب رسائل بود مشورت کرد او گفت که بامهلت و مک مک من دواوین را از رومی بعربی نقل خواهم کرد تا دیگر احتیاجی بسرجون نباشد و عبد الملك او را باین کار وادار کرد و سلیمان دواوین

را از رومی بعربی نقل نمود و بعد از آن مینویسد که قحذم جد ولید بن هشام قحذمی - دواوین را از فارسی بعربی نقل کرد - این بود سخن عقد الفرید و مرا تا کنون ترجمه احوال شخصی که او نام برده معلوم نشده است اگر بعد از این مشخص شود بکتاب ملحق خواهم کرد - بلی مشهور عند الجمهور این است که اینکار ابتدا بدست یکنفر کاتب ایرانی صورت گرفته است و الله العالم .

و اما از (علوم و آداب) ایرانیان در این دوره از

حکومت عرب چیزیکه اطلاع صحیح داریم این است که جمعی از ارباب دانش و هوشمندان ایرانی وقتی که از اوضاع داخلی خود کاملاً مأیوس شده و راه امید را از هر طرف بسته دیده اند ناگزیر دست بدامن عرب زده و تقرب آنها را جسته اند و دست بعلوم و آداب عرب زده کم کم بواسطه هوش ذاتی بزرگترین ادبا و علمای هر علمی شده اند که مابین عرب و مسلمین رائج بوده است از قبیل: علم قرائت، علم حدیث، علم تفسیر، علم نحو، تاریخ، انساب، و غیره از علومی که در آن عصر وجود یافتگی گرفته است - و بعلاوه همین ایرانیها و نسل آنها علوم و آدابی را که از عصر ساسانی دست بدست به آنها رسیده یوده است تدریجاً مابین عرب منتشر ساخته و وسائل نهضت علمی اسلامی را فراهم ساخته اند و همچنان که در زمان خلفای راشدین مدینه مرکز اهل قرائت و فقه و حدیث بوده است؛ در زمان بنی امیه دمشق پایتخت

اسلام و بصره و كوفه مركز علوم و آداب قرآني بوده است و بزرگترین علما و دانشمندان در حوزة مسلمين در هر دو زمان ايرانيان بوده اند. - و جمعی از ايرانيان را هم درين دوره مي شناسيم كه بعربي شعر گفته يانثر عربي نوشته و در درجۀ اول از شعرا و مترسلين عصر خود بوده اند. - اينك محض نمونه چند نفر از قراء و محدثين و مفسرين و دانشمندان و شعرا و ادبای ايراني نرأد (آنها كه بعربي شعر گفته و نثر نوشته اند) اين عصر را كه سز آمد فضلا بوده اند تعداد ميكنيم :

بعض دانشمندان و ادبای ايراني در حوزة مسلمين از ظهور اسلام تا سال ۱۳۲ هـ

۱- سلمان فارسي رضي الله عنه كه از خواص حضرت

خاتم الانبيا و اولين ارکان اربعۀ اسلام و باتفاق افقه و اعلم اهل زمان خود در حوزة مسلمين بوده است و اگر بخوايم فضايل و مناقب و احاديثي كه در مراتب فضل و درايت و زهد و تقواي او وارد شده است نقل كنيم موجب بسي تطويل خواهد شد [۱] همين اندازه معين است

[۱] في الموثق عن الصادق (ع) ادرك سلمان العلم الاول و الاخر و هو بحر لا ينزح و هو منا اهل البيت - حكى عن فض (فضل بن شاذان) انه قال مانثاً في الاسلام رجل من كافة الناس كان افقه من سلمان الفارسي - رجال ابوعلي ص ۱۵۰

در آن عصر که عرب چندان اهل خط و سواد نبوده سلمان فارسی بالاترین مرتبه خط و سواد را دارا و از دانشمندان جلیل القدر شمرده میشده است. و بعدی در علم و فضل شهرت داشته که بعض کفار عرب در باره حضرت رسول (ص) گفتند سلمان او را تعلیم میکند و مراد از (بشر) مطابق تفسیر یضای و جمعی از مفسرین دیگر در آیه « یقولون انما یعلمه بشر » همان سلمان است و آیه وافی هدایه « لسان الذي یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین » در ردّ قول همین کفار است. سلمان از ابتدای جوانی در پی تحصیل معارف و تحقیق حقایق علمی و مذهبی بوده و از اینجهت با علمای مذاهب از یهود و نصاری و غیر هم رفت آمد میکرد و با آنها صحبت مذهبی مینموده است. صاحب مجالس المؤمنین مینویسد « زیاده از ده خواجه او را بتوبت فروختند و آخر توبت بخواجه کاینات رسید » - مطابق نقل مورخین و نص عهد نامه آزادی که عین آن در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی مسطور است ؛ حضرت ختمی مرتبت سلمانرا در سال اول هجرت از عثمان بن اشل یهودی خریده و او را آزاد نموده است و سر خط آزدیش بخط امیر المؤمنین علی (ع) نوشته شده است - و در تاریخ گزیده مینویسد که سلمانرا برادر زاده بود نام او ماهاد بن قریخ بن بدخشان و نسل او اکنون بشیراز است و

بقیه از صفحه قبل

— و در تاریخ حبیب السیر مینویسد که «نوبتی امیر نجف در حق سامان بزبان الهام بیان گذرانید که ادرك العلم الاول والعلم الاخر بحر لا یدرك قمره هو منا اهل البیت» .

اکنون از اکابر فارس اند و عهد نامه دارند بخط امیرالمؤمنین علی (ع) برادیم سفید نوشته و مهر کرده بانگشتی پیغمبر - و متن این عهد نامه که حضرت امیر باشاره پیغمبر برای برادر سلمان و اولاد او نوشته است در کتاب درج الدرر نیز نقل شده است [۱] و بروایت ابن شهر آشوب این عهد نامه عبارت از سفارشی بوده است که بخواهدش سلمان حضرت رسول در باره برادر و سایر قبیله او که در کازرون بوده اند نموده و در دست اولاد سلمان باقی است و در روایت ابن شهر آشوب نام برادر سلمان مهرداد بن فرخ بن مهیار بوده است [۲].

در کتاب منتهی المقال معروف به (رجال ابوعلی [۳]) کنیه سلمان را بعد از اسلام ابو عبد الله و نام اصلی او را (روزبه) و پدرش را (خشنودان) نوشته و قول معروف همین است - و صاحب تاریخ کزیده

[۱] مجالس المؤمنین .

[۲] قسمتی از عبارت وصیت نامه این است « هذا کتاب من محمد سألہ سلمان وصیة باخیه ما هاد بن فرخ و اهل بیتہ و عقبہ من بعده ما تناسلوا من اسلم منهم و اقام علی دینہ و پس از چند سطر این است « فہذا الکتاب لاهل بیت سلمان ان لہم ذمۃ اللہ و ذمتی علی دمائہم و اولاہم فی الارض التی یقیمون فیہا سہلہا و جبلہا و مرعیہا و عبونہا غیر مظلومین و لا مضیقاً علیہم فنن قراء علیہ کتابی ہذا من المؤمنین و المؤمنات فعلیہ ان یحفظم و یکرمہم و لا یتعرض لہم بالاذی و المکروہ و قد رفعت عنہم جزۃ الناصیہ و الجزیہ و الخمس و العشر الی سائر المؤمن و الکلف » الخ .

[۳] ابوعلی محمد بن اسمعیل بن عبد الجبار بن سعد الدین مؤلف منتهی المقال

نسب او را چنین ذکر می‌کند « ماهیئة بن بدخشان بن اردجین بن مرد سالار » و میگوید که نسب بمنوچهر ملک می‌رساند و بعضی طور دیگر نوشته‌اند. - اصل سلمان مطابق قول معروف از یکی از قرای اصفهان موسوم به (جی) بوده است [۱] و ابن ابی الحدید او را از اهل رامهرمز فارس نوشته است و برخی او را از اهل شیراز نوشته‌اند - بهر حال اقوال و روایات در بارهٔ مولد و وطن اصلی سلمان مابین شیراز و اصفهان و غیره مختلف است و بعضی جمع مابین اقوال باینطور کرده‌اند که اصلاً شیرازی و موطنش اصفهان بوده است - و در مدت زندگانی او هم اختلاف است. حبیب السیر مینویسد که « مدت عمر سلمان بر روایت اقل دو است

بقیه از صفحه قبل

نسبش به (ابو علی سینا) میرسد تولدش در شهر ذی الحجه ۱۱۵۹ بکربلا افتاده و دارای چند تألیف خوب است از آنجمله همین رجال و دیگر رساله فارسی در مناسک حج و رساله فارسی در طهارت و صوم و صلوة .

[۱] تاریخ گزیده مینویسد « سلمان اصلش از اصفهان بوده از دیه جیان) و جی یکی از بلوک اصفهان کنونی است که مرکزش شهرستان تقریباً یکفرسخی شهر است مخفی نماناد که آنچه در خصوص سلمان از تاریخ گزیده نقل میکنیم مطابق روایت دیگران از قبیل نامهٔ دانشوران و مجالس المؤمنین و طرائق الحقایق است و بد بختانه نسخه که از تاریخ گزیده بهمت ادوارد برون انکلبسی طبع شده و در دست بنده بود مخصوصاً قسمت راجع باحوال سلمان ناقص است و مطالب یکورق پشت و رو غیر مربوط یک دیگر و یک صفحه مکرر است بهر حال سقط فاحشی دارد رجوع شود به ص ۲۲۶ تا ص ۲۲۹ .

و پنجاه سال و بقول اکثر سیصد و پنجاه سال بود « والله العالم . - وفات
 سلمانرا بعضی (۲۷ هـ) و بعضی (۳۳ هـ) و برخی در سال (۳۴ هـ)
 و معتبرین از قبیل ابن اثیر سی و شش (۳۶ هـ) نوشته اند .
 سلمان در زمان عمر پس از حذیفه بن یمان (متوفی ۳۶ هـ) با تصویب
 علی (ع) والی و حاکم مدائن شده و مکتوبی که در جواب اعتراضات
 خلیفه وقت نوشته است خواندنی است (رجوع شود بکتاب احتجاج
 و مسطورات مجلسی ثانی در ترجمه سلمان) و در ایام حکومتش در مداین
 وفات یافته و تربتش زیارتگاه است .

بعضی برای سلمان دو پسر نوشته اند یکی عبد الله و دیگر محمد
 برخی برای او دو دختر نوشته اند - و بعضی نوشته اند که در زمان
 عمر سفري بوطن اصلي خود اصفهان کرده و در شیراز برادری
 داشته که صاحب اولاد و احفاد بوده اند - بهر حال معلوم است که سلمان اعقاب
 بسیار داشته که در اطراف متفرق شده اند نه اینکه بالاعقب و حضور بوده است
 و بقول بعضی از نسل او در حدود پانصد هجری مردمي بملک ری توقف
 داشته اند و خیلی از بزرگان علما و شعرا نسب بسلمان میرسانند از آن
 جمله ضياء الدين خجندی شراح کتاب محصول فخر رازی که او را از اولاد
 سلمان نوشته اند و دیگر شمس الدین محمد معروف بحکیم سوزنی که خودش
 میگوید « بزهد سلمان اندر و سان مرا ملکا چه یافتم ز پدر کر نرأد سلمانم »
 اغلب کتب رجال و تاریخ متعرض شرح احوال و ترجمه سلمان
 شده اند و اغلب اقوال مؤلفین در جلد هفتم نامه دانشوران نقل شده است

رجوع شود بدانجا (از ص ۱ تا ص ۳۷) [۱].

۲ - نافع دیلمی (متوفی ۱۱۷ هـ)

یکی از بزرگان محدثین و روات عصر اموی و از اکابر تابعین است - مولای عبد الله بن عمر بن خطاب بوده و مالک بن انس در روایت حدیث شاگرد او بوده است. - اخبار نافع ما بین محدثین اهل تسنن بصحت معروف است بطوریکه میگویند «روایت شافعی از مالک و مالک از نافع و نافع از ابن عمر سلسلة الذهب است». - وفاتش در سال ۱۱۷ و بقولی در ۱۲۰ هـ واقع شده است (ابن خلکان ص ۲۷۹ ج ۲ طبع طهران).

و این نافع غیر از (نافع قاری اصفهانی معروف

[۱] از جمله حکایات راجع سلمان تکلم فارسی اومت نزد حضرت رسول بستندی که در کتاب خرایج الجرایح روایت شده است - ملخصش اینکه سلمان را یکی از یهودان مدینه خریده بود و در نخلستان او خدمت میکرد - روزی شنید که حضرت رسول در قبا فرود آمده و با بعض اصحابش در آنجا است - طبقی خرما خدمت حضرت برد و گفت شنیدم که غریبان در اینجا آمده‌اید از صدقه خود این طبق خرما را برای شما آوردم - حضرت فرمود که اصحاب نام خدا ببرند و بخورند و خود هیچ نخورد - سلمان تماشا میکرد و طبق برداشت و گفت بزبان فارسی «این یکی» و دوباره طبق را پر کرد و آورد و گفت دیدم که تو از صدقه نخوردی این خرما را هدیه آوردم حضرت تناول کرد و اصحاب را هم گفت نام خدا را ببرید و بخورید پس سلمان طبق را برداشت و بفارسی گفت «این دوتا» الی آخر روایت نامه دانشوران ج ۷ ص ۱۳ و الله العالم بحقایق الامور

متوفی ۱۶۹) است و بعد از این خواهد ذکر شد .

۳- ابن کثیر (متوفی ۱۲۰ هـ)

عبدالله بن کثیر از موالی عمرو بن علقمه کنانی از قراء سبعه معروف (شرح قراء سبع و اسامی آنها بعد از این خواهد آمد) کنیه اش ابوسعید و بقولی ابوبکر بوده است و اصلاً از نسل ایرانیانی است که کسری بیمن مبعوث داشته است . ابن کثیر در زمان خودش خیلی معروف و محترم و امام و مقتدای اهل مکه و مرجع قرائت قرآن و قاضی جماعت بوده است . - تولدش بسال (۴۵ هـ) و وفاتش در مکه بسال صد و بیست هجری اتفاق افتاده و همانجا دفن شده است .

قول مشهور در وفات ابن کثیر همان (۱۲۰) است و بعضی معتقد شده اند که وفاتش بعد از این تاریخ بوده و استدلال کرده اند باینکه عبدالله بن ادریس (متولد ۱۱۵ هـ) نزد ابن کثیر فن قرائت یاد گرفته و بنا بر این با وفات ابن کثیر در (۱۲۰) وفق ندارد و شخصی که در این تاریخ فوت شده عبدالله بن کثیر قرشی است نه عبدالله بن کثیر قاری و الله العالم .

بهر حال دو نفر از اشخاص معروف راوی قرائت ابن کثیرند یکی قنبل (محمد بن عبد الرحمن متوفی در ۹۶ سالگی ۱۹۱ هـ) و دیگر بزّی (احمد بن محمد متوفی ۸۰ ساله در ۱۷۰ هـ) ترجمه احوال ابن

کثیر در الفهرست - ابن خلکان - نامه دانشوران مسطور است .

٤ - وهب بن منبه (٢٠ - ١١٠ هـ)

وهب بن منبه بن کامل بن سیج [١] از اعظم مفسرین و مورخین و مرکز علم و اطلاع عرب در این عصر بوده است و مردم عموماً بکلمات و روایات او اعتماد کامل داشته هر چیزی را از او سؤال میکردند و او بخوبی جواب میداده است (تاریخ تمدن اسلامی ج ٣ ص ٦٥) . اصلاً از نژاد فارس و خانوادهای ایرانی است که کسری یمن مبعوث داشته است [٢] . - علاوه بر زبان فارسی عربی و یونانی هم میدانسته و از علوم و آداب و تاریخ ایران و روم و مذاهب یهود و نصاری و زردشتیان و غیره اطلاعات وسیعی داشته است - ابن قتیبه در کتاب المعارف از قول وهب نقل کرده که هفتاد دو کتاب اسمانی را خوانده و مطالعه کرده است (ابن خلکان ص ٣١٤ ج ٢ چاپ طهران) . - وهب کتابی تألیف کرده است راجع بملوك حمير و اخبار و قصص و اشعار و قبور آنها در يك

[١] وهب بن منبه بن کامل بن سیج بالفتح او بالكسر او بالتجريك اخوهمام شيخا البين قاموس اللغة در باب الجيم فصل السين .

[٢] در اصطلاح مورخین و مترجمین عرب لفظ (ابناء الفرس) یا (ابناء) معروف است و مراد اولاد و اعقاب و خانوادهای ایرانی است که کسری انوشیروان برای حمایت ابومره سیف بن ذی یزن حمیری فرستاده و حکایتش در تواریخ معروف است و خلاصه آن علي المشهور این است که حبشیا در عهد فرمانمائی سیف بن

مجلد که قاضی ابن خلکان [۱] آن را دیده و تمجید میکند [۲] - و این کتاب علی المعروف قدیمترین تألیفی است که بعد از اسلام در موضوع تاریخ و

بقیه حاشیه صفحه قبل

ذی یزن بر مملکت یمن تاخته بر آنجا مستولی شدند سیف بدر بار انوشیروان پناه آورده از او مدد خواست و انوشیروان بنا بر یک قول ۷۵۰۰ نفر ایرانی را بسر کردگی و هرز نامی بکمک او فرستاد و ایرانیان در یمن رفته حبشه را بیرون کردند و خود در آنجا اقامت جستند و در مدت چهار سال سیف بن ذی یزن و وهرز با شترک در یمن حکومت کردند و پس از چهار سال سیف بدست غلامان حبشی در شکار گاهی کشته شد و بعد از آن مملکت بدست فارسیها افتاد و حکامی که از طرف کسری مبعوث میشدند آنجا را اداره میکردند و همین طور بود تا اینکه حضرت ختمی مرتبت برای دعوت باسلام اشخاص یمن فرستاد و در آنوقت از عمال کسری دو نفر ایرانی در آنجا حکومت میکردند یکی فیروز دبلمی و دیگری زاذویه و هر دو قبول دعوت اسلام را نمودند و در فتوحات کمک مسلمین شدند. — و بعضی گفته اند که انوشیروان هشتصد نفر قشون بکمک سیف فرستاد و ۲۰۰ نفر در دریا غرق شده و ۶۰۰ نفر یمن رسیدند و بعد از کشته شدن سیف بن ذی یزن اهل هر ناحیه در تحت حکومت یک نفر از حمیریها درآمدند و در یمن ملوک الطوائفی شد تا عهد اسلام.

[۱] قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان اربلی نسب او پیرامکه میرسد و از فضلا و مورخین و ادبای بزرگ قرن هفتم هجری است مدتی در شام اقامت نموده و منصب قاضی القضاة و سمت مدرسی درباره از مدارس عالی داشته است — از آثار خیلی معروفش کتاب (وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان) معروف به (تاریخ ابن خلکان) است تولدش ۶۰۸ و فانش ۶۸۱ هـ.

قص شده و خبرش بما رسیده است [۱] - وابن منبّه بواسطه تقدم وفضلش در این موضوع است که در کتب تاریخ و تراجم به (صاحب السیره) و (صاحب الاخبار و القصص) شهرت یافته است. وفات وهب علی المعروف در ماه محرم بسال (۱۱۰ هـ) و بقولی (۱۱۴ هـ) و بقولی (۱۱۶) در صنعاء بمن اتفاق افتاده و نود سال (۹۰) زندگانی کرده است. وهب چند برادر داشته از آنجمله (همام بن منبّه) که بزرگتر

حاشیه صفحه قل

[۲] و رأیت له تصنیفاً ترجمه بذکر الملوك المنوجه من الحیر و اخبارهم و قصصهم و قبورهم و اشعارهم فی مجلد واحد و هو من الكتب المفیده (ابن خلکان ج ۲ ص ۳۱۴ چاپ طهران).

[۱] و اقدم ما وصل الينا خبره من كتبهم في هذا الموضوع (اي التاريخ) كتاب الفه وهب بن منبه صاحب الاخبار والقصص وهو من ابناء الفرس (تاريخ تمدن اسلامی ص ۵۳ ج ۳) و صاحب كشف الظنون در علم مغازی و سیر مینویسد « جمعها محمد بن اسحق اولاً و يقال اول من صنف فيها عروة ابن الزبير وجهها ايضاً وهب بن منبه و مرادش از محمد بن اسحق محمد بن اسحق بن يسار معروف بصاحب السيره است که بنقل ابن خلکان (ج ۲ ص ۵۸) از موالي بوده و کتابی در فن مغازی برای ابو جعفر منصور عباسی در حیره تألیف کرده و در ۱۵۱ یا ۵۰ یا ۵۲ یا ۵۳ یا ۴۴ باختلاف اقوال وفات یافته است و زمان محمد بن اسحق بنا بر هر تقدیری موخر از زمان ابن منبه است — و عروة بن زبير بنقل ابن خلکان متولد علی الخلاف ۲۲ یا ۲۶ هـ و متوفی علی الخلاف ۹۳ یا ۹۴ هـ یکی از فقهای مدینه بوده و ابن خلکان چنین تألیفی باو نسبت نیده و لو سلم بنا بر قول مشهور ابن منبه تمام زمان عروه را درک کرده و تقدم تاریخ وفات دلیل بر تقدم تاریخ تألیف نیست.

- ازوهی و از محدثین و روایات اخبار بوده است و از ابوهریره [۱] روایت حدیث میکرده است .

۵ - طاوس بن کیسان (متوفی ۱۰۶ هـ)

از علمای تابعین و قدمای فقها و مفسرین است و اصلش از ابناء فرس یمن میباشد و از همین جهت او را یمانی نوشته اند مشهور این است که اسمش طاوس بوده و بعضی گفته اند که اسمش ذکوان و لقبش طاوس القراء بوده است . - طاوس جزو فقها و مفسرین قدیم در طبقه تابعین [۲] و در ردیف مجاهدین جبیر مکی (متوفی ۱۰۳) و سعید بن جبیر (متوفی ۹۴) و عکرمه مولای ابن عباس

[۱] قاموس درلغت (هر) مینویسد « عبد الرحمن بن صخر رای الهی فی کله هرّه فقال با اباهریره فاشتهر به و اختلف فی اسمه علی ثیف و ثلثین قولاً » و در رجال ابوعلی ص ۳۵۳ مینویسد « ابوهریره العامی المشهور ابن امیه » - برای تاریخ احوال و مقام تحدیث او رجوع شود بکتاب رجال و تاریخ و حدیث از قبیل رجال ابوعلی ، شرح ابن ابی الحدید ، کتاب المعارف ابن قتیه ، و غیره - وفات عبد الرحمن بن صخر مطابق تصریح کشف الظنون در مدینه بسال (۵۷) هجری واقع شده است .

[۲] مراد از صحابه و تابعین در عرف اهل خبر بطور خلاصه این است « صحابه کسی است که درک صحبت حضرت رسول را کرده باو ایمان آورده باشد و تابعین کسانی هستند که درک صحبت صحابه را کرده اند و تابع تابعین آنانکه بفیض ملاقات تابعین رسیده اند و روایات اخبار و محدثین را که از درجه دوم میکنند مشایخ میگویند و بعضی تابعین در درجه سوم را هم بنام تابع میخوانند بجه واسطه و بعد از آن را مشایخ میگویند » .

(متوفی ۱۰۵) و عطاء ابن ابی رباح مکی (متوفی ۱۱۴) و حسن بصری (متوفی ۱۲۱) [۱] و ابوالعالیه رفیع بن مهران (متوفی ۹۰) و عطاء بن ابی سالمه میسرۀ خراسانی و غیرهم محسوب است. - معروف است که وقتی عمر بن عبد العزیز بسلطنت رسید طاوس باو نوشت «ان اردت ان یکون عملک خیراً کله فاستعمل اهل الخیر» و عمر گفت «کفی بها موعظه» و فاتهش در ۱۰۲ یا ۱۰۶ واقع شده است برای ترجمۀ احوالش رجوع شود به ابن خلکان ص ۲۵۳ ج ۱ طبع طهران علاوه بر اشخاص سابق الذکر ایرانیان دیگرهم جزو محدثین و قراء و مفسرین عصر خلفا و امویین هستند که از تعداد و شرح احوال تمام آنها صرف نظر شد از قبیل: (ابو خالد و ردهان کابلی) موسوم به (کنکر) که از اصحاب علی بن الحسین (ع) (۴۶ - ۷۴) و مبعوض در کاه حجاج بن یوسف ثقفی (۴۱ - ۹۵) بوده و بالاخره از بیم او بمکه فرار کرده است. - (و ثابت بن هرمن فارسی) مولای بنی عجل که از روایات علی بن حسین است. - و (قاسم بن عوف) از اصحاب علی بن حسین که اصلاً اهل یکی از دهات استراباد بوده است [۲] - و این هر دو

[۱] وفات حسن بصری را صاحب تاریخ گزیده (۱۱۸) مینویسد و کشف الظنون (۱۲۱) و سنوات وفات را در اینجا ما از کشف الظنون نقل کرده ایم و در اغلب بلکه تمام آنها اختلاف است مثلاً: مجاهد (۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۴) سعید (۹۴، ۹۵) و عکرمه (۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵) و عطاء (۱۱۵، ۱۱۴) (۲) شرح احوال ابو خالد و قاسم بن عوف رجوع شود برجال ابو علی و مجالس المؤمنین .

نفر ازاعاظم روای و محدثین محسوبند. — و دیگر (اباعمره فارسی) که نام اصلی او (زاذان) و از خواص امیر المؤمنین علی علیه السلام و در عداد دانشمندان آن عصر بوده است [۱]. — و دیگر (یزید بن قعقاع) متوفی ۱۳۲ و بقول بعضی ۱۲۸ و بقولی ۱۳۳ و بقولی ۱۳۰ هـ که جزء قراء معروف عصر اموی است — نام اصلی او جندب بن فیروز و مولای [۲] عبدالله بن عیاش بن ابی ریبعه مخزومی بوده است (ترجمه احوالش رجوع شود به ابن خلکان ص ۴۱۳ ج ۲ چاپ طهران).

بعض ادبا و شعرای معروف ایرانی نسب در دورهٔ اموی

در دورهٔ بنی امیه مطابق نقل جمعی از مورخین و ارباب تراجم در حدود یکصد و سی نفر شاعر عربی زبان مشهور ظهور کرده اند که بالغ بر بیست

(۱) رجوع شود برجال ابو هلی با ملحقات ص ۱۳۵.

(۲) لفظ مولی در لغت چند معنی دارد از آن جمله دو معنی متضاد مالک و عبد و معتق و معتق است و در اصطلاح کتب رجال و تراجم اغلب اطلاق بر بنده و غیر عربی خالص میشود و گاهی هم بر معتق و حلیف — این نکته را هم گوشزد میکنیم که فارسی بودن یزید از روی حدسی است که نظر بنام فیروز زده شده است و اما اینکه اصلاً کجائی است برای بنده بطور قطع معلوم نشده و ممکن است اصلاً ایرانی نباشد.

ويك نفر آنها ازموالي (يعنی مسلمين غير عرب) بوده اند [۱] واين خود از امتيازات اين دوره باعصر جاهليت عرب است زيرا در دوره جاهلي يعني در مدت دو قرن واندی (از ابتدای قرن پنجم ميلادی تا ظهور اسلام) در حدود ۱۲۰ نفر شاعر مشهور در عرب ظاهر شده اند اکثر در قرن ششم ميلادی فقط يک نفر ازموالی معروف به (عبد بنی الحسحاس) [۲] داخل در جرگه شاعران عرب است ولي در اين عصر يعني در مدت ۹۰

(۱) چنانکه مورخ شهير جرجي زيدان مینويسد عصر اموی نسبت باغراض و افکار شعرا به قسمت میشود: ۱- از ابتدای عهد اموی (۴۱ هـ) تا انقراض آل معاويه بخلافت مروان بن حکم (۶۴ هـ) و شعرای اين دوره از ده نفر تجاوز نمیکنند و عده از آنها طرفدار سياست معاويه و خلافت او و عده مخالف و طرفدار انصار و علويين بوده اند ۲- از خلافت مروان بن حکم (۶۴) تا خلافت يزيد بن عبد الملك (۱۰۱ هـ) و در اين دوره مدعيان خلافت زياد و مایه جنگ و حزب بندی درست شده است و عده شعرای اين عهد در حدود صد نفرند که بشعرای سياسی و تغزل و ادب و غيره قسمت میشوند ۳- از خلافت يزيد بن عبد الملك (۱۰۱) تا انقراض دولت اموی (۱۳۲ هـ) و در اين دوره اغلب خلفا اهل فسق و فجور و عيش وترف بوده اند و شعرای آن عصر نزديک ده نفر بوده اند که اغلب آنها در کردار و گفتار اقتدا برئيس و سلطان وقت کرده اند.

[۲] اصلش حبشي و نامش سهيم بوده است و احوال و اخبارش در اغاني ج ۲۰ ص ۲ مذکور است و از منظومات اوست:

اشعار عبد بنی الحسحاس قن له عند الفخار مقام الاصل والورق
ان كنت عبداً فنفسي حرة كرمأ او اسود اللون اني ابيض الخلق

سال سلطنت بنی امیه بالنسبه عدّه شعرا زیاد تر بوده و جمعی از فارسیها و غیر هم داخل در حوزه اسلام و در عداد طبقه اول شعرا و فصحای عرب شده اند و ظهور آنها در این عصر و عدّه بسیار دیگر از ایرانیان در عصر عباسی که اسامی آنها خواهد آمد علت انقلاب ادبی در اشعار و ادبیات عرب و تبدیل سبک جاهلی بطرز جدید شده است. اینک چند نفر از شعرا و ادبای مبرز ایرانی نژاد این دور را محض نمونه تعداد میکنیم و مقصود ما در اینجا فقط رساندن جنبه ادبی و شعری آنهاست و با عقاید و مسالك آنها کاری نداریم.

۱ - ابو العباس اعمی

سائب بن فروخ اصلش از آذربایجان (ص ۲۶۸ ج ۱ تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان) و از شعرای رطب اللسان عربی است - در مکه باحالت نایبناهی اقامت داشته و در مدح بنی امیه و هجاء آل زبیر اشعار غرا ساخته است - معاصر عمر بن ابی ربیعہ شاعر قرشی (عمر بن عبد الله بن ابی ربیعہ مخزومی قرشی متوفی ۹۳ هـ) بوده و با او مناظره و مهاجرات شعری داشته است. بنی امیه مخصوصاً عبد الملك بن مروان خیلی محترمش میداشته و احسانش میکردند بطوریکه از شام بمکه برای او صلوات فاخره میفرستاده اند. - ابو العباس بامصعب بن زبیر دوستی داشته و پس از قتل او (۷۱ هـ) بدست عبد الملك ابیاتی

چند در مرثیه اش گفته که از آنجمله است :

رحم الله مصعباً فلقد (مات كريماً ورام امراً جسيماً [۱] - ونيز
 از اشعار اوست که در تشجيع بني اميه بر جنگ ابن زبير گفته است :

ابني امية لا اري لكم	شبهاً اذا ما التفت الشيع
سعة واحلاماً اذا زعت	اهل الحلوم فضرها النزع
ابني امية غير انكم	والناس فيما اطمعوا طمعوا
اطمعتم فيكم عدوكم	فسما بهم في ذا كم الطمع
فلو انكم كنتم كقومكم	مثل الذي كانوا لكم رجعوا
عما كرهتم اولدّهم	حذر العقوبة انها تزع

ونيز از اشعار اوست که در هجو آل زبير و قبيله آنها (بني اسد)
 گفته است :

بني اسد لا تذكروا الفخر انكم متي تذكروا تكذبوا وتحملوا

[۱] معروف است که وقتی عبد الملك براي حج بيمه رفت و شعرا و خطبا که
 از آنجمله ابو العباس بود در مجلس او براي تهنيّت حاضر شدند — عبد الملك از او
 پرسيد که چرا مدح مصعب را گفته — ابو العباس براي معذرت گفت که چون دوست
 من بود مرثيه برايش ساختم — عبد الملك گفت آنچه گفته بخوان — اعمى همين شعر را
 خواند — عبد الملك گفت « اجل مات كريماً ولكن رام التي لا يرومها من الناس
 الا كل حرّ معمم » بعض مورخين حکايت عبرت آميزي راجع بعبد الملك و مصعب
 بن زبير نوشته اند محض اعتبار خوانندگان نقل ميشود : در زمان عبد الملك بن مروان
 مختار بن ابوعبيدة ثقفی بعنوان دعوت مردم بعبد حنفیه (از اولاد علي بن ابيطالب)

مَتَى تَسْأَلُوا فَضْلاً تَضُنُّوا وَتُبْخَلُوا وَلَيْرَ انْكُمْ فِي الشَّرِّ فِيهَا تَحْرَقُ
اِذَا اسْتَبَقَتْ يَوْماً قَرِيشَ خَرَجْتُمْ بَنِي اسَدٍ سَكَا وَذُو الْمَجْدِ يَسْبِقُ

بقیه حاشیه صفحه قبل

مادرش خوله از بنی حنیفه بوده از عبد الله زیر منهزم بطائف رفت و همانجا در سال ۸۱ هـ وفات یافت و ۶۵ سال عمر کرده است (و بعنوان خونخواهی از قاتلین حسین بن علی ع خروج کرد و جمعی از قتله حضرت سید الشهداء از قبیل عمر بن سعد وقاص و یسرش حفص و عمر بن ذی الجوشن خولی بن یزید و سنان بن انس و حکیم بن طفیل و عبیدالله بن زیاد و غیر هم بدست او و یارانش کشته شدند - مصعب بن زبیر بتحریر و بعضی قاتلان حسین بن علی ع باتفاق مهلب بن ابی صفره لشکری بجنک مختار فرستاد در کوفه بر او مسلط شدند و مختار بروایت کزیده در (۶۹ هـ) کشته شد - و در سال ۷۱ هـ عبد الملك لشکر بجنک مصعب فرستاد و مصعب کشته شد و عبد الملك فارغبال بکوفه در قصر امارت قرار گرفت - بروایتی شعبی از زمره تابعین درین مجلس حاضر بوده و عبد الملك از او در خواست پندی کرده است شعبی گفته « در همین چند سال در همین محل عبید الله بن زیاد را دیدم که سر امام حسین (ع) را پیش نهاد چوب بر لب و دندان او میزد و سر ابن زیاد را پیش مختار بهمین حالت مشاهده کردم و سر مختار را نزد مصعب و اکنون سر مصعب را پیش تو می بینم که چوب بر آن میزد » گویند عبد الملك ازین سخن متغیر گشته بتخریب عمارت فرمان داد و سر مصعب را بخراسان فرستاد - عمر مصعب بروایتی ۴۵ سال بوده است - حبیب السیر جنک مختار و مصعب را در ۶۷ هـ نوشته و مدعی است که قول مشهور این است والله العالم

نجيئون خلف القوم سوداً و جوهكم اذا ما قریش للاضاميم اصفقوا
 و ما ذاك الا ان للؤم طابعاً بلوح عليكم و سمة ليس يخلق
 معروف است که عمر بن ابی ربيعة با زمان عشقبازي و معازله داشته و
 مخصوصاً با دختری تشيب خاصي داشته است [۱] ابوالعباس وقتی که ابن
 خبر را شنید بشخصی که دليل و عساکش او بود گفت مرا بر درخانه ابی
 مخزوم ببر و وقتی که عمر بن ابی ربيعة از درخانه بیرون آمد دست مرا
 بر او بگذار - راهنا هم اطاعت کرد و ابوالعباس عمر بن ابی ربيعة
 را گرفته این دو شعر را گفت :

الا من يشتري جاراً ثوماً بجار لا ينام ولا ينيم
 ويلبس بالنهار ثياب ناس و شطر الليل شيطان رجيم
 برای تنمۀ احوال و اخبار ابوالعباس رجوع شود به اغانی ج ۱۵
 ص ۵۹ و کتاب الشعر و الشعراء .

۲ - اسماعیل بن یسار نسائی

متوفی (۱۱۰) هـ

از شعرای بلیغ معروف در دوره اموی است [۲] - در ظاهر

[۱] قيل ان ابا العباس هاجي عمر بن ابی ربيعة ثم بلغه ان عمر يرامى جارية له
 بينادق الغالية فقال لقائده اوقفني علي باب بني مخزوم فاذا مررتي ابن ابی ربيعة ضع يدي
 عليه ففعل فقبض علي حجرته وقال « الا من يشتري » الخ مأخوذ از اغانی .
 [۲] دروجه شهرتش به (نسائی) چند احتمال داده شده است از آنجمله اینکه

مداح آل مروان و در باطن دشمن جانی آنها بلکه دشمن نژاد عرب بوده است - اسمیل ایرانی نژاد و از حزب شعوبیه بوده و عجم را بر عرب مزیت میداده و در این موضوع اشعاری ساخته است از آنجمله :

رب خال متوج لي وعم ماجد مجتدى كريم النصاب
انما سمى الفوارس بالفر س مضاهاة رفعة الانساب
فاتركي الفخر يا امام علينا واتركي الجور وانطقى بالصواب
واسألى ان جهات عنا وعنكم كيف كنا فى سالف الاحقاب
اذ ربى بذاتنا و تدسو ن سفاها بنائكم فى التراب
و مضمون این اشعار حاکی از تمدن کامل قدیم ایرانیه و بدویت و وحشیت قوم عرب جاهلی است .

و نیز از اشعار اوست که ضمن قصیده در تغزل گفته است :

حتى دخلت البيت فاستدرقت من شفق عيناك لي تسجم
ثم انجلى الحزن و روعاته وغيب الكاشح و المبرم
فبت فيما شئت من نعمة يمخنيها نحرها و الفم
حتى اذا الصبح بدا ضوءه و غارت الجوزاء و المرزم
خرجت والوطء خفى كما ينساب من مكمنه الارقم

بقیه از صفحه قبل

خود یابدرش اثاثیه و لوازم عروسی می فروخته اند از اینجهت به نسائی معروف شده است اغانی ج ۴ ص ۱۱۹ .

و نیز از تغزلات خوب اوست :

يا هندی ردی الوصل ان يتصرما وصلي امرءاً کفلاً بحبك مفرما
لو تبدلین لنا دلالک مرّة لم نبلغ منک سوى دلالک محرماً
ماضی اهلك لو تطوّف عاشق بفناء بیتک اوا لم فسلماً
تاریخ تولد اسمعیل معلوم نیست ولی مطابق آنچه نوشته اند عمر
طولانی کرده و آخرین سلطان اموی را دیده است .
اسمعیل دو برادر دیگر نیز داشته است : یکی محمد و دیگر ابراهیم که
آندو نفرهم شاعر بوده اند و هر سه برادر در حمله عرب از ایران باسیری
رفته اند - برای بقیه احوالش رجوع شود به اغانی ج ۴ ص ۱۱۹

۳ - موسی شهوات

موسی بن بشار معروف به (موسی شهوات [۱]) از شعرای معروف
عصر خود بوده و گاهی مدح سلاطین بنی امیه را میگفته و صلوات و
جوائزی از آنها میگرفته است - اصلش از آذربایجان و مدتی در مدینه
نشو و نما کرده زبان عربی را خوب یاد گرفته و بعربی شعر میگفته
است در عداد شعرای موالی معروف عصر اموی است - و در زمان هشام
بن عبد الملك و خالد بن عبد الملك میزیسته است - اخبار و نسب او

[۱] یکی از وجوه تسمیه او به (شهوات) این است که قند و شکر برای او
میاورده اند و زنی از بستکان او گفته است « ما یزال موسی یجیئنا بالشهوات » و
از آنوقت لفظ شهوات برای او علم بقلبه شده است .



بتفصیل درج ۳ اغانی ص ۱۱۸ مذکور است :
 از اشعار اوست که در موقع ازدواج فاطمه دختر حسین بن
 علی ۴ و عبدالله بن عمرو بن عثمان خطاب بفاطمه گفته است :
 طلحة الخیر جدکم ولخیر الفواطم انت للطاهرات من فرع نیم
 وهاشم ارتجیکم لنفعکم و لدفع المظالم .
 معروف است که فاطمه دختر عید الملک بن مروان زوجه عمر
 بن عبد العزیز بود - وقتی که عمر فوت شد داود بن سلیمان بن مروان
 که مرد زشت صورتی بود او را بزوجیت اختیار نمود و در این موقع
 موسی شهوات گفته است :

ابعد الاغربن عبد العزیز قریع قریش اذا یذکر
 تزوجت داود مختارة الا ذالك الخلف الاعور
 و از آن تاریخ ببعد سلیمان بن مروان به (خلف اعور) مشهور
 گشت (اغانی ص ۱۲۴ ج ۳) .

و نیز از اشعار اوست که در هجو یکنفر از قضاة گفته است [۱]
 وجدتک فها فی القضاء مغلطاً فقدتک من قاض ومن متامر
 فدع عنک ما شیدته ذات رحة اذی الناس لا تحشرهم کل محشر
 و در مدح قاضی دیگر گفته است :

من سرّ الحکم صرفاً لامزاج له من القضاء وعدل غیر مغموز

[۱] قصه قضاة واسامی آنها و علت مدح و هجاً موسی شهوات رجوع شود به

اغانی ص ۱۲۱ ج ۳ .

فلیات دار سعید الخیر ان بها امضی علی الحق من سیف ابن جرموز

۴ - وضاح یمن [۱]

عبد الرحمن بن سمعیل - بعقیده جمعی از ابناء فرس یمن و از مشاهیر شعرای دوره اموی است. و در عداد شعرای غزلسرای معروف این عصر است - متهور است که به (ام البنین) دختر عبد العزیز بن مروان و زوجه و لید بن عبد الملك تعشقی اندازده داشته و اشعاری در این باب گفته و بالاخره داستان عشقبازی و تغزلاتش معروف گشته و بهمین جهت و لید بن عبد الملك او را کشته است و بقول بعضی معاشقه از دو طرف بوده است چنانکه بعضی روایات و حکایات میفهماند - قسمتی از اخبار و اشعار دلکش او در اغانی ج ۶ از ص ۳۲ تا ص ۴۷ مسطور است که خواندنی است .

از اشعا اوست که در ناخوشی معشوقه اش ام البنین گفته است
 حَتَّام نَکْتَم حَزَنًا حَتَّامًا وعلام نستبقی الدموع علاما
 ان الذی فی قد تفاقم و اعتلی و نماوزاد و اورث الاسقاما
 قد اصبحتم ام البنین مریضة نخشی و نشفق ان یکون حماما
 یارب امتعنی بطول بقائها واجبر بها الارمال و الایتما
 واجبر بها الرجل الغریب بارضاها قد فارق الاخوال و الاعماما
 کم راغبین و واهبین و یؤس عصموا بقرب جنابها اعصاما

[۱] وجه شهرتش به (وضاح) برای حسن و جمالش بوده است .

بجنا ب ظاهره الثنا محموده لا استطاع كلامها اعظاما
 گویند ام البنین در نهانی باو وعده داده است که وسیله تقرب او
 را بدربار ولید بن عبد الملک فراهم سازد و وضاح اشعاری را بمطلع
 ذیل در مدح ولید ساخته و مورد مراحم و احسان او واقع شده است :
 صبا قلبي و مال اليك ميلاً و ارقني خيالك يا ائيلا النخ
 و بعدها فهمیده است که مابین این شاعر و ام البنین معاشقه
 در کار است از این جهت او را رانده در کاه کرده و در صدد قتل او
 برآمده است - وضاح مجدداً ولید را مدح کرده است و اشعاری درین
 باب ساخته که از آن جمله است :

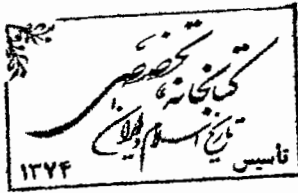
ما بال عينك لا تنام كأنما	طلب الطبيب بها قذى فاضله
بل ما لقلبك لا يزال كأنه	نشوان انهله النديم وعله
ما كنت احسب ان ابيت ببلدة	واخي باخري لاحل محله
كنا لعمرک يا عمير بغبطة	مع مانحب مبيته و مظله
فاری الذي كنا و كان بعزة	تلهو بعزته و نهوى دله
كالطيف وافق ذاهوى فلها به	حتى اذا ذهب الرقا داضله
قل للذى شغف البلاد فؤاده	لا تهلكن اخا قرب اخ له
والق ابن مروان الذي قد هزمه	عرق المكارم و النسي فاقله
واشك الذى لا قيته من دونه	وانشر اليه داء قلبك كله
فعلى ابن مروان السلام من امرئ	امسى يذوق من الرقا دائله
شوقاً اليك فماتنا لك حاله	واذا يحل الباب لم يؤذن له النخ

و همین طور مغضوب درگاه ولید بوده تا اینکه وقتی شبانه او را کشته و درخانه خود دفن کرده است و بعضی نوشته اند که او را زنده در صندوق گذاشته و دفن کرده است و بعدها ابن قتیبه را در زمان بنی عباس جمعی از شعوبیه کشف کرده اند و بعضی اینطور اظهار عقیده کرده اند که ام البنین عاشق وضاح بوده و او را پنهانی درخانه خود میبرد و در صندوق مخفی میکرده است و یک نفر از خدام ولید ازین مطلب آگاهی یافته و صندوق را بولید نشان داده است - و ولید صندوق را زیر خاک دفن نموده است .

ه - زیاد اعجم متوفی سنه ۱۰۰ هـ

زیاد بن سلیمان از شعرا و فصیحای معروف عصر بنی امیه و از مداحین آل مهلب [۱] بوده است - بقول بعضی اصل و مولد و منشأ او اصفهان بوده و از آنجا بخراسان سفر کرده و همانجا وفات یافته است

[۱] آل مهلب از قبیله ازد و از خانواده های بزرگ عرب در زمان بنی امیه معروف بسخاوت و کرم بوده اند (نظیر برامکه در عهد عباسی) و اغلب مباشر کارهای عمده شده اند - بزرگ این دسته مهلب بن ابی صفزه است که از طرف بعض سلاطین اموی اغلب حکومت داشته و اواخر عمرش از طرف حجاج والی بلاد خراسان شده و با همین منصب در سنه ۸۳ هـ وفات یافته است - و مشاهیر اولاد و احفاد او عبارتند از : یزید بن مهلب و مغیره بن مهلب و حبيب بن مهلب و مخلد ابن یزید بن مهلب (متوفی ۱۰۰ هـ) که از استخیای معروف عرب بوده است - و بسیاری از شعرا در مدح آنها اشعار سروده و صله های قابل گرفته اند .



- و جمعی محل اقامت او را اصطخر فارس نوشته اند. - وجه شهرتش به (زیاد اعجم) این است که ایرانی نسب بوده و لهجه عربی خالص نداشته است و مخصوصاً حرف (عین) را مانند عرب تلفظ نمیکرده بلکه بلهجه عجم میگفته است.

از جمله اشعارش قصیده ایست که متجاوز از پنجاه بیت در مرثیه مغیره بن مهلب ساخته و در کتب ادب معروف است و این ابیات در اغانی ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶) ج ۱۴ ص ۱۰۲ از آن قصیده نقل شده است :

قل للوفاء والقرى اذا قروا	والبا کرین وللمجد الرائح
ان المروءة والساحة ضمنا	قبراً بمرور علی الطريق الواضح
فاذا مررت بقبره فاعقر به	کوم الهجان وکل طرف سابح
وانضح جوانب قبره بدمائها	فلقد یكون اخادم و ذبائح
يامن لبعده الشمس من حی الى	ما بین مطلع قرنها المتنازع
مات المغيرة بعد طول تعرض	للموت بین اسنة و صفائح
والقتل ليس الى القتال ولا یرى	حیاً یؤخر للشفیق الناصح

گویند وقتی فرزندق شاعر معروف عرب (متوفی ۱۱۰ هـ) خواست عبد القیس را که از ولی نعمتان زیاد اعجم بودند هجو کند - زیاد باو پیغام داد که در این کار عجله مکن و اندکی صبر کن تا برای تو هدیه بفرستم - فرزندق منتظر شد با امید اینکه هدیه کرانبهائی باو خواهد رسید - زیاد ابیات ذیل را ساخته برای فرزندق فرستاد :

وما ترك الهاجون لي ان هجوته مصححاً اراه في ادبهم الفرزدق
ولا تركوا عظماً برى تحت لحمه لكاسره ابقوه المتعرق
ساكس ما ابقوه لي من عظامه وانكت مخ الساق منه وانتقى [۱]
و انا وما تهدي لنا ان هجوتنا لك لبحر مهها يلق في البحر يغرق
وقتي كه ابن اشعار بفرزدق رسيد كفت « تا زياد زنده است من
لب بهجاء عبد القيس نمي توانم كشود » .

و نيز از اشعار معروف اوست كه در مدح عبد الله بن حشرج
ساخته و در شاپور (از بلاد فارس) براي عبد الله خوانده و ده هزار
درهم صله گرفته است :

ان الساحة و المرؤاة والندي في قبة ضربت على ابن الحشرج
ملك اغر متوج ذو فائل للصعقين يعينه لم تشنح
ياخير من سعد المنابر بالتقى بعد النبي المصطفى المتخرج
لما آتيتك راجياً لنوالكم الفيت باب نوالكم لم يرتج
و نيز از اشعار حكمت آميز اوست :
وكأين ترى من صامت لك معجب زيادته او نقصه في التكلم

[۱] در نسخه اغاني كه نزد بنده موجود بود بيت دوم و سوم اينطور نوشته
شده است :

وما تركوا لحماً يدقون عظمه لآ كله القوه للمتعرق
ساحطهم ما ابقوا له من عظامه فانكب عظم الساق منه او انتقى
ص ۱۰۸ ج ۱۴ و ممكن است روايات مختلف باشد يا اينكه بعض نسخ مغلوط است .

لسان الفتی نصف و نصف فؤاده فلم تبق الا صورة اللحم و الدم
 مابین زیاد اعجم و کعب بن معدان اشقری مهاجانی بوده که قسمتی
 از تفاسیلش در (ج ۱۳) اغانی در ضمن اخبار و نسب کعب اشقری
 مسطور است. — برای بقیه احوال او رجوع شود به اغانی ص ۱۰۲
 ج ۱۴ [۱].

علاوه بر اشخاص مذکور شعرای ایرانی نژاد دیگری نیز در این
 دوره بوده اند که از ترجمه احوال و نقل اشعار آنها صرف نظر شد [۲].
 از جمله اشخاص برجسته دوره اموی که از نوانب ادب و انشاء

[۱] و همچنین در الشعر و الشعراء ۲۵۷ و خزانه الادب ۱۹۳ ج ۴ وفوات
 الوفیات ۱۶۴ ج ۱ و آنچه ما نقل کرده ایم بیشتر از اغانی است.

[۲] از آنجمله یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار از احفاد هرمز که جزء
 شعرا و موسیقی دانان عالمقادر این عصر محسوب است و اول کتاب در فن موسیقی
 بعد از اسلام بقلم او نوشته شده است — برای فهم احوال و نسب او رجوع شود
 بکتاب اغانی ج ۴ ص ۱۱۴ — و دیگر محمد و ابراهیم دو برادر اسمعیل بن یسار
 نسائی که اشاره بدانها شد و صاحب اغانی در ج ۴ ص ۱۲۱ آنها را نام برده است
 — و از امور دانستنی این است که (ابن میاده) رماح بن یزید که از شعرای
 متغزل معروف عصر اموی و اوائل دولت عباسی است خود نسب خود را از طرف
 مادر فارسی ذکر کرده و باین جهت افتخار نموده است «انا ابن ابی سلمی و جدی
 ظالم و امی حصان اخلصتها الاعاجم و لیس غلام بین کبری و ظالم باکرم من
 نیعلت علیه التمام» اگرچه دیگران در این نسبت شبهه کرده اند رجوع شود باغانی
 ج ۲ ص ۸۸.

ناید او را شناخت (عبد الحمید کاتب) است که از روی مأخذ پاره
از نوشته‌های ابن خلکان اهل انبار [۱] ایران بوده است (رجوع شود
ببن خلکان ص ۳۳۳ ج ۱ چاپ طهران) .

عبد الحمید کاتب متوفی سنه ۱۳۲ هـ

ابو غالب عبد الحمید بن یحیی بن سعید از موالی بنی عامر و استاد
مسلم الشاء و ترسل بوده است - بلاغت و فصاحت و قدرت قلمی او
در انشاء رسائل ضرب المثل است بطوری که میگویند «فتحت الرسائل
بعبد الحمید و ختمت ببن العمید» .

انشاء عربی قبل از او در عصر خلفای راشدین و بنی امیه قواعد
و قوانین مخصوصی نداشته و مراسلات شخصی و دولتی و فرامین و
معاهدات بدون رعایت پاره از قوانین دبیری طوری نوشته میشده است -
و او اول کسی است که برای انشاء مراسلات قوانین خاصی وضع کرده
است از قبیل: اطناب در بعض موارد و ایجاز در بعض موارد دیگر
و همچنین ابتدای بحمد و اختتام بدعا یا چیز دیگر که مناسب مقصود
باشد . و قبل از او رسائل خیلی مختصر نوشته میشده و او رسائل را
بحسب مقصود طولانی کرده است .

[۱] انبار مطابق نوشته یاقوت حموی اسم دو جا از بلاد ایران بوده است :
یکی نزدیک بلخ و دیگر نزدیک فرات از بناهای شاپور ذو الاکتاف که اسم اصلی
آن فیروز شاپور بوده است .

عبد الحمید در ابتدای حال معلّم اطفال بوده و تدریجاً مقام او معلوم شده و بالاخره نزد مروان بن محمد بن مروان معروف به (جعفی) آخرین سلطان بنی امیه تقرب بسزائی یافته و حائز منصب عالی گشته است. و آخر الامر مطابق نوشته مسعودی در سنه ۱۳۲ هـ روز دو شنبه سیزدهم ذی الحجه با مروان کشته شده است.

و بمآخذ پاره از نوشته های ابن خلکان بعد از قتل مروان عبد الجبار نامی بامر سفاح طشت آتشی بر سر عبد الحمید گذاشت تا بسختی جان داد.

تنبيه ابن خلکان عبد الحمید را کاتب مروان مینویسد ولی از عقد الفرید چنین بر می آید که قبل از مروان هم در دربار بعضی خلفای سمت منشی کړي داشته است.

انتقال موسیقی ایرانی بعرب

و موسیقی دانان ایرانی از عهد اول اسلام

تا تشکیل دولت عباسی

رواج بازار موسیقی در عهد ساسانیان و مهارت ایرانیان را در این فن تا حدی بیان کردیم (در جزء اول این کتاب از ص ۲۱۱ تا ص ۲۲۲). — بدیهی است که ذوق سرشار با موسیقی و زمزمه و شعر

و سرود آمیخته ایرانی در این جزء زمان فترت (انقراض ساسانی و استیلای عرب بر ایران) یکمرتبه محو و نابود نشده و معقول نیست که آنهمه سازندگان و نوازندگان و رامشگران ایرانی عهد ساسانی بمحض مردن یزدگرد سوم آنآ دست از کار خود کشیده و تماماً مرده باشند بلکه بطور قطع ار همان زمان انقراض دولت ایران بپسند و هیچ تراخی و مهلتی بکار خود مشغول بوده و دست بدست بیکدیگر انتقال میداده اند و با همان قریحه خدا دادی که در نهاد هر دهقان و مرزبان و هر فرماندار و فرمانبردار ایرانی بوده زندگانی میکرده و روزگار میگذارنده اند - تصور میکنم برای اثبات این مطلوب بطور کلی چندان باقائه دلائل و شمردن اسامی چند نفر سازنده و موسیقی دان معروف حاجت نباشد و در این مورد همان حس احتیاج و علاقه طبیعی که باین نوع انسان در دوره زندگانی خود بنوع ذوقیات دارد و همان روح ذوقی و طبع لطیف حساسی که مخصوصاً با گل وجود هر ایرانی نژادی سرشته شده است برای تصدیق این مدعا دلیل مقنعی باشد. - درست است که در موقع حمله خانمانسوز عرب بر ایران و گرفتاریهای داخله و افسردگیهای بی در پی و هجوم بلاها از هر طرف حالت نشاط و طرب در ایرانیان نمانده و اغلب هیچ ایرانیان غیرتمند حساسی دیگر مجال شنیدن نغمات فرح انگیز مطربان و صدای نوها نوش ساقیان را نداشته اند ولی اگر عروس و خنده نبوده است ماتم و کربه داشته اند و اگر سازها و آوازه های مفرح نداشته اند ناله ها

وزمزمه های جانسوز و دلکداز در کار بوده است .

و هر چند مجلس عیش و سرور نو عروسان و تازه دامادان و هنگامه های جشن ملی و بالاخره مجالس و محافل خوشی و شادی نداشته اند ولیکن فراق جگرکداز عزیزان و محبوبان و کشته شدن صدها جوانان ناکام و داغ ماتم جگرکوشه های نازنین و ازدست رفتن دوره عزت و جلال و اقتدار و استقلالشان : قامتهای داغدیدگان پشت از حسرت چنک آسا خمیده را گوشمال بس و روحهای لطیف شانرا همین آزیانه ها برای تحریک احساسات کافی بوده است - مضرا بیهای پی در پی حوادث تارهای قلوب نازکشانرا لحظه بلحظه مرتعش میساخته و ناله ها و فریادهای جگر خراش از سینهای مملو از درد و حسرتشان برون میجوشیده است . - مقصود این است که موسیقی بنظر فنی در شادی و ماتم و حزن و فرح تفاوتی ندارد نهایت اینکه در یکجا حس انبساط و طرب را نشان میدهد و در یکجا حالت افسردگی و اندوهناکی را - و می بینیم که هر يك از شعب الحان و نعمات موسیقی نماینده حالتی و احساسی مخصوص و دارای تأثیری خاص در نفس شنونده است [۱] و همه افراد يك حقیقت و فروع يك اصل اند و قیود و شروط باصطلاح در اقسام مأخوذ و معتبر است نه در حقیقت

[۱] این مطلب پر واضح و در السنه موسیقی دانان مشهور است معذاك نقل

این کلام را بی فائده ندیدیم - شهاب الدین صیرفی در کتاب خلاصه الافکار فی معرفة

مقسم: — موجب اطالة سخن تا اینجا رفع شبهه ایست که شاید هر خاطر بعضی راه پیدا کند باینکه خوانندگی وساز و آواز فقط در موقع سور و سرور است نه در موقع غصه و اندوه.

باری: در اینکه ایرانیان ایندوره که موضوع بحث ماست در دنباله عصر ساسانی از موسیقی مانند سایر فنون و صنایع از قبیل معماری و حجاری و غیره و همچنین علوم و آداب حظ وافیه داشته اند جای تردید نیست و همچنین شبهه نیست رکن عمده موسیقی بعد از اسلام موسیقی ایرانی بوده است و این فن شریف هم با خود ایرانیها و سایر فنون و علوم و آدابشان داخل در حوزه عرب و اسلام شده و احياناً از قالب فارسی در آمده سیمای عربی بخود گرفته است.

بقیه حاشیه صفحه قبل

الادوار که برای سلطان اویس تألیف کرده مینویسد « بدانکه هر يك ازین شهود و شعب مشهوره بآثیری خاص در نفس هست بعد از التذاذی که همه را حاصل است چنانکه عشاق و نوا و بوسلیک قوت شجاعت می بخشد و راست و عراق و اصفهان و نوروز و بحیر و نهفت افراط بسط و فرح می آورد که اصل مقتضای الحان است و حسینی و حجازی گردانیده هم فرح می آورد مختلط باندک فتوری و بزرک و کواشت و حجاز که صاحب ادوار اختیار کرده است تفریح آن مشوب است بحزن و راهوی و زنگوله و زیر افکنند بغایت محزن اند — و اگر بعضی از ادوار مفرط الفرح را بایکدیگر بیامیزند شاید که موجب خندیدن بسیار باشد و همچنین درخیزات موجب گریه» و مرادش از صاحب ادوار صفی الدین عبد المؤمن ارموی است و مسلک او با مسلک مؤلف کتاب خلاصه الافکار در ادوار طبقات حجازی مختلف است.

هرچند بطور تفصیل از خصوصیات موسیقی و موسیقی دانان ایرانی در این دوره اطلاع مشبعی نتوان بدست آورد ولی از روی اشارات و تصریحات مورخین و ادبای اسلامی راجع باین موضوع مطالب مفیده میتوان کشف کرد .

چون نظر ما در اینجا فقط بیان حال موسیقی و موسیقی دانان ایران از ابتدای اسلام تا آغاز تشکیل دولت عباسی است ازین قسمت که در موقع نقل و ترجمه کتب در عهد عباسی اول (۱۳۲ - ۲۳۲ هـ) مخصوصاً مسامین قسمت مهم فن موسیقی را از ایرانیان اقتباس کرده و در این علم بدانها اعتماد داشته و لابد کتبی از فارسی راجع باین علم عبری ترجمه کرده اند عجله صرف نظر کرده بموقع خود محول میسازیم و بذکر یاره از مطالب که کاملاً مربوط بموضوع است مبادرت میورزیم .

عرب در زمان جاهلیت از موسیقی و غناء بهره نداشته و اگر الحانی داشته مناسب باطبع جبل خودشان خشن و ناهموار بوده است - و بعد از ظهور اسلام بواسطه معاشرت و آمیزش باملل متمدنه آنوقت از قبیل ایرانیها و رومیها قبل از سایر علوم و آداب موسیقی را از آنان اقتباس کرده اند زیرا این کار چندان مثونه زائده نمیخواسته ومحتاج بنقل و ترجمه کتب نبوده است و مخصوصاً این فن را بیشتر از ایرانیها آموخته اند و چنانکه گفتیم جزء اعظم موسیقی بعد از اسلام همان موسیقی ایرانی است .

تنها شخصی که مابین شعرای عرب جاهیت باشعار خود تغنی کرده

و مشهور بموسیقی دانی است (اعشی بنی قیس متوفی ۶۲۹ م) است [۱]
 — و بعضی یکنفر دیگر را هم جزء شعرای غنائی عصر جاهلی شمرده اند

[۱] اعشی بنی قیس اسمش میمون بن قیس بن جندل از مشاهیر شعرای جاهلیت و یکی از ده نفر شاعر معروف اصحاب معلقات هشر است بعقیده ابوزکریا تبریزی (امرؤ القیس بن حجر کندی متوفی ۵۶۰ م) زهیر بن ابی سلمی (متوفی ۶۳۱ م) نابغه ذبیانی (متوفی ۶۰۴ م) اعشی قیس (متوفی ۶۲۹ م) لبید بن ربیع (متوفی ۶۷۵ م) عمرو بن کلثوم (متوفی ۶۰۰ م) حارث بن حلزله یشکری (متوفی ۵۸۰ م) طرفة بن عبد (متوفی ۵۵۲ م) عنزة بن شداد (۶۱۵ م) عبید بن ابرص (متوفی ۶۰۵ م) — و اعشی اول کسی است که در عرب بشعر خود تغنی کرده و سیاحت بلاد نموده است و بواسطه موسیقی دانش معروف به (صناجة العرب) شده است — معلقة اعشی مطلعش این است « ما بکاء الکبیر فی الاطلال و سؤالی و ما یرد سؤالی » و حضرت رسول ص را دیده و قصیده در مدح او بمطلع ذیل گفته است « الم تغتمض عیناک لیلۃ ارمدا و عادک ما عاد السلیم المسهدا » — اخبار و اشعار اعشی در اغانی ص ۵۲ ج ۱۵ و ۷۷ ج ۸ و ۱۴۳ ج ۱۰ مذکور است و اینکه جرجی زیدان برای اخبار و اشعارش حواله به ص ۱۶۰ اغانی ج ۱۶ میدهد گویا اشتباه کرده و آن اعشی اعشی قیس نیست بلکه اعشی ربیع است و علاوه بر مواضعی که شردیم در چند جای دیگر از اغانی اسم اعشی قیس برده شد و اشعار و حکایاتی از او نقل شده است (رجوع شود بفهرست اغانی) — غیر از اعشی قیس چند نفر دیگر از شعرای عرب عمده در قرون اولای اسلام معروف به (اعشی) هستند که برای امتیاز مضاف الیه برای آنها عموماً ذکر میشود — یکی (اعشی ربیع متوفی ۸۵ هـ) که نامش عبد الله بن خارجه و اخبارش در اغانی ج ۱۶ ص ۱۶۰ مسطور است و مداح آل مروان بوده و اشعارش در مدح عبد الملك ساخته است و یک شعر از قصیده او این است « فاصبحت

بقیه حاشیه صفحه قبل

اذفضلت مروان وابنه علي الناس قد فضلت خيرا اب وابن - و دیگر (اعشی همدان) که اسمش عبد الرحمن ابن عبد الله بوده و گویا در زمان حجاج ثقفی کشته شده است و حکایات و ترجمه احوالش در اغانی ص ۱۴۶ ج ۵ مشروحاً نوشته شده و قصه گرفتاری او بدست دیلم و اشعارش در ابن باب خواندنی است - و دیگر (اعشی باهله) که در دوجای اغانی اسم او را دیده‌ام یکی ص ۵۲ ج ۳ که حکایتی از او بابشار بن برد و حماد عجرد نزد عقبه بن سلم ذکر شده است و دیگر در ص ۳۹ ج ۱۴ که راجع بسوق عکاظ حکایتی نقل شد و یک شعر از او نوشته شده است «فدي لك نفسي اذ تركت ابن حازم اجب السنام بعد ما كان مصعبا» - و دیگر (اعشی بن تغلب) که اسمش ربیعہ یا نعمان بن یحیی بوده و از شعرای دولت اموی و ساکن شام و نصرانی بوده است و اخبارش در اغانی ص ۹۸ ج ۱۰ ذکر شده است - ولید بن عبد الملك او را خیلی احسان میکرده و چون نوبت سلطنت به (عمر بن عبدالعزیز) رسید او را نوازشی نکرده است و اعشی این اشعار ساخته است:

لعمري لقد عاش الوليد حياته امام هدي لامستزاد ولا نزر

كان بنى مروان بعد وفاته جلا مريد لا تندی وان بلها القطر

- و دیگر (اعشی بنی اسد) که نامش خیشمه و نامش در اغانی ص ۱۱۰ ج ۱۹ ذکر شده و برادر (کمیت بن معروف) از شعرای اسلامی بوده است و در مرثیه برادرش کمیت اشعاری بمطلع ذیل ساخته «هون

موسوم به (علس ذی جدن) [۱] که چندان معروف نیست .
و غیر ازین دو نفر کسی اصلاً نبوده یا معروف نیست - اما علس
ذی جدن که ترجمه او در اغانی (ص ۳۷ ج ۴) در حدود نصف صفحه

بقیه از حاشیه صفحه قبل

عليك فان الدهر منجذب كل امرئ عن اخيه سوف ينشعب « و
اخبار کمیت بن معروف در اغانی ص ۱۰۹ ج ۱۹ مسطور است - و
این کمیت غیر از (کمیت بن زید ۶۶-۱۲۶ هـ) است که مداح علویین
و بنی هاشم بوده است و هاشمیانش در مصر ولیدن طبع شده و اخبارش
در اغانی ص ۱۱۳ ج ۱۵ مسطور است . - و دیگر (اعشی بن سلیم)
که در ص ۱۶ ج ۶ اغانی نام او ذکر شده و اشعار ذیل را در مدح
مغنی معروف و حنان اشقر (ابو عمر عبدالرحمن بن عمر) ساخته و
از روی آنها کنیه و اسمی معلوم میشود :

كانوا مخولا فصاروا عند حلبتهم لما انبري لهم و حنان خصيانا
فابلغوه عن الاعشي مقالته اعشى سليم ابي عمر و سليمانا
قولوا يقول ابو عمر و لصحبته ياليت و حنان قبل الموت غنانا
[۱] علس بن زید از ملوک حمیر بوده و وجه شهرتش به (ذی
جدن) برای خوبی آوازش بوده است گویند او اول کسی بوده است که
در یمن غنائی خوانده است جرجی زبدان در تاریخ آداب اللغة او را
جزء شعرائی مغنین شمرده و در اخبارش در اغانی ص ۳۷ ج ۴ شعری
از او ذکر نشده است والله العالم .

نوشته شده است از ملوك حمير و خوش آواز بوده و بنقل بعضی اول کسی است که در یمن تغنی کرده است و مربوط بعرب حجاز و نجد و حوالی آنها نیست [۱] و معلوم نیست که از وطن خود هرگز بیرون آمده باشد و دیگران از هنر او بهره برده باشند و بالاخره عربها بواسطه او باغنا و موسیقی آشنا شده اند - و اول کسی که در عصر جاهلی عرب باغنا مشهور گشته و عرب را با تغنی و الفاظ آلات موسیقی از قبیل چنک و نای و بریط و طنبور و ون [۲] و غیره آشنا کرده و اسامی این آلات را

[۱] عربهای حجاز و نجد و حوالی آنها در زمان جاهلیت در تحت تسلط حمیرین از ملوك یمن بوده اند و هیچوقت جرئت مخالفت با آنها را نداشته اند - در اواسط قرن چهار میلادی که حبشه بساعدت قیصر روم بر یمن مسلط شدند (۳۴۵ م) کم کم هیئت یمن در دل عربهای حجاز و نجد شکسته شد و سر بمخالفت برداشتند تا اینکه در اواخر قرن پنجم میلادی تقریباً از تحت سیطره و اطاعت مستقیم یمن خارج شدند [۲] الفاظ چنک و بریط و طنبور در حواشی جزء اول کتاب شرح داده شد و اما لفظ (ون) یا (ونج) مخفف وینا عبارت از چوبی بوده است که بر روی آن تارهای از فلز کشیده و در زیر دو سر همان چوب دو کدی خاکی نصب میکردند و این تعریف شبیه به تعریفی است که مسعودی در مروج الذهب گفته « و للهند الکنکله و همی و تر واحد یست علی قرعة فقوم مقام الود و الصنج » و لفظ کنکله معرب کنگره هندی است که حالیه خود و لفظش در هندوستان دائر است و فرهنگ شعوری مینویسد که زنبوره فارسی همان کنکر و کنگره هندی است زاری قهستانی گفته « بس کند زهره سازها همکار از پی جشن این میارک سور دف و چنک و رباب و زنبوره غچک و نای و بریط و طنبور » - روزبهان فارسی میگوید (رک جانم چو کنکر مینوازد نه ظاهر بلکه در سر مینوازد) مأخوذ از مجله کنجینه . معارف بقلم میرزا محمد علیخان تربیت .

در اشعار خود استعمال کرده است همان اعشی بن قیس است - و علت آشنا شدن اعشی با موسیقی و آلات آن این بوده است که بدربار ملوک حیره و ایران مراوده زیاد داشته باندازه که قدری فارسی یاد گرفته بوده است و چنانکه اشعارش مشتمل بر خیلی از الفاظ فارسی است و در عهد انوشیروان مخصوصاً بمدائش رفته [۱] و کلهها و ریاحین و آلات موسیقی معمولی آن عصر را دیده و در اشعار عربی خو و الفاظ پارسی آنها را اقتباس نموده است چنانکه میگوید :

وطنا بیر حسان صوتها عند صنج کلما مس ارن
فاذا المسمع افی صوته عرف الصنج فنادي صوت ون
و در تذکرة الشعراء ابن قتیبه این اشعار را از اعشی آورده است :
فلا شرین ثمانیا و ثمانیا وثمانین و اربعا
من قهوة بانث بفارس صفوة تدع الفتي ملکا یمیل مصرعا
بالجلسان [۲] و طیب اردانه بالون بضرب لی یکر الاصبع
و النای نرم و بربط ذی بحة و لصنج یبکی شجوه ان یوضعا

باری اعشی قیس قبل از ظهور اسلام در اثر مراوده با ایرانیان با غنا و موسیقی آشنائی پیدا کرده و الفاظ قسمتی از آلات موسیقی ایران را

-
- [۱] ملاقات اعشی را با انوشیروان خیلی از ادبا و مورخین نوشته اند و بنا بر این لازم است که اعشی عمر طولانی کرده باشد زیرا مابین وفات انوشیروان و وفات اعشی (۸ هـ) بحساب بعضی درست ۵۰ سال شمسی فاصله است
- [۲] جاسان معرب گلشن فارسی است .

- عیناً بلفظ فارسی یا با اندک تحریفی در اشعار عربی خود آورده و این کلمات را گوشزد عرب کرده است و از آن تاریخ بعد این کلمات در اشعار عربی زیاد دیده میشود و این خود يك دليل است بر اینکه عرب در ابتدا آلات غنا را در دست ایرانیان دیده و موسیقی را بیشتر از آنها اقتباس کرده است .

هرچند مطلب واضح است ولي گواه را چند بیت دیگر از اشعار عرب شاهد میآوریم که بعد از اعشی آلات موسیقی ایرانی را با همان لفظ فارسی یا قلیل تغییری آزرده اند [۱] :

شیخ شمس الدین نواجی مؤلف حلبة الکمیّت (متوفی ۸۵۹ هـ) در خصوص کمانچه میگوید :

انهض خلیلی و بادر الی سماع کمنجا

فلیس من صدمنا و راح عنا کمن جا

شهاب الدین حجر در حق زن کمانچه زنی گفته است :

وقضیت منها اذ شدت بکمنجة . ما بین سالف نعمة اوطاری

نور اشقر در حق زن چنک زنی گفته و عین لفظ فارسی چنک را

[۱] شعرائی که اشعارشان را شاهد آورده ایم غیر از اعشی هیچکدام مربوط به عهد جاهلیت و یا عهد اول اسلام نیستند و ممکن است کسی بگوید « الناظ طبلخانه و چنک و کمانچه که آنان در اشعارشان یاد کرده اند از آثار عهد اول اسلام نیست که دست بدست بآنها رسیده باشد بلکه تدریجاً این لغات در زبان عربی تراوش کرده است » و معذالك استشهدا ما با اشعار آنها خالی از فائده ادبی و مهمی نیست .

آورده است :

لبنت شعبان جنك حين تضربه يغدو باصناف الحان الهوي هازی
لاعن وان صاد الباب الرجال بها اما ترام بجاي مقلب البازی
ابن الزین لفظ طبلخانه که از مصطلحات فارسی است عیناً آورده است :
منقرّنا بالطبلخانه قد غدا بفرط البها والحسن ينهی وبأمر
ولما رای عقلي علي غصن قد غدا طائراً اضحي عليه ينقرّ
عمر بن فارض (متوفي ۶۳۲ هـ کوید :

ترام ان غاب عنی کلّ جارحة فی کل معنی رقیق رائق بهج
فی نعمة العود والنای الرخیم اذا قالنا بین الحان من الهزج
اعشى قیس کوید :

ومستق صيني وون و بریط يجاوبه صنج اذا ما ترنّما [۱]
خلاصه اول کسی که در شعرای دوره جاهلیت عرب اطلاع از
آلات موسیقی ایرانیان پیدا کرده و اسامی آنها را در شعر عربی آورده
(اعشى قیس) است و در زبان عربی اولین بار مثلاً لفظ (بریط) را
در اشعار او می بینیم .

[۱] صاحب قاموس اللغة مینویسد « المستق بضم التاء وفتحها آلة يضرب بها
الصنج ونحوه » و تعریف او بامقدمه ذیل که بیشترش مأخوذ از مجله کنجینه معارف
است واضح میگرد : نای (فی) از آلات موسیقی ذوات النفخ است که از زمان
قدیم تاکنون در ایران معمول است و احتیاج بشرح ندارد و شعراي فارس در باره آن
نغمه ها ساخته اند خاقانی کوید (نای است چون طفل حبش ده دایکانش ترك وش

ابن ابی اصیبعه [۱] در کتاب طبقات الاطباء در ضمن ترجمه احوال
(حارث بن کلدی ثقفی) [۲] که بایران آمده و در شهر جندی شاپور

بقیه از صفحه قبل

نه چشم دارد شوح و ش صد چشم حیران بین در او) و ده دایه اشاره به انگشتان
دست است و نه چشم ثقبه های اوست — و در اشعار شعراي عرب از قبل اعشی
و بختری و غیره لفظ فارسی (نای) استعمال شده است — و چند قسم از آلات
ذوات النغخ موسیقی از جنس نای است مانند سورنای و دو نای و فی انبان و موسیقار
و بیشه و غیره — و (بیشه) عبارت از فی های کوچک و بزرگ مختلف الشكل است که
تابع اختلاف مقادیر آنها نغمات مختلف استخراج میشود و آن را (نای فی) و
(موسیقار) نیز نامند و عربها آلت مذکور را کاهی (براهه) خوانند و فرانسوی
(Flut de pan) — و مصریها و چینی ها آلتی مانند بیشه داشته اند که موسوم
به (شبابه) و (مستق) است و بنا بر تعریف بعضی شماره فی های بیشه چینیها به
یست عدد بالغ میشوند — و لفظ شبابه مخصوصاً در اشعار عرب زیاد است (رجوع
شود بحلّة الکمیّت) — شمس الدین کوفی میگوید (و فی کفها شبابه تجمع المني
فنحن سکوت و الهوي يتکلم) .

[۱] موفق الدین ابو العباس احمد بن قاسم بن ابی اصیبعه صاحب کتاب عیون
الانباء فی طبقات الاطباء از طبیبان عالمقادر بوده و در دستکاه دولت ایوبیه مصر
مقامات عالی یافته تولدش (۶۰۰) وفاتش (۶۶۸ هـ) است .

[۲] طبیب معروف عرب از اهل طائف بوده و عصر حضرت رسول را درک
کرده است — مسافرت ییلاذ فارس و یمن نموده و مدتی در دار العلم جندی شاپور
اقامت جسته و تحصیل طب کرده است — وقتی بدربار انوشیروان رفته و با او مکالمات شیرین

تحصیل طب کرده بوده است مینویسد که علاوه بر علم طب نواختن
بربط را هم در ایران یاد گرفته و پس از مراجعت درمکه معظمه آنرا
معمول کرده و نشر داده است. — شمس الدین محمد نواجی (متوفی ۸۵۹ هـ)
در حلبة الکمیت (ص ۱۵۵) نقل میکند که اول کسی که در عرب
نواختن عود (بربط) را بالحن فارسیان آموخته و درمکه بمردم یاد
داده و آنرا منتشر ساخته است (نضر بن حارث بن کلدۀ) [۱] میباشد
که در حیره نزد کسری (گویا مرادش بقرینه تصریح بعض مورخین
خسرو پرویز است) رفته و آنجا عود نوازی و موسیقی ایرانی را یاد
گرفته و پس از مراجعت درمکه آنرا رواج داده است. — و از قول

بقیه از صفحه قبل

سودمندی دارد که در بعض کتب تاریخ و رجال مبطور است — وفاتش علی المشهور
(۱۳ هـ) است و بعضی نوشته اند در زمان معاویه فوت شده و علیهذا عمرش از صد
متجاوز خواهد بود.

[۱] نضر بن حارث بن کلدۀ همدی (از طایفه بنی عبد الدار) از اشخاصی
است که در جنگ بدر (سال دوم هجرت) اسیر شده و علی المعروف بامر یثعبر (ص)
و بدست هلی (۴) کشته شده است اغانی ج ۱ ص ۱۰ و ج ۴ ص ۲۱ در ضمن شرح
غزوة بدر و ج ۱۹ ص ۸۱ و تاریخ کزیده ص ۱۴۱ و تاریخ طبری در ضمن واقعه
بدر — معلوم باد که حارث بن کلدۀ همدی از طایفه بنی عبد الدار بوده و همان است
که در جنگهای فجار و عکاظ نامش معروف است و در اغانی ج ۱۹ ص ۷۳ الی
ص ۸۳ شرح این جنگها نوشته شده است و این حارث غیر از حارث بن کلدۀ ثقفی
طیب معروف عرب است و بقولی اصلا او پسر نداشته است.

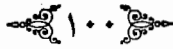
مسعودي (متوفي ۳۴۶ هـ) نقل شده است که نضر بن حارث بسمت نمایندگی نزد خسرو پرویز آمده بوده است و در حیره نواختن عود را یاد گرفته و بعضی نوشته اند که جمعی از کنیزکان سرود گوی را نیز خریده و همراه خود بمکه برده است [۱].

باری از روی کتب تاریخ و ادب اینطور مستفاد میشود که موسیقی ایرانی قبل از عهد بنی امیه حتی قبل از اسلام مابین عرب و هر حوزه اسلام شروع بروج کرده است ولی در عصر اموی تکمیل شده است و موسیقی دانان نامی معروفی در این دوره وجود گرفته اند که اغلب آنها دست پروردگان موسیقی دانان ایرانی و مروج موسیقی ایرانی بوده اند چنانکه واضح خواهد شد - و مرکز آنها بیشتر مدینه طیبه بوده است.

آلات معروفه موسیقی ایرانیان بعد از اسلام غیر از (حنجره) که بالاترین و قدیمترین آلات موسیقی طبیعی هر ملتی است؛ بیشتر همان آلات مشهور قبل از اسلام و در دوره ساسانیان بوده است از قبیل: نای، بربط (عود و مزهر)، چنک (رباب و صنّج)، چغانه (صغانه)، تنبور (طنبور)، کهانچه (کنجه)، غرک (غجک) [۲]

[۱] مجله کنجینه معارف شماره ۴ ص ۳۰ نقل از تفسیر بصائر فارسی تألیف شیخ ظهیر الدین نیشابوری در سوره لقمان آیه پنجم.

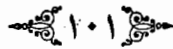
[۲] تعریف این آلات را بقدر مقتضی بیش از این کرده ایم مناسب است بعضی اشعار فارسی و عربی که در خصوص این آلات استعاره ها و تشبیهات خوب دارد محض تفنّن خاطر خوانندگان بیاوریم - خاقانی در خصوص بربط که مشتمل بر چهار



وامثال آنها و بعض اقسام این آلات در بعض نواحی ایران معمولتر از سایر قسمتها بوده است مثل اینکه در حدود فارس بیشتر بربط و چنگ معمول بوده و در حدود طبرستان و دیلم طنبور خیلی رواج داشته و در حدود خراسان نواختن یکسوع چنگی که هفت وتر داشته شایع بوده است. - و اما عرب چنانکه پیش اشاره شده چندان از موسیقی حظی نداشته و موسیقی آنها عبارت از همان آوازاها و الحان خشنی بوده است که مناسب با خشونت ذاتی و طبع بدوی آنها گاهی از بعض حنجره ها خارج شده است و وقتی که از دولت سر اسلام بتمدن و حضارت نزدیک شده اند کم کم بواسطه آمیزش با ملل متمدنه قرائح آنان از درشتی بنرمی مائل شده و با موسیقی آشنائی یافته اند - قدیمترین آلات موسیقی آنها در بدو اسلام عبارت از دف و کف بوده است و در عهد بنی

بقیه از صفحه قبل

وتر مزدوج است میگوید (آن هشت تا بربط نگر جائزا بهشت هشت در هر تار از او طوی ثمر صد میوه هر تا ریخته) وهم در یکقسم چنگ که بیست و چهار وتر مفرد دارد گفته (کر چه تن چنگ شبه ناقة لیلی است ناله مجنون ز چنگ رام بر آید بیست و چارش زمام نافته لیکن ناله نه از ناه از زمام بر آید) و همو راجع به بربط گوید (بربط نگر آبتن و نالنده چو مریم زاینده روحی که کند معجزه زائی) صائب گوید (کر چه فی زرد و ضعیف و لاغر و بی دست و پا است چون عصای موسوی در خوردن غم ازدهاست کر چه سر تا پای او یک مصرع برجسته است هر سر بندی از او ترجیع بند ناله هاست) - حمدونی در عود (بربط) گوید



امیه موسیقی ایرانی مابین آنها رائج شده است. - طرز تغنی آنان قبل از اینکه اقتباس از دیگران کنند این بوده است که بعضی زن‌ها و یا مرد‌ها مخصوص اینکار بوده‌اند که در مجالس و محافل عزاداری یا عروسی و شادی حاضر میشده بلحن خاصی مناسب موقع نوحه‌گری یا طرب‌انگیزی میکرده‌اند و گاهی در موقع نشاط کف میزدند و بعضی را هنر دف نواختن هم بوده است - برای تصوّر این مطلب سبک مرثیه خوانی زنانه و مجالس عروسی دهات دور دست خودمان را باید در نظر بگیریم گرچه باز خیلی تفاوت دارد بلکه قابل قیاس نیست زیرا علاوه بر مقتضای محیط و نژاد موسیقی و ادب پرور ایرانی وقتی که ملاحظه کنیم سبک تغنی همین دهاتیان نسبت بخودشان و اعصار قدیمه در مرور زمان خیلی ترقی کرده است. باری از این دسته مغنیان عرب در این دوره که موضوع بحث ماست چند نفر زن و مرد بوده‌اند از قبیل: طویس، سیرین، زرنب، خوله، رباب، رائقه، سلمی و از همه مشهورتر (طویس)

بقیه از صفحه قبل

(وناطق بلسان لاضمیر اه کانه فخذ نیطت علی قدم ییدی ضمیر سواه فی الحدیث كما ییدی ضمیر سواه منطق القلم) دیگری راجع بعود نوازی گفته است (اشارت باطراف لطاف کانه انا یب در قمعت بعقیق ودارت علی الاوتار جسا کانه بنان طیب فی محس عروق) و دیگری گفته (و کانه فی حجرها ولد لها ضمه بین ترائب ولبان ایدا تدغدغ بطنه فاذا سها عرکت له اذنا من الاذان) و بفارسی خوب گفته شده است (ساقی که بساغر می‌کلکون میریخت مطرب که برخه در مکنون میریخت فصاد و طیب جمع بودند بهم این نبض همی گرفت و او خون میریخت)

معنی بوده است [۱].

[۱] سیرین وزرنب وخوله ورباب ورائقه و سلمی از مشاهیر مغنیات بسبك قدیم عرب در حجاز بوده اند - اسامی آنها اغلب مشترك ما بین چند نفر است و مقصود ما همانهایی هستند که نامشان در کتاب اغانی ج ۱۶ ص ۱۳ در ضمن ترجمه احوال و اخبار (عنه المیلاء) مغنیه مذکور است - و اما (طویس) علاوه بر چند جای اغانی که بمناسبت ذکر او شده است در دو جا مستقیماً همین اسم عنوان دارد یکی در ج ۲ ص ۱۷۰ که مینویسد طویس علم بغلبه است و اسمش عیسی بن عبد الله و کنیه اش ابو عبد المنعم از موالی بنی مخزوم اول کسی است که در مدینه غنای عربی میخوانده و دف میزد است و معروف است که روز وفات حضرت ختمی مرتبت متولد شده و فطامش در روز فوت ابوبکر بوده است و روز قتل عمر ختنه شده است و روز قتل عثمان عروسی کرده و روز قتل علی (ع) اولادی پیدا کرده است و بعضی نوشته اند که روز قتل حسن بن علی (ع) اولادی پیدا کرده است - و گویند اول غنائی که خوانده هزج است باین ابیات (کیف یأتی من بعید وهو یخفیه القریب نازح بالشام عنا وهو مکسال هیوب قد برانی الحب حتی کدت من وجدی اذوب) - و دیگر در ج ۴ ص ۳۸ که مینویسد طاوس اسم او بوده و طویس علم بغلبه است از موالی بنی مخزوم و در غنای هزج خیلی استاد بوده است چنانکه باو مثل زنند به (اهزج من طویس) و معروف است که بالا ترین موسیقی دانان در ثقیل (ابن محرز) است و در رمل (ابن سریح)

در کتب تاریخ مشهور است که بعد از اسلام در زمان (عبدالله بن زبیر) [۱] موسیقی ایرانی به ریستان آمده و مابین عرب رواج یافته است

بقیه حاشیه صفحه قبل

و در هزج (طویس) - و آنچه در خصوص تاریخ تولد و از شیر بازگرفتن و عروسی و اولاد پیدا کردن اولی گفته است در مورد این شخص هم از قول بعض نوشته است - علی ای حال (طویس) مغنی معروف که زمان خلفا را درك کرده و حکایاتی باو منسوب است علی المشهور يك فر بوده است - و اینکه در دو جای اغانی مستقلاً عنوان شده است وجهی ندارد جز اینکه شاید دو نفر باین نام معروف بوده اند فتمام

[۱] عبدالله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد شخصی است که در زهد و عبادت و رشادت و جلالت معروف عصر خود بوده است - مطابق نقل کزیده در سال (۶۴ هـ) در مکه بمخالفت یزید بن معاویه قیام نموده و مدعی خلافت شده است و اهل مکه و مدینه و جمعی از اهالی عراقین باو گرویده اند - یزید سپاهی بسرکردگی حصین بن نمیر بجنگ او فرستاد مکه را محاصره و با منجنیق مسجد حرم را خراب کردند و جامه کعبه از آتش لفظ اندازان سوخت و خرابی زیاد بمکه وارد شد - در اوان کیر و دار جنگ خبر مرك یزید رسید و فرستادگانش دست از کارزار کشیدند و مراجعت نمودند - از آن تاریخ روز بروز کار عبدالله زبیر بالا گرفت و بنی امیه از او خیلی خائف بودند و وجود او مانع استقرار کامل سلطنت آنان بود تا اینکه در سال (۷۲ هـ)

بقیه حاشیه صفحه قبل حجاج بن یوسف ثقفی بامر عبدالملک که سلطان وقت بود بالشکر بسیار بجنک او رفت و قریب نه ماه مکه را محاصره نمود و بامنجنیق بیشتر باروها و خانه های مکه را خراب و قسمتی از کعبه را ویران ساخت و همین طور جنک با شدت ادامه داشت تا اینکه روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی سال (۷۳ هـ) عبدالله زبیر کشته شد - عبدالله در عهد خود یکمرتبه خانه کعبه را مرمت کرده بود و بعد ازین واقعه مجدداً حجاج آنجا را عمارت نمود .

یدر عبدالله موسوم به (زبیر عوام) جزء عشره مبشره است - و عشره مبشره عبارتند از چهار یار بتعبیر بعضی : علی (۴) ، عثمان ، عمر ، ابوبکر که خلفای اسلام بوده اند و (طلحه ابن عبیدالله که در ۶۲ سالگی بسال (۳۶ هـ) فوت شده است و (سعد بن ابی وقاص) که در عهد معاویه در مدینه بسال (۵۵) فوت شده و در آنوقت بنقل اخبار الدول ۸۳ سال داشته و بقول صاحب تاریخ گزیده قریب ۹۰ سال داشته است - و (سعید بن زید) که عمرش از ۸۰ متجاوز بوده در سال (۵۱ هـ) وفات یافته است - و (ابو عبیده جراح) که در ۵۸ سالگی بمرض طاعون در شام بسال (۱۸ هـ) در گذشته است - و (عبد الرحمن بن عوف) که در ۷۵ سالگی بمدینه مرده است بسال (۳۲ هـ) - و زبیر بن عوام) عمه زاده حضرت خاتم الانبیاء که در ۶۴ سالگی بسال (۳۶ هـ) در جنک جبل کشته شده است و ده نفری سر داشته چهار از بطن (اسماء ذات النطاقین) دختر ابوبکر و آنها عبارتند از : عبدالله ، عاصم ، عروه ، منذر - و شش از امهات مختلفه و آنها عبارتند از : مصعب ، حمزه ، خالد ، عمرو ، عبیده ، جعفر .

واؤل کسی که آوازه‌های فارسی را یاد گرفته و اشعار عربی را باغهای فارسی خوانده است یکنفر از موالی موسوم به (سعید بن مسجح) بوده است که اولین بار موسیقی را از ایرانیانی که برای مرمت خانه کعبه بمکه جلب شده بوده اند یاد گرفته و مجذوب موسیقی و نواهای ایرانی گشته و سپس مسافرت بایران کرده است و فن موسیقی و سازندگی را آنجا یاد گرفته و پس از مراجعت آنرا درمکه رواج داده است و ترجمه احوال وقصه آموختن او موسیقی را از ایرانیان درآغانی ج ۳ ص ۸۴ مذکور است.

حکایتی که اغلب ادبا و مورخین در این باب نقل کرده اند این است که عبدالله بن زبیر چند نفر بنا و معمار از ایران برای ترمیم خانه کعبه که در عهد او خراب شده بود [۱] بمکه خواست استادان ایرانی در ضمن کار چنانکه عادت مرسوم بناهای ایرانی است زمزمه میکردند - یکنفر از موالی موسوم به (مسجح) که شخص ذاتاً باهوش با ذوقی بوده است

[۱] خرابی کعبه علی المشهور در اثر واقعه جنگ باقشون یزید که سابقاً اشاره شده بوده است و درآغانی (ج ۳ ص ۸۴) علت خرابی آنجا را بروایتی چنین مینویسد که اهل شام مکه را محاصره کرده بودند و شبانگاهی عبدالله بن زبیر صدای هیاهویی از بالای کوه شنید و ترسید که مخالفین نزدیک شده باشند برای اطلاع مردم آتش بر تیزه بلند کرد و اتفاقاً در آن شب ظلمانی یاد سخت وزیدن گرفت آتش بجامه کعبه انداخت و کعبه آتش گرفت و هر قدر مردم در اطفاء آن سعی کردند فائده نپخشید بالاخره کعبه خرابی پیدا کرد و عبدالله روزانه جماعتی را جمع آوری نمود و کعبه را خود تاسونها خراب کرد و مجدداً امر بترمیم آن نمود و جماعتی از بناهای ایران و روم را خواست آنجا را عمارت کرد.

آوازه آنها را شنیده و بسیار او را خوش آمده و مجذوب نعمات ایرانی و مایل به آموختن رموز موسیقی ایرانی شده است - اتفاقاً (بقرینه آنچه بعضی اشاره کرده اند و نظر به حکایتی که عماقرب از ابن سرج نقل میشود) ما بین همان کارگران اشخاص نسبت موسیقی دان هم بوده اند - این است که ابن مسجیح پاره از نعمات را از همان ایرانیان التقاط کرده و نیز از مکه بایران آمده و موسیقی ایرانی و سازندگی را بطور کامل یاد گرفته و سپس بشام رفته و موسیقی رومی را هم یاد گرفته و بمکه مراجعت نموده و این فن را در حجاز و ما بین مسلمین انتشار داده است .

گویند روزی ابن مسجیح بدین اشعار (قائل آنها ابن رقاع عامی است [۱] بلحن ثقیل اوّل [۲] تننی میکرد: المم علی طلل عفا متقادم

[۱] عدی بن زید از شعرای عهد بنی امیه و مداح خاص ولید بن عبد الملک بوده و دختری « سلمی » نام داشته که شاعره بوده است از معاصرین او یکی جریر بن عطیه « متوفی ۱۱۰ هـ » میباشد که در مجلس ولید مورد تعرض عدی واقع شده و از بیم ولید جرأت هجو او را نکرده است ترجمه احوالش در اغانی « ج ۸ ص ۱۷۹ » مسطور است . و رقاع جدّ جدّ او بوده و بعلمت اشتهاش عدی را باو نسبت داده اند [۲] بیان و تشریح اصطلاحات قدیم موسیقی درین مختصر ممکن نیست ولی برای اینکه خواننده پربیکانه از اصطلاح نباشد دو عبارت ذیل از تذکرة اولی الالباب شیخ داود انطاکی نقل میشود - انطاکی مینویسد « یقسم الوتر (ای وتر العود) اربعة اقسام طولاً و یشد علی ثلاثة ارباعه مما یلی العنق و هذا دستان الخنصر ثم ینقسم الآخر تسعه مما یلی العنق و هذا دستان السبابه ثم یقسم ما تحت دستان السبابه الى المشط انشاعاً متساویة و یشد علی

بین اللمکات و بین غیب الناعم لولا الحیاء وان راسی قد عسا
 فیه المشیب لزرت ام القاسم خواجه او از شنیدن این لحن تازه تعجب
 کرد و خیالی محفوظ شد - از این مسجع پرسید این نغمه را از که و
 کجا آموخته؟ کفایت جمعی از عجم را دیدم که باین لحن میخوانند
 از آنان یاد گرفتم و عبرتی نقل نمودم - خواجه او را بسی تحسین فرمود
 و محض تشویق از قید رقیت آزادش ساخت .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

النسج مما یلی المشط و یسمى دستان البنصر فیقع فوق دستان الخنصر مما
 یلی دستان السبابة ثم یقسم الوتر من دستان الخنصر مما یلی المشط ثمانية
 اقسام وضعف الیها اجزاء مثل احدها مما بقى من الوتر و شده فهو دستان الوسطی
 و یكون وقوعه بین السبابة و البنصر « و نیز مینویسد « قوانین الغناء لاتخرج
 عن ثمانية « ثقیل اول » من تسع فقرات متوالیه و واحدة کالسكون فخمسة
 مطوية الاول « و ثقیل ثان » من احدى عشره ثلاثة متوالیه فواحدة ساکنه
 فثقله فاربعة مطوية الاول « و خفیف الثقیل الثاني » من ستة ثلاثة متوالیه
 فکون ثم ثلاثة « و رمل » من سبعة ثقیل اول فمتوالیتان فکون هذا الی آخره
 « و خفیفه » من ثلاث فقرات متحرکه متوالیه « و خفیف الخفیف » من فقرتین
 بینهما سکون قدر واحدة « و هزج » من فقرة کالسکون ثم سکون قدر
 فقرة ثم بین کل اثنتین سکون فهذه اصول التراکیب و انما تکرر بحسب استیفاء
 الادوار . این بود عین عبارت کتاب و در بیان ثقیل ثانی اختلالی در عبارت
 است بعلاوه در صحت مطالبش تحقیق باید کرد اهل تحقیق بمدارک معتبر
 از قلیل نجات و شفای شیخ الرئیس و ادوار صفی الدین ارهوی و خلاصه
 الافکار صیرفی رجوع کنند .

باری : ابن مسجیح اولین بار اغانی فارسی را اقتباس کرد و اشعار عربی را با آن نعمات انشاد نمود .

یکسفر دیگر هم از موسیقی دان معروف ابن عصر (عیبدالله بن سریج [۱]) است که در بریط نوازی مخصوصاً خیلی مهارت داشته و قسمتی نزد ابن مسجیح شاگردی کرده و آوازهای ایرانی را یاد گرفته و قسمتی هم شخصاً درسدن تکمیل موسیقی برآمده و نواختن عود را از خود ایرانیان آموخته و بطریق فارسیان بریط میزد است . - ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی (ج ۱ ص ۹۸) مینویسد « قال اسحق وحدثني ابي قال اخبرني من راي عود ابن سريج و كان على صنعة عيدان الفرس و كان ابن سريج اول من ضرب به على الغناء العربي بمسكة وذلك انه رآه مع العجم الذين قدم بهم ابن الزبير لبناء الكعبة » . خلاصه اینکه (ابن سریج) هم دنباله کار ابن مسجیح را گرفته و علاوه بر آنچه از او آموخته است بریط نوازی را از همان بناهای ایرانی که برای ترمیم کعبه در عهد عبدالله بن زبیر بمسکه رفته بودند اقتباس نموده و آنرا در مسکه شهرت داده است .

چند نفر از معاریف از آنجمله « غریض » [۲] نزد ابن سریج تحصیل موسیقی کرده اند . - علاوه بر آنها که موسیقی ایرانی را اقتباس کرده اند بعضی از اساتید موسیقی دان ایرانی هم از قبیل « نشیط فارسی » و غیره از ایران بهرستان مسافرت نموده اصول این فن را

[۱] ابویحیی حمید الله بن سریج از هوانی و بروایتی اصلاً ترك بوده است . - ۸۵ سال عمر کرده و بقول بعضی در زمان هشام بن عبدالملك مرده است ترجمه احوالش در اغانی ج ۱ ص ۹۷ نوشته شده است .

[۲] اسمش عبد الملك و کنیه اش ابویزید بوده و لفظ « غریض »

خوب بعرب آموختند و تدریجاً باین ترتیب موسیقی در عربستان شایع گشت و مخصوصاً در عهد بنی امیه بالنسبه ترقی کرد و موسیقی دانان معروف نامی در این عصر پیدا شدند که بیشتر هروج موسیقی ایرانی بوده اند و چند نفر از اساتید بزرگ آنها اصلاً ایرانی هستند .

موسیقی دانان معروف این دوره که موضوع بحث ماست عبارت بوده اند از (ابن مسیح) و (ابن سریق) و (غریضی) و (ابو کامل) و (عبادل) و (حنین حیری) و (ابن عائشه) و (عمر الوادی) و (صعب) و (مالک) و (محمد بن اشعث کاتب) و (بردان) و (جمیل) و (سلامة القس) و (حبابه) و (عقيله) و (نشیط) و (فارسی) و (ابن محرز) و (یونس کاتب) و (سائب خائز) [۱]

بقیه از حاشیه صفحه قبل

برای او علم بغلبه شده است زیرا خیالی تر و تازه و خوش منظر بوده است - عود و دف را خوب مینواخته - مدتی خدمت ابن سریق را کرده و از او موسیقی آموخته و بعد ها با استادش رقابت میکرده است - گویند وقتی برای محاکمه و اثبات اینکه کدام موسیقی را بهتر میدانند و خوبتر میخوانند نزد سکینه دختر حسین بن علی (ع) رفته اند و هر دو این شعر را نزد سکینه خوانده اند « عوجی علینا ربّه الیهودج انک الا تقعی تخرجی » سکینه گفته است « بخدا سو کند من در میان شما فرقی نمیگذارم و هما مثلکما عذی الا کمثل اللوائ و الیافوت فی اعناق الجواری الحسان » - ترجمه احوالش در اغانی ج ۲ ص ۱۲۹ مسطور است .

[۱] ترجمه احوال این اشخاص عموماً در اغانی نوشته شده است -

عده از اشخاص مذکور علاوه بر مقام موسیقی بشاعری هم معروف بوده اند - و علاوه بر آنها اشخاص معروفی هستند که قسمتی ازین دوره را درك کرده اند ولی چون بیشتر شهرتشان در دوره های بعد است اسامی آنها را جزء موسیقی دانان (عهد برمکی و عباسی) تعداد خواهیم کرد انش -

در ضمن اشخاص مذکور چند نفر ایرانی نامی و مشهور هست که مختصراً بترجمه احوال آنها میپردازیم .

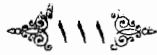
۱ - نشیط فارسی

از موسیقی دانان ماهر فارسی است که در ایام عبد الله بن جعفر (بروایت اغانی ج ۱۱ ص ۶۹ در خلافت عبد الملك بن مروان هفتاد ساله در سنه ۸۰ هـ . وفات یافت) به مدینه رفت و سرودهای پارسی میخواند

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ما بطور اختصار ترجمه آنها را که قبلاً ترجمه شده و بعد هم نمی شود مینویسیم و برای اشخاصی که طالب تفصیل هستند ماخذ نشان میدهم -
ابو کامل اسدش غزیل از منیان عهد اموی و بقولی غلام ولید بن یزید بوده است - در زمان بنی امیه مشهور بوده و در هان اوان مرده یا کشته شده است (ترجمه احوالش در اغانی ج ۶ ص ۱۴۴) -

عبدال بن عطیه از موالی قریش و در موسیقی خوب بوده و هیچ وقت از حجاز سفر نکرد و بدربار ملوک بنی امیه نرفته است - بعضی او را در موسیقی دانی هم درجه یونس و سیاط و دحمان دانسته اند - جرجی زیدان او را جزء شعرای مغنی



بقیه از حاشیه صفحه قبل

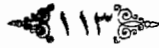
شمرده است « ترجمه احوالش اغانی ج ۵ ص ۱۷۵ » این دو شعر از غناهای اوست « علام ترین الیوم قتلی لدیکم حلالات ذنب وقتلی محرم لک النفس ماعاشت وقاء من الردی ونحن لکم فیما تجنبت اظام ». - **حنین حمیری** اسمش حنین بن بلوع و نصرانی ساکن حیره بوده است - از شعرا و موسیقی دانان معروف عصر هشام محسوب است - از اشعار اوست که در وصف حیره و منزل خود ساخته است « انا حنین و منزلی النجب و ماندیمی الا الفتی القصف اقرع بالکاس ثغر باطیه مترعة تارة و اغترف من قهوة با کر التجار بها بیت یهود قرارها الخرف العیش غص و منزلی خصب لم تغذنی شقوة ولا عنف » « ترجمه احوالش اغانی ج ۲ ص ۱۲۰ ». - ابن عائشه اسمش محمد و کنیه اش ابو جعفر و بقولی غلام مطلب بن ابی وداعه سهمی بوده است - پدرش معروف نبوده و از بن جهت بمادر منسوب است - در موسیقی شاگرد معبد و مالک بوده است - در خوش آوازی معروف است و ضرب را اصلا نمیدانسته یا خوب نمیدانسته است - پیش درآمد آواز های او خیلی دلچسب و خوب بوده است و ازینجاست که « ابتداء ابن عائشه » مثل شده است در موارد ابتداء های خوب در قرائت قرآن یا انشاد شعر یا آواز و امثال آنها - ابن عائشه مغنی ولید بن یزید بوده و او را در جزء شعرای این عصر هم شمرده اند « ترجمه اش اغانی ج ۲ ص ۶۲ » - **عمر الوادی** عمر بن داود بن زاذان جدش از موالی عمر و بن عثمان بن عفان بوده و خودش در مهندسی و موسیقی دانی ماهر و با معبد و مالک معاصر و نزد ولید بن یزید مقرب و ملقب به « جامع لذات » بوده است - کویند اول کسی که از وادی القری در موسیقی ظهور کرده اوست و اغلب مغنیان آنجا بیشتر الحان او را انتقال کرده اند - معروف است که وقتی با شعب

بقیه از حاشیه صفحه قبل

وابورقیه مناظره کرده و این شعر را برجز خوانده است (انا ابن داود انا ابن زاذان انا ابن مولی عمر بن عثمان) وابورقیه درمقابل خوانده است (انا ابن عامر القاری انا ابن اول اعجمی) - عمر الوادی شاعر هم بوده است - ولید بن یزید در ستایش او گفته « وینفی الشعر ینظده سید القوم الذی فلجا اکمل الوادی صنعه فی لباب الشعر فاندماجا » از شاگردان معروفش یکی (حکم الوادی) است که در موسیقی دانان دوره عباسی ذکر میشود (ترجمه احوال و اخبار عمر الوادی در اغانی ج ۶ ص ۱۴۱ مسطور است) .

معبود بن وهب جزء موالی و از مغنیان مشهور زمان بنی امیه بوده و بنا بر صحیح قول اغانی در زمان ولید بن یزید از دنیا رفته است - موسیقی را بیشتر از نشیط فارسی و سائب خاثر یاد گرفته وزیر دست آنها استاد شده است - یکی از شعرا در ستایش او گفته است « اجاد طویس و السریجی بعده و ما قصبات السبق الا لمعبد » (ترجمه اش در اغانی ج ۱ ص ۱۹) .

مالک بن ابی السمح - موسیقی را از معبد و جبیله آموخته و تدریجاً استاد شده و در ردیف معبد و ابن عائشه از مغنیان مجلس ولید بن یزید شده است - معروف است که احوال و طویل القاده بوده است - حسین بن عبیدالله بن عباس در تعریف او ساخته « لاعیش الا بمالک بن ابی السمح فلا تلحنی ولا تلم ایض کالبدر او کما یلمع البارق فی حالک من الظلم » کویند وقتی بهمین اشعار در محضر ولید تغنی کرد - ولید گفت اینطور نیست بلکه « احوال کالقرء او کما یرقب السارق



بقیه از حاشیة صفحه قبل

فی حالک من الظلم « - مالک مدتی از زمان بنی عباس را هم درک کرده و در زمان او جعفر منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) فوت شده است پدر مالک از خواص عبد الله بن جعفر بوده و مالک بکودکی یتیم و در تحت کفالت عبد الله بزرگ شده و او و سایر برادرانش از دعاة بنی هاشم بوده اند و (ترجمه اش اغانی ج ۴ ص ۱۶۸) - علت اینکه نام او در ضمن موسیقی دانان دورة اموی شمرده شده است این است که بیشتر زندگانی و شهرتش در آن زمان بوده است و همچنین است امثال او . -

محمد بن اشعث شاعر و مغنی و کاتب و از طرفا و ادبای کوفه بوده است - ابیات ذیل از اشعار و اغانی اوست که در حق محبوبه اش (سلامه زرقاء) جاریه ابن رامین ساخته است « امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی صدع مقيم طوال الدهر والابد - لا تستطیع صناع القوم تشعبه - و کیف يشعب صدع الحب فی الکبد - الا بوصل النی من حبها انصدعت - تلک الصدوع من الاسقام والکمد » ترجمه اش در اغانی ج ۱۳ ص ۱۲۷ .

بردان بضبط بعضی باضم باء و تسکین راء از آواز خوانان و موسیقی دانان خوب مدینه بوده است در این فن مدتی نزد جمیله و عزة المیلاء و بعد از آنها نزد معبد شاگردی کرده و از آنها این هنر را یاد گرفته است (ترجمه اش در اغانی ج ۷ ص ۱۶۸) .

جمیلة جزء موالی و از اساتید مسلم غنا و موسیقی بوده است - جمعی از بغیان زن و مرد از او این هنر را آموخته اند از قبیل : (معبد) ، (ابن عائشه) ، (حبابه) ، (سلامة) ، (عقیله) ، (خلیده) ، (ربیحه) ، - قصه اجتماع چند نفر از موسیقی دانان معروف آن عصر (ابن سریق ، غریض ، ابن مسجح ، ابن محرز ، معبد ، ابن عائشه)

بقیه از حاشیه صفحه قبل

نزد جمیله و تننی هر کدام از آنها و تمیز دادن جمیله خوب و بد و نقص و کمال اغانی آنان را برای تشخیص اینکه کدام از همه بهترند در کتاب اغانی (ج ۷ ص ۱۲۶) مذکور است اهل ذوق راست که بدانجا رجوع کنند - ترجمه احوال جمیله در اغانی ج ۷ ص ۱۲۴ نوشته شده است .

سلامة القس موسیقی دان و شاعره بوده است و موسیقی را از معبد و ابن عایشه و جمیله و مالت یاد گرفته است - یزید بن عبد الملك او را در ایام خلافت سلیمان خریده و تا آخر از جواری مغنیه بوده است و بعد از وفات او نیز حیات داشته - وجه شهرتش به (سلامة القس) این است که شخصی ملقب به (قس) موسوم بعبد الرحمن بن ابی عمار از قاریان مکه عاشق او بوده است (وجه شهرت این مرد به قس کثرت عبادت بوده) ترجمه احوال سلامه در اغانی است (ج ۸ ص ۶) .

حبابه اسمش عالیه بوده ویز بن عبد الملك او را خرید و حبابه نام داد - خوش آواز و سازنده و عود نواز بزم مخصوص یزید بوده است - حبابه و سلامة القس هر دو از جواری مغنیه یزید بن عبد الملك و سازنده و وازنده بوده اند ولی حبابه در وجاهت مقدم بر سلامه است و سلامه در شاعری بر او فضیلت داشته است - حبابه قبل از سلامه وفات یافته است (ترجمه اش در اغانی ج ۱۳ ص ۱۵۴ مسطور است) .

عقیله عقیقه همان است که موسیقی را از جمیله فرا گرفته است و نامش در جزء شاکردان جمیله در اغانی (ج ۷ ص ۱۲۴) ذکر شده است .

غیر از اشخاص مذکور عدّه دیگر هم از مغنیان این دوره شمرده شده اند مانند سعید بن سوید (دارمی) که از شعرا و ظرفای مکه بوده و

بقیة حاشیه از صفحه قبل

غناهای او کم است - صاحب اغانی در ترجمه احوالش ج ۲ ص ۱۷۸) مینویسد « وکان الدارمی فی ایام عمر بن عبد العزیز و کانت له اشعار ونوادر وکان من ظرفاء اهل مکة وله اصوات یسیره و هو الذی یقول ولما رایتک اولیتنی القبیح - وابتعدت عنی الجمیل - ترکت وصالک فی جانب - وصادفت فی الناس خلا بدیلا » .

ودیگر (نصیب بن رباح) از موالی عبد العزیز بن مروان که اصلا از اهل نوبه بوده و از شعرای فحل غزل سراست که بعفت نفس معروف است و ترجمه احوال و اخبارش در اغانی (ج ۱ ص ۱۲۹) مسطور است - تفزلات نصیب خیالی شیرین و با ملاحظه است از جمله تشبیحات اوست که در حضور عبد العزیز و بشاره او خوانده است « وقفت لها کیما تمرلعلنی - اخالسها التسلیم ان لم تسلم - ولما رأتنی والوشاة تحدرت - مدامعها خوفا ولم تسکلم - مسا کین اهل العشق دا کنت اشتری - جمیع حیاة العاشقین بدرهم » - نصیب در شاعری مشهور است و جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (ج ۱ ص ۳۰۴) راجع باو مینویسد « شاعر اشهر بالغناء » والله العالم .

در ضمن ترجمه عمر الوادی اسم دوتقر برده شد یکی (ابو رقیه) و دیگر (اشعب) - اما (ابو رقیه) در چند جای اغانی نام او برده شده و معلوم است که از شعر و موسیقی بهره داشته و اما (اشعب) ترجمه احوال و حکایات و نوادر او بسیار و خالی از فوائد ادبی نیست و بعلاوه تبع در احوال اینگونه اشخاص و حکایات آنها با سلاطین بنی امیه بخوبی

بقیه از حاشیه صفحه قبل

اخلاق امویین را که بقول حمد الله مستوفی « راستی حکومتشان بابل کردن در کعبه زیادت فرقی نداشت » خوب می فهماند افسوس که این مختصر کنجاش بیان مفصلات را ندارد .

اشعب بن جبیر کنیه اش ابو العلاء و اسمش شعب معروف به (اشعب طماع) است که طمع را باو مثل زنتد و گویند « فلان اطمع من اشعب » مادرش ام خلتدج یام جمیل موسوم به (حمیده) کنیز اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر بوده و پدرش با مختار خروج کرد و بدست مصعب بن زبیر شد - اشعب بقولی از موالی عثمان بوده و روز محاصره او آزاد شده و بقولی از موالی عبدالله بن زبیر بود و بقولی تاسال (۱۵۴ هـ) حیات داشته است - مادرش همان زنی است که مابین ازواج پیغمبر تقنین میکرده و قتنه ها بر پا ساخت - اشعب مطرب و مغنی و بذله گو و مسخره ورقاص و طماع و مضحکه رفتار و خلیع العذار بوده و کتب ادب و تاریخ از نوادر و حکایات او پر است - ترجمه احوالش در اغانی مستقلا (ج ۱۷ ص ۸۳) معنون است و بعلاوه در چندین جا بمناسبت اسمش برده شده است از جمله در ضمن ترجمه احوال ولید بن یزید (ج ۶ ص ۱۲۳) این حکایت را از قول بعضی آورده که عیناً نقل میشود « لما ولی الولید بن یزید لهج بالغناء والشراب والصید وحمل المغنین من المدینه و غیرها الیه وارسل الی اشعب فجاء به فالبسه سراویل من جلد قردله ذنب و قال له ارقص و غنی شعراً یعجبنی فان فعلت ذلك فلك الف درهم فغناه فاعبیه فاعطاه الف درهم ودخل الیه يوماً فلما رآه

– عبد الله او را پسندید و بغلامیش خرید و وادارش کرد که غنای عربی را نیز از (سائب خاثر) بیاموزد – نشیط غنای عربی را هم خوب یاد گرفت و جمعی از قبیل : ابن سریق ، معبد ، جمیله ، عزت المیلاء ، و غیر هم نزد او تحصیل موسیقی کردند .

اسم نشیط در کتب موسیقی و ادب مشهور است و مخصوصاً در چند جای اغانی نام او برده شده است – از آن جمله در (ج ۷ ص ۱۸۸) در ضمن ترجمه احوال (سائب خاثر) که پاره از مطالبش نقل شد – و دیگر در (ج ۱ ص ۲۰) در ضمن ترجمه احوال (معبد) که مینویسد « یختلف الی نشیط الفارسی و سائب خاثر مولی عبد الله بن جعفر حتی اشتهر بالحدق و حسن الغناء » – و دیگر در (ج ۱۶ ص ۱۳) در ضمن ترجمه احوال (عزه المیلاء) که مینویسد « كانت تغنی اغانی الثقیان من القدائم مثل سیرین و زرنب و خولة و رباب و سلمی و رائقة و كانت رائقة استاذتها فلما قدم نشیط و سائب خاثر المدينة غنيا اغانی بالفارسية فلقت عزه عنهما نغما » –

بقیه حاشیه از صفحه قبل

الولید کشف عن ایره و هو منعظ قال اشعب فرایته کانه مزمار آ بنوس مدهون فقال لی ارأیت مثله قط قلت لا یاسیدی قال فاسجدله فسجدت ثلثاً فقال ما هذا قلت واحدة لایرک و ثنتین لخصیتیک قال فضحک و امر لی بجائزة « نظایراین حکایت بلکه بدتر از آن در حق بنی امیه نقل شده است سبحان الله اینگونه اشخاص مدعی خلافت اسلام بوده اند و باین عنوان مدتها ریاست مسلمین کرده اند العیاذ بالله العیاذ بالله .

و دیگر در (ج ۱۴ ص ۹) درضمن ترجمه (بدیع) مغنی معروف به (بدیع الملیح) که مینویسد « یغنی اغانی غیره مثل سائب خاثر و نشیط و طویس و هذه الطبقة » .

باری (نشیط) از موسیقی دانان و سرود خوانان مسلم فارسی در قرن اول اسلام و از موالی عبدالله بن جعفر بن ایطال علیه السلام بوده است و بیش از این مرا راجع باحوال و تاریخ زندگانی او اطلاعی تا کنون بدست نیامده است اگر زائد بر این اطلاعی پیدا کردم البته خواهم نوشت - و تصور میکنم تتبع در احوال این شخص و نظائر او در تاریخ ادبیات ایران بالاخص در قرون اولای اسلام خیلی اهمیت دارد و اطلاع کامل از احوال و آثارشان بسی از مجهولات تاریخی ادبی را برای ما مکشوف خواهد ساخت والله الموفق .

۲- ابن محرز

مسلم بن محرز پدرش از سنده کعبه و اصلا فارسی و از اعظم موسیقی دانان عصر اموی بوره و زمان هشام بن عبد الملك را درك کرده است - ابن محرز علاوه بر موسیقی ایرانی مسافرت بشام کرده و موسیقی رومی را خوب یاد گرفته و خود طریقه خاصی در موسیقی ابتکار کرده است - گاهی درمکه اقامت می جست و مدتی در مدینه و چون ما بین عرب بنشر موسیقی مشغول بوده است او را (صناع العرب) لقب داده اند . - گویند وقتی فضل بن یحیی بن خالد برمکی از شخصی که اهل خبره موسیقی بود پرسید « از همه موسیقی دانان بالاتر کیست » ؟

گفت « از رجال ابن محرز » . - اسحق مغنی مشهور عهد عباسی همیشه میگفته است « فحول موسیقی دانان اول ابن سريج است و پس از آن ابن محرز و پس از آن معبد و پس از آن غریض و پس از آن مالك » . - گویند وقتی ابن محرز بعزم عراق سفر کرد - وقتی که بقدسیه رسید حنین حیری او را دید و میدانست که با وجود ابن محرز بازار او از رونق خواهد افتاد از او پرسید « ازین سفر چه اندازه منفعت در نظر گرفته » ؟ گفت « هزار دینار » بانصد دینار باو داد و گفت خواهش میکنم از همین جا مراجعت کنی و سوکنند یاد کنی که دیگر بدین ناحیه نخواهی آمد - ابن محرز قبول کرد و مراجعت نمود .

ترجمه احوال ابن محرز در آغانی (ج ۱ ص ۱۵۰) مسطور است است - عبارت ذیل چون مشتمل بر فوائدی است از کتاب مذکور نقل میشود « اخبرنی عمی قال حدثنی ابو ایوب المدنی عن حماد بن اسحق عن ابيه قال قال ابي اول من غنى الرمل ابن محرز وما غنى قبله فقلت له ولا بالفارسیه قال ولا بالفارسیه واول من غنى رملا بالفارسیه سلمك فی ایام الرشید استحسن لحننا من الحان ابن محرز فنقل لحنه الى الفارسیه و غنى فيه » .

۳ - یونس کاتب

یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار مکنی به (ابو سلیمان) از نسل هرمز و از نوایغ موسیقی دانان عصر خود بوده و بعلاوه در شعر و کتابت مقام استادی داشته است - پدرش از فقها و خودش در دیوان مدینه کاتب بوده است

و تجارت هم میکرده است - موسیقی را نزد اساتید آنوقت مانند ابن سربج و ابن محرز و غریض و معبد فرا گرفت و بیشتر تحصیلش نزد معبد بوده و در شاگردان معبد از او کسی افضل نشده است .

اول کتاب موسیقی را بعد از اسلام یونس تألیف کرده و کتاب او در این فن اصل معتمد علیه بوده است - ابن ندیم در کتاب الفهرست مینویسد که یونس کاتب کتب مشهوری راجع بموسیقی و موسیقی دانان تألیف کرده و از آنجمله سه کتاب ذیل است : (کتاب مجرد یونس (کتاب القیان) ، (کتاب النغم) - و صاحب اغانی ابو الفرج و اصفهانی در ضمن احوال او (ج ۴ ص ۱۱۴) مینویسد « وله غناء حسن وصنعة كثيرة و شعر جيد و كتابه في الاغاني ونسبها الى من غنى فيها هو الاصل الذي يعمل عليه ويرجع اليه وهو او اول من دون الغناء » . مسعود بن خالد موریانی در حق یونس میگوید .

يا يونس الكاتب يا يونس طاب لنا اليوم بك المجلس
ان المغمين اذا ما هم جاروك اخني بهم المقبس
تشر ديباجا و اشباهه وهم اذا ما نشروا كر بسوا

گویند وقتی برای تجارت سفری از مدینه بشام کرد در عهد خلافت هشام بن عبد الملك و در آنوقت ولید بن یزید ولیعهد بود و منصب امارت داشت - ولید کسی نزد او فرستاد و حاضرش کردند و او را بتغنی امر نمود - یونس اشعار میخواند و باین شعر رسید

ان يعش مصعب فيحن بخير قد اتانا من عيشنا ما نرجى
بغنة ملتفت شد که ستایش و ذکر مصعب نزد ولید مناسب نیست صدا

قطع کرد و معذرت خواست - ولید گفت « دل خوش دار مصعب گذشت اکنون ما را نعمات تو خوش است » . - باری او را چند روز نگاه داشت و سه هزار دینارش انعام داد - یونس ازین سفر غانماً برگشت و وقتی که نوبت سلطنت بولید رسید او را خواست و درسلک مغنیان و ندیمان و مقربان حضرتش منسلک ساخت و همین طور بود تا وقتی که ولید کشته شد .

۴ - سائب خاثر

متوفی ۶۳ هـ

اصلش ایرانی از موالی عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و از اساتید موسیقی دانان آن عصر است - - پدرش موسوم به (یشاء) از آزاد شدگان بنی لیث بوده است - سائب خاثر اول کسی است که در مدینه منوره عودی ساخته و آنرا نواخته و در مقابل نشیط فارسی که تازه بمدینه آمده بود و آوازه های فارسی میخوانده است اشعار ذیل را (در قائل این اشعار اختلاف است رجوع شود به آغانی ج ۷ ص ۱۸۹) بلحن نقیل اول خوانده است :

لمن الدیار رسومها قفر لعبت بها الارواح والقطر
وخلالها من بعد ساکنها حجج مضین ثمان او عشر
و الزعفران علی ترائبها شرق به اللبات والنحر
سائب خاثر همان کسی است که با اشاره عبدالله بن جعفر غنای عربی را به (نشیط) یاد داد و سابق اشاره کردیم - چند نفر از مغنیان

معروف از قبیل : (معبد) و (عزة المیلاء) نزد سائب خاثر تلمذ کرده اند . - صاحب ترجمه اتفاق افتاده که در مجلس معاویه و پسرش یزید تغنی کرده است و بنا بر بعض روایات در غزوه یوم الحراء در سال (۵۳ هـ) کشته شده است . - ترجمه احوالش در اغانی (ج ۷ ص ۱۸۸) بعبارت ذیل ابتدا میشود « کان سائب خاثر مولی بنی لیث واصله من فی کسری واشتری عبد الله بن جعفر ولاته من موالیه وقل بل اشتراه فاعقه » .

تنبیه - در مبحث موسیقی و موسیقی دانان ایرانی بعد از اسلام تا ابتدای دولت عباسی اگر فی الجمله دامنه سخن دراز شد باعقاد ما بی مورد نیست و بنظر ما بیش ازین بایستی در اطراف این مبحث تحقیق و کنجکاوی نمود - چه بارها (ربط آکید موسیقی و شعر) را تصریح کرده ایم و در این مورد و در این عصر هم که دنباله عصر ساسانی است کشف خصوصیات موسیقی و اغانی فارسی و احوال و اخبار موسیقی دانان ایرانی را با کشف خصوصیات شعر و شعرای فارسی توأم میدانیم و برای اینکه شعرای فارسی ایندوره را بشناسیم و بفهمیم که اشعار و سرودهای فارسی چه سبک و چه اوزانی داشته و چطور خوانده میشده است بعقیده ما راه بسیار خوب بلکه پیاره از جهات منحصر بفرد همانا احاطه بسبک موسیقی و اوزان غنائی و احوال موسیقی دانان این دوره از قبیل (نشیط فارسی) است که سرودهای فارسی میخوانده و شاید خودش هم میساخته است و اگر از سرودهای او چیزی بدست بیاید از

آثار ادبی بسی مهم و ذقیمت خواهد بود . - بهر حال تحقیق در این موضوع و کشف احوال و آثار اشخاص ایندوره از نظایر (نشیطفارسی) برای تاریخ ادبیات ایران بسیار مفید و سودمند است ما باندازه که کنجایش داشت نوشتیم و تکمیل را بعهده ارباب تتبع و تدقیق محول می سازیم .

رواج موسیقی رزمی ایرانیان

ما بین مسلمین

عرب قبل از اسلام همانطور که از موسیقی رزمی بهره نداشت و بعد از اسلام موسیقی را از ایران و روم اقتباس نمود؛ آلات موسیقی رزمی نیز چیزی بغیر از (طبل) نمیدانست و نمیشناخت . - بعد از اسلام با موسیقی رزمی ایرانی و رومی و آلات آن از قبیل : **بربط** ، **چنگ** ، **طنبور** ، و غیره آشنا شد و آنها را آموخت . و همچنین موسیقی رزمی را از آنان اقتباس نمود و آلات آن از قبیل : **بوق** ، **کوس** ، **کرنا** ، **اقسام طبل** مابین آنها رائج شد . و از این راه موسیقی رزمی و رزمی ایرانیان مابین مسلمین رواج گرفت .

موسیقی عرب قبل از اسلام

پیش از این راجع باینموضوع فی الجمله سخن رانده ایم - اینک برای تکمیل مطالب و فهم طریق پیدایش موسیقی و نشو و نمای آن در عرب

می گوئیم ،

عرب قبل از اسلام خود از موسیقی بهره ای نداشته و اگر احیاناً شخصی از این قوم اطلاعی از موسیقی پیدا کرده است از برکت مرأوده و معاشرت با ایرانیان بوده است نظیر **اعشی بنی قیس** که قبلاً شرح احوال و رفت و آمد او را در دربار سلاطین ساسانی و آمیزش با ایرانیان نکاشته ایم .

عرب قبل از اسلام تنها با (شعر) آشنا بوده و از خواندنش لذت می برده است و اولین قدمی که در راه موسیقی برداشته همین است که **باشعر** یعنی همزاد موسیقی سر و کار داشته است . - نخستین غنای عرب بعد از شعر (حذاء) بوده است که در موقع راندن شتران بادیه معمول میداشته اند - سپس قدمی بالا تر گذاشته راهی بزمزمه و ترنم یافتند و دو قسم ترنم پیدا کردند : یکی (غناء) که مخصوص ترنم شعر و دیگر (تغیر) که در خواندن هر چیز غیر از شعر معمول بوده است - بعد از آن بتدریج تغنی اقسامی پیدا کرده و سه لحن اصلی وجود گرفته است **نصب ، سناد ، هزج** ، (۱) .

- **نصب** در غناء رکیان و مرثی معمول بوده و آن را (غناء جنابی) مینامند (۲) و این لحن در عروض از طویل استخراج میشود .

- (۱) مأخذ آنچه راجع بموسیقی عرب قبل از اسلام در اینجا نوشته ایم تاریخ تمدن اسلامی است ج ۵ و ج ۱ و ج ۳ .
- (۲) غناء جنابی منسوب بیک نفر از اهالی قبیله کلب موسوم بجناب بن عبد الله است که میگویند اصل حذاء را او اختراع کرده است .

سناد - لحن ثقیلی است که ترجیعات و نغمات بسیار دارد -
 الحان ثقیل اول و ثقیل ثانی و خفیف آنها از شعب و اقسام سناد محسوب است.
 هزج - لحن خفیفی است که با رقص و دف و کف توام خوانده میشود .

آغانی مذکوره در بلاد مهم عرب از قبیل مدینه و طایف و خیبر کم یابیش معمول بوده ولی صورت منظم علمی نداشته است و عموماً متناسب با طبایع و عادات ناهموار عرب جاهلی و بادیه و شتر و خیمه بوده است زیرا میدانیم که موسیقی در حقیقت لغت نفوس و مترجم عواطف بشری است و هر ملتی موسیقی مخصوصی متناسب با طبایع و عادات خود دارد مشهورترین آلات موسیقی عرب قبل از اسلام عبارت بوده است از (دف) یا دایره که انواع مختلف مستدیر و مربع کوچک و بزرگ داشته است و بندرت مابین ساربانها با کمال سادگی و بساطت (نی ساربان) معمول بوده است .

موسیقی در اسلام

اسلام حکم بتحریم غناء و ساختن آلات طرب کرد و در عهد خلفای راشدین احکام شرع اسلام بانندت هر چه تعاملاً اجرا میشد - از این جهت بازار موسیقی بی رونق شد و عربها آغانی ناقص عصر جاهلیت خود را نیز ترك گفته بالمهره فراموش کردند و آنچه از تغنی باقی مانده بود فقط منحصر بترنم اشعار و ترجیع قرائت قرآن گشت . - از آن پس

عهد خلفای راشدین سپری شد و دوره سلطنت اموی در رسید و اینموقع عهد رفاهیت و خوشگذرانی و عیش و عشرت شد و بیشتر سلاطین بنی امیه مایل بعیش و عشرت بودند و سورت احکام سخت اسلامی بدست آنان شکسته گشت و از اینرو تدریجاً مغنیان و موسیقی دانان ایران و روم با امن و امان داخل در حوزه مسلمین شدند و برخی از آنان در ضمن اسرا و موالی خدمتگذار عرب گشتند و بتدریج موسیقی ملل متمدنه ایران و روم مخصوصاً ایرانیان و آلات موسیقی از قبیل بربط و چنگ و ظنبور و غیره مابین عرب رائج شد و در نتیجه رواج این هنر موسیقی دانان معروفی در این عصر ظهور کردند که اسامی پاره ای از آنها را قبلاً یاد کردیم .

علی المعروف اولین کسی که موسیقی ایرانی را بخوبی یاد گرفت و آنرا مابین عرب رواج داد همان (سعید بن مسجع) است که در ایام ابن زبیر و در اواخر قرن اول هجری میزیسته و شرح احوالش گذشت .

سلاطین اموی عموماً در ترویج موسیقی و موسیقی دانان هم عقیده و یکزبان نبودند بلکه بعضی از قبیل سلیمان بن عبد الملك اصلاً مخالف رواج و شیوع موسیقی بود و بارها ارباب این هنر را بمجازاتهای سخت رساند (۱) . - و امیر مکه مکرر اتفاق افتاد که مطربان و رامشگران را

(۱) گویند بعض موسیقی دانان را بمجازات خاصی کرد و در تاریخ تمدن اسلامی ج ۵ مینویسد « و سأل عن الغناء این اصله فقیل فی المدینه بجماعة المخنثین وهم ائمته و الحذاق فیه فکتب الی عامله هناك » اخص من قبلک من المخنثین المغنین فخصاهم « و از امثال سائره مخالفین غناست که « المغنون رسل الغرام » .

از مکه اخراج نمود . - ولی باز در سلاطین اموی اکثریت بامروچین و مشوقین موسیقی بوده است زیرا اغلب آنها اهل عیش و خوشگذرانی بوده و این کار را بی اندازه دوست میداشته اند .

اول کسی که در سلاطین اموی رسماً غناء را مباح شمرد و بترویج این هنر پرداخت یزید بن معاویه است (۶۰ - ۶۴ هـ) و در عصر او موسیقی و غناء در مکه شهرتی کامل یافت و موسیقی جدید (اقتباس از موسیقی فارسی) در حجاز و مخصوصاً در مدینه خیلی شایع گشت - و همین طور در اطراف و نواحی حجاز دور میزد تا زمان ولید بن یزید (۱۲۵ - ۱۲۶ هـ) و او جمعی از موسیقی دانان مدینه را بدمشق خواست و از آن تاریخ موسیقی از حجاز قدم بیرون نهاد و در بلاد اسلام شروع باتشعار کرد . برخی از خلفاء و خلیفه زادگان اموی خود اهل موسیقی بوده و این هنر را میدانسته اند و بعد از عمر بن عبدالعزیز (۱) ولید بن یزید خود دارای اصوات و الحانی است که مابین موسیقی شناسان اسلام معروف بوده است . یزید بن عبدالملک و پسرش ولید بی اندازه موسیقی دانان و مغنیان را محترم می شمرد و رواتب و صلات فاخره بآنها میدادند .

در اواخر دوره اموی مخصوصاً موسیقی و آلات طرب خیلی شایع بوده است و محافل و مجالس سلاطین و عمال بزرگ همیشه با

(۲) جرجی زیدان در ج ۵ تمدن اسلامی در ذیل اشتغال خلفاء بغناء مینویسد « و اقول من دونت صنعته به عمر بن عبدالعزیز فی ایام امارته علی الحجاز ثم الولید بن یزید و له اصوات اشتهرت عندهم .

ساز و آواز توام بوده است و مغنیان و رامشگران در حضر و سفر حتی در سفرهای جنگی همراه بوده اند - این اثر مینویسد در سال ۱۳۱ در حوالی اصفهان سپاه عباسیه بر قشون بنی امیه ظفر یافتند و از جمله غنائمی که بدستشان افتاد آلات طرب از قبیل نای و بربط و طنبور بسیار و بی اندازه بود

صنایع ایرانیان

در عهد خلفای راشدین و امویین

ایرانیان از دیر زمانی صنعت پیشه و هنر مند بوده اند و صنایع آنان را در عصر ساسانی دیدیم - در این دوره که موضوع بحث ماست ایرانیان از صنایع عهد ساسانی بی نصیب نبوده اند و باز هم نقاشی و معماری و حجاری و پارچه بافی و قالی بافی و اسلحه سازی و ظرف سازی و غیره در ایران معمول بوده است - استیلای عرب هر چند آقائی و سلطنت ایرانیانرا از دستشان گرفت ولی توانست هوش و ذکاوت فطری و ذوق علمی و صنعتی آنها بالمره محو و نابود سازد و بعد از تسلط عرب باز حس احتیاج و ذوق سرشار طبیعی آنانرا بر این وامیداشت که عالم و صنعتگر باشند - بلی دولت عرب در آغاز امر اهل تمدن و حضارت نبود و از اینرو اعتنائی بعلم و صنعت نداشت سهل است در اضمحلال و زوال آن میکوشید و عربها

عموماً مباشرت صنعت، را از کارهای پست و از اشغال موالی و برای خود عار میدانستند (۱) و از اینجهت قرن اول اسلام تقریباً عـمـد تنـزل صنعتی ایران شمرده میشود - و چون تدریجاً اهل تمدن و حضارت شدند خود را محتاج کسب علوم و صنایع دانسته دست بدان همان موالی زدند و از اینجا صنایع ایران ما بین عرب رواج گرفت و در عهد تمدن اسلام همان صنایعی که در نظر عرب عصر خلفا و اموی غیر قابل اعتنا شمرده میشد موضوع تجارت و ثروت مسلمین گشت. باری در عصر خلفای راشدین و امویین با وجود تنزل و انحطاط صنعت در ایران باز هم از بقایای عصر ساسانی صنعتگران و هنر مندانی در ایران وجود داشته‌اند و بلاد مختلف ایران مراکز صنایع مختلف بوده است - مادر تحت چند عنوان از صنایع مهم ایرانیان ایندوره و ترقی و تنزل آنها بحث میکنیم

۱ - بافندگی ایرانیان در عصر خلفا و امویین

در همان اوقات که عهد انحطاط صنعتی ایران است از جمله صنایع معروف ایران بافندگی بوده است جامه های پشمی و پرده های ابریشمی فاخر در شهر (فسا) و فرشهای عالی در (چهرم) و جامه های حریر و پرنده در (اصفهان) و کلابتون دوزی

(۱) عرب در این دوره فقط خود را برای سیادت و ریاست مخصوص میدیده و سایر اشغال را عموماً کار موالی میدانسته است و از امثال جاریه آنها بوده که « ان الحمق فی الحاکمة والمعلمین والغزالیین » تاریخ تمدن اسلامی ج ۴ - صاحب عقد الفرید مینویسد « تخصم عربی و مولی بین یدی عبدالله ابن عامر صاحب العراق فقال المولی « لا کثر الیه فینا مثلك » فقال العربی « بل کثر الله فینا مثلك » فقیل له « ایدعو علیک و تدعوله » قال « نعم یکسحون طرقتنا و یخر زون خفافنا و یحوکون ثیابنا » .

مرغوب در (طبرستان و نیشابور) و طیلسانهای خیلی عالی در (کرمان) و دیبا و فرشهای نخی و ابریشمی در (شوشتر) ساخته میشده و همچنین بلاد دیگر ایران مانند ری و جرجان و قزوین و همدان و خراسان و غیره مراکز صنایع مختلف بوده اند (۱).

پارچه ها و جامه های فاخر ایرانیان این دوره از زمان معاویه بعد تدریجاً زینت بر و دوش عرب هم کشت - اول کسی که البسه فاخر و پارچه های عالی ایرانیان را استعمال کرد معاویه و اتباع و عمال او بودند - زیاد بن ابیه که حاکم عراق از طرف معاویه بود نخستین حاکمی است که بتقلید ایرانیها قبای دیا پوشید و بعد از آن البسه ایرانی تدریجاً رائج کشت (۲).

[۱] رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی ج ۵ ص ۳۸ طبع دوم در خصوص تجارت مسلمین .

[۲] لباس عرب در جاهلیت عبارت بوده است از قمیص ، حله ، ازار ، شمله ، عباء ، عمامه ، و سروال و قبا و امثال آنها را از ایرانیها آموختند و دربر کردند - و پارچه های آنها عموماً پشمی و پنبه بوده است که بطرز بادیه نشینی می بافته اند و می پوشیده اند و حریر و زرکش و دیا و نظائر آنها را از ایرانیان یاد گرفته و زینت خود ساختند - بنی امیه و برهمه مقدم معاویه لباسهای فاخر پوشیدند و البسه ایرانی را رائج کردند - گویند وقتی عمر بن خطاب معاویه را در موقع امارت شام دید که لباس سلطنتی دربر کرده است و بطور استکراه گفت «اکسرویة یامعاویه» - از جمله اشخاصی که در بنی امیه بی اندازه در بند تزئین لباس و تجملات ظاهری بوده است هشام ابن عبدالملک است - ماخوذ از (ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی)

سلاطین اموی اغاب دنبال عیش و عشرت و تجملات سلطنتی میکشند و از این جهت کم کم لباسهای خشن عربی را ترك گفته منسوجات لطیف و جامه های فاخر ایرانی را استعمال کردند و هرچه بیشتر سعی مینمودند که خوراك و پوشاك و زیورها و تجملات ملوکانه برای خود فراهم سازند و در هر کاری تقلید ایرانیها و در بار ملوك عجم را میکردند . و بهمین علت مجدداً بازار بعض صنایع ایران از قبیل بافندگی و کلابتون دوزی رواج گرفت .

۲ - معماری و حجاری ایرانیان

در عصر خلفا و امویین

راجع بمعماری و حجاری ایرانیان این دوره (از ظهور اسلام تا آغاز تشکیل دولت عباسی) و استادی آنان در این کار حکایتی که پیش از این در خصوص عمارت کعبه در زمان عبدالله بن زیرو جاب معماران و کارگران ایرانی بمکه نوشتیم برای اثبات مطالب کافی است و این قضیه خود دلیل روشنی است بر اینکه ایرانیان آن عصر در بنائی و معماری و حجاری معروف و باستانی مسلم بوده اند .

علاوه بر این میدانیم که در طراحی و ساختمان کوفه و بصره در در زمان عمر دست مهندسین و معماران و کارگران ایرانی قطعاً در کار بوده است . - ابن اثیر در ضمن وقایع سال (۱۷ هـ) (۱) شرح بنای

[۱] بنای کوفه و بصره از آثار عمر است - برخی بنای هردورا در

کوفه را نوشته و ضمناً اسم یک نفر بنای ایرانی را میبرد موسوم به (روزبه) (۱) و عین عبارت ابن اثیر این است « و بنو السعد داراً بحیاله و هی قصر الکوفه الیوم بناد روزبه من اجر بنیان الاکاسره بالجیره » - و اسم (روزبه) استاد معمار ایرانی در تاریخ صنایع ایران این دوره خیلی قابل توجه است .

بقیه از حاشیه صفحه قبل

سال ۱۷ هجری نوشته اند ولی مطابق نوشته تاریخ ابوالفدا طراحي و بنای بصره در ماه مجرم سال ۱۴ و بقول ۱۵ هجری و بنای کوفه منسوب بسال ۱۷ هجری است - و از ابنیه معروف عصر بنی امیه یکی شهر واسط است که خجاج بسال ۸۳ ه بنا کرده و از همه مهمتر و معروفتر جامع اموی دمشق است - و جامع اموی دمشق قبل از اسلام کنیسه بوده باسم قدیس یوحنا و پس از فتح اسلام دو نصف شد و نصف غربی مخصوص مسیحی ها و نصف شرقی اختصاص بمسالمین یافت - ولید بن یزید هردو نصف را گرفت و دوازده هزار صنعتگر رومی خواست و بنای آنجا را تجدید نمود و با اسلوب تازه بدیعی آنجا را تزیین کرد و در حدود (۱۱۲۰۰۰۰۰) دینار خرج آنجا شده است - طول جامع از مشرق بمغرب سیصد ذراع و عرض آن ۲۰۰ ذراع است و ۶۸ ستون دارد (تاریخ تمدن اسلامی) - [۱] کسی تصور نکند که روز به همان سلمان فارسی است (بنا بر اینکه اسم اصلی سلمان روزبه باشد) زیرا بعد از اسلام و در تواریخ مسلمین هیچ کجا از سلمان فارسی بلفظ روزبه تعبیر نشده و نمیشود والله العالم -

۳- آلات جنگ ایرانیان

از جمله صنایع ایرانیان این دوره ساختن آلات و ادوات جنگ از قبیل شمشیر، خنجر، تبر، تبرزین، خود، سپر، زره، کمان و همچنین آلات قلعه گیری از قبیل منجنیق (۱) و غیره بوده است و مخصوصاً در خراسان شمشیرهای خیلی خوب میساخته اند.

آلات جنگی عرب قبل از اسلام منحصر بوده است به شمشیر و نیزه و کمان و سپر - تدابیر جنگی و تعبیه سپاه را از ایرانیان آموختند و باره از اسلحه پیکار مانند زره و خنجر و تبر و تبرزین بواسطه ایرانیها بدست آنها رسیده است و مخصوصاً آلات مهم قلعه گیری را مانند منجنیق و کبش و دبابه (۲) براهنمائی و تقلید ایرانیان یاد گرفته اند.

[۱] لفظ منجنیق مطابق تحقیق و قانونی که صاحب قاموس ذکر کرده است « لا یجتمع الحیم والقاف فی کلمة الا معربة او صوتا » عربی نیست بلکه اصلاً فارسی است و بقول بعضی اصل آن منگنه بوده و بتدریج منجنیق شده است - و صاحب قاموس مینویسد اصل آن فارسی و (من چه نیک) بوده است (ای انا ما اجود) - ولی اشتقاقی که صاحب قاموس گفته است بنظر بعید می آید - بهر حال منجنیق اقسام مختلفی داشته و برای تیر اندازی و سنک باران و نفث پرانی و امثال آنها بکار میرفته و حصارهای محکم را با آن خراب و دشمن را تیرباران و اماکن را بواسطه آن میسوزانده اند و در ج ۱ تاریخ تمدن اسلامی اشکالی از آن رسم شده است

[۲] دبابه را برای خراب کردن قلعه معمول میداشته اند و از منجنیق قدیمتر

اولین خندق که برای جنگ تعبیه شد خندق مدینه در جنگ احزاب است (سال ۵ هجری) و آنرا سلمان فارسی بسپاه مسلمین آموخت . و معروف این است که منجنیق را عرب در اواسط قرن اول هجری از ایرانیان یاد گرفته و بکار برده است ولی جرجی زیدان (ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی ص ۱۷۴ طبع دوم) از کتاب (السیرة الحلییه) [۱] نقل میکنند که منجنیق را در موقع حصار طائف سلمان فارسی در ضمن فنون حربی دیگر که معمول فارسیان بود بعرب آموخت و بقول بعضی خود بدست خود منجنیقی برای سپاه عرب ساخت .

بهر حال صنعت اسلحه سازی ایرانیان در این دوره هم معمول بوده و اسلحه آنان بالمره از کار نیفتاده بوده است .

۴ - نقاشی ایرانیان

در عهد خلفا و امویین

از جمله صنایع ایران که پس از اسلام رو بضعف و انحطاط و

بقیه از حاشیه صفحه قبل

است - اول مصریها و سپس آشوریها و بعد یونانیها و پس رومانیها و پس ایرانیها در جنگها بکار میبرده اند و عربها از ایرانیان یاد گرفتند . - کبش هم مثل دبابه آلتی بوده است برای قلعه گیری (اشکال کبش و دبابه در ج ۱ تاریخ تمدن اسلامی رسم شده است)

[۱] مؤلف این کتاب ابن برهان الدین است و در مصر ۱۳۰۲ طبع

شده است -

بالاخره زوال گذاشته است صنعت نقاشی است - علت این امر حکم تحریم شریعت اسلام بوده است . صنعت نقاشی بعد از اسلام در عهد خلفای راشدین و بنی امیه هنوز از بقایای عصر ساسانی آخرین رمقی داشته است و از اینجاست که مسلمین این دوره احیاناً بتقلید ایران و روم نقاشی میکردند (۱) و بعد از این دوره بالمره این صنعت راه اضمحلال و زوال را پیموده است .

ه -- مسکوکات ایرانی

در عهد خلفای راشدین و بنی امیه

از جمله صنایع ایران این دوره مسکوکاتی است که در زمان خلفای راشدین و عصر بنی امیه مابین مسلمین رائج بوده است . عرب قبل از اسلام با مسکوکات رومی و فارسی معامله میکرد - در ابتدای اسلام همین طور مابین آنها معمول بود - و چون تدریجاً دوات اسلامی بدائرة تمدن و حضارت قدم نهاد مجبور بضرع مسکه گشت . در بدو امر مسلمین سکه های مشترکی میزدند مانند سکه که خالد بن ولید در سال (۱۵) هجری مطابق دینارهای رومی باصلب و تاج و چوکان زده در یکطرف هم باحروف یونانی اسم خودش را نوشته بود .

[۱] ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی ص ۳۲

معاونه نیز سکه ای مطابق دینارهای فارسی زد و اسم خودش را هم یکطرف سکه نوشت. - بقول دمیری سکه بغلی را راس البغل مطابق سکه کسروی برای عمر زده است و روی آن بفارسی این دو کلمه منقوش بوده است (نوش خور).

بقول مقریزی اول کسی که بعد از اسلام سکه زد عمر بن الخطاب است که در سال ۱۸ هـ مطابق نقوش سکه های ساسانی سکه زده است نهایت اینکه در بعضی « الحمد لله محمد رسول الله » و در برخی « لا اله الا هو » را زیاد کرده و در بعض مسکوکات اسلامی آن عصر اسم (عمر) هم دیده میشود. و بقول بعضی قدیمترین سکه ای که از عهد خلفای راشدین دیده شده است متعلق بسال ۲۸ هـ میباشد که در قصبه هرتك طبرستان زده شده است و دور آن سکه بخط کوفی این عبارت است « بسم الله ربی » و سکه هایی که از سال ۳۸ هـ باقی و بنظر بعضی رسیده است نیز دارای عبارت مذکور است (۱). نمونه مسکوکاتی که در سال ۶۱ هـ در یزد زده شده باقی است و دور آن بخط بهلوی این عبارت منقوش است « عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین ».

هر چند در عهد خلفای راشدین و قسمتی از عصر بنی امیه جسته جسته سکه هایی زده شده است ولی معاملات رسمی با همان نقود ایرانی و رومی بوده است - عبدالملك بن مروان مسکوکات تازه اسلامی را ایجاد و ترویج کرد و از آن تاریخ بعد سکه های ایرانی و رومی در

دولت اسلام از رواج و اعتبار افتاد [۱].

بهر حال یکی از صنایع ظریفه ایرانیان این دور را ضرب مسکوکات باید دانست و عراق و خراسان و طبرستان و یزد در آن تاریخ از دارالضربهای مهم بوده است و مسلمین از عهد عبدالملک بن مروان « ۶۵-۸۶ هـ » بعد نیز در ضرب نقود اسلامی تاحدی بایرانیان محتاج بوده اند و اختراع عبدالملک احتیاج عرب را از ایرانیان بکلی سلب نکرد. زیرا عرب در آن عصر هنوز بطور

[۱] عبدالملک طرازها را از رومی بخری نقل کرد و برای ضرب سکه مخصوص اسلام و ترتیب آن بقول بعضی مجبور شد که از امام محمد باقر علیه السلام استمداد کند و او را از مدینه باتجلیل و صلّه شایان بدمشق خواست و بعدد رأی او نقود اسلامی را منظم کرد و ترتیبی که امام محمد باقر داد در ج ۹ تاریخ تمدن اسلامی مسطور است مخفی نماند که پول معروف در آن عهد درهم و دینار بوده است - لفظ دینار اصل لاتینی و مشتق از (Ileni) بمعنی ده میباشد و وزن آن يك مثقال طلا و قیمتش علی الرسم ده درهم بوده و گاهی به ۱۳ و ۱۵ درهم ترقی میکرده است ولی این ترقی اتفاقی و بمقتضای احوال مخصوصی بوده است - و درهم پول نقره بوده و دراهم فارسی بحسب وزن اقسام مختلف داشته است از قبیل ۲۰ قیراطی و ۱۲ قیراطی و ۱۰ قیراطی - دنانیر عبدالملک معروف بدنانیر دمشقی بوده و عمال بنی امیه در عراق باسم خلفای اموی سکه میزدند و بهترین نقود آن عصر عبارت است از (همیری) منسوب بعمر بن همیره و (خالدی) منسوب بخالد بن عبدالله بجلی و (یوسفی) منسوب بیوسف ابن عمر و تماماً از عمال عراق بوده اند . راجع بمسکوکات اسلامی و تاریخ و نقوش آنها رجوع شود بکتاب (تاریخ مصر الحدیث) جرجی زیدان و ماخذ مطالب عمده ما در اینجا همان کتاب است .

کامل صنعتگری را از ایرانیها نیاموخته بود و باز هم ناچار بود که دست حاجت بدرگاه ایران و روم دراز نماید و بالاخره این هنر ایرانیها هم باخودشان داخل جرگه مسلمین گشت .

تنظیم دواوین اسلام

بمدد فکر ایرانیان

از جمله کارهای مهم عمر در تمدن اسلامی تنظیم دواوین مالی است و این کار برجسته را باشاره و مدد فکری ایرانیان کرد و شرح قضیه بقرار ذیل است .

مسلمین در ابتدای امر ثروت زیادی نداشتند و محتاج بترتیب دفاتر مالی نبودند و آنچه از غنائم و صدقات بدست می آمد در عهد پیغمبر «صر» بنظر و صوابدید شخص او مابین مستحقین تقسیم میشد (۱) - زمان خلافت ابوبکر هم بدینمنوال گذشت . - در ایام خلافت عمر دائرة دولت اسلام توسعه یافت و ثروت مسلمین از غنائم و جزیه و خراج و غیره رو باز دیاد نهاد و رفته رفته باندازه ای رسید که عمر در ضبط و کیفیت جمع

(۱) ثروت دولت اسلام در زمان پیغمبر مبلغ معتنی به نبود و آنچه بدست میامد شخص پیغمبر تقسیم میکرد و باقیمانده را در راه مصالح عمومی مسلمین و اعانه فقراء خرج میکرد و در عهد او ثروت مسلمین به چهل هزار شتر و اسب و گوسفند و امثال آنها رسیده بود - پس از پیغمبر

و تقسیم اموال متحیر کشت و هر چه اندیشه میکرد راه بجائی نمیرد تا اینکه

بقیه از حاشیه صفحه قبل

تاموقعی که شام و مصر و فارس فتح نشده بود باز هم ثروت مسلمین چیزی نبود و بیت المال حقیقت زیادی نداشت و آنچه در دست میامد مواشی و غلات بود - بعد از فتح بلاد مذکور پول طلا و نقره در دولت اسلام زیاد شد چنانکه ابوهریره تنها از بحرین پانصد هزار درهم در خدمت عمر آورد و بدین قیاس بود غنائمی که از جاهای دیگر بدست می آمد و بجای اموال زیاد شد که عمر دهشت افتاد و در صد وضع دواوین و دفاتر مالی برآمد - در زمان ابوبکر و عمر مطابق قوانین پیغمبر «ص» اموال مابین مسلمین تقسیم میشد و خلفا جمع مال را بر خود حرام میدانستند ولی عثمان خویشاوندان خود را بر سر کار آورد و رواتب زیاد برای آنها معین نمود چنانکه غنائم افریقا در سال ۲۷ هـ بالغ بر (۲۵۰۰۰۰۰) دینار شد و خمس آنرا بمروان بن حکم داد و معاویه که عامل شام بود سالی هزار دینار حقوق میگرفت غیر از اموالی که خود بعنوان مختلفه در محل مأموریت میگرفت - و عثمان در جمع اموال حریص شد و ثرکه او یکصد و پنجاه هزار دینار و یک مایون درهم پول نقد و مزارعی که در وادی القری و حنین و غیره بالغ بر صد هزار دینار میشد بود غیر از گله های اسب و گوسفند و امثال آنها - علی (ع) هم در عهد خلافت خود احکام حقیقی پیغمبر را در نظر میگرفت . در زمان بنی امیه مالیاتهای سنگینی بر اراضی بسته شد و بهر صیغه ای که ممکن بود از مردم چیز میگرفتند و حتی بر اراضی مخروبه مالیات بسته بودند و هر کس زن میگرفت و چیزی میخرید یا میفروخت حقی بدولت میداد و کلیه مخارج مأمورین و حمل و نقل

بقیه از حاشیه صفحه قبل

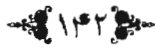
اجناس واجرت کیل و وزن و غیره بالتمام بعهده مالیات دهنده بود و بعد از همه مخارج تازه مقاداری از جنس و مبلغی از پول جداگانه بعنوان صرف و رواج حق عامل بود و گذشته از خلیفه و خلیفه زادگان که اموال بیحد و حساب جمع کرده بودند ماهورین و عمال دولتی هر کدام تمول بسیار پیدا کرده بودند و هر یک بتنهایی عوائد گوناگون يك مملکت یا ایالت بزرگ را برای خود قابل اعتنا نمیدانستند چنانکه امیه بن عبد الله بعبدا الملك بن مروان نوشت که تمام مالیات خراسان خرج مطبخ مرا کفایت نمیکند (اغانی ج ۱۳ تاریخ تمدن اسلامی ج ۴) - و قیمت عایدات غله خالد قسری حاکم عراق در ایام هشام بالغ بر حدود يك ملیون دینار شده بود (تاریخ تمدن اسلامی ج ۲) و قس علیهذا - خلاصه بنی امیه در تعدی و تجاوز بعموم طبقات کار را بجائی رسانده بودند که هیچ قابل تحمل نبود و بصیغه های مختلف بهر نحوی که تصور میشد از مردم چیزه میگرفتند مثلاً معاویه تنها برای جشن عید نوروز قرار داده بود که باید (۱۰۰۰۰۰۰۰) درهم هدیه برای او بیاورند - و حکام در هر جا مطلق العنان مردم را در تحت شکنجه و عذاب میکشیدند و اموال آنها را میگرفتند و خیلی از مردم بواسطه همین سخت گیریها بالمره از دین اسلام برگشتند چنانکه اهالی سمرقند برای تخفیف در جزیه اسلام پذیرفتند و بعد از قبول دین اسلام چون دیدند همان معامله کفر با ایشان میشود دوباره بدین اولی خود برگشتند (تاریخ تمدن اسلامی ج ۲)

باری اموال دولتی در عهد بنی امیه خیلی زیاد بوده است چنانکه یک قلم حد متوسط مالیات سه ناحیه عراق و مصر و شام در زمان خلافت آنها بالغ بر (۱۸۶۰۰۰۰۰۰) درهم بوده است بعد از وضع تمام مخارج

اخیراً جمعی از مرزیه و بزرگان ایران که آنوقت در مدینه حاضر بودند حیرت
 عمر را دیدند و برای این کار چاره‌ای اندیشیدند و ترتیب نظم دفاتر دیوانی و جمع
 و خرج اموال و مستمریهای مستخدمین و لشکریان و غیرهم را مطابق دفاتر
 منظمی که در ایران دیده بودند به عمر یاد دادند و عمر مطابق دستورالعمل
 آنها دواوین اسلام را منظم کرد (در سال ۱۵ هجری و بقولی
 ۲۰ هـ تاریخ ابو الفدا ج ۱) و برای این کار منشی‌ها و دبیران
 مخصوص معین نمود و ارباب رواتب را طبقه بندی کرده هر کدام
 را با حقوق معینی در دفتر ضبط کرد و از این بعد دفاتر مالی اسلام
 مرتب گشت (۱) و در عهد بنی امیه که دولت اسلام خیلی وسعت یافت
 و بر عوائد دولتی مبلغ هنگفتی علاوه شد باز بترتیب سابق زمان عمر
 دفاتر دیوانی مرتب می‌گشت و در این عهد دفاتر مالی هر محلی بزبان
 همان ناحیه نوشته میشد و اهالی همان محل متصدی این کار بودند چنانکه
 در مصر بقطی و در شام برومی و در عراق بفارسی نوشته میشد و علی
 المشهور در زمان عبدالملک بن مروان مابین سنوات ۶۵ - ۸۶ هجری

بقیه از حاشیه صفحه قبل

و علاوه بر آنچه خود عمل برای خود می‌گرفته‌اند و بر این قیاس بوده
 خراج سایر بلاد و ایات که در حیطه تصرف بنی امیه بوده است - راجع
 بمقدار عوائد دولتی در عهد خلفای راشدین و بنی امیه و تعدیات بنی امیه
 رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان
 (۱) در خصوص اقتباس ترتیب دواوین از ایرانیها و ترتیب آنها رجوع
 شود بکتاب فخری ابن طقطقی ص ۷۳ و تاریخ ابو الفدا ج ۱ .



نقل دواوین اسلامی از السنة^۱ مختلفه بزبان عربی شروع گشت و ضمناً بنامید حجاج بن یوسف که حاکم عراق بود دواوین عراق بسال (۸۱ هـ) از فارسی به عربی نقل شد .

پاره ای از اصطلاحات مالی در زبان عربی هست و در تشکیلات اداری مسلمین متداول بوده است که ماخوذ از فارسی است مانند الفاظ (دیوان) و (طسق) و (سفتجه) و (دائق) و (کستبزود) و (طسوج) و چنانکه خوارزمی تصریح کرده است الفاظ طسق و سفتجه و کستبزود معرب ((تشك)) بمعنی مالیات مخصوص و ((سفنك)) یا سفتجه بمعنی حواله جنس و ((کاست و فزود)) بمعنی کم کردن و علاوه نمودن است - و همچنین است دائق که معرب (دائک) و طسوج که معرب (تسوج) بمعنی چهار یک دائک میباشد (۲) و از این قبیل کلمات

(۲) صاحب صحاح اللغة مینویسد « الطسق الوظيفة من خراج الارض فارسی معرب) و در لفظ طسوج مینویسد « الطسوج التاجیه والطسوج ایضاً حبتان والدائق أربعة طساسیج و هما معربان » و صاحب قاموس در ترجمه سفتجه مینویسد « ان تعطى مالا لاحد وللاخذ مال فى بلد المعطى فیوفیه اياه ثم » .

بسیاری از کلمات عربی که در وزن و مساحت استعمال میشود اصلاً عربی نیست و مخصوصاً خیلی از فارسی گرفته شده است - محض اینکه وزن حقیقی طسوج و دائق معین شود عبارت ذیل از صحاح جوهری نقل میشود « المکوک مکيال وهونك کیلجات والکیلجه منا و سبعة ائدان

که از فارسی داخل زبان عربی شده است زیاد است .
 نگفته نماند که نقل دواوین از السنة دیگر بزبان عربی در عهد
 عبد الملك بن مروان بسال (۸۱ هـ) قطعاً شروع شده و اگر نواقصی
 داشته بتدریج تکمیل گشته است چنانکه تبدیل دیوان مصر بعربی
 در عهد ولید بن عبد الملك بسال (۸۷ هـ) کامل شده است .
 و نیز از جمله کارهای عمر - تعبیه و تنظیم سپاه است و این کار را
 هم از ایرانیها اقتباس کرده است .

خلاصه اینکه ترتیب دیوان (۱) در عهد تمدن اسلامی از یاد کارهای
 مهمی است که عمر بمدد فکر ایرانیان در تاریخ اسلام باقی گذاشته است

بقیه از حاشیه صفحه قبل

منا والمنا رطلان والرطل اثنا عشرة اوقیه والا وقیه اسنار والاستار اربعة
 مثاقیل ونصف والمثقال درهم وثلاثة اسباع درهم والدرهم ستة دنانیر
 والدانق قیراطان والقیراط طسوجان والطسوج حبتان و الحبة سدس ثمن
 درهم وهو جزء من ثمانية واربعین جزء من درهم .

(۱) لفظ دیوان اصلاً فارسی و از کلماتی است که عربها از ایرانیان
 گرفته استعمال کرده اند و بعد ها لغویین برای آنها اشتقاقی جعل کرده اند
 - این لفظ بقول بعضی مأخوذ از دیو است و چون پارسیان این عمل را بدیو
 نسبت داده اند دفاتر را دیوان نامیده اند و فردوسی گوید که طهمورس نوشتن
 را از دیوان بیاموخت (آئینه اسکندری ص ۱۱) ولی صحت این حرف بر ما معلوم
 نیست و نظیر لفظ دیوان است لفظ (جزیه) که بتعریج جرجی زیدان در
 تاریخ تمدن اسلامی اصلاً فارسی است و ارباب لغت آنرا عربی و مشتق
 از جزاء تصور کرده اند ولی خوارزمی فارسی جزیه را «گزیت» گرفته است.

ناقل دواوین عراق

از فارسی عبری

تا کنون دو مرتبه راجع باین موضوع نقل اقوال کرده ایم و در اینجا قول ابن ندیم صاحب الفهرست را که بنظر ما از همه ماخذ معتبرتر است نقل میکنیم (۱) :

خلاصه گفتار ابن ندیم این است که دواوین عراق در زمان حجاج بن یوسف از فارسی عبری نقل شد و کسی که مقصدی این کار کشت (صالح بن عبد الرحمن) بود که اصلا ایرانی و سیستانی است - صالح در ابتداء پیش دست (زادان فرخ) که منشی حجاج بود محرری میکرد و پس از فوت زادانفرخ منشی رسمی حجاج کشت و دواوین عراق را از فارسی عبری نقل نمود .

برای اینکه خوانندگان از اصل ماخذ و شرح قضیه بهتر مطلع گردند عین عبارت الفهرست را (ص ۳۳۸ طبع جدید مصر) در اینجا نقل میکنیم و احتمالا اگر غلطی در نسخه باشد مضر با اساس مطالب نیست :

« ثم نقل الديوان و كان باللغة الفارسية الى العربية في ايام الحجاج والذي نقله صالح بن عبد الرحمن مولى بنى تميم و كان ابو صالح من سبى سجستان و كان يكتب لزيدانفروخ بن يبري كاتب الحجاج بخط يمين »

(۱) آنچه ذیلا از ابن ندیم نقل می شود نزدیک است بانچه در جزء اول ص ۱۹۵ ذکر کردیم و لفظ (مردان) در آنجا بلفظ (مروان) طبع شده است .

بديه بالفارسية الى العربية فخفف على قاب الحجاج فقال صالح لزادانقروخ انك انت سببي الى الامير واره قد استخفني ولا آمن ان يقدمني عليك وان تسقط منزلتك فقال لانظن ذلك هو الى احوج مني اليه لانه لا يجد من يكفيه حسابه غيري فقال والله لو شئت ان احوّل الحساب الى العربية احوّله قال فحوّل منه اسراراً حتى ارى ففعل فقال له تمارض فتمارض فبعث الحجاج اليه تبادروس طبيبه فام يربه علة و بلغ زادانقروخ ذلك فاره ان يظهر و اتفق ان قتل زادانقروخ في قنّة ابن الاشعث و هو خارج من موضع كان فيه الى منزله فاستكتب الحجاج صالحاً مكانه فاعلمه الذي كان جرى بينه وبين صاحبه في نقل الديوان فعزم الحجاج على ذلك و قلده صالحاً فقال له مردانشاه بن زادانقروخ كيف تصنع بدهويه وششويه قال اكتب عشراً ونصف عشر قال فكيف تصنع يويد قال اكتب وايضاً قال والوید النيف والزيادة تزداد (۱) فقال له قطع الله اصلك من الدنيا كما قطعت اصل الفارسيه و بذلت له الفرس مائة الف

(۱) لفظ (وید) على القياس بمعنى زياده استعمال میشود - اما در لفظ (دهويه) و (ششويه) که در ظاهر عبارت ابن ندیم بعشر و نصف عشر ترجمه شده و بلادری هم در فتوح البلدان همین طور ترجمه کرده است معلوم نیست که مراد آنها ترجمه هر دو لفظ است یا اینکه فقط ترجمه (دهويه) است و (ششويه) را بر آن قیاس باید کرد یعنی سدس و نصف سدس - و بعضی اصلاً این ترجمه را اشتباه دانسته و گویند اصل این دو لفظ ده يك وشش يك بوده است که عشر و سدس باشد والله العالم .

درهم علی ان يظهر المعجز عن نقل الديوان فابی الا نقله فنقله « (۱) .

وضع تاریخ یزدگردی

بسال ۱۱ هـ

در جزء اول از این رشته تألیف ناقابل (ص ۲۴۵) شرحی از کیفیت ماه و سال ایرانیان قدیم یاد کردیم - و چون موضوع بحث ما در اینجا تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا انقراض بنی امیه است : ناچاریم که از وضع تاریخ یزدگردی که یکی از اعلام بزرگ علمی و تمدنی ایران در این جزء از زمان است بقدر کنجایش مقام یاد آوری نمائیم .

تاریخی که بعد از اسلام برای ترتیب حساب سال و ماه معمول به پارسیان شده است (تاریخ یزدگردی) میباشد - مبدء این تاریخ سال اول جلوس یزدگرد بن شهریار و بتصریح ابوریحان بیرونی و شرح زیج الغ بک و شرح زیج خانی و مدارک معتبر دیگر مطابق روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول

(۱) و در خصوص تبدیل دواوین شام از رومی به ربی مینوسد « فاما الديوان بالشام فكان بالرومية والذي كان يكتب عليه سرجون بن منصور لمعاوية بن ابي سفيان ثم منصور بن سرجون ونقل الديوان في زمن هشام بن عبد الملك نقله ابو ثابت سليمان بن سعد مولى حسين وكان عاى كتابة الرسائل ايام عبد الملك و قد قيل ان الديوان نقل في ايام عبد الملك فانه امر سرجون ببعض الامر فتراخي فيه فاحفظ عبد الملك فاستشار سليمان فقال له انا انقل الديوان و ارتجل منه » .

سنه ۱۱ هجری قمری و شانزدهم خیزران سال ۹۴۳ رومی (یا اسکندری)
و مطابق ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی است . - جداول « زیج شهریار »
یا زیج شاه یا بلغت بهلوی « زیك شترایار » که ابو الحسن علی بن
زیاد تمیمی در زمان بنی عباس آنرا از بهلوی بعربی نقل کرد مطابق
همین تاریخ یعنی سال اول جلوس یزدگرد سوم پسر شهریار منظم
گشته بود .

ترتیب تاریخ یزدگردی بدینقرار است که سال را ۳۶۵ روز تمام
حساب کرده آنرا بدوازده ماه (۱) تقسیم نمایند و هر ماهی را سی روز
گیرند و پنج روززائد (خمسه مسترقه) را در آخر ابانماه (۲) بیفزایند -
ماه چهارهفته مطابق رسم معمول کنونی ما تقسیم نمیشود ولی هر کدام از روزها

(۱) فروردین ، اردیبهشت ، خرداد ، تیر ، مرداد ، شهریور ،
مهر ، ابان ، آذر ، دی ، بهمن ، اسفندارمذ .

(۲) بعد از انقراض ساسانیان تا مدتی بالاتفاق چنین معمول بوده است
که پنجه دزدیده را در آخر ابانماه میافزوده اند و علت این کار حفظ مآثر
قدیمه بوده است چنانکه از مسطورات بعد روشن میشود و بعد از آن هم
این رسم در میان پارسیان ثابت مانده و تغییر نکرده است ولی منجمین این
پنج روز را در آخر سال یعنی در آخر اسفندارمذ زیاد کنند - و در کتب
زیج و معرفت تقویم تصریح میشود که « پنج روز زاید را بعضی از اهل
فرس و زردشتیان در آخر ابانماه زیاد کنند و تغییر آن جایز نمیدانند و
گویند از ستمهای پارسیان قدیم است ولی منجمان در آخر اسفندارمذ اضافه
کنند » .

رجوع شود بشرح زیج خانی وزیج الخ یك و شرح بیست باب سیرجندی

را نام مخصوصی است (۱) و هر ماه طبعاً بدو قسمت مساوی تقسیم میشود و هر روزی متعلق بملکی است بجز چند روز در هر ماه که متعلق بخدا است و آن روزها از سایر ایام ممتازند و اهمیت مخصوص دارند و آن روزها عبارت است از روز اول هر ماه بنام (اورزد) و چند روز دیگر که ابتدا بلفظ (دی) میشوند باین ترتیب: روز هشتم (دیباذر) و پانزدهم (دیمهر) و بیست و سوم (دیسین) - و از روی این اعتبار یکنوع تقسیم دیگری در ماههای یزدجردی پیدا میشود یعنی ۳۰ روز بچهار قسمت تقسیم میشود بقراریکی هشت روز و یکی هفت روز الخ و این تقسیم شبیه هفته‌های معمولی ماست - سالهای تاریخ یزدگردی شمسی حقیقی نیست زیرا سال شمسی حقیقی ۳۶۵ روز و قریب شش ساعت است (۲) و چون کسر زائد حساب نمیشود و کیسه در آن تاریخ بعمل نمی آید؛ این است که نوروز جمشیدی یعنی روز اول بهار مطابق اول حمل یا نقطه اعتدال ربیعی و اول فروردینماه همیشه در یکجا ثابت نمی ماند و تقریباً

(۱) هر کدام از روزها را بنام یکی از یزت ها مینامده اند و بعقیده آنها هر روزی تعلق بملکی دارد و در آن روز بنام آن فرشته زمره میکرده اند و در هر روز عبادت مخصوصی داشته اند و در اسامی ماههائیز همین عقیده را دارند - برای اسامی روز ها رجوع شود بجزء اول ص ۲۴۵ .

[۲] مقدار کسر زائد را بعضی پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه تعیین کرده اند و یزدجردی مطابق زیج الخ یک ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵

هر چهار سال يك روز عقب تر رفته در تمام سال شمسی حقیقی سیر میکنند و مانند عید اضحی و عید فطر مسلمین دائماً در دوره سال در تمام فصول میگردد مثلاً اگر اول فروردین در یکسال مصادف با اول حمل و نقطه اعتدال ربیعی شد در چهار سال بعد اول حمل مصادف با دوم فروردین و در سال هشتم با سوم فروردین خواهد شد و هکذا چنانکه در وقت وضع تازیخ جدید جلالی (۱) در سال ۴۷۱ هجری اول حمل تقریباً

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ثانیه و ۴۸ رابعه معین کرده است - و بعضی ملل در ایام قدیم سال شمسی حقیقی را ۳۶۵ روز و ربع شبانه روز بدون کسر می گرفته اند و این عقیده قطعاً خطاست و شمسی حقیقی از این مقدار کمتر است نهایت اینکه در تعیین مقدار کبی ارساد مختلف است چنانکه مطابق رصد بطليموس ۴ دقیقه و ۴۸ ثانیه و برصد ایلخانی ۱۱ دقیقه و برصد مجیبی الدین مغربی ۱۲ دقیقه و برصد تبانی ۱۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه و برصد اهل خطا ۹ دقیقه و برصد الغ يك ۱۰ دقیقه و ۴۵ ثانیه است (شرح زیج بیرجندی) و در زیج ایلخانی و شرح آن مقدار شمسی حقیقی را بحسب رصد خود مطابق معمول مسطور است زیج در چند جا اینطور نوشته است «شسه بد ابل» ارباب اطلاع بدانجا رجوع کنند تا اختلافات بدقت معلوم گردد و اختلاف ارساد ناشی از چند چیز است از قبیل کامل نبودن آلات و ناهمواری زمین و اختلاف احوال آفاق و غیره .

[۱] منسوب بسالطان جلال الدین ملکشاہ سلجوقی است و وضع آن علی المشهور در سنه ۴۷۱ هـ و بقول بعضی در سال ۴۶۸ هـ و شرح آن بعدها بیاید انشاء

مصادف با ۱۸ فروردینماه و بعبارة آخری نوروز در ۱۳ برج حوت واقع شده بوده است و مطابق آنچه بعضی نوشته اند در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری مصادف با اول حمل بوده است .

واکنون که سال ۱۳۴۹ هجری قمری و ۱۹۳۰ میلادی و ۸۵۲ جلالی و ۱۲۹۹ یزدگردی است ؛ اول فروردینماه تقریباً ۱۳۵ روز بعد از نقطه اعتدال ربیعی و در برج اسد یا اواسط تابستان افتاده است (۱) . دوره کبس تاریخ یزدگردی ۱۴۴۰ سال است یعنی بعد از انقضاء این مدت هر روزی نقطه اولی خود باز میگردد مثلاً اگر در یکسال اول شهر یورماه مصادف با اول میزان یا نقطه اعتدال خریفی شد هر چهار سال يك روز از این عقب می افتد و مجدداً پس از ۱۴۴۰ سال بنقطه اعتدال خریفی بر

(۱) بحساب تقریبی ذیل معلوم میشود که در سال ۱۲۹۹ یزدگردی اول فروردین ماه تقریباً چند روز بعد از نقطه اعتدال ربیعی افتاده و در کدام برج شمسی واقع است .

وضع تاریخ جلالی علی المشهور در سال ۴۷۱ هـ ق اتفاق افتاده است و آن تاریخ بمحاسبه دقیق و تصریح اساتید فن در کتب معتبره مصادف بوده است با سنه ۴۴۸ یزدگردی و در آنوقت اول فروردین ماه قدیم ۱۸ روز تقریباً قبل از اول حمل یا نقطه اعتدال ربیعی بوده و از آن تاریخ تا سال ۱۲۹۹ یعنی در مدت ۸۵۱ سال ($۴۴۸ - ۱۲۹۹ = ۸۵۱$) بقرار هر چهار سال يك روز تقریباً ۲۱۲ روز دیگر عقب تفرفته است ($۲۱۲ = ۴ : ۸۵۱$) و با ۱۸ روز سابق مجموعاً ۲۳۰ روز میشود - و چون از ۳۶۵ روز که دوره

میکرد و همچنین است اول فروردینماه نسبت به نقطه اعتدال ربیعی (۱) .
 این نوع شماره ماه و سالی که در تاریخ یزد گردی شرح دادیم
 قبل از آن در عهد ساسانیان تقویم معمولی و متعارفی مردم بوده است
 و یزد گرد مخترع این نوع تاریخ نبوده است بلکه دیر زمانی قبل از
 او در ایران معمول به بوده است ولی بعد از گذشتن هر پادشاهی بنام
 پادشاه بعد تجدید میشده و جلوس او را مبدء تاریخ قرار میداده اند
 و در موقع جلوس یزد گرد سوم اول فروردینماه تقریباً ۹ روز بعد از
 نقطه اعتدال ربیعی رسیده یعنی قریب نه ماه عقب رفته بوده است .

قبل از اسلام در عهد ساسانیان در ترتیب حساب سال و ماه يك قسم
 تقویم دیگری نیز معمول بوده ~~که~~ بالنسبه علمی تر و بشمس حقیقی
 نزدیکتر بوده است و ترتیب آن چنین بوده که کسرزائد بر ۳۶۵
 روز را در هر ۱۲۰ سال جمع میکرده و يك ماه بر سال میافزوده اند

بقیه از حاشیه صفحه قبل

سال یزد گردی است تقریب کینیم ۱۳۵ باقی میماند - پس عیلهذا اول
 فروردینماه قدیم ۱۳۵ روز بعد از نقطه اعتدال ربیعی یا مطابق دهم ارد
 اتفاق میافتد . ولی چنانکه گفتیم این محاسبه تقریبی است و بعد انش
 طریق محاسبه دقیق را نشان خواهیم داد .

(۱) اینمدت بحسب ظاهر و حساب شمسی متعارفی است و
 چنانکه بعضی تصریح کرده اند بحساب شمسی حقیقی دوره کبس ۱۴۸۴ میشود .

واسامی ماههای زائدهم مانند ماههای معمولی بوده است . - در ابتدای امر که ایرانیان سال اوستائی را معمول داشتند اول فروردین مطابق با اول حمل و نقطه اعتدال ربیعی بوده است و سال را ۳۶۵ روز حساب میکردند و از اینجهت اول فروردین در هر چهار سال يك روز عقب رفته و در ظرف ۱۲۰ سال یکماه میشده است - این است که سال صد و بیست و یکم را سیزده ماه حساب کرده و در فروردین ماه داشته اند و در سال دویست و چهارم دو اردی بهشت حساب میکردند و هكذا الخ - و خمسة مسترقة را بنام (اندرگاه) یا (قنچی) همیشه در آخر ماهی میافزودند که بنام آن کیسه مذکور شده بود یعنی در ۱۲۰ سال اول در آخر فروردین و در ۱۲۰ سال دوم در آخر اردی بهشت و همچنین پنج روز زائد در آخر هر ماهی بترتیب ملحق میشد تا علامت محل کیسه باشد و در هر ۱۲۰ سال یکمرتبه موقع کیسه مذکور میشد و جشن بزرگی میگرفته و آن ماه زائد و بمناسبت آن ماه نیز سال را « بهیزك » یا بلغت پهلوی « وهيكك » مینامیده اند که بمعنی مبارك و میمون است .

در ایام انوشیروان خمسة مسترقة در آخر ابانماه بوده و از اینجا معلوم میشود که تا آن تاریخ هشت بار کیسه بعمل آمده بوده است (۱)

(۱) نظر یابنکه در ابتدای وضع تاریخ یزدگردی اول حمل ۹ ماه عقب رفته و نوروز حقیقی تقریباً نود روز بعد از اعتدال ربیعی بوده است بعضی از روی این حساب چنین استخراج کرده اند که اتحاد نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین تقریباً مصادف با ۱۱۰۸

تا امروز دیگر کیسه نشده است و چنانکه از ماخذ معتبره از قبیل شرح زیج خانی و مسطورات بیرجندی و غیره صریحاً استنباط میشود در موقع وضع تاریخ یزد گردی نیز خمسه مستقره در آخر ابانماه افزوده میشده است و بعد از انقراض ساسانیان نیز پارتیانیان بعنوان حفظ آثار سلف پنجه دزدیده را در آخر همان ابانماه می افزایند ولی منجمین این زویه را در حساب تاریخ یزد گردی مراعات نمی کنند و بقاعده معمول خودشان خمسه را باخر اسپندارمند ملحق می کنند .

اختراع این نوع کیسه که از طرف علماء و دانشمندان ایران شده بود تا حدی از تغییر سر سال جلوگیری میکرد ولی باز مطابق با سال شمسی حقیقی نمیشد . - و علت اینکه این نوع کیسه را اختراع کرده و مثل رومیها هر چهار سال یک روز اضافه نمی کرده اند مراعات امور مذهبی بوده است و میخواستند که در ترتیب ماهها و اسامی روزها که بعقیده پارسیان هر کدام عمای مخصوص و فرشته موکل خاصی دارد خللی وارد نگردد .

نظر باینکه مؤبدان و دستوران مواظب اجرای کیسه بوده و

بقیه از حاشیه صفحه قبل

سال شمسی پیش از هجرت یا در حدود ۴۸۷ ق م یعنی در اواخر عهد سلطنت داریوش کبیر بوده است و بنا بر این کیسه هشتم در حدود ۴۷۴ میلادی بعمل آمده یا در آنسال موقع کیسه بوده است و ما را در این محاسبه و استنباط نظری است که مذکور خواهد شد ان شاء

شاید همانها مؤسس آن بوده اند میتوان این نوع از شماره ماه و سال را (تقویم مذهبی عهد ساسانی) نامید چنانکه ترتیب تاریخ یزدگردی (تقویم متعارفی) و معمولی آن عصر شمرده میشود و اسامی ماهها و روزها و اندرگاه در هر دو یکی است .

تقسیم سال بفصول چهار گانه طبیعی در زمان ساسانیان معمول بوده و بعد از اسلام هم مابین ایرانیان مرسوم شده است - اسامی فصول چهار گانه مطابق کتاب (بونداهشن) بقرار ذیل است : وهار، هامین، پاتیز، زمستان [۱] .

نکفته نماند که آنچه در ترتیب شماره سال و ماه مابین پارسیان بعد از اسلام و قبل از آن در عهد ساسانیان مرسوم بوده است بطوری که شرح دادیم مأخوذ از (تقویم اوستائی) است - و مظهر این است که در عهد داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) در جزء اصلاحات و تشکیلات مهم مملکتی این ترتیب تاریخ هم به پیشنهاد علما و دستوران قبول و در مملکت رسمی شده است - بعضی مبدء قبول این تاریخ و رسمی شدن آنرا در حدود ۵۰۵ پیش از میلاد مسیح تخمین کرده اند و بعضی گویند در زمان داریوش دوم در سنه ۴۱۱ ق م این ترتیب بعد از آمده است و از ابتدای قبول این تقویم؛ ترتیب کیبسه (۱۲۰ ساله) فقط

(۱) شماره ۵ - ۶ مجله کاوه ونیز در آنجاست که بنا بر متن اوستا

سال بدو قسمت طبیعی تقسیم میشده : تابستان (هاما) هفت ماه از ابتدای بهار (هر ماهی از قرار سی روز) وزستان (زیانا) پنج ماه و پنج روز

برای سال مذهبی و مابین مؤیدان و علمای دین جاری بوده ولی سال رسمی متداولی (متغیر) و غیر ثابت معمول میشده است و از این جهت عید نوروز همیشه در اول حمل ثابت نمی مانده و پس و پیش می افتاده است ولی قبل از این تاریخ و در زمان زردشت (قرن هفتم قبل از میلاد) همیشه نوروز در اول بهار یعنی اول حمل بوده است و شاید در آنوقت بنحوی که کاملاً بر ما معلوم نیست آنرا همیشه در اول حمل ثابت نگاه میداشته اند و بعدها آن ترتیب بهم خورده است (۱).

قدیمترین تقویم ایرانی

قدیمترین تقویمی که مابین ایرانیان معمول بوده و ما از آن اطلاع داریم تقویمی است که داریوش اول در کتیبه بیستون استعمال کرده است و تصریح بعضی اول سال آن از پائیز شروع میشده است. - عده ای از اشامی ماههای قدیم که از همان کتیبه بیستون خوانده شده است بقرار ذیل است:

نور و اهار (ماه اول بهار) نایگارچیس (ماه دوم بهار) آدو گانیس (ماه سوم بهار) گرمابادا (ماه اول تابستان) باگیادیش (ماه اول پائیز) آتریادیا (ماه سوم پائیز) آناماکا (ماه اول زمستان) پارکا زانا (ماه دوم زمستان) و یاخنا (ماه سوم زمستان). و احتمال قوی

(۲) مجله کاوه شماره ۴ از سال ۲ دوره جدید.

میرود که همین اسامی تدریجاً با سامی فروردین و اردیبهشت و خرداد
 الخ تبدیل شده است مثل اینکه لفظ «نور و اهار» خیلی بشهریور نزدیک
 است و همچنین «گرما پادا» که شاید «گرما فزا» باشد و کم کم
 به لفظ (خرداد) مبدل شده است و هكذا لفظ «اتریادیا» که بکلمه
 (آذر) نزدیک است [۱].

جشنها و ایام مشهور

تاریخ فارسی

جشنها و ایام مشهوره پارسیان باینقرار است : هر روزی که نام
 آن با اسم ماه موافق باشد آنرا جشنی می شمارند و بنا براین در هر ماه
 یک روز را عید میگیرند مگر در دیماه باین ترتیب: نوزدهم فروردین ماه (۳)
 اردی بهشت (۶) خرداد (۱۳) تیرماه (۷) مرداد (۴) شهریور ماه (۱۶)
 مهر ماه (۱۰) ابانماه (۹) آذر ماه (۲) بهمن ماه [۵] اسفندار مذ .
 و در دیماه علی القاعده و بقتل بیرجندی از زیج خاقانی سه روز جشن باشد
 یعنی ایام ۸ و ۱۵ و ۲۳ که ابتدا بلفظ (دی) شده اند . - و در آخر

(۱) در مجله کاوه با احتمال قوی منشاء این تاریخ را از ایران ماقبل
 التاریخی و نژاد آریانی تصور کرده است - و اسامی ماهها را ما از آنجا
 نقل کردیم ولی در کتاب آئینه اسکندری ص ۴۴ اغلب این اسامی را
 بتلفظ دیگر نوشته است مانند «باگایادیش» و «آسخانا، اناماکا، نور
 اواهرا، تی کارچیش، اتری یاتا».

نام هر روزی که در ماه جشن باشد لفظ «کان» زیاد کنند چنانکه (دینکان) و (ابانکان) و (خردادکان) و (آذرکان) و غیره و علاوه بر این در هر ماهی چهار روز را مخصوص اهوره زدا دانسته آنها را اهمیت میداده اند و سایر روزهای هر ماه بمقیده آنها هر کدام متعلق بفرشته ای است.

و آن چهار روز عبارت است از روز اول «اورمزد» و سه روز دیگر بنام «دی» یعنی روز هشتم «دیاذر» و روز یازدهم «دیمهر» و روز بیست و سوم «دیدین» و این سه روز چنانکه گفتیم در دیماه خصوصیت زائده پیدا میکنند.

و نیز در هر سال شش مرتبه جشن (کاهنبار) گیرند [۸] و مدت هر گاهی پنج روز باشد و علی المعروف اول کاه اول یازدهم دیماه بود و اول کاه دوم یازدهم اسفندارمزد و اول کاه سوم بیست و ششم اردیبهشت و اول کاه چهارم بیست و ششم خرداد و اول کاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول کاه ششم سی و یکم ابانماه که اول خمسة مسترقه باشد «بنا بر اینکه خمسة مسترقه را مطابق آنچه قبلا نوشتیم در آخر ابانماه بیفزایند».

(۱) عقیده پارسیان این بوده است که خداوند تعالی عالم را بشش کاه آفریده است: در کاه اول آسمانها و در دوم آب و در سوم زمین و در چهارم نباتات و در پنجم حیوانات و در ششم انسان و در مواقع جشنهای کاهنبار قوال مختلف هست که بیرجندی در شرح زیج نقل کرده است.

و جشنهای شیش کاه را نامهای مخصوصی است که در مروج الذهب مسعودی و فرهنگ انجمن آرای ناصری ذکر شده است و ما بواسطه عدم اعتماد باین نسخ از نقل آنها صرف نظر کردیم.

سایر ایام مشهوره و جشنهای معتبر آنها بقرار ذیل است :

(۱) **نوروز جمشیدی** یا نوروز کوچک یا عامه که روز اول فروردین ماه است و وضع این روز را نسبت بجمشید داده اند چنانکه فردوسی از جمله کارهای بزرگ جمشید ایجاد این عید بزرگ را می شمارد.

جهان انجمن شد بر تخت او فرو ماند از فرّه بخت او بجمشید بر گوهرافشانند مران روز را روز نوخوانند

چشن نوروز یکی اراعیاد بزرگ ایران است که از زمان خیلی قدیم یادگار مانده است و بعد از اسلام مابین عرب هم این عید بنام (نوروز) مانند عید (مهرجان) که عما قریب ذکر خواهد شد معمول بوده و مخصوصاً خلفای عباسی این عید را خیلی اهمیت میداده اند - و مابین ایرانیان از قدیم الایام تا امروز همیشه رعایت این عید مخصوصاً شده است با وجود اینکه بتدریج جشنهای ملی و مذهبی ایرانیان قدیم از بین رفته است و شاید علت اینکه هنوز این اثر باستانی محفوظ مانده است این باشد که جنبه مذهبی بخود گرفته و مخصوصاً مابین شیعه عنوان مقدسی پیدا کرده است زیرا این روز را مصادف با خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام دانند و مطابق ماخذ معتبر این عقیده بی اساس نیست [۱].

[۱] بعضی راجع باساس داشتن این عقیده اینطور نوشته اند که روز

بعقیده پاره‌ای از محققین اصل عید نوروز عید اموات بوده است. نظیر روز (رغائب) مسلمین و عید اموات که در میان مسیحیان معمول است - و بعقیده ایرانیان قدیم ارواح مردگان در این روز بزمین بر میگردد و در منازل و معابر سیر میکنند و از این جهت مردم در این روز برای ارواح گذشتگان دعا و نیاز می‌کردند [۲]. ولی بعقیده ما جشن نوروز مخصوص عید اموات و برکشتن ارواح مردگان بزمین منحصرأ در روز نوروز نبوده است و عید اموات پارسیان قدیم ایام ده روزه معروف به (فروردگان) است که ده روز باول فروردینماه مانده شروع میشده است و عما قریب شرح آن خواهد آمد.

بقیه از حاشیه صفحه قبل

غدير خم در سال ۱۰ هـ مطابق ۲۹ حوت و روز چهارم از خمسۀ مستقره یعنی دو روز بعید نوروز بوده است. و اگر مقصود جلوس آن حضرت باشد بخلاف رسمی و ظاهری آن هم در صورتیکه عثمان بقول مورخین روز جمعه اواسط ایام تشریق مطابق ۱۱ ذی الحجه مقتول شده باشد و در حقیقت روز خلافت را میتوان از همان روز شمرد روز جلوس او درست مطابق اول فروردینماه متعارفی می افتد (مجله کاه) - و بنظر ما این مطلب کما و کیفاً قابل تأمل است و برای محاسبه دقیق باید بتواریخ معتبر و محاسبه زیج رجوع کرد.

[۲] رجوع شود بمقاله راجع بنوروز بقلم پرفسور دگتر گایگر آلمانی در شماره ۵-۶ مجله کاه و نیز رجوع شود بشماره ۴ از سال ۳ دوره جدید همین مجله

نکفته نگذریم : نظر باینکه تاریخ یزدگردی مطابق شمسی حقیقی نیست و کیسه ۱۲۰ ساله سابق الذکر در آن اجرا نمی شود عید نوروز همیشه با اول حمل و نقطه اعتدال ربیعی مصادف نمی گردد بلکه مانند اعیاد سالهای قمری از قبیل عید فطر و عید اضحی در تمام فصول سال می گردد چنانکه متوکل عباسی در سال ۲۴۳ هـ و معتضد بالله در سنه ۲۸۲ هـ برای اینکه نوروز را بموقع اصلی خود یعنی اول حمل بر گردانند محتاج باصلاح کیسه اهمال شده گشتند و از زمان یزدگرد سوم تا زمان خودشانرا حساب نموده کیسه کردند تا نوروز بمحل اصلی خود برگشت (۱) و سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی در سنه ۴۷۱ هـ باز کیسه اهمال شده را اصلاح نمود و هجده روز از فروردینماه قدیم یزدجردی را کیسه کرد و نوروز را روزی قرار داد که در نصف النهاران روز آفتاب در اول درجه حمل باشد و در نصف النهار مقدم در آخر حوت . و این نوروز را محض امتیاز (نوروز سلطانی) یا (نوروز جلالی) خوانند .

۲ - نوروز بزرگ یا (نوروز خاصه) و آن روز ششم فروردین

(۱) قسمت تصرف متوکل و معتضد را در نوروز و برگرداندن آن بمحل اصلی خود از مجله کاهوه دوره قدیم شماره ۵ - ۶ نقل کردیم و بواسطه اعتماد بتحقیق نویسنده تصرفی در آن نکردیم ولی تصریحات مورخین معتبر و محاسبه دقیق ما را در این مورد دچار تردید

بقیه از حاشیه صفحه قبل

کده است و بنظر ما شاید در اینجا سوء تفاهمی شده باشد زیرا
اولاً تصرف متوکل در نوروز مطابق بعض ماخذ معتبر از قبیل کادل ابن اثیر
از وقایع سال ۲۳۵ هجری است نه ۲۴۳ و ثانیاً نوروز آنها مخصوصاً
بتصریح تاریخ ابوالفدا در «نوروز معتضدی» مطابق نقطه اعتدال ربیعی
نبوده است بلکه مطابق ماه حزیران رومی و ایام جوزا میشده است . -
علاوه بر این مقصود متوکل و معتضد در این کار اصلاح نوروز نبوده
است بلکه مقصود آنها ارفاق بمردم در پرداختن مالیات بوده است - ابن
اثیر در ضمن وقایع سال ۲۳۵ هجری مینویسد و کسان نیروز المتوکل الذی
ارقی اهل الخراج بتأخیره ایام عنهم لاحدی عشرة خلت من شهر ربیع
الاول ولسبع عشره خلت من حزیران وثمان وعشرین من اردیبهشت فقال
البختری (ان يوم نیروز عاد الى العهد الذی کسان سنه اردشیر) - و در
ضمن وقایع سال ۲۸۲ ه مینویسد «فیها امر المعتضد بالكتابة الى الاعمال (العمال)
کلاها والبلاد جميعها بترك افتتاح الخراج فی نیروز المجعی و تأخیر ذلك
الى الحادی عشر من الحزیران سماه نیروز المعتضدی و اراد بذلك الترفیه
على الناس والرفق بهم» - و در تاریخ ابوالفدا در ضمن وقایع سال ۲۸۲ ه
مینویسد « و فیها امر المعتضد بافتتاح الخراج فی نیروز المعتضدی للرفق
بالناس و هو فی حزیران من شهور الروم عند کون الشمس فی اواخر
الجوزا » . ولی چنانکه از شعر بختری بر میآید طوری تعریف نوروز
متوکل شده است که از طرف دیگر ایجاد احتمال و تردید دیگری میکند
و در مطالب آتی به باز عطف توجهی باین موضوع خواهیم کرد . - مسعودی

ماه است [۱] . - عيد نوروز در عهد سلاطین کیان بنام (بهار جشن) معروف بوده و رسوم و آداب مخصوصی داشته است و ما اگر بخواهیم کلیه رسوم و آداب قدیمه و جدیده نوروز را از قبیل آتش بازی و آب پاشی که بنقل طبری مخصوصاً در نوروز ۲۸۱۴ هجری نه-ایش

بقیه از حاشیه صفحه قبل

در مروج الذهب در ضمن سیر و آثار المعتضد بالله اشاره بنوروز متضدی میکند و آیات ذیل را از یحیی بن علی منجم راجع بتغییر نوروز ایراد مینماید :

« اسعد بنیروز جمعت الشکر فیہ الی الثواب - قدمت فی تاخیر ما قد قدموه الی الصواب » و قوله « یوم نیروز ک یوم واحد لا یتاخر من حیران یوافی ابدأ احد عشر » .

ما در اینجا بطور اختصار اشاره بمنشاء تردید خود کردیم امید است که محققین عالی همت ما را از تردید و حیرت نجات داده براه صواب هدایت کنند والله الهادی الی طریق الصواب .

[۱] شارح بیست باب بیرجندی مینویسد « اکابر از نوروز اول تا نوروز دوم حاجتهای مردم را بر آوردندی و در روز نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و مجرمان را عفو کردند و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدند » و مهرکان عامه و خاصه را هم بر قیاس نوروز نوشته است - و از کمات بعضی چنین معلوم میشود که تسمیه عامه و خاصه بمناسبت بار عام و بار خاص بوده است .

باشکوهی داشته تا آوردن روباه و ههد و جوجه و خر کره واسب در صبح نوروز بحضور سلاطین قدیم ایران و بنا بنوشته بعضی آوردن «خر سابخره» یا روباه بردار که اسدی طوسی در گزناسب نامه اشاره بدان کرده است «یکی پشته خوش چراگاه بود - همه پشته پرند روباه بود» - و سبز کردن حبوبات پیش از عید و نگاه داشتن تا روز سیزده عید - و رسم هفت سین (سبزی، سبزه، سیب، سرکه، سنجید، سماق، سیر، یاغیراز آنها) و هفت میم (میوه، مرغ، ماهی، ماست، میگو، می، و مویر) - و خوانچه ای شیرینی و حبوبات - و هفت شاخه گره دار از درختهای زیتون وید و انار و به نوشتن کلمات «اپزود، اپزاید، اپزونی، بروازه، فرخی، فرهی» را بر بدنه شاخه ها برای شکون سال نو - و رسوم تحف و هدایا و آداب دیگر که معمول بوده است و خصوصیات تاریخی آنها را در اینجا شرح بدهیم ممکن نمیشود و محتاج رساله مخصوص مفصلی است و در رساله نوروزیه آقای تربیت شرح مفید مبسوطی راجع بوضع نوروز و آدابش نگاشته شده است.

۳- مهرگان عامه روز شانزدهم مهر ماه بود.

۴- مهرگان خاصه و آن روز بیست و یکم مهر ماه است. جشن

مهرگان بعد از اسلام هم مابین مردم خیلی دائر بوده حتی سلاطین غرنوی و سلجوقی هم آنرا رعایت میکردند و در عربها بنام (مهرجان) معروف و معمول بوده است. و تاریخ وضع این عید بعد از نوروز است

و بقول جاحظ دو هزار و پنجاه سال بعد از آن بوده است .

۵ - بهمنجینه روز دوم بهمن ماه است و بنا بر نوشته بعضی در این روز مخصوصاً شیر با اسبند میخورده و یکدیگر را بغذاهائی که حیوانات داشته باشد مهمانی میکردند (۲) .

۶ - سده شب دهم بهمن ماه باشد و این جشن از جشنهای تماشائی و بر اهمیت ایرانیان بوده است و ایجاد آنرا بهوشنك نسبت میدهند و راجع بوضع آن قصه ها نقل میکنند (۳) . فردوسی راجع باین جشن می گوید .

شب آمد برافروخت آتش بکوه همان شاه و در گرد شاه آن گروه
یکی جشن کردند شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
زهوشنك ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار
جشن سده از جشنهای استکه بعد از اسلام هم تازمان غزنویها و
سلاجقه معمول بوده است و راجع برسوم و آداب این جشن بعضی مطالب دلکش
از تاریخ بیهقی استفاده میشود . وجه تسمیه این جشن به (سده) بعقیده
جمعی این استکه وقت آن پنجاه روز و پنجاه شب بنوروز مانده است
و بعقیده بعضی این استکه این روز از زمستان صد روز گذشته باشد

[۱] شرح بیست باب بیرجندی .

(۲) در خصوص جشن سده و علت وضع آن چند قصه مختلف گفته اند و بعضی از آنها در شرح بیست باب تقویم نقل شده است .

(بنا بر این که اول زمستان را از ابان گیرند و پنجه را در شمار نیارند) [۱] و بعضی خمسة مسترقه را در حساب میاورند و مبداء را روز پنجم ابانماه میگیرند . - ابوریحان بیرونی مینویسد که ایرانیان روز پنجم ابان را (بر سده) و روز دهم آن ماه را (سده) میگویند [۲] .

عربها لفظ سده را معرب نموده « سدی » گویند . جشن سده بعد از اسلام هم تازمان سلاجقه خیلی اهمیت داشته و ما بین سلاطین سامانی و غزنوی و سلجوقی خیلی معمول بوده است و شعرای هر دوره پارسی و عربی در خصوص این عید اشعار غرا سروده اند [۳] :

منوچهری گوید ❦

اینک بامده است به پنجاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز نو بهار

[۱] شرح زیج خانی .

[۲] الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی .

[۳] نقل از مجله سده وهم در آنجا نقل شده است که اهل کرج آن لیلہ را (گزرنه) گویند که بسختی برودت و کزندگی معروف و موصوف است . و نیز در آنجا نقل شده است که « زمخشری در مقدمه الادب آورد که لیلۃ سدی شب سده و آن شب چهلم زمستان که علی المشهور همان شب اول چله کوچک میباشد و چون علی الرسم در آن شب آتشبازی میکردند خیلی محتمل است که اصل کلمه پارسی آن سوزا یا سوزاک بوده است که صیغه مبالغه از سوختن باشد » . و در صورتیکه لفظ سده عبارت از عدد سد باهاء نسبت باشد دیگر این وجه بعید است .

همو گوید

جشن سده امیرا رسم کبار باشد آئین کیومرث و اسفندیار باشد
 عصری در مقدمه مدیحه امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی گوید
 سده جشن ملوک نامدار است ز افریدون و از جم یادگار است
 زمین امشب تو گوئی کوه طور است کزو نور تجلی آشکار است
 کر از فصل زمستان است بهمن چرا امشب جهان چون لاله زار است
 ابو العباس ربیعنی خطاب بامیر نصر بن احمد سامانی
 (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ) گوید

مهرتا بار خدایا ملک بغدادا سده سی و یکم بر تو مبارک بادا
 منشوری سمرقندی از شعرای عهد غزنوی گوید
 دو چیز یافت از این آتش سده دو همال ستاره یار زرین و آسمان خاخال
 ز آفتاب یکی جام کرد چرخ امشب پادشاه بکف بر نهاد مالا مال
 ابن حجاج از شعرای عهد دیلمه گوید

لیلتنا حسنھا عجیب	بالقصف و انیہ قد تحقق
لناھا فی السماء لسان	عن نور ضوء الصباح ينطق
والجؤ منها قد صار جمرآ	والنجم منها قد کاد یحرق
و دجلة اضرمت حریقا	بالف نار و الف زورق
فداءھا کما حمیم	قد فار مما علا و بقیق

ابو القاسم المطرزی در وصف جشن شب سده ۱۸ ذی الحجه ۴۸۴ هـ
 که ملکناه سلجوقی در بغداد گرفته است گفته
 و کل نار من العشاق مضرمه من نار قلبی اومین لیلۃ السدیق

نار تجلّت بها الظلماء واشتبهت بسدقة الليل فيها غرة الفلق
وزارت الشمس فيها البدرو اصطلاحا على الكواكب بعد الغيط والحرق
مدت على الارض بسطاهن جواهرها ما بين مجتمع وارو مفترق
مثل المصايح الا انها نزلت من السماء بلا رجم ولا حرق
اختراع جشن سده را بعضی بکیومرث نسبت داده اند و گویند
چون فرزندان او به در رسیدند جشن گرفت و برخی بهوشنك نسبت داده اند
بمناسبت موقعی که پی بوجود آتش برد و برخی آتشبازی این شب
را بفیروزی فریدون و گرفتاری بیوراسب نسبت داده اند [۱].

۷ - جشن فروردگان - مبدا این جشن ده روز مانده باول
فروردینماه باشد و در مدت این ده روز زیارت دخمه ها کنند و برای
ارواح مردگان نیاز فرستند و موبدان و برهمنان برای گذشتگان زند
خوانند و این لفظ از (فرور) مأخوذ است که بضبط بعضی بمعنی روح مجرد باشد
و عقیده پارسیان مطابق صریح اوستا چنین بوده است که در اوان بهار
(فرورها) بزمین فرود میآید و مدت ده روز در همه جا سیر می
کنند [۲] و این عید در حقیقت عید اموات پارسیان بوده است.

۸ - آب ریزان - سیزدهم تیر ماه است.

[۱] شرح زیج خنی و شرح زیج الغ بیک - در شماره (۱) از مجله
سده نقل اقوال شده و بعض مطالب را ما از آنجا استفاده کردیم.
[۲] پرفسور دکتر گایگر آلمانی در ذیل موضوع نوروز شرحی
در این خصوص نوشته و در شماره ۵-۶ مجله کباوه مندرج است.

۹ - باد بره - بیست و دوم بهمن ماه باشد [۳] این دو جشن اخیر در ردیف سایر جشنها آن اندازه مهم و بادستکاد نبوده بلکه از عیدهای جزئی شمرده میشده است - و جشن فروردگان هم در ردیف جشن سده و ازایام طرب افزا و مواقع سور و سرور محسوب نمیشود بلکه همان

[۳] وجه تسمیه آب ریزان این است که گویند در زمان ملوک عجم مدتی مدید باران نیامد و در این روز جماعت دعا کردند و در وقت باران آمد و بدان سبب مردم نشاط و شادی کرده آب بر یکدیگر میریختند و این رسم را در هر سال مستمر داشتند - ملا مظفر گنا بادی که از معاصرین شاه عباس اول است مینویسد «الحال در بعض شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی دارند ولیکن در سیزدهم تبر ماه جلالی» و این روز اتفاقاً با جشن مرسوم تیر کان مطابق است بمناسبت موافقت نام ماه باروز - و بعقیده ما شاید در اصل هم دو جشن مستقل نبوده که بایکدیگر تصادف کرده باشند بلکه همان جشن (تیر کان) بوده و از رسوم این جشن بمناسبت تصادف اولی او با تابستان پاشیدن آب بیکدیگر بوده است و باین مناسبت اسم آب ریزان هم پیدا کرده است والله العالم - و در وجه تسمیه (باد بره) بعضی نوشته اند که مدتی در ابران باد نیامد تا در چنین روزی شبانی نزد گبری آمده گفت «دوش آنقدر باد آمد که موی بر پشت کوسپندان بچنید» از این جهت در آنروز شادی کردند و این جشن معمول گشت. ما این وجه تسمیه را بیزدان آگاه است ختم می کنیم.

عید اموات است و از جمله ایام سرور و شادی فارسبان روز اول آذرماه بوده است که در اصطلاح منجمین و مورخین بروز (رکوب کوسج) یا « کوسه برنشسته » معروف است و شرح بیست باب بیرجندی و بعض کتب دیگر این روز را هم در جزء ایام مشهوره فارسی ضبط کرده اند [۴].

(۴) در خصوص مراسم این روز عین عبارت شرح زیج خانی را نقل میکنیم « اما رکوب کوسج آن بود که در اول آذرماه مردی کوسه یک چشم را بر خری برهنه نشاند و کوسه کلاهی در دست کبرد و خود را بادی زند و جمعی از حشم ملک شهر باوی بر نشینند و از هر دکانی یکدرم می ستانند چنانکه اگر یک لحظه توقف افتد هر چه از دکان باشد غارت کنند باین سبب در حال که کوسه نزدیک دکان رسد درم در پیش باز برند و آن درمها از بامداد تا نماز ییشین آنچه جمع شود از آن پادشاه بود و باقی تا نماز دیگر از آن کوسه و حشمی که باوی باشند و از پس نماز دیگر اگر کوسه را بیابند چندان بزنند که خواهند و هیچ کس بفریاد او نرسد و این رسم بولایت فارس هنوز میگویند باقی است و این بسبب آن کنند که در آنوقت اول آذر موافق حلول آفتاب در حمل بوده است پس باین روز استیشار نمودندی و شادی کردند که زمستان با خیر آمد و از این جهت مروحه بدست کوسج دهند » و در خصوص مراسم این روز از نوشته مسعودی و بعض قرائن دیگر مجملا چنین مستفاد میشود که مرد کوسه بعض طعامهای حاره از قبیل سیر و گردو و بعض مشروبات حاره میخورده و بر الاغی نشسته و کلاهی بر یکدست و مروحه بدست دیگر میگرفته و خود را باد میزد و میگفته است « گرما گرما » - و مردم او را مسخره کرده برف و یخ بر او میریخته اند و با این حالت در دادن پول کمتر تعامل میکرده اند و بروایت بعضی نام قدیم

و اما روز « نوشتن رقعہ کژدم » که بعضی آنرا جزء ایام معزوفه فارسیان شمرده و گویند در روز پنجم اسفندار مذ از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعہ برای دفع مضرت هوام و سموم حیوانات نویسند مشتمل بر کلماتی چند که از آن جمله « بنام ایزد و بنام نیو افریدون » است و بر دیوارهای خانه چسباندند ؛ علی التحقیق و بتصریح جمعی چنانکه در شرح زیج خانی و الغ یك اشاره شده است نه از رسمهای پارسیان است بلکه از محدثات عوام و از آداب عرب است که رقعہ « سلام علی نوح فی العالمین » نویسند - و بقول بعضی پارسیان این روز را بروز کار پیشین « مرد گیران » میگفته اند زیرا در این روز زنها بر مردان مسلط بوده

بقیه از حاشیه صفحه قبل

این روز در عهد سلاطین کیان « اہسال و ہار » بوده است چنانکہ ابونواس گوید « وجشن کاهنبار و اہسال الوہار . - و بعضی اصل این کار را جزء آداب نوروز شمرده اند و چنانکہ از گفتار منجمین بر میاید وقت آن اول اول آذرماه بوده است - بعقیدہ ما مراسم رکوب کوسج نظیر مراسمی بوده است کہ تاچندی قبل ہم در بعض نقاط ایران خیلی معمول بود و از چند روز بعید مانده شروع میشد و بطرق مختلفہ کہ اغلب آنها خندہ آور بود اشخاص فقیر از مردم چیزی میکرفتند و تہیہ لوازم عید نوروز میکردند و شاید در ابتدا متحد بوده اند (در آن موقع کہ نوروز مصادف آذر ماه بوده است) و چون نوروز بحساب یزدجردی جای خود را تقییر داده است از یکدیگر جدا شده و رکوب کوسج در آذر ماه مانده است و در ادوار نوروز یزدگردی کاه باہم باز مصادف میشوند .

و خواهشهای خود شانرا بر آنان تحمیل و مردان بدون تعلل و تساهل اجابت ملتزمات زنانرا میکرده اند .

گاهنامك در عصر ساسانیان

در عهد ساسانیان یکنوع « گاهنامك » یا « گاهنامه » و باصطلاح امروزه تقویمی معمول بوده است که نظیر بعض سالنامه‌های امروزی و تقویم‌های رسمی قرنگی بوده است و در آن توقیعات و مراتب مختلفه طبقات درباریان و مراسم دربار و غیره را مینوشته اند و ششصد مراتب و درجات در آن شرح داده شده و در جزو کتاب الرسوم بزرگ موسوم به « آئین نامه » بوده است [۱] .

تعیین موقع انطباق

اول فروردینماه قدیم با نقطه اعتدال ربیعی پیش از اسلام

و آغاز رسمیت تقویم اوستائی در ایران

درابتدای قبول رسمیت تاریخ اوستائی در ایران اول فروردینماه علی‌المعروف مصادف با اول حمل یا نقطه اعتدال ربیعی بوده است - مقصود ما در این فصل تعیین مبدء قبول این تاریخ است و بعبارة اخری

[۱] شماره ۴ مجله کماوه نقل از مسودی .

میخواهیم بحساب نسبة دقیق استخراج کنیم که قبل از عهد یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۲ م) در چه تاریخ نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردینماه مطابق بوده است . - در مسطورات قبل اشاره ببعض آراء مختلفه در این باب کردیم و از مجله شریفه کاوه شماره (۵ - ۶) دوره قدیم و شماره (۴) دوره جدید بر رویهم رفته سه قول مختلف استخراج میشود که آنها را نوشتیم : یکی (در شماره ۵ - ۶) مبنی بر اینکه مبدء اتحاد نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردینماه تقریباً مصادف با ۱۱۰۸ سال شمسی پیش از هجرت یا در حدود ۴۸۷ قبل از میلاد مسیح یعنی در اواخر عهد سلطنت داریوش بزرگ بوده و از روی این عقیده کیسه هشتم در حدود سنه ۴۷۴ میلادی بعمل آمده (و یادران سال موقع کیسه بوده) و از سال ۴۷۴ تا ۵۹۴ م خمسة مستترقه در آخر ابانماه می افتاده که سلطنت انوشیروان هم در این مدت بوده است (۵۳۱ - ۵۷۸ م) و شاید داریوش بزرگ تقویم اوستارا در مملکت رسمی ساخته و در همان موقع تبدیل تقویم (یعنی تبدیل تقویم خیلی قدیم ایرانی که در کتیبه بیستون استعمال شده است و از پائیز شروع میشده و اسامی ماههای آن با گایادیس و گرمادادا و غیره است بتقویم اوستائی یعنی سال فروردین تا اسفندارمذ) اول فروردین با اول حمل مصادف بوده است . - قول دیگر منقول از (وست) پهلوی شناس معروف که مبدء قبول و تبدیل تقویم را در عهد داریوش اول و در حدود سال ۵۰۵ ق م حدس زده است . - قول سوم منقول از بعض شرفشناسان دیگر که ابتدای قبول و رسمیت تقویم اوستائی

را در عهد داریوش دوم و در سنه ۴۱۱ پیش از میلاد مسیح تعیین کرده است و این دو قول در شماره ۴ کاوه نقل شده است .

ما میخواهیم بقدر کنجایش مقام واستنباطات ناقصه خود پاره ای از ماخذ این حدسها را با آنچه بنظر قاصر خودمان میرسد بخوانندگان کوشزد کنیم علیهذا میگوئیم :

چند فقره مطالب تاریخی و نجومی در دست هست که از روی آنها تاحدی میتوان پی بمقصد برد : ۱ - اینکه در زمان جلوس یزدگرد سوم یعنی سال ۱۱ ه و ۶۳۲ م اول فروردینماه نه ماه عقب رفته بود یعنی قریب نود روز بعد از اعتدال ربیعی رسیده بود (باقطع نظر از پنجه دزدیده) . ۲ - اینکه در زمان انوشیروان خمرسه مسترقه در آخر ابانماه افزوده میشده یعنی تا زمان او هشت دفعه کیسه و بهیزك شده بوده است . ۳ - اینکه در وقت وضع تاریخ جلالی یعنی سال ۴۷۱ ناقصه هجری بنا بر معروف (و ۴۶۸ ناقصه هجری بنا بر قول بعضی که معروف و معمول به نیست) اول فروردین تقریباً مطابق ۱۳ حوت و بتصریح ارباب زیج و تقویم در آنموقع نزول آفتاب بیرج حمل در هجدهم فروردینماه یزدگردی واقع بوده است . ۴ - اینکه بنا بر نوشته بعضی در حدود سال ۳۹۲ هجری نوروز باول حمل افتاده بوده است (کاوه شماره ۴ سال ۲ دوره جدید) . ۵ - بتصریح منجمین ر ارباب زیج از قبیل ابو ربیحان بیرونی در تقهیم ویرجندی در شرح زیج و جنابدی در شرح بیست باب تقویم و غیرهم در عهد یزدگرد سوم نیز خمرسه مسترقه در آخر ابان

ماه افزوده میشده است . - علاوه بر پنج فقره فوق بعض ماخذ دیگر هم هست که از ایراد آنها صرف نظر نمودیم (۱) . - ضمناً باید بدانیم که اول فروردین هر چهار سال تقریباً یک روز و تحقیقاً کمتر عقب می‌رود بنا براینکه سال را ۳۶۵ روز بی کسر بگیریم (چنانکه در تاریخ یزد گردی معمول است) و در یکصد و بیست سال یکماه میشود - و دوره کس متعارفی ۱۴۴۰ و حقیقی ۱۴۸۴ سال است (بنا بر محاسبه دقیق که بعضی کرده‌اند) - و بمحاسبه دقیق سال ۴۷۱ هجری که علی المعروف دوقع وضع تاریخ جلالی است مطابق میشود با سال ۴۴۸ ناقصه یزد گردی زیرا مطابق تصریح زیج الغ بیك وزیر خانى وزیر جدید مقدار تقدم تاریخ فارسی یزد گردی بر تاریخ جلالی و عبارت معطرح مابین التاریخین ۱۶۳۱۷۳ روز است و چون این اندازه را بر ۳۶۵ تقسیم کنیم خارج قسمت ۴۴۷ سال و باقی مانده ۱۸ روز یعنی هجدهم فروردینماه سال ۴۴۸ ناقصه میشود - و بالضر اگر قول دیگر را معتبر بدانیم که مبدء تاریخ جلالی را یکشنبه بنجم شعبان ۴۶۸ هجری گرفته است : این تاریخ مصادف خواهد شد با هجدهم فروردینماه ۴۴۵ یزد گردی [۲] .

(۱) شاید از روی تاریخ معتضدی و تعبیر بعضی « تاریخ خراجی » بتوان استنباطی کرد ولی چنانکه قبلاً نوشته ایم باید دقت نگار برده نوروز عجم را با آنها مخلوط نکرد .

(۲) بنا بر قول معروف مبدء تاریخ جلالی روز جمعه دهم رمضان ۴۷۱ هـ مطابق با ۱۸ فروردینماه ۴۴۸ یزد گردی بوده است و مابین التاریخین

حال به بینیم از مقدمات فوق چه نتیجه گرفته میشود و ماخذ حدسهای که زده شده است چیست ؟ نتایجی که از این مقدمات بدست میاید گاهی بطوری مختلفند که نمی توان مابین آنها نقطه توافقی پیدا کرد . - قول اول تقریباً متکی بماخذ اول است ولی محاسبه او بنظر بدوی ظاهری اشتباه است زیرا در جلوس یزد کرد سوم (۶۳۲ م) باید بگوئیم که از مبدء تطابق نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین تقریباً ۱۰۸۰ سال گذشته بوده است نه ۱۱۰۸ سال زیرا نه ماه بقرار ماهی سی روز ۲۷۰ روز میشود و بقرار هر چهار سال یکروز تقریباً ۱۰۸۰ گذشته است ($1080 = 270 \times 4$) و هرگاه ۶۳۲ را که مبدأ تاریخ یزد کردی است از این عدد کم کنیم باقیمانده ۴۴۸ میشود و آن مصادف است با عهد اردشیر اول (۴۶۴ - ۴۲۴ ق م) - و همین نتیجه را میدهد اگر این طور بگوئیم که اول فروردین در ۶۳۲ م نودروز میخواست تا با اول حمل مطابق شود یعنی ۳۶۰ سال و هرگاه این اندازه را از دوره کبیس متعارفی کم کنیم باقیمانده ۱۰۸۰ میشود و از این عدد اگر ۶۳۲ را

بقیه از حاشیه صفحه قبل

معلوم شد ولی بنا بر فرض دوم بقول الخ بیک ۱۰۹۷ روز تفاوت پیدا می شود و بنا بر این مطابق با شانزدهم فروردین ۴۴۵ یزد گردی خواهد شد ولی بحساب دقیق چنانکه بیرجندی در شرح زیج متعرض شده است تفاوت ۱۰۹۵ روز است یعنی سه سال شمسی و اگر کبیسه اتفاق افتاده باشد یک روز زیاده شود و ما مطابق تفاوت ۱۰۹۵ روز حساب کرده ایم .

تفریق کنیم ۴۴۸ باقی میماند و بنا براین در سال ۴۴۸ پیش از میلاد مسیح اول فروردین مطابق با اول حمل بوده است و اگر در همین موقع تقویم اوستائی معمول شده است مصادف با عهد اردشیر خواهد بود نه با داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) .

بلی : براین فرض که ۳۶۰ سال را که برای نود روز لازم است از دوره کبس حقیقی (۱۴۸۴) کم کرده و از باقیمانده که ۱۱۲۴ می شود ۶۳۲ را تفریق نمائیم ۴۹۲ باقی خواهد ماند یعنی موقع انطباق در چهار صد و نود دو قبل از میلاد اتفاق افتاده که مصادف است با عهد داریوش کبیر - و اگر نود روز تمام حساب نکنیم بلکه ۸۹ روز حساب کنیم و سیصد و پنجاه و شش را ($۳۶۵ = ۴ \times ۸۹$) از دوره کبس حقیقی کاسته عمل را پایان بریم نتیجه این میشود که در سال ۴۹۶ ق م انطباق رخ داده و این تاریخ هم مصادف با عهد داریوش کبیر است - و ممکن است بگوئیم : در جلوس یزد کرد سوم اول فروردین نه ماه عقب رفته بود و با خمرسه مسترجه نود و پنج روز میخواست تا بنقطه اعتدال بر گردد و علیهذا نتیجه چنین میشود که در ۴۷۲ ق م انطباق اول فروردین با اول حمل اتفاق افتاده بوده است . $۳۸ = ۴ \times ۹۵$ و $۱۱۰۴ = ۳۸۰ - ۱۴۸۴$ و $۴۷۲ = ۶۳۲ - ۱۱۰۴$.

و این تاریخ مصادف خواهد شد با عهد خشایارشی اول (۴۸۶ - ۴۵۶ ق م) - . بهر حال هیچ کدام از این محاسبات این نتیجه را نخواهد داد که مبدأ اتحاد نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین در ۱۱۰۸ سال قبل

از هجرت یا در حدود ۴۸۷ سال پیش از میلاد مسیح باشد مگر اینکه بگوئیم در حدود سال هجرت اول فروردین تقریباً ۲۷۷ روز عقب رفته بود و از قرار چهار سال يك روز حاصل ۱۱۰۸ میشود و چون ۶۲۱ را كه در حدود هجرت است از آن تفریق نمائیم ۴۸۷ بدست میاید ولی «دونه خراط القناد» زیرا اولا هجرت علی الصبح در ژون ماه ششم (۶۲۲ م) واقع شده است و بنا براین كم كردن ۶۲۱ وجهی ندارد مگر اینکه سالهای تامه میلادی منظور باشد و ثانیاً بتصریح خود این قائل (در مجله ۵-۶ كاوه) اول فروردین در جلوس یزد كرد سوم یعنی در ۶۳۲ م نه ماه یعنی ۲۷۰ روز و بفرض اینکه باخمسه مسترقه مراد باشد ۲۷۵ روز عقب رفته بود و باوجود این بطور ممكن است كه در كمتر از آن بیشتر عقب رفته یعنی در ۶۲۱ میلادی ۲۷۷ روز شده باشد و ثانیاً سال آخر سلطنت داریوش كبیر مطابق ماخذ معتبر ۴۸۶ م است و لااقل خوب بود ۶۲۲ را از ۱۱۰۸ تفریق كند تا هم درست مطابق با سال هجرت باشد و هم با سال آخر سلطنت داریوش كبیر.

و اما ماخذ آنچه از «وست» منقول است كه مبدء تبدیل تقویم خیای قدیم را بتقویم اوستائی در عهد داریوش اول و در حدود سنه ۵۰۵ پیش از میلاد مسیح حدس زده است شاید این است كه در حدود سال ۶۲۳ م یا اوائل تاریخ هجری اول فروردین تقریباً نود روز بعد از حمل بوده و ۸۹ روز یعنی ۳۵۶ (۳۵۶ = ۴ × ۸۹) میخواست است تا دوباره باول حمل برسد و چون این مقدار را از دوره كبس حقیقی كم كنیم ۱۱۲۸ باقی

میماند وعلیهذا معلوم میشود که از ابتدای تصادف نوروز با اول حمل تقریباً ۱۱۲۸ سال گذشته بوده است و چون ۶۲۳ را از آن کم کنیم ۵۰۵ میماند و بنا براین تصادف نوروز با اول حمل در حدود پانصد و پنج قبل از میلاد واقع شده است که مصادف با عهد داریوش کبیر خواهد شد - و این حدس در صورتی صائب است که مقدمات آن مسلم باشد و اگر محقق باشد که نوروز در موقع جلوس یزدگرد سوم ۹۰ روز بعد از نقطه اول حمل بوده است در ۶۲۳ لابد بیشتر خواهد بود ولی تفاوت چندان فاحش نیست و بسه روز تمام نمیرسد .

و اما قول سوم که مبدء قبول را در ۴۱۱ ق م و عهد داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ ق م) تصور کرده است شاید نظرش این باشد که در حدود سال ۵۴۹ میلادی که مصادف با عهد انوشیروان است از مبدء انطباق ۹۶۰ سال گذشته و کیسه هشتم بوده است و بناء علیه نتیجه چنین میشود که در ۴۱۱ پیش از میلاد انطباق نوروز و اول حمل رخ داده بوده است . (۴۱۱ - ۵۴۹ - ۹۶۰) .

آنچه بنظر ما در ماخذ اقوال سه کانه آمد نوشتیم ولیکن باز هم تکرار میکنیم که این محاسبات تقریبی است و کسر زائد شش ساعت تمام نیست تا در چهار سال درست یکروز بشود (محض مثال اگر کسر زائد بز ۳۶۵ روز را مطابق بض ارساد شش ساعت الا یازده دقیقه وده ثانیه حساب کنیم و فائق و ثوانی که از شش ساعت کم است در ظرف ۱۲۹ سال یکروز تمام بعلاوه ۳۰ ثانیه میشود و در حساب تقریبی یعنی چهار سال

کروز از این تفاوت صرف نظر شده است) و از این جهت است که دوره کبس متعارفی با حقیقی چندین سال تفاوت دارد و عیناً نتیجه هم تقریبی و تابع اخس مقدمات خواهد بود و ما باید دنبال تحقیق یا لا اقل تخمین نزدیک بیقین باشیم .

حال به بینیم از وضع تاریخ جلالی چه نتیجه بدست میاید : در موقع وضع تاریخ مطابق ماخذ تاریخی و نجومی اول فروردین تقریباً در سیزدهم حوت اول حمل هجدهم فروردین ماه یزد گردی بوده است - و معلوم میشود که یکبار تطبیق شده و مجدداً باندازه هفده روز تقریباً عقب رفته است یعنی از موقع انطباق اول فروردین با اول حمل ۶۸ سال گذشته بوده است از قرار چهار سال یک روز - و اگر این عدد را بدوره کبس حقیقی جمع کنیم معلوم میشود که از انطباق پیش از اسلام ۱۵۵۲ سال گذشته است - و چون وضع تاریخ جلالی علی الاصح والاشهر در سال ۴۷۱ هجری مطابق ۴۴۸ یزد گردی بوده است ؛ باید ۴۴۸ را با ۶۳۲ که مبدء تاریخ یزد گردی است جمع کرده از مجموع فوق فریق کنیم تا مبدء انطباق بدست آید و از این محاسبه چنین نتیجه گرفته میشود که در سال ۴۷۲ پیش از میلاد انطباق اتفاق افتاده است (۱) و این تاریخ مصادف است با عهد خشیارشاری اول (۴۸۶ - ۴۶۵ ق م) - و این نتیجه عیناً مطابق است با نتیجه ای که از محاسبه قبل (۹ ماه عقب رفتن و

$$(۱) \quad ۶۸ = ۴ \times ۱۷ \quad \text{و} \quad ۱۵۵۲ = ۶۸ - ۱۴۸۴$$

$$۱۰۸۰ = ۴۴۸ - ۶۳۲ \quad \text{و} \quad ۴۷۲ = ۱۰۸۰ - ۱۵۵۲$$

۹۵ روز خواستن در جلوس یزد کرد سوم) بدست میامد . - واکر در در همین محاسبه دوره کبس متعارفی را مناط قرار بدهیم حاصل ۴۲۸ میشود که مصادف با عهد اردشیر دراز دست است (۴۶۴ - ۴۲۴ ق م (۲) - . واکر ۱۷ روز حساب نکرده هجده روز تمام بگیریم نتیجه چیز دیگری خواهد شد (۳) .

و در صورتیکه مبدء تاریخ جلالی را قول دیگر (یکشنبه پنجم شعبان ۴۶۸ هجری = هجدهم فروردین ۴۴۵ یزد کردی) فرض کنیم نتیجه نزدیک به نتیجه قول مشهور است زیرا : بر فرض هفده روز و کبس متعارفی نتیجه ۴۳۱ پیش از میلاد (عهد اردشیر) و با کبس حقیقی ۴۷۵ ق م (عهد خشایارشی اول) و بر فرض هجده روز تمام و کبس متعارفی ۴۳۵ ق م (عهد اردشیر) و با کبس حقیقی ۴۷۹ ق م (عهد خشایارشی اول) بدست میاید و طریقه محاسبه از روی قرائن گذشته آسان است . - و نیز این نکته دانستنی است که چنانکه در فقره پنجم یاد

(۲) صورت محاسبه بنا بر کبس متعارفی بقرار ذیل است $۱۵۰۸ = ۶۸ - ۱۴۴۰$ و $۴۲۸ = ۱۰۸۰ - ۱۵۰۸$

(۳) بنا بر کبس متعارفی نتیجه ۴۳۲ پیش از میلاد است که مصادف با عهد اردشیر میشود باینقرار $۷۳ = ۱۸ \times ۴$ و $۱۵۱۲ = ۷۲ - ۱۴۴۰$ و $۴۳۲ = ۱۰۸۰ - ۱۵۱۲$ و بنا بر کبس حقیقی نتیجه ۴۷۶ ق م مصادف با عهد خشایارشی اول است باینقرار $۱۵۵۶ = ۷۲ - ۱۴۸۴$ و $۴۷۶ = ۱۰۸۰ - ۱۵۵۶$.

- آور شدیم بتعریح منجمین و ارباب زیج خمرسه سترقه در عهد یزد کرد سوم در آخر ابانماه افزوده میشده است (۱) و این خود موبدی است برای اینکه تازمان اوبیش از هشت کیسه نشده بوده است و اگر از سال ۴۷۴ تا ۵۹۴ میلادی دور کیسه هشتم و الحاق خمرسه باخر ابانماه بوده است (شماره ۵ - ۶ سال نخستین کاوه) بایستی علی القاعده از سال ۵۹۴ بعد خمرسه

(۱) در شروح زیج الخ بیک و خانی و کتاب الفهم و غیره تعریحا این مطلب نوشته شده ولی اغلب راجع بتاریخ فارسی مخصوصا چندان اهتمام کافی بکار نبرده و پایه سخن را بتحقیقات قاطعه نرسانده اند و شخص متبع باید از هر جا چیزی بدست بیاورد - عبارت ذیل را از شرح سی فصل که در حواشی زیج الخ بیک نقل شده است ، عینا در اینجا میاوریم شاید تاحدی بیفایده نباشد و در این عبارت اسم ازیز کرد نبرده و شاید بوضوح و قول مشهور واگذار نموده است : « سبب این اختلاف که خمرسه را بعضی در آخر ابانماه و بعضی در آخر اسفندار مذ ماه میگیرند آن است که در زمان پیشین این تاریخ را (یعنی تاریخ یزد کردی) کبسی بوده است اما نه چنانکه رومیان میکنند بلکه میگذاشته اند تا ایام کبائس که از ارباع حاصل میامده در یکصد و بیست سال سی روز تمام میشده آنکاه در آن سال یک ماه کبسی میکردندی تا آن سال سیزده ماه شدی و ماه فروردین در آن سال مکرر کشتی هم در اول سال و هم در آخر سال و آن ماه زائد را باصطلاح ایشان « بهیزک » خواندندی بر این تقدیر ماههای کیسه ثابت باشد و ماههای سال بسیط منتقل چنانکه در مدت یک هزار و چهار صد و چهل که دور کبسی ایشان است فروردینماه منتقل مطابق فرودینماه ثابت شدی بر این

در آخر آذر ماه افزوده شود. باینکه می بینیم در ۶۳۲ م که سال جلوس یزد کرد بن شهریار است باز در آخر ابانماه بوده و بعد از انقراض دولت ساسانی نیز بهمین مناسبت در ابانماه باقی مانده است و از این روی این نظر تایید میشود که از موقع کیسه هشتم تا سال ۶۳۲ م یکصد و بیست سال نگذشته بوده است و در صورتیکه در عهد انوشیروان خیمه در آخر ابان بوده باید اینطور بگوئیم که کیسه هشتم در ۴۷۴ نشده بلکه بعد از آن مثلا در حدود سال ۵۳۱ م (۲) که جلوس انوشیروان است یا بعد از آن

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ترتیب تا آخر شهر و خیمه را دائم در آخر ماهی از شهر منتقله که نوبت در آن وقت بدو رسیده بودی الحاق میکرده اند تا آن ماه مطابق اسفند دارند ثابت شدی و مستترقه مطابق مستترقه ثابت و چون زمان اضطراب ملوک فارس درآمد این رسم مذکور مهمل شد و از ابتدای دور کبس ایشان نصد و شصت سال گذشته بود و نوبت باذر ماه منتقل رسیده که مطابق فروردین ماه ثابت باشد و ابانماه منتقل مطابق اسفندار مذ ماه ثابت پس خیمه مستترقه در آخر ابانماه منتقل بماند و چون دین اهل مجوس بر این تاریخ است نداشته که خیمه مستترقه در آخر ابانماه می باید که اگر تغییری کند مباداخلل بدین ایشان راه یابد و دیگران بتقلید متابعت ایشان کردند و منجمان چون بغور این معنی رسیدند خیمه مستترقه را بقاعده اصل بردند اما چون کسور متروک شده بود ایشان سال را سیصد و شصت و پنجروز بی زیاده میگیرند .

(۲) بر این تقدیر باید گفت تصادف اول فروردین با نقطه اعتدال

- میل ۴۵۹ یا ۵۵۰ واقع شده است و با قول بعضی که مبدء قبول تاریخ اوستائی را در ۴۱۱ پیش از میلاد تعیین کرده اند موافقتی حاصل میکنند (۴۱۱ - ۵۴۹ - ۹۶۰) و بفرض اینکه مبدء قبول و تصادف ۵۰۵ قم باشد چنانکه عقیده «وست» بود باید کیسه هشتم در حدود ۴۵۵ میلادی شده و از این تاریخ تا سال ۵۷۵ خمره در آخر ابانماه و بعد از آن در آخر آذرماه باشد و سال ۵۷۵ میلادی با اواخر عهد انوشیروان تصادف است و باید در آن زمان جشن «بهیزک» پیش آمده و خمره باخر آذرماه افتاده باشد با اینکه در زمان او بهیچوجه اینکار نشده و خیالی بعید است که در زمان انوشیروان مخصوصاً از این کار غفلت شده باشد و بعد از او هیچکس حتی مؤبدان بفکر نیفتاده باشند. - بلی ممکن است کسی بگوید که در زمان انوشیروان خمره در آخر ابان بوده و در زمان یزدگرد سوم نه از روی قاعده بل برای حفظ آثار سانس همان رسم معمول شده است چنانکه بعد از اسلام - و از طرف دیگر در عهد انوشیروان خواه در سال جاوس او باشد و خواه بعد از آن اگر موقع کیسه هشتم و جشن بهیزک افتادن خمره باخر ابان ماه هم اتفاق افتاده بود باید خیالی شهرت داشته باشد با اینکه خبری در این باب بما نرسیده است و این مطلب تاحدی بما میفهماند که در زمان انوشیروان نه موقع کیسه هشتم و نه جای کیسه هم بوده است. باری از هر طرف راه احتمالات باز است و دامنه تردید و

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ربعی در حدود ۴۲۹ قم یا عهد اردشیر دراز دست اتفاق افتاده است
(۴۲۹ = ۵۳۱ - ۹۶۰) .

تخمین دراز و تامدرك قاطع بدست نباشد نمیتوان حکم یقینی کرد.

باقی ماند این قسمت که : به بینیم از انطباق اول فروردین ماه با اول حمل در حدود سال ۳۹۲ هجری چه بدست میاید؟ نتیجه ای که از این فقره کشف میشود این است که تقریباً در سال چهار صد و هفتاد و دو پیش از میلاد مسیح و در عهد خشیارشای اول تصادف نوروز با اول اعتدال ربیعی اتفاق افتاده است زیرا سال ۳۹۲ تام هجری مطابق است تقریباً با سال ۳۸۰ ناقص یزدگردی و چون سیصد و هشتاد را با ۶۳۲ جمع کرده ازدوره کبس حقیقی تفریق نمائیم ۴۷۲ باقی میماند و از بعض محاسبات و طرق سابقه نیز همین نتیجه بدست میامد (مانند ماخذ تاریخ جلالی) .

باید نکته ذیل هم خاطر نشان بشود که تاکنون با تاریخ میلادی کار میکردیم و ممکن است در محاسبات خودمان تاریخ معروف به «اسکندری» را دخالت بدهیم و بنا بر این طریق هم نتایجی بدست میاید که با نتایج سابقه گاهی موافق و گاهی مخالف است - و باید در خاطر داشت که مبدء تاریخ یزدگردی مطابق است با شانزدهم خزیران سال نهصد و چهل و يك اسکندری (یا رومی) و محض نشان دادن راه بچند محاسبه ذیل قناعت کرده مابقی را بعهده خواننده واگذار میکنیم: بنا بر ماخذ مبدء مشهور تاریخ جلالی و اعتبار دوره کبس حقیقی باید حاصل جمع ۴۴۸ که سال یزدگردی در موقع وضع جلالی است با (۹۴۳) که سال رومی در موقع تاریخ یزدگردی است یعنی (۱۳۹۱) را از مجموع دوره کبس حقیقی و ۶۸ سال (بنا بر حسابی که قبلاً نوشته ایم) یعنی

۱۵۵۲ کم کرده باقیمانده را بر ۳۱۲ ق م که مبدء تاریخ اسکندری است افزود تا موقع تصادف اول فروردین بانقطه اعتدال ربیعی بدست بیاید و باین حساب نتیجه حاصله چنین میشود که در ۴۷۳ ق م در عهد خشایارشای اول موقع انطباق بوده است. و با مأخذ انطباق در حدود ۳۱۲ هجری و اعتبار کبس حقیقی نتیجه ۴۷۳ ق م میشود یعنی باز عهد خشایارشای اول [۱]. و بنا بر ماخذ نود روز یا ۳۶۰ سال خواستن در مبدء تاریخ یزد کردی و اعتبار کبس متعارفی نتیجه ۴۴۹ ق م میشود مصادف با عهد اردشیر دراز دست و همچنین با ماخذ نه ماه یا ۱۰۸۰ سال از موقع انطباق گذشتن [۲]. و با ماخذ نود روز و کبس حقیقی نتیجه ۴۹۳ پیش از میلاد و عهد داریوش کبیر میشود [۳].

نوروز متوکل و معتضد

پیش اشاره کردیم که ابتدا متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ) و

- (۱) بنا بر اینکه سیصد و نود و دو تا هجری مطابق ۳۸۰ نقص یزد کردی باشد (۹۴۳ - ۳۸۰ = ۱۳۲۳ و ۱۴۸۴ - ۱۳۲۳ = ۱۶۱ و ۱۶۱ - ۳۱۲ = ۴۷۳)
- (۲) زیرا از هزار و هشتاد که سنوات نه ماه و با باقیمانده دوره کبس متعارفی منها ۳۶۰ میباشد هر گاه عده سنوات رومی را (۹۴۳) کم کنیم یکصد و سی هفت باقی میماند و ۱۳۷ با ۳۱۲ مجموعاً ۴۴۹ میشود.
- (۳) ۱۴۸۴ - ۳۶۰ = ۱۱۲۴ و ۱۱۲۴ - ۹۴۳ = ۱۸۱ و ۱۸۱ - ۳۱۲ = ۴۹۳.

بعد از آن معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ) نوروزی که ما بین پاریسیان آن عصر معمول بوده بهم زده و برای رعایت حال مردم و تسهیل در اخذ مالیات روز دیگری را نوروز رسمی خود قرار داده‌اند و عبارت ابن‌اثیر و ابوالفدا را نقل و آنچه منشاء تردید ما بود اشاره کردیم حال می‌خواهیم قول بعضی را که مقدار کیسه متوکل و معتضد را هم تصریح کرده نقل و فی الجمله بحساب آن هم رسیدگی کنیم - بعضی [۱] در خصوص نوروز متوکل و معتضد نوشته‌اند که بعد از اسلام اول کسی که در سنه ۲۴۳ هجری حکم باصلاح کیسه نمود و هفتاد و هفت روز عقب افتاده آنرا از جلوس بزد کرد حساب کرده و بجلو کشیده المتوکل علی الله است و بختی در مدح وی گفته :

« ان يوم النوروز قد عاد للعهد الذی کان سنه اردشیر - انت حوله الی الحال الاولی وقد کان حائراً مستدیر » و بعد از او المعتضد بالله نیز سال ۲۸۲ را که از انقراض سلطنت بزد کرد تا آنروز دو ماه عقب مانده بود جلوتر کشیده و نوروز آنسال را در یازدهم حزیران قرار داده است و علی بن یحیی در این خصوص گفته است « يوم نیروزک يوم واجد لا یتاخر من حزیران یوافی ابدأ فی احد عشر » . - بنظر قاصر ما در این مطلب علاوه بر جهات سالفه از جهت عمده دیگر جای تردید است زیرا عقب افتادن ۷۷ روز در سال ۲۴۳ و دو ماه در ۲۸۲ بهیچوجه بایک

(۱) در رساله تألیف آقای میرزا محمد علیخان تربیت که در خصوص نوروز و مراسم قدیمه آن نوشته شده و الحق تألیف بس نافع است .

دیگر سازش ندارد و با ماخذ دیگر هم کاملاً تطبیق نمیشود زیرا سال ۲۴۳ هجری تقریباً مصادف است با ۸۵۶ میلادی و ۲۲۵ یزد کردی و سال ۲۸۲ ه مطابق است با ۸۹۵ م و ۲۶۴ یزد کردی و در صورتیکه نوروز در سال یازدهم هجری (جلوس یزد کرد سوم) تقریباً نود روز بعد از نقطه اعتدال ربیعی باشد باید در سال ۲۴۳ هجری سی و پنج روز تقریباً و در سال ۲۸۲ ه بیست و شش روز بعد از آن باشد - بنا بر این اگر مقصود از هفتاد و هفت روز عقب افتادن در عهد متوکل و دو ماه در زمان معتضد؛ بعد از نقطه اعتدال ربیعی بودن است قطعاً صحیح نیست و اگر مقصود این است که از زمان یزد کرد تا آن تاریخ این اندازه تفاوت کرده بود باهم سازش ندارد چه ممکن نیست که از جلوس یزد کرد تا سال ۸۵۶ یعنی در ظرف ۲۲۵ سال سیزده روز تفاوت باشد و از ۸۵۶ تا ۸۹۵ یعنی در سی و نه سال هفده روز - و اگر ظاهر عبارت را بگیریم که در متوکل جلوس یزد کرد و در معتضد انقراض سلطنت او را نوشته است بیشتر مورد امتناع است زیرا بنا بر این در ظرف هجده سال تقریباً هفده روز میشود (۱) - بلی این مطلب تا اندازه ای صحیح است که در سال دویست و هشتاد و دو هجری نوروز پارسى تقریباً دو ماه نسبت به عهد یزد کرد جلو تر آمده و بنقطه اول حمل نزدیکتر شده است چنانکه

(۲) زیرا وفات یزد کرد بسال ۶۵۲ میلادی واقع شده است و از آن تاریخ تا سال ۸۹۵ م دویست و چهل و سه سال میشود و تفاوت آن با ۲۲۵ هجده سال است .

علی المشهور در سال ۳۹۲ هجری با هم منطبق شده اند . - این نکته باز هم بجای خود میماند و مارا بتردید می اندازد که اگر مقصود متوکل و معتضد انداختن نوروز باول حمل بودی بایستی سی و پنجروز یا ۲۶ روز باقیمانده را کیسه کرده باین اندازه نوروز را جلو تریاورند تا با اول حمل مطابق شود (چنانکه در نوروز جلالی نسبت بهجده روز شده است) و بنا بر این چه ربطی بحزیران و بقول ابوالفدا « اواخر جوزا » خواهد پیدا کرد و معلوم میشود که منظور آنها نه اصلاح کیسه سال پارسی بوده است بلکه از خود چیزی اختراع کرده بوده اند مانند « نوروز عضدی » منسوب بعضد الدوله دیلمی که روز هفدهم فروردینماه پارسی است (۱) - و « نوروز خوارزمشاهی » که موقع شرف شمس و روزی است که آفتاب بنوزدهم درجه حمل میرسد - و « نوروز مغان » و « نوروز کشاورزان » (۲) و نظائر آنها ولی چنانکه پیش هم گفتیم

(۱) در این روز قنات عضدالدوله از چهار فرسخی شیراز بکوره فنا خسرو که از آثار وانبیه اوست رسیده و از این جهت آن روز را عید گرفته و همه ساله هفت روز باین مناسبت جشنی برپا میشده است .
(۲) مرسوم چنین بوده است که در یکی از دهات قدیم بخارا موسوم به درخشه هر پانزده روز یکمرتبه بازاری باز میکردند و بازار آخر سال بیست روز طول میکشید و روز بیست و یکم را نوروز میکردند و برزگران بخارا حساب خود را از آن روز اعتبار کرده و آنرا نوروز کشاورزان می نامیدند و پنج روز بعد از آن نوروز مغان بوده است (رساله نوروزیه تربیت نقل از تاریخ بخارا) .

از مضمون آیات بحتری برمیاید که شاید مخصوصاً متوکل در کار خود نظری بتقویم ساسانیان داشته است والله العالم .

فائده - سال شمسی حقیقی مطابق زیج محمد شاهی (۱) ۳۶۵ روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و شش ثانیه و سی و دو ثلثه است (۲) و کسر زائد برایام در چهار سال بیست و سه ساعت و پانزده

(۱) زیج هندی یا محمد شاهی بسال (۱۱۴۱ هـ) در شاه جهان آباد هندوستان تدوین شده و نسبت از سایر زیجات موجوده معمولتر است .

(۲) آنچه در این زیج مبنای عمل است همین است ولی این نکته دانستنی است که بموجب تحقیق از روی حرکت یکروزه وسط شمس که در زیج مزبور درج و بنای عمل بران گذاشته شده است فی الجمله تفاوتی پیدا خواهد شد زیرا حرکت یکروزه را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و نوزده ثلثه و چهل و هفت رابعه نوشته است (نط ح نظ مر) و نسبت حرکت یکروزه شمس بر یوم واحد مثل نسبت سیصد و شصت درجه محیط دایره است بر حرکت یکدوره و چون حرکت یکدوره مجهول است باید بقانون اربعه متناسبه حاصل ضرب ۳۶۰ در واحد را تقسیم بر حرکت یکروزه کنیم تا مجهول بدست بیاید و از روی این عمل حاصل ۳۶۵ روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و پنجاه و دو ثانیه و چهار ثلثه و پنج رابعه و چهل و هشت خامسه (۵ مج نب ده مج) - و اگر اجزائی را که صاحب زیج آورده بر «و» که مرفوع سیصد و شصت است تقسیم کنیم خارج قسمت برای حرکت یکروزه (نط ح نظ مر) میسرود ولی تفاوت چندان فاحش نیست .

دقیقه و شش ثانیه و هشت ثانیه میشود و بنا براین از يك روز تقریباً سه ربع ساعت کمتر است و درسی و دو سال بتقریب يك روز تمام میشود - و علیهذا اگر سال را ۳۶۵ روز بی کسر بگیریم (در تاریخ نزد کردی) نوروز در ۳۲ سال هفت روز عقب میافتد و چهار سال يك روز حساب کردن تقریبی محض است و ۳۲ سال هفت روز هم خالی ارتقرب نیست و در هر حال نتیجه تقریبی خواهد بود مگر با محاسبه دقیق زیچ که شرح و تفصیلش اینجا مورد ندارد. و سابقاً هم تصریح باین مطالب کرده و مقدار تفاوت تحقیقی و تقریبی را مطابق بعض ارساد دیگر معین نموده ایم.

وضع تاریخ

هجری قمری با شماره ایرانیان

عرب قبل از اسلام تاریخ منظمی که منفق علیه تمام قبایل باشد نداشته و هر دسته ای يك حادثه را که بنظرشان بزرگ آمده است مبدء تاریخ قرار داده بودند مثل اینکه یکدسته ریاست عمرو بن ربيعة و عده ای از قریش وفات هشام بن مغیره مخزومی و جدعی از اولاد ابراهیم «آتش خلیل» و عده ای از اولاد اسمعیل بنای کعبه را و هکذا هر قومی چیزی را مبدء تاریخ قرار داده بودند - و این تواریخ هم دائمی و همیشگی مابین آنها نبوده بلکه تغیر میکردند است مثل اینکه اولاد

اسمعیل بنای کعبه را مبدء تاریخ داشتند تا وقتی که از هم جدا شدند و از آنوقت هر دسته ای که از ارض تهاده خارج میشدند روز خروج را مبدء قرار میدادند و آنها که باقی ماندند خروج سعد و نهد و جهینه بنی زید را مبدء قرار داده بودند تا موقعی که کعب بن لوی وفات کرد و از آن پس وفات او را مبدء تاریخ شمردند و از آن پس «عام الفیل» یعنی موقع هجوم حبشه (بریات ابرهة بن الصباح الحبشی پادشاه یمن) بر مکه که مطابق سال ۳۸ از سلطنت انوشیروان بوده است مبدء تاریخ شد که از همه تواریخ آنها مشهور تر است و بنوشتة ابن اثیر تا زمان عمر هم مابین عرب تا حدی معمول بوده است. و از جمله تواریخ قدیم آنها تاریخ معروف به (زمن الفتحطال) بوده است (۱).

بعد از اسلام تواریخ قدیمه آنها از شهرت افتاد و تاریخی منظم نداشتند و از سال هجرت تا وفات پیغمبر (ص ع) هر سالی بنام امر مهمی شهرت داشت و سال اول «سنة الاذن» نام داشت یعنی سالی که پیغمبر دستور مهاجرت از مکه بمدینه داد و سال دوم «سنة الامر» یعنی سالی که بقتال امر فرمود و سال سوم «سنة التمهیم» یعنی سال آزمایش

(۱) زمن الفتحطال از تواریخ خیلی قدیم عرب و شرحش درج ۳ کتب بلوغ الارب فی احوال العرب مندرج است و در قاموس مینویسد «الفتحطال کهز بردهر لم یخلق فیه الناس بعد اوزمن نوح اوزمن کانت الحجارة فیه رطابا»

(اشاره بایه کریمه و لیمحس الله الذین آمنو) و هکذا بترتیب :
 سنه الترفیه ، سنه الزلزال ، سنه الاستیناس ، سنه الاستغلاب ،
 سنه الاستواء ، سنه البرائه ، و سال دهم « سنه الوداع » مشهور بود
 که رحلت حضرت ختمی مرتبت است - بعد از آن دیگر تاریخی مابین
 عرب معمول نبود تا زمان خلافت عمر که در سال هفدهم هجری (و
 بقول ۱۸ هـ) با اشاره و کمک فکری ایرانیان تاریخ معروف هجری
 اسلامی را وضع نمود . و چیزیکه عمر را بفکر تاریخ منظم انداخت این
 بود که در آنوقت دوات اسلام وسعت و حساب و کتاب زیاد پیدا
 کرده بود و بواسطه نداشتن تاریخ منظم اغلب اشتباهاتی در حسابات و کلا
 ثبات و صدوک و سجلات پیش میامد چنانکه بقول ابو الفدا و نقل ابن
 اثیر و جمع دیگر از مورخین نامه ای به عمر رسید مورخه شعبان و عمر
 بتدرید اندر شد که کدام شعبان مقصود است (۲) و از اینجا در صد وضع
 تاریخ منظمی برآمد و وجوه و اعیان صحابه را بمشورت در این کار دعوت
 کرد و اصحاب چنین رای دادند که باید از ایرانیان که در هر چیزی
 عالم و ماهرند استمداد بجوئیم و راه ضبط اوقات و تقسیم احوال دره واقع
 معینه و توقیت مکاتبات را از آنان فرا بگیریم و پس از اتفاق آراء يك

(۱) و بعضی نوشته اند که او موسی اشعری از قبل عمر حاکم یمن
 بود و باو نامه رسید بتاریخ شعبان و بحیرت افتاد که کدام شعبان است و
 به عمر نوشت و از اینجا عمر بفکر وضع تاریخ افتاد و این اثر این قول را هم
 روایت کرده است .

نفر از پارسیان موسوم به (هرمزان) [۱] را که داخل در جر که مسلمین بود خواستند واز او ارائه طریق طلب کردند - هرمزان گفت ما در میان خود برای ضبط اوقات حساب (ماه روز) یعنی ایام و شهرور داریم و ترتیب حفظ اوقات و شماره ماه و سال را بایشان آموخت و عمر از روی گفته های هرمزان وضع تاریخ هجری کرد که از آنوقت تاکنون مابین مسلمین دائر است . - و کلمه (دورخ) معرب لفظ (ماه روز) است و از کلمه مورخ لفظ (تاریخ) مشتق است [۲] .

مسلمین بعد از اتفاق بر لزوم تنظیم اوقات در ابتدا مردد بودند که کدام از تواریخ معموله آن عصر مثل تاریخ پارسی و تاریخ رومی را مابین خود مرسوم کنند و بالاخره بواسطه بعد مبدأ یا اشکل کیبسه و یا اشتها بنام سلاطین و ملل دیگر و امثال این جهات که در تواریخ دیگر هست

(۱) در تاریخ ابوالفدا مینویسد « استحضار عمر الهرمزان و سانه عن ذلك » و بیرجندی و بعض دیگر مینویسند که « هرمزان که از ملوک عجم بود و اسلام آورده بود در مجلس مشاوره حاضر بود » و این هرمزان شاید همان کس باشد که حاکم اهواز بوده و چون در سال ۱۷ هـ بضبط ابوالفدا اهواز را مسلمین فتح کردند هرمزان اسیر شد و بالاخره اسلام آورد و قصه آب خواستن هرمزان و امهال عمر در قتل او تا وقتی که آب ننوشیده است و شکستن هرمزان ظرف آب را و ننوشیدن و قصد کردن عمر کشتن او را و اشاره بعض صحابه (بقول بعضی علی ۴) بعمر که تو او را تا وقتی که آب نخورده است امان داده ای و کشتن او جایز نیست و کشتن عمر از قتل او در تواریخ مسطور است (۲) ابوالفدا و حمزه اصفهانی و صاحب مفاتیح العلوم و جمع دیگر از مورخین و لغویین

مصمم شدند که تاریخ مخصوص بخود وضع کنند و برای مبدأ این نوع تاریخ اختصاصی حادثه ای بزرگتر از ظهور پیغمبر نیافتند و امر دائر مابین چهار چیز یعنی تولد نبوت و هجرت و وفات پیغمبر (ص) بود و در تولد و بعثت آن حضرت اختلاف بود و وفات هم مورث تذکر تالم و تحزن میشد و لذا امر بر این مقرر شد که مبدأ را هجرت قرار بدهند که آغاز شکوه و پیشرفت و جلالت اسلام است . - اما هجرت نبی روز سه شنبه هشتم ربیع الاول اتفاق افتاده است ولی برای مبدأ تاریخ تقریباً شصت و هشت روز بقیه قری بر کشته اول محرم آن سال را که بحسب امر اوسط پنجمین و بحسب رویت روز آدینه بوده است [۱] مبدأ قرار دادند و از همین جهت است که از اول محرم این سال تا آخرین روز حیات رسول اکرم را ده سال و دو ماه میگویند باوجود اینکه علی التحقیق بعد از هجرت نه سال و یازده ماه و بیست و دو روز زندگانی کرده است [۲] . - و علت اینکه بقیه قری بر کشته محرم را مبدء قرار داده اند اهمیتی است که این ماه مابین عرب در عصر قدیم

(۱) طریقه منجمین این است که محرم را سی روز و صفر را بیست و نه روز و کذا بترتیب یکماه را سی و یکماه را ۲۹ گیرند و باین حساب ماهها را شهر حسابی یا بحسب امر اوسط گویند و همچنین روزهای حسابی و بحسب امر اوسط و مطابق حساب اهل شرع شهر را هلالی یا بحسب رؤیت گویند و تفاوت روزهای هلالی و حسابی از یکماه کاهی بکروز و کاه دوروز و بعضی نوشته اند که بندرت سه روز میشود و کاهی هم بدون تفاوت موافق یکدیگر میشوند . (۲) تاریخ ابوالفدا و گزیده و شرح زیج خانی

و همچنین در نظر مسلمین بجهاتی (مانند استراحت و حرمت قتال و فراغت از زیارت بیت الله و مراجعت حاج) داشته است .

از مسطورات فوق معلوم شد که تاریخ هجری بامر عمر در سال ۱۲ هـ و بکمک فکر هرمزان ایرانی وضع شد و مبدأ آن روز پنجشنبه یا جمعه سالی است که پیغمبر ما صلوات الله علیه از مکه به مدینه هجرت فرموده است و بمقتده جمعی اسامی شهر و محرم، صفر، ربیع الاول الخ را از روی مناسباتی که در موقع وضع این تاریخ داشته است گذاشته اند [۱] . در ضبط تاریخ هجری مابین اهل شرع چنین مرسوم است که از رؤیت هلال تارؤبت هلال بعد را یکماه گیرند [۲] و آن هرگز از بیست

(۱) در وجه تسمیه محرم و صفر الخ چیزها نوشته اند و از آنجمله این است که مختصراً بلف و نشر مرتب ذکر میکنیم : حرمت قتال ، خالی شدن مکه از حاج ، موقع بهار ، ایضاً موسم بهار ، انجماد اثمار یا خشکسالی ایضاً انجماد اثمار ، عظمت بواسطه حرمت قتال ، انشعاب ارزاق (و فیها یفرق کل امر حکیم) ، شدت حرارت یا احراق ذنوب ، موقع فصل آمدن شتر ، نشستن از مقاتله ، موسم حج بیت الله - و این اسامی مناسب همان وقت وضع تاریخ بوده است و بعدها باتغییر مسمی اسامی بجای مانده است .

(۲) مطابق شرح زیج بیرجندی یعنی چون هلال مرئی شود از غرب تمام جرم آفتاب که قریب بان رؤیت بود تا غروب تمام جرم آفتاب که قریب بر رؤیت هلال بعد از آن بود یکماه گیرند و این تفسیر برای آن است که گاهی ممکن است هلال پیش از غروب آفتاب دیده شود و گاه هست که بعد از غروب آفتاب دیده شود .

ونه روز کمتر و از سی روز بیشتر نباشد و ممکن است که چهار ماه متوالی نه بیشتر سی روز باشد و سه ماه متوالی نه بیشتر بیست و نه روز [۱] - و بهمین ترتیب دوازده ماه هلالی را یکسال گیرند - و بنا براین سالها و ماههای ایشان قمری حقیقی باشند نه اصطلاحی [۲] و کسری باقی نماند و محتاج بکیسه نشوند [۳] .

وعات اینکه هلال را مبدأ قرار داده اند با وجود اینکه هر حالتی از احوال قمر را (مانند هلالیت ، تربیع ، استقبال و غیره) میتوان مبدأ قرار داد این است که نسبت بسایر احوال تاحدی بحس مضبوط تر و نز - دیکتر است و بقول منجمین حکم بعث بعد الموت را دارد .

ونظر باختلاف وعدم انضباط احوال هلال و تعسر احساس دقیق شکل ثانی مثل شکل اول ؛ منجمان و اهل حساب برای شماره سال و ماه قمری طریقه دیگری غیر از طریقه اهل شرع اختیار کرده اند و آن

- (۱) علت این اتفاق را اغلب منجمین استقراء و تجربه دانسته اند و بعضی از شارحین زیج الغ بیک خواسته اند آنرا برهانی کنند ولی برهانی که آورده اند چندان یقینی نیست (رجوع شود بشرح زیج بیرجندی)
- (۲) سال و ماهی که روی سیر حقیقی قمر یا شمس باشد حقیقی و آنچه از روی محاسبه تقریبی باشد معمولی اصطلاحی گویند .
- (۳) کیسه که بارها شنیده ایم ماخوذ از کبس بمعنی پر کردن چاه است و باصطلاح علمی پر کردن محل کسر و افزودن یا کاستن چیزی است تاحقیقی و معمولی با یکدیگر مطابق شوند .

عبارت از این است که مبدأ شهر قمری را اجتماع وسطی شمس و قمر [۱] گیرند و مابین هر دو اجتماع بحسب سیر اوسط یکماه قمری و دوازده برابر آن یکسال قمری باشد و علی الحساب محرم را سی روز و صفر را بیست و نه روز گیرند و هکذا بترتیب تا آخر سال - و بنابراین سالها و ماهها قمری اصطلاحی یا وسطی باشد و محتاج باعمال کیسه شوند .

مدت یکماه قمری اصطلاحی ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و مدت یکسال ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یا خمس و سدن شبانروز است [۲] - و چون یکماه سی و یکماه ۲۹ روز بی کسر حساب

(۱) با اصطلاح قدما خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر قمر گذشته بفلک اعلی منتهی شود (خط وسطی قمر) و خطی که از مرکز عالم بفلک اعلی منتهی میشود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بجرم شمس خارج میشود (خط وسطی شمس) گویند و محل اجتماع دو خط وسطی (اجتماع وسطی) نامیده میشود - و خط وسطی در کواکب متحیره خطی است که از مرکز عالم خارج شود موازی خطی که از مرکز معدل المسیر بمرکز تدویر کدزد - و (خط قهویمی) عبارت است از خطی که از مرکز عالم بمرکز کوکب کدزد و بفلک اعلی منتهی شود (۲) آنچه در اینجا نوشته ام بحساب معمولی متعارفی است و خالی از تقریبی نیست و زائد بر دقایق در حساب نیامده است لذا مختصراً اشاره بطریق محاسبه دقیق میکنیم: برای پیدا کردن مقدار یکماه قمری وسطی

میشود مقدار فضل السنه یعنی هشت ساعت و ۴۸ دقیقه در هر سال زائد میماند و در چند سال یکروز و در ظرف ۳۰ سال یازده روز میشود - از این جهت است که در مدت سی سال یازده مرتبه (یعنی سال دوم و پنجم و ۷ و ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۹) ذوالحجّه را سی روز میگیرند و روز سی ام را کیسه میکوبند و بعضی بجای سال

دقیقه از حاشیه صفحه قبل

باید بقانون اربعه متناسبه عمل کنیم زیرا نسبت سبق وسط قمر در یک روزه به یک روز مثل نسبت دور است (یعنی ۳۶۰ که مرفوع آن باصطلاح محاسبه زیج «و» میباشد) به ایام شهر وسطی - و آفتاب را باید ساکن محض فرض کرد - و اما سبق قمر باصطلاح منجمین عبارت است از مقدار زاویه حرکت قمر در یک روز بر حرکت آفتاب - پس باید حرکت یکروزه آفتاب را از حرکت یکروزه قمر تفریق کرد و باقیمانده که عبارت از سبق قمر است نگاه داشت و چون چهارم مجهول است حاصل ضرب وسطین (دوم و سوم) را و عبارة اخرى ۳۶۰ را (زیرا واحد مضروب است) بر سبق قمر قسمت کنیم تا مقدار شهر قمری وسطی معلوم شود - و نتیجه محاسبه بحسب ارساد وزیجات مختلف ممکن است مختلف در آید

سال قمری حقیقی بموجب زیج هندی « ۵ ند کب الی م. م. د. »
 است که بطریقه رفع نوشته شده و در رقم اول مرفوع ایام است یعنی ۳۵۴ روز و کبری
 که از اجزاء يك روز است و چون این کسر را درینست و چهار ضرب کنیم (بفرض
 اینکه اجزاء یوم واحد ۲۴ باشد) یا بر (۱-ل) تقسیم کنیم (در صورتی
 که اجزاء یوم واحد شصت فرض شود) ساعات و دقائق بدست میاید و

بقیه از حاشیه صفحه قبل

حاصل عبارت است از (ح مع ل ر ۵ ۵ لو) یعنی ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۷ ثانیه الخ - ولی بقانون اربعه متناسبه که اشاره کردیم و بماخذ سیر وسطی یکروزه آفتاب و ماه که در همین زیج مبنای عمل و استخراج است اندک تفاوتی در نتیجه پیدا میشود زیرا حرکت وسطی یکروزه شمس بموجب زیج مزبور « نط ح بط مر » است یعنی ۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و ۱۹ ثلثه و ۴۷ رابعه - و حرکت یکروزه وسطی قمر باز بموجب همان زیج « ح ی له ا کب » است یعنی ۱۳ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۵ ثانیه و ۱ ثلثه و ۲۲ رابعه - و بنا بر این سبق قمر « نب ناکو ماله » یعنی ۱۲ درجه و ۱۱ دقیقه و ۲۶ ثانیه و ۴۱ ثلثه و ۳۵ رابعه است - و چون « و » که مرفوع ۳۶۰ میباشد بر سبق قمر قسمت کنیم خارج قسمت حرکت یکدوره وسطی قمر است و آن عبارت میشود از « کط لان رمد کح کد » و (کط) یعنی ۲۹ عدد ایام است و مابقی اجزاء یوم واحد و بر فرض اینکه یوم واحد را شصت جزء فرض کنیم اجزاء را بر « ل » تقسیم باید کرد تا ساعات و دقائق معلوم شود و خارج قسمت (نب مد ح م کالو) است یعنی ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه الخ - و چون ایام و اجزاء یکدوره را در دوازده ضرب کنیم حاصل میشود « ۵ ند کب الب نب م مع » و دو رقم اول ایام است یعنی ۳۵۴ روز و سایر ارقام اجزاء یوم واحد است و چون آنها را بر « ل » قسمت کنیم خارج قسمت میشود « ح مع ل ر ط د بط » یعنی ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۷ ثانیه و ۹ ثلثه و ۴ رابعه و ۱۹ خامسه - پس چنانکه

گفتیم اندك تفاوتی در حساب هست و شاید بواسطه فلات از آن صرف نظر شده است . در حواشی سابق مدت سال شمسی حقیقی را بموجب زیج هندی و تفاوت کمی که بمحاسبه دقیق پیدا میکرد نوشتیم و بر روی هم رفته معلوم شد که مدت سال شمسی حقیقی بموجب تصریح زیج مزبور « ۵ و ۵ د لا نو ك » است و دورقم اول ایام یعنی ۳۶۵ روز و ارقام دیگر اجزاء یکروز است که بقانون تبدیل بساعات و دقائق « یعنی تقسیم بر (۱۰ ل) یا ضرب در (كد) » پنجساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه و ۳۲ ثالثه میشود (۵ مح مولد) - و مدت سال قمری حقیقی « ۵ ند ك ك ال م مد » است - دو رقم اول ایام و مابقی اجزاء يوم واحد ك بطریق تقسیم یا ضربی ك سابقاً گفته شد تبدیل بساعات و دقائق میشود - و بنا بر این تفاوت سال شمسی و قمری « ی ن ل ك ح ل ح » یعنی ده روز و بحساب ساعات ۲۱ ساعت و ۹ ثانیه و ۲۷ ثالثه و ۱۲ رابعه است (كا ؛ ط ك ر ب) . و بموجب دقتی که ما بدان اشاره کردیم تفاوت سال شمسی و قمری ۱۰ روز و ۲۱ ساعت و ۱۴ ثانیه و ۱۵ ثالثه و ۱ رابعه و ۲۷ خاسه میشود زیرا سال شمسی بموجب حساب دقیق « ۵ و ۵ د ل ل ل د ك ر » و سال قمری « ۵ ند ك ك ال م م ح » است و دورقم اول ایام و مابقی اجزاء يوم واحد و تفاوت « ل ن ل ل ل ر بر ل ح ل ط » است رقم اول ایام و مابقی اجزاء يوم واحد که بطریق مزبور تبدیل بساعات و دقائق الخ میشوند بیرجندی در شرح زیج الغ بیک (مبدأ تاریخ و تدوین این زیج

بقیه از حاشیة صفحه قبل

سال ۸۴۱ هجری است و آنرا الغ بیک متوفی ۸۵۴ هـ بهمدستی غیاث الدین جمشید کاشانی متوفی در حدود ۸۴۱ هـ و ملا علی قوشچی متوفی ۸۷۹ هـ و موسی قاضی زاده رومی در سمرقند تألیف نموده است (بهمان قانون اربعه متناسبه مدت سال و ماه قمری و وسطی را معین کرده است - و بنا بر ماخذ این زیج حرکت یگروزه و وسطی آفتاب (؛ خط ح خط) و حرکت وسطی یگروزه ماه (ح ی ل .) و سبق قمر (س با کو م) است و علیهذا میگوید مدت شهر قمری و وسطی (کط لان د خط) است و محض تخفیف در حساب ثوابت و روابع حذف میشود و باقیمانده را برای تعیین ساعات و دقائق در ۲۴ ضرب باید کرد (غیر از کط یعنی ۲۹ را که عدد ایام است بلکه لان یعنی ۳۱ دقیقه و ۵ ثانیه را) و بنا بر این مدت شهر وسطی قمری ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴ دقیقه میشود زیرا حاصل ضرب (لان) در (کد) میشود «س مد» و کسر زائد بر ۱۲ ساعت در یکسال ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه است ... و در شرح زیج خانی (یازیج ایلخانی یازیج خواجه که آنرا خواجه نصیر طوسی متوفی ۶۷۲ هـ از رصدی که در مراغه برای هلاکو خان تاسیس کرده بود تألیف نموده و تاریخ شروع آن ۶۵۷ هجری است و این زیج را غیاث الدین جمشید کاشانی با ادله و براهین ریاضی تزئین کرده و به زیج خاقانی شهرت یافته است و مقصود ما از شرح زیج خانی شرحی است که نظام نیشابوری حسن بن محمد بر

بقیه از حاشیه صفحه قبل

آن نوشته و فعلاً در دست ماست (دو تناسب بسته و بدوراه عمل کرده است : یکی آنچه گفتیم (نسبت سبق يك روزه قمر يك روز مثل نسبت دور است به ایام شهر قمری وسطی) و دور را چنین تفسیر میکنند « یعنی از آن نقطه که آفتاب در وضع ثانی آنجا است و بحسب فرض از اول امر هم آنجا ساکن بوده تا عود قمر با آن نقطه » - و دیگر اینکه : اگر حرکت وسط آفتاب را که بین الوضعیین باشد بر دور زیادت کنند نسبت این مجموع با ایام مجهول چون نسبت وسط يك روزه قمری باشد با يك روز - در تناسب اول چهارم مجهول است و در تناسب دوم ثانی پس حاصل ضرب طرفین « اول و چهارم » را بر وسط معلوم (ثالث) باید تقسیم کرد تا وسط مجهول (دوم) بدست بیاید - و نتیجه هر دو عمل را بیاخذن زیج خانی اینطور بدست آورده است « کط لان ح ك » و چون آنرا در ۱۲ ضرب کنند مدت سال قمری ۳۵۴ روز و خمس و سدس شبانروزی شود بتقریب زیرا زائد بر دقایق در حساب نیامده است .

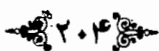
تنبیهان : - اول اینکه نتیجه این نوع محاسبات در فرض بطلیوس و کپرنیک هر دو یکی است و حرکت و سکون زمین و آفتاب تغییری در نتیجه این نوع محاسبات بر فرض دقت و دحیت استخراج نمیدهد و اینکه در بعضی موارد تعبیر بحرکت انتقالی آفتاب میکنند مربوط با ظاهر عقیده علمی است بلکه فقط تعبیری است و مطابق و عقائد علمی تقیاً پائنانا در جای خود

بانزدهم شانزدهم را کیسه کنند [۱] . - صاحب کفایة التعلیم بنقل

بقیه از حاشیة صفحه قبل

باقی است . - مطلب دیگر اینکه (رفع) یا (مرفوع) اصطلاح محاسبه زیج است و مراد از رفع تبدیل اعداد است بارقام ستینی و طریقه نقل آنستکه اعداد را بر شصت قسمت کنند باقیمانده مرتبه اخیر بود که اعداد اصلی است و بحروف رقومی نوشته میشود (مثل اینکه ۳۵۴ را بر شصت قسمت نموده ۵ ند مینویسد یعنی 5×60 بعلاوه ۵۴) و اگر ممکن باشد مجدداً خارج قسمت اول را بر شصت تقسیم میکنند و باقیمانده را بحروف رقومی نوشته آنرا « مرفوع مره » گویند و باز خارج قسمت دوم را بر ۶۰ قسمت کرده باقی مانده را (مرفوع مرتین) یا مثانی گویند و باز در صورت امکان خارج قسمت سوم را بر ۶۰ قسمت کرده باقی را « مرفوع ثلث مرات » یا مثالث گویند و هکذا تاحدی که خارج قسمت کمتر از ۶۰ شود و بتوان بر ۶۰ قسمت کرد مثلاً مرفوع ۳۴۰۷۰۰ روز عبارت است از (الد لیح ڪ) و « ڪ » عدد ایام است و « لیح » مرفوع مره و « لد » مرفوع مرتین و « ۱ » مرفوع ثلث مرات زیرا در تقسیم اول ۲۰ باقی ماند و در تقسیم دوم ۳۸ و در تقسیم سوم ۲۴ باقیمانده و يك خارج قسمت می شود .

(۱) مقدار فضل السنه یعنی ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و شش و سدس شبانروز است (شبانروز ۱۴۴۰ دقیقه ساعت است و خمس آن ۲۸۸ دقیقه و سدس آن ۲۴۰ دقیقه و مجموع $\frac{1}{5}$ و $\frac{1}{6}$ آن ۵۲۸ دقیقه یا ۸ ساعت



پیرچندی یکنوع کیسه دیگری در سنین قمری ذکر کرده است که مشهور نیست .

و آن چنین است که در هر سه سال يك روز کیسه شود و در سال سی ام دوروز تا مجموع کبائس در ۳۰ سال ۱۱ روز شود .
مخفی نمائاد آنچه در زمان عمر وضع شده همان سنین

بقیه از حاشیه صفحه قبل

و ۴۸ دقیقه است) و اقل عددی که خمس و سدس صحیح داشته باشد (۳۰) است و مجموع خمس و سدس آن یازده است پس در ۳۰ سال ۱۱ روز کیسه شود - و منجمان در حساب کسور دو طریقه دارند یکی آنکه چون بنصف رسد یکی تمام گیرند و دیگر اینکه تا از نصف تجاوز نکنند یکی نمیگیرند - در سال اول چون کسر بنصف نرسیده است بهر تقدیر یکروز حساب نمیشود و کیسه نکنند و در سال دوم از نصف متجاوز است لذا کیسه میشود و کسر سال سیم بیشترش جبران سابق را میکنند و باقیمانده با کسر چهارم و پنجم از نصف زیاده میشود و لذا سال پنجم کیسه میشود و علی هذا القیاس تا آخر سی سال - و علت اختلاف کیسه در سال ۱۵ و ۱۶ همان اختلاف دو طریق است که در حساب دارند و چون در سال پانزدهم کسر زائد نصف است بعضی یکروز حساب کرده کیسه کنند و بعضی بجای آن سال شانزدهم را سال کیسه حساب کنند .

و شهور هلالی هجری است و دقت در حساب و اعمال کیسه بعدها از طرف منجمین اسلام شده که معاریف آنها ایرانی اند .

اسامی هفته

و ماههای قدیم عرب

اسامی ماههای محرم ، صفر الخ و همچنین اسامی ایام هفته (يوم الاحد ، يوم الاثنين ، يوم الثلاثاء ، يوم الاربعاء ، يوم الخميس ، يوم الجمعة) در موقع وضع تاریخ هجری درست شده یا رسمیت پیدا کرده است و اسامی ماهها در جاهلیت بترتیب ذیل معروف بوده است : المؤتمر ، ناجر ، خوان ، صوان ، حنتم ، زباء ، الاصم ، العادل ، النائق ، الوعل ، الهواع ، البرك [۱] و اسامی هفته باین

(۱) اسامی شهور قدیمه عربی را بترتیب مسطور نقل از تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۸۶ نموده تا اندازه ای که دست رس داشتیم غلطهای آنرا اصلاح کردیم زیرا در این کتاب مثلاً « اخوان نافع ، واغل » نوشته شده است در صورتیکه صاحب قاموس (خوان) مثل شداد یا بضم خاء بمعنی شهر ربیع الاول ضبط کرده و (نائق) را بقاء مثناه بمعنی شهر رمضان و (وعل) بعین مهمله بمعنی شوال - و هنوز بضبط صحیح سه کلمه (صوان ، حنتم ، زباء) بر نخورده ایم - المؤتمر یا موتمر شهر محرم است و (ناجر) صفر و بترتیب تا (هواع) که بروزن غراب ذی القعدة و « برك » که بروزن زفر ذوالحججه است . - مسعودی

ترتیب بوده است : اول (یکشنبه) ، امون ، جبار ، دبار ،
مونس ، عروبه ، شبار (شنبه)

کبیسه و نسبیاتی عرب

در جاهلیت

سین و شهر عرب در جاهلیت بترتیب قمری بوده و عالی‌الرسم دوازده ماه را یکسال می‌گرفته‌اند و بقول بیرونی در آثار الباقیه و نخر رازی در تفسیر کبیر (ضمن تفسیر آن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً) و جمع دیگر از معتبرین : زوائد را جمع می‌گرفته‌اند تا یکماه میشده و یکمرتبه سال را سیزده ماه می‌گرفته‌اند و بقول مسعودی در هر سال يك ماه کبیسه می‌گرفته‌اند و آنرا (نسبی) می‌نامیدند و لذا شهر آنها یکجا باقی نمی‌مانده است و اسلام این کار را بواسطه ایجاد اختلال در

بقیه از حاشیه صفحه قبل

در مروج الذهب اسامی ماههای قدیم عرب را بترتیب ذیل نوشته است :
باتق (محرم) ، ثقیل ، طلیق ، ناجر ، سمح ، امنج ، احلك ، کسع ،
زاهر ، برط ، حرف ، نعس (ذوالحجه) - و ما بغیر از باتق و ناجر
هیچکدام از کلمات دیگر را در قاموس و صحاح که فعلاً نزد ما حاضراست
بمعانی که مسعودی خواسته نیافتیم و مخصوصاً ماده (برط در این دو کتاب
هیچ ضبط و معنی ندارد و ظن متاخر علم این است که مغاوط بودن نسخه چاپی
کار را باینجا رسانده است و البته مسعودی ماخذ صحیحی داشته است .

امور مذهبی حرام کرده است « انما النسيئة زيادة في الكفر بطل به
الذين كفروا يحلون له عاماً ويحرمونه عاماً [۱] .

ایام مشهوره

تاریخ هجری

مختلفه - و بعضی در این موضوع بتکلف افتاده و هر روزی از هر ماه
در تاریخ هجری ایام و لیالی زیاد را میتوان شمرد که مصادف
با وقایع مهمه باشد مخصوصاً تولد وفات ائمه و بزرگان دین بحسب روایت

(۱) جرجی زیدان عبارت آثار الباقیه بیرونی را راجع بترتیب کبیسه
عرب جاهلی نقل کرده است « كانت العرب تفعل في جاهليتها فينظرون الى
فضل ما بين سنتهم وسنة الشمس وهو عشرة ايام واحدى وعشرون ساعة و
خمس ساعة بالجليل من الحساب فيأحقون بها شهراً كما تم منها ما يستوفى
شهراً ولكنهم كانوا يعملون على انه عشرة ايام وعشرون ساعة وتتولى ذلك
النساء من كناية المعروفون بالاعلامس واحدهم قامس وهو البحر العزبزوهم
ابو تمامه جنادة بن عوف بن امية بن قلع بن عباد بن حذيفة وكانوا كناههم
نساء واول من فعل ذلك منهم كان حذيفة و آخر من فعله ابو ثمامه » و نیز
میگوید « وكان اخذ ذلك من اليهود قبل ظهور الاسلام بقرب من مائتي
سنة غير انهم كانوا يكبسون كل اربع وعشرين سنة قمربه بتسعة اشهر »
و همی مینویسد که ترتیب نسیئی و کبیسه تا سال حجة الوداع بود و در آن
وقت بایه انما النسیئی الخ حرام شد و کبیسه معمول آنها برهم خورد .

را بفروض مختلف (مثلاً اول محرم شنبه باشد یا یکشنبه الخ و هکذا هر روز در هر ماه) مصادف با واقعه یا وقایع مهمه چند کرده اند - ما از این فروض و تقادیر بی نیازیم و مقصود ما شمردن ایام خیلی مشهور است که بارسوم و آداب اجتماعی ایرانیان مخصوصاً تاحدی ارتباط داشته باشد و لذا بترتیب شهر ایام معروفه را تعداد میکنیم :

در محرم - تاسوعاء (نهم) و (عاشوراء) دهم که روز شهادت حسین بن علی ۴ است و در عزاداری شیعیان اهمیت فوق العاده دارد و (ایام معدودات) بنا بر بعض اقوال ده روز اول این ماه است و (وفات حضرت سجاد) ببعض روایات در اینماه واقع شده است بقولی در ۲۲ و بقولی در ۱۸ و اقوال دیگر نیز در این باب هست .

در صفر - روز (سیزدهم) این ماه را خیلی نحس میشمارند و (اربعین) روز بیستم که از شهادت حسین بن علی (ع) چهل روز گذشته است و (بیست و هشتم) که بنا بر بعض اقوال روز شهادت امام حسن عسکری ۴ است و بعضی وفات حضرت رضا (ع) را نیز مصادف با این روز دانسته اند و بعضی در ۱۷ این ماه و بقول بعضی زحلت حضرت ختمی مرتبت هم مصادف با این روز بوده است ولی علی الحشر و وفات آنحضرت در ۱۲ ربیع الاول واقع شده است . - تمام دو ماه محرم و صفر ایام عزاداری است و تقریباً همه این دو ماه تعطیل است خاصه عشره اول محرم عشره سوم صفر و مخصوصاً در عشره عاشوراء هنگامه عجیب و غریبی ر پا میشود و عموم طبقات شیعه بانحاء مختلف از قبیل کربیه کردن و روزه خوانی و زیارت نامه خواندن و سینه و باقمه زدن و غیره تعزیه

داري ميکنند و اغلب نذر دارند که در روز عاشورا يا اربعين يا بيست و هشتم انواع آتش يا غذاها و ماگوالات ديگر را تهيه نموده بفقرا و همسايگان ميدهند و بعضي بحسب التزام و نيت خودشان در اين ايام مخصوصاً سقائي ميکنند و آب يا شربت بمردم ميدهند و جمعي از طبقات مختلفه هم در شب يازدهم محرم نذر (چهل و يك منبر) دارند و بيشتربا پاي برهنه پاي چهل و يك منبر روزه رفته چهل و يك شمع روشن ميکنند و در اثناء عبور و مرور بعنوان (نياز) شيريني بمردم ميدهند - و اغلب ديده ايم که اشخاص خيلي محترم در اين ايام مشك آبي بدوش انداخته با پاي برهنه در معابر و مجالس روزه مانند يک نفر سقاي معمولي سقائي ميکنند - و معمولاً در اين دو ماه اوضاع شيعه ها ديگر کون و احوال زير و رو ميشود و شب و روز هر جا که بگذري صدای ضجه و شيون زن و مرد از مجالس روزه خواني بلند است و اگر بخواهيم انواع و اقسام عزاداري و خصوصيات ملي و عمومي اين دو ماه را مخصوصاً بامبادي پيـدايش اين آداب در ايران بنويسيم بايد کتاب عليحده تاليف شود عجله ميگذريم - نگفته نباشيم پاره اي از مراسم و آداب قديمه رفته رفته از رونق خود دارد ميکاهد تا بعد ها چه پيش آيد .

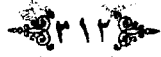
در ربيع الاول - (عيد مولود) حضرت ختمي مرتبت است و بدین مناسبت اين ماه را (ربيع المولود) نيز ميگویند - تولد پيغمبر (ص) ما بين شب دوم و شب هشتم و شب دوازدهم و سيزدهم و شب هفدهم مرددمي باشد و علي المعزوف روز هفدهم را عيد مولود قرار ميدهند - (هجرت) حضرت رسول از مکه بمدينه

علی‌المرروف در هشتم همین ماه واقع شده است - (ورود) پیغمبر بمدینه بقول ابوالفدا و جمع دیگر روز دوشنبه دوازدهم همین ماه بوده است و (وفات) آن حضرت هم در روز دوشنبه ۱۲ ماه این واقع گشته و تواند او هم بادو غنیه از این ماه مصادف بوده است (۱) و بعضی رحلت امام حسن عسکری را در هفتم یا هشتم این ماه نوشته اند - (فرض الصلوة) علی‌المرروف در چهاردهم این ماه شده است و بعضی مانند معین الدین را صد در ۱۴ ربیع الاخر نوشته اند - (ولادت) حضرت صادق ع بنا بر بعض روایات در هفدهم این ماه است - از وقایع مذکوره فقط مولود رسول معروف و مهم است .

در ربیع الاخر - (ولادت) امام حسن عسکری ع ببعض روایات در این ماه و مابین ششم و دهم و غیره مرده است و چندان مهم و معروف نیست در جمادی الاولی - (وفات فاطمه) زهرا علیها سلام الله بنا بقول جمعی دگر سیزدهم این ماه واقع شده است و سه روز یا بیشتر مجالس روضه منعقد و مصائب زهرا خوانده میشود و بعضی ده روز بنام (دهة فاطمه) اقامه مجلس عزاء و روضه خوانی میکنند - بقول بعضی وفات حضرت صدیقه ع در پنجم این ماه بوده و بقول بعضی در جمادی الاخره و بقولی در ماه صفر - و بعضی تولد حضرت سجاد (ع س) را در ۱۵ همین ماه نوشته اند و بعضی پنجم شعبان - و در این ماه همان وفات فاطمه معروف و مهم است .

(۱) تاریخ ابوالفدا .

در جمادی الاخره - تولد حضرت صدیقه زهرا را بعضی در یستم این ماه نوشته اند - وفات امام علی النقی (۴) بقولی در ۲۱ این ماه و بقولی در سوم رجب است وقایع مذکوره چندان معروف و مورد توجه عموم نیست در رجب - دو روز مهم معروف هست : (تولد علی (ع) در سیزدهم این ماه است و از زمان ناصر الدین شاه قاجار بعد مخصوصاً عید مولود امیر المؤمنین خیلی اهمیت پیدا کرده و شعرای آن عصر قصائد غرائی در این جشن ساخته و در سلام پادشاه و حکام میخوانده و سلامتی میگرفته اند و در ضمن قصائدشان گاهی اشاره باینکه شاه مذکور واضع و مروج این جشن شده است دیده میشود - (عید مبعث) بیست و هفتم این ماه است و این روز بمبعث و معراج هر دو منسوب است و هر دو قضیه بمقیده جمعی مصادف باهمین وقت بوده است . این عید هم از اعیاد مهم مسلمانان است و تا چند سال پیش مرسوم بود که سلاطین و حکام و بزرگان بچشم این روز رسماً می نشستند و شعرا قصائدی پرداخته در حضور آنها میخواندند و صله میگرفتند . - غیر از دو روز مذکور که مهمترین ایام مشهوره این ماه است؛ از جمله ایام ولیای معروفه این ماه عبارت است از (لیلۃ الرغائب) شب اولین جمعه این ماه که بزیارت مواتا میروند و بفقرا احسان میکنند و روز این ایام را (یوم الرغائب) میگویند و (استفتاح) روز پانزدهم این ماه که بعمال مخصوصه مذهبی دارد . - و بنا بر بعض اقوال تولد حضرت اقرع در اول و وفات امام علی النقی در سوم و وفات حضرت امام موسی



الکاظم در پنجم یا ۲۵ و غیره و ولادت حضرت امام محمد تقی جواد در روز دهم و شهادت حضرت امام جعفر صادق در یازدهم همین ماه واقع شده است ولی هیچکدام از ایام خیلی معروف شمرده نمیشوند .

در شعبان - سه روز معروف با اهمیت است نخستین (عید تولد)

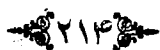
امام محمد مهدی ع که علی المعروف در یازدهم این ماه واقع شده است (و بقولی در ۱۲) و در این روز مردم دید و بازدید کرده بزرگان و امرا رسماً بجهن می نشستند و شعرا قصیده میخواندند و آن رسم عجالة شروک و جشن عمومی مابین توده مردم معمول است و در بعض ولایات ایران مخصوصاً اصفهان سه روز و سه شب جشن گیرند و تمام بازارها و معابر و کاروانسراها را ازین بندند و چراغان مفعلی کنند - این عید مخصوص شیعیان و در ایران خاصه خیلی اهمیت دارد . - دیگر (عید تولد) حضرت حسین بن علی ع که در سوم این ماه است و مردم بازارها را چراغان کنند و جشن گیرند . - سوم (لیلة البرائه) که ما بین مردم به (برات) معروف است و آن شب یازدهم همین ماه است و در این روز و دو روز دیگر (۱۳ ، ۱۴) مردم بزیارت اموات روند و برای آ مرزش ارواح گذشتگان نیاز فرستند - و این شب را بعضی شب قدر دانسته اند و بقول صاحب کشف چهار نام دارد : اللیلة المبارکه ، لیلة البرائه ، لیلة الرحمه ، لیلة الاصلک . - (تولد حضرت سجاد) بقولی در پنجم و بقولی در نهم این ماه واقع شده است - (نقل قبله) از بیت المقدس بکعبه بعقیده بعضی در ۱۵ این ماه و (وجوب صوم) در روز

دوم این ماه اتفاق افتاده است (۱) .

نکفته نگذاریم (ایام البیض) عبارت است از ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ هر ماه و مخصوصا ایام البیض رجب و شعبان اهمیت و آداب مذهبی خاصی دارد که در جای خود بتفصیل نوشته اند .

در رمضان - علاوه بر اهمیت و امتیاز و احترام خاصی که تمام این ماه در میان شهر و هلالی دارد بجهاتی از ذیل اشتمال برلیله قدر علی شهر الاقوال و « انزل فیه القرآن » و همچنین از حیث روزه داری عموم مسلمین و عبادت و احیاء لیلای و رقتن بمساجد و اطعام فقرا و شیوع قرائت قرآن و استماع مواعظ و مسائل شرعی و اعتکاف بهض عباد در

(۱) حکایت نقل قبله از بیت المقدس بکعبه و اعتراضات مخالفین واجوبه پیغمبر (ص) که در سورة بقره قرآن مجید بدانها اشاره شده مفصل است طالبین بتواریخ و تفاسیر رجوع کنند - مجملا علی المعروف حضرت رسول (ص) تادرمکه بوده به بیت المقدس توجه داشته و پس از هجرت بمدینه شش ماه یا ۹ یا ۱۰ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۱۸ و غیره علی اختلاف الاقوال (خیای از اقوال در تفسیر مجمع البیان نقل شده است) باز به بیت المقدس نماز می خواند و بعد از آن قبله خود را کعبه و مسجد الحرام قرار داده است « فلنولينك قبلة ترضيها فاول وجهك شطر المسجد الحرام » - و در تاریخ ابوالفدا مینویسد پس از هجرت ۱۸ ماه باز به بیت المقدس نماز گذاشت و در سال دوم هجرت روز سه شنبه نیمه شعبان قبله از بیت المقدس بکعبه انتقال یافت و در همین سال صوم رمضان واجب شد .



در مساجد در عشر سوم و غیر ذلک ؛ چند روز و شب خیالی بر بسته در این ماه هست یعنی ایام و لیالی ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۷ ، - و این شبها را لیالی احیاء یا قدر مینامند زیرا اغلب بیدار میمانند و برخی در منزل و بیشتر در مساجد مشغول عبادت و آداب مخصوصه این شبها میشوند و (لیلۃ قدر) علی اشهر الاقوال مابین این لیالی مرده است (۱) - و روز

(۱) در خصوص معنی « لیلۃ القدر » واصل موضوع داشتن چنین شبی پس از رحلت پیغمبر ص یا اختصاص بزمان حیات او و بر فرض عدم اختصاص تعیین آن که کدام شب و در کدام ماه است و مقصود از انزال قرآن در این شب ؛ اقوال مفسرین و فقها و ارباب لغت مختلف است - و بعضی وجه تسمیه آن را تقدیر امور در این شب « و فیها یفرق کل امر حکیم » و برخی شرف و منزلت آن و برخی بمعنی تنگی و ضیق از ماده « و من قدر علیه رزقه » گرفته و مناسباتی برای آن تراشیده اند و انسب معنی اول و از آن گذشته وجه دوم است . - و علی المشهور و رای الجمهور اختصاص بزمان نبی (ص) ندارد و در عشر اواخر رمضان و در اوتار است مانند لیلۃ ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۷ و امثال آنها - و علی ای حال بطور قطع معین نشده و شاید فائده اخفاء آن نظیر اخفاء (اسم اعظم) و صاوة وسطی « حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی » و (ساعت اجابت جمعه) باشد و مقصود اهتمام و احترام همه لیالی رمضان و اسماء الله و صلوات و ساعات جمعه بوده است . - و مقصود از انزال قرآن در « انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه » بقول بعضی انزال از لوح محفوظ بسماء دنیا و بقولی انزال از لوح محفوظ دفعة بلوح

۱۹ روز ضربت خوردن علی بن ابیطالب (۴) از ابن ماجم مرادی (۱) و روز ۲۱ شهادت و وفات آنحضرت است و مابین این ایام از همه معروفتر و ممتاز تر روز بیست و یکم است که مابین شیعیان خیلی اهمیت دارد و تنها در این روز و روز عاشورا است که عموم بازارها و دکانها بسته میمانند و خبازی بسته میشود و مردم قبلاً باید با اصطلاح « نان دوروزه » بخرند. و مابین مردم خاصه زنان روز بیست و هفتم این ماه روز مبارک و میمونی

بقیه از حاشیه صفحه قبل

سینه پیغمبر است (یعنی یکمرتبه باو نازل شده ولی نجومی در ظرف ۲۳ سال مردم گفته است) و انسب در این مقام قول شعبی است که ابتدای انزال قرآن در ایامه القدر بوده و اتمام آن ۲۳ سال طول کشیده است و الله العالم (۱) عبدالرحمن بن ملجم مرادی از خوارج بود و در شب ۱۷ رمضان سال ۴۰ هـ میان او و دو نفر دیگر از خوارج (عمرو بن بکر تمیمی و برك بن عبد الله تمیمی) این معاهده بسته شد که ابن ماجم علی ۴ و عمرو بن بکر عمرو بن عاص و برك معاویه را در یكوقت در مسجد و موقع نماز بکشند - برك ضربتی بمعاویه زد و کارگر نشد و خود گرفتار و مقتول گشت و عمرو بن بکر خارجه بن ابی حبیبه را که اتفاقاً در موقع معهود او را عمرو عاص بجای خودش برای اقامه صلوٰه فرستاده بود اشتباهاً کشت و خود گرفتار و مقتول گشت و تنها از میان آنها تیغ ابن ماجم برفرق مبارک علی ۴ کارگر شد و علی ۴ تازنده بود حسب الامر خودش ابن ملجم را نکشتند و بعد از فوت علی ۴ عبدالله بن جعفر او را بقتل رسانید .
(تاریخ ابوالفدا)

شمرده میشود و زینها مخصوصاً تازه عروسانرا آرایش کنند و بمسجد روند و باره ای بخلاعت دست زنند و این کار را بمناسبت قتل ابن ملجم کنند ولی تصادف آن با این روز معلوم و قطعی نیست .

ولادت امام حسن مجتبی ۴ و بقولی تولد حضرت جواد ۴ نیز در پانزدهم این ماه واقع شده است - (نزول قرآن) بیعض روایات در شب ۲۳ یا ۲۴ همین ماه بوده است .

در شوال - تنها روز خیلی مشهور (عید فطر) یا غره این ماه است که از اعیاد مهم اسلامی است و اختصاص بشیعه یا ارباب سنت ندارد - واقعه (شق القمر) بضبط منجمین در شب ۱۳ همین ماه بوده است - و بعضی وفات حضرت صادق ۴ را در پانزدهم این ماه نوشته اند که نظر بعقیده برخی مصادف باروز وفات ایضا بوقتل حمزه سیدالشهدا میشود و بقولی در ۲۵ و بقولی در ۲۰ بوده است - و برخی (یوم المباهله) را مصادف با سوم و تزویج علی ۴ و قاطمه را در پنجم این ماه نوشته اند (و بقولی تزویج فاطمه در اول ذی القعدة بوده است) و روز مباهله علی المعروف در ماه ذی الحجة است .

در ذی القعدة - بقول جمعی (تولد) حضرت رضا ۴ مصادف با یازدهم این ماه بوده است ولی چندان مشهور نیست .

در ذی الحجة - دو روز خیلی مشهور است یکی روز دهم (عید اضحی) یا (یوم النحر) یا بقول مشهور ایرانیان « عید قربان » که از اعیاد اسلامی و در ردیف عید فطر شمرده میشود و صلوة العیدین

که در کتب فقه عنوان مشهوری دارد و در ایام پیش خاصه در روزگار خلفا با ابهه و تجلیل شایانی اقامه میشده است مربوط بهمین عید و عید فطر است و اکنون دارد ملحق بنماز جمعه می شود و حاجی ها و بعض متقدسین در این روز گوسفندی میکشند و برای مسایگان و آشنایان میفرستند و رسوم و آداب این عید تاچندی پیش در ایران خاصه در بعض بلاد خیلی تماشائی بود و از جمله شتری را آئین می بستند و جمعیت بسیاری از هر طبقه و هر صنف نبال او می افتادند و بادم و دستکاه زیادی حیوان را دور شهره بگردانند و بالاخره بالادعیه و آداب خاصی نعرش کرده گوشت و پوست آنرا تقسیم میکردند و هر طبقه ای عضو مخصوصی از آنرا سهم داشتند و احیاناً خانه های محترمین و حکام برده جائزه میگرفتند و در حین گرداندن شتر هم از در خانهای اعیان چیز میگرفتند و پشم این شتر را عوام الناس بویژه زنان مایه اقبال و رفع نکبت و وبال دانسته بوسیله ای بدست میاوردند و از اجزاء تعویذ و حرز بازو و کردن خود و اطفال قرار میدادند - و رباست اینروز بمعهده شخص معینی بود و مباشرین اینکار القاب خاصی داشتند و بمجمله آدابی داشت که شرح آنها خیلی مفصل است و از مبنای همین کار در زبان فارسی کنایات و امثالی وارد شده است مانند «شتر را کشتند» یعنی کار تمام شد و «شتر را در خانه فلانی خوابانده اند» یعنی غائله را بگردن او انداخته اند و «فلان اموال را مثل شتر قربانی غرما کردند» و «فلانی شتر قربانی شده است» یعنی هر کس او را بطرفی میکشد یا بمعنی اینکه دور او

را گرفته و اهمیتش میدهند ولی بالاخره نابودش میسازند و «هر موئی از فلان حرز بازوئی است» در موقع تجلیل و «هر موئی از فلان بدست کسی است» در موقع تواتر مصائب و کثرت طلبکار و هکذا امثال این جمل و عبارات که اغلب در زبان عمومی و ادبی هم دائر شده است دیگر روز هجدهم «عید غدیر خم» که از اعیاد برجسته شیعیان است و مثل عید مولود اهمیت دارد و شعرای متأخرین مخصوصاً راجع باین عید داد سخن داده اند. - (یوم الترویة) هشتم این ماه و «یوم العرفه» نهم این ماه است و در سه روز اضحی و ترویة و عرفه کارها را اغلب تعطیل میکنند و عبادت و زیارت اهل قبور میروند. - «ایام التشریق» یازدهم و دوازدهم و سیزدهم این ماه است «ایام معلومات» بقول جمعی از اهل لغت و فقها ده روز اول این ماه است. - «ایام معدودات» را بعضی بایام تشریق تفسیر کرده اند و منجمین بده روز اول محرم و برخی بایام رمضان و بعضی بایام روزه که در ابتدای اسلام بوده (بقولی ایام عاشورا و سه روز در هر ماهی) و پس از وجوب صوم رمضان آن حکم منسوخ گشته است - و بنقل صاحب مجمع البیان بعضی ایام معدودات را عشر اول ذی الحجة و ایام معلومات را ایام تشریق و بعضی برعکس گفته اند (۱) و از ایام نسبة معروف اینماه «یوم

(۱) بعقیده ما اختلافی که در خصوص «ایام معدودات» پیدا شده از اینجا ناشی است که این دو کلمه در چند جای قرآن تکرار شده است و در هر موردی معنی و مناسبتی دارد مثل «لئن تمسنا النار الا ایاماً

«المباهله» است که بقول مشهور در بیست و چهارم واقع شده و پیغمبر (ص) در این روز با نصاری نجران مباہله کرده است (ماخوذ از آیه نم نبهله فنجعل لعنة الله على الظالمين).

بقیه از خاشیة صفحه قبل

معدودات « ودر ضمن آیات راجع به حج در سورة بقره «واذکروا الله فی ایام معدودات» و نیز در آیات راجع بصوم در بقره «ایاماً معدودات» و در آیه اول بقول بیشتر مفسرین و معتمدین از قبیل کشاف و مجمع البیان و بیضاوی و برهان و تفسیر کبیر معنی قلت دارد و بعضی بایام پرستش عجل «چهل روز یا هفت روز» تفسیر کرده اند - و در آیه دوم باز بقول جمهور تفسیر به «ایام تشریق» یعنی سه روز بعد از یوم النحر شده است - و در آیه سوم علی ارجح الاقوال بقرینه تفسیری که در تالی آیه شده است «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» مراد همان ایام رمضان است یعنی «ایاماً معلومات محصورات» و بقول بعضی مراد ایام صیامی است که بوجوب صوم رمضان نسخ شده است و آن عبارت از سه روز در هر ماه فقط و بقولی بضمیمه عاشورا بوده است (تطوعاً او وجوباً علی اختلاف الاقوال) - و چنانکه ظاهر میشود این نوع تعبیرات و اختلاف بعض تفاسیر منشأ اختلاف اقوال در معنی «ایام معدودات» شده است و هر کسی نظر بموردی کرده و چیزی معتقد شده است.

استخراج مدخل

سال و ماه هجری

برای پیدا کردن مدخل (۱) سنوات هجری باید سال های ناقصه (۲) هجری را به دو دست و ده مرة بعد از هر طری طرح کنند (۳) تا باقیمانده

(۱) مدخل سال و ماه با اصطلاح فن زیج عبارت از روزی است که مبدأ سال یا ماه است - و مراد از مدخل سال و ماه هجری اول سال و ماه است بحسب امر اوسط حسابی نه بحسب رؤیت و غالباً با غره بحسب رؤیت مخالف است و بمقیده اکثر منجمین تخلف بیشتر از دو روز نشود - و سابقاً نوشته ایم که غره محرم سال هجرت بحسب رؤیت آدینه و بحسب امر اوسط پنجشنبه بوده است و مدار استخراج برابر اوسط است .

(۲) سال یا ماه تامه آن است که تمام آن گذشته باشد و مقابل آن را ناقصه گویند مثلاً ۲۲ ذی الحجه ۱۳۴۹ قمری ۱۴۴۸ سال و ۱۱ ماه تامه دارد .

(۳) ۲۱۰ اقل عددی است که در آن کسور سنوات جبران و مبدأ آن بامبداء اول تاریخ یعنی پنجشنبه بحسب امر اوسط متحد میشود و بعد از گذشتن هر دو دست و ده سالی کسور بالمره منتفی و مبدأ سال بعد یعنی (۲۱۱) روز پنجشنبه خواهد شد - و بعضی علت انتخاب این عدد را چنین دانسته اند که ما بین هفت یعنی عدد ایام هفته و (۳۰) یعنی دوره کبس بتاین است و لذا آنها را باید در یکدیگر ضرب کرد . - و علت آنکه

از (۲۱۰) بیشتر نماند - پس سنین تمامه باقیمانده را بر سی قسمت کنند و عدّه سالهای کیبسه و غیر کیبسه باقیمانده این تقسیم را بترتیب (بهز بجهج کادوط « معین نمایند و عدد سنوات کیبسه را در (۵) و غیر کیبسه را در (۴) و خارج قسمت را نیز در (۵) ضرب کنند و مجموع این سه حاصل ضرب را با هم جمع نموده عدد (۵) بر مجموع علاوه کنند - سپس هفت هفت طرح کنند تا مدخل سال ناقصه معلوم شود باین طریق که اگر باقیمانده يك است مدخل سال یکشنبه و اگر دو است دوشنبه و هکذا تا (۶) که مطابق روز جمعه است - و در صورتی که چیزی باقی نماند مدخل سال روز شنبه خواهد بود .

و برای تعیین مدخل ماه باید از محرم تمامه مطابق را تعداد نموده عدد ماههای تمامه و تر را تضعیف و با عدد ماههای تمامه شفع جمع کنند و بر مدخل سال بیفزایند و هفت هفت طرح کنند تا مدخل ماه مطابق بدست بیاید .

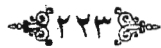
بقیه از حاشیه صفحه قبل

بر (۳۰) قسمت کنند این است که در هر ۳۰ سال کسور منتفی شود و چون مدخل سال سی و یکم پنج روز از مبدأ تاریخ بیشتر میافتد باید خارج قسمت را در پنج ضرب کرد - و مدخل سالهای کیبسه بر مدخل سال سابق بمقدار پنج روز زیادتى دارد و مدخل سالهای غیر کیبسه به مقدار چهار روز و از این جهت باید عدّه سالهای کیبسه را در (۵) و غیر کیبسه را در (۴) ضرب کرد .

در صورتیکه در تقسیم اول (تقسیم بر ۲۱۰) چیزی باقی نماند باید عدد (۳۰) را بمنزله باقیمانده محسوب داشته و عمل را پایان رسانید - و در صورتیکه باقیمانده قابل قسمت بر (۳۰) نباشد حکم باقیمانده تقسیم دوم را دارد یعنی باید سالهای تامه آنرا گرفته کبائس را در پنج و غیر کبائس را در چهار ضرب نموده بر مجموع آنها (۵) بیفزایند و هفت هفت طرح کنند تا مدخل سال معلوم شود (۱) .

غیر از طریقه فوق برای استخراج مدخل سال و ماه هجری طرق دیگری نیز هست که در حواشی زیج الخ یك و شرح بیرجندی اشاره

(۱) محض مثال فرض میکنیم که مطلوب معرفت مدخل ماه ربیع الاول ۱۳۵۰ ناقصه هجری است - ۱۳۵۰ را به (۲۱۰) قسمت میکنیم باقی مانده (۹۰) و خارج قسمت (۶) می شود - پس سالهای تامه نود را که (۸۹) است بر (۳۰) تقسیم میکنیم باقیمانده (۲۹) و خارج قسمت (۲) میشود - عدد کبائس باقیمانده (۱۱) و غیر کبائس (۱۸) است پس یازده را در (۵) و هجده را در (۴) و خارج قسمت یعنی (۲) را نیز در پنج ضرب کرده بر مجموع سه حاصل ضرب پنج علاوه میکنیم (۱۶۲) میشود و این عدد را به هفت قسمت میکنیم باقیمانده (۲) میشود و لذا میگوئیم مبدأ سال ۱۳۵۰ ناقصه هجری بحسب امر اوسط دوشنبه است - و از محرم تا ربیع الاول دو ماه تامه گذشته است - برای شفع یکی و برای وتر دو تا حساب کرده عدد سه بر مدخل سال میافزائیم مجموعاً پنج میشود و لذا میگوئیم غره ربیع الاول این سال بحسب امر اوسط پنجشنبه است .



بدانها شده است - و ارباب زیجات برای این عمل جدولی ساخته اند که نزد اهل فن معروف است .

طریقه استخراج

مدخل سال و ماه یزد گردی

طریقه استخراج و تعیین مدخل سال یا اول فرودینماه یزد گردی این است که : سالهای ناقصه را هفت هفت طرح کرده بر باقیمانده دو یا سالهای تامه را بهفت تقسیم نموده بر باقیمانده سه بیفزایند و چنانکه در مدخل سال و ماه هجری گفتیم مطابق با ایام هفته کنند تا مدخل سال مطلوب معلوم شود - بدیهی است که اگر عدد سه یرعده سالهای تامه و دو بر سالهای ناقصه بیفزایند و مجموع را هفت هفت طرح کنند نتیجه صحیح و با عمل اول مطابق خواهد بود .

در معرفت مدخل ماههای دیگر (غیر از فروردین که اول سال است) باید برای هر ماهی و همچنین برای ابتدای خمره مسترقه دو دو بر مدخل سال اضافه و مدخل ماه مطلوب را استخراج کنند .

در صورتیکه پس از طرح چیزی باقی نماند یا حاصل هفت باشد ابتدای سال یا ماه مطلوب روز شنبه خواهد بود زیرا بحساب منجمین اول ایام اسایع روز یکشنبه و آخر هفته روز شنبه است - و در صورتی که حاصل از هفت متجاوز شود آنرا بهفت طرح باید کرد و بقیه را



مطلوب قرار داد (۱) .

مثلا مطلوب استخراج مدخل سال ۱۳۰۰ ناقصه یزد کردی است که فعلا در آن هستیم : عدد سالهای ناقصه یعنی ۱۳۰۰ را بهفت قسمت میکنیم باقیمانده پنج و چون دو بر آن علاوه کنیم (۷) میشود - یا اینکه ۱۲۹۹ را که سالهای تامه این تاریخ است هفت هفت طرح نموده بر باقی مانده که چهار است سه میافزائیم حاصل (۷) میشود - و عایهنا مدخل سال یا اول فروردین ۱۳۰۰ ناقصه یزد کردی روز شنبه است .

و برای معرفت اول اردی بهشت ماه هذه السنه بر هفت که مدخل سال است (۲) میافزائیم حاصل (۹) میشود آنرا بهفت طرح میکنیم باقیمانده دو است - بنا بر این مدخل اردی بهشت روز دو شنبه خواهد بود - و برای شهر یور ماه عدد (۱۰) بر مدخل سال میافزائیم و حاصل که (۱۷) است چون بهفت طرح کنیم سه باقی ماند ولذا میگوئیم اول شهر یور ماه این سال روز سه شنبه است و قس علیهذا .

برای استخراج مدخل سال و ماه یزد کردی جدول مخصوصی هم در زیجات معمول است که از روی آن باسانی میتوان مطلوب را بدست آورد .

(۱) برای اینکه خواننده تاحدی پی بعثت طریقه استخراج ببرد نکات ذیل را مختصرا کوشزد میکنیم : علت تقسیم سنوات بر هفت این است که سال یزد کردی ۳۶۵ روز است بدون کسر و کیسه و چون آنرا بعدد ایام اسایع یعنی هفت هفت طرح کنیم یکی باقی میماند و تفاوت

تنبیه - در صورتیکه پنجه دزدیده در آخر ابان زیاد شود چنانکه مرسوم پارسیان است نه در آخر اسفند ماه چنانکه مابین منجمین معمول است؛ محاسبه ای که برای استخراج مداخل شهر یزد گردی

بقیه از حاشیه صفحه قبل

مدخل هر سال یزدگردی با سال قبل يك روز است یعنی اگر مبداء يكسال شنبه باشد مبداء سال ساق جمعه و قبل از آن پنجشنبه خواهد بود و هلم جرا و اگر سالهای تامه را بهفت طرح کنند بمنزله این است که تمام ایام را از مبداء تاریخ تا اول سال ناقصه مطاوب بهفت طرح کرده باشند - و بعد از هر هفت سال مدخل سنوات این تاریخ با یکدیگر مطابق میشود محض مثل اگر مدخل امسال شنبه باشد پس از گذشتن هفت سال تامه مجدداً سر سال شنبه خواهد شد . - و افزودن عدد ۳ بر سالهای تامه بعثت این است که مبداء تاریخ یزدگردی سه شنبه بوده است (۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ ه) . - و در سالهای ناقصه دو افزوده میشود بسبب اینکه مبداء سالهای ناقصه از مبداء سالهای تامه بحسب ایام هفته یکی زیاد تر است . - و برای هر ماهی دو میافزایند بجهت اینکه عدد هر ماه ۳۰ روز است و پس از طرح ایام هفته یعنی تقسیم به هفت ذوباقی میماند ولذا مدخل هر ماهی نسبت بماده قبل دو روز جلوتر است مثلاً اگر مدخل فروردین شنبه باشد مدخل اردیبهشت دوشنبه و ابتدای خرداد چهارشنبه و اول تیر ماه روز جمعه خواهد بود . - و جدولی که در زیجات متداول است از روی همین محاسبات وضع شده است .

گفتیم فقط تا اول خمرسه درست در میاید و در مابقی صحیح نیست زیرا مدخل دو ماه پیش و پس خمرسه در هر جا که باشد یکی است و همچنین ابتدای خمرسه با ابتدای هر ماهی که بعد از تالی خمرسه است مطابق خواهد بود - و علیهذا باید برای مدخل ماههای دیگر که بعد از ماه تالی خمرسه اند خمرسه و ماه تالی آنرا در حساب نیاورد و کالعدم فرض کرد. مثلاً در مثال فوق ابتدای خمرسه اگر بعد از ابانماه بگیریم روز دوشنبه و مبدأ آذر نیز مانند ابان روز شنبه میشود - و برای مدخل دیماه باید (۱۶) بر مدخل سال افزود و مبدأ این ماه را دوشنبه تعیین کرد در صورتیکه اگر خمرسه و آذر در حساب بیایند باید (۳۰) بر مدخل سال افزود و جمعه را مبدأ قراد داد و این کار قطعاً غلط است کمالاً یخفی علی المحاسب . در کتب استخراجی که تاکنون بنظر نگارنده رسیده است کسی متعرض این قسمت نشده است و همانا منجمین معمول به خود را (زیاد کردن خمرسه در آخر اسپندار مذ) ماخذ محاسبات قرار داده اند .

تاریخ مسیحی

و مقدار تفاوت آن با هجری قمری

مبدأ تاریخ میلادی یا عیسوی که از تواریخ معروفه است ولادت

حضرت مسیح علیه السلام (۱) و سالهای این تاریخ شمسی اصطلاحی و عدد ماهها دوازده باین ترتیب «ژانویه ، فوریه ، مارس ، آوریل ، مه ، ژوئن ، ژوئیه ، اوت ، سپتامبر ، اکتبر ، نوامبر ، دسامبر» و عدد روزهای هر ماه عیناً مثل ماههای رومی (۲) یعنی چهارماه (آوریل ، ژوئن ، سپتامبر ، نوامبر) ۳۰ و هفت ماه ۳۱ و یکی «فوریه» که بجای شباط رومی است در سنوات کیبسه ۲۹ و در غیر کیبسه ۲۸ روز شمرده میشود .

(۱) ولادت مسیح بنا بر ضبط ابن عبری در «تاریخ مختصرالدول» شب سه شنبه ۲۵ کانون اول واقع شده است و بحساب مشهور مطابق است با سال ۳۱۱ اسکندری و علی المعروف در ۳۳ م مصلوب شده است . (۲) مبدء تاریخی که ما بین منجمین ما بتاریخ اسکندری یا رومی معروف است علی الاصح روز دوشنبه سال ۳۱۲ ق م یعنی دوازده سال شمسی بعد از وفات اسکندر مقدونی (در ۳۲ سالگی بسال ۳۲۳ ق م بمرض تب در بابل مرد) میباشد - و این تاریخ مصادف است با ابتدای سلطنت سلوکوس نیکاتر (۳۱۲ - ۲۸۱ ق م) که ازجانشینان اسکندر بوده و بعض منجمین مانند حکیم محبی الدین مغربی او را «سولوتس بن انطیوخوس» نوشته اند - و بحساب بعضی مبدء تاریخ بخت نصر از این تاریخ باندازه ۴۳۵ سال فارسی و ۳۲۶ روز جلو تر است . و در وجه شهرت این تاریخ به «اسکندری» چیزها نوشته اند از آن جمله اینکه چون علمای اسکندریه واضع آن شده اند باین اسم معروف شده است و بحسب جمعی رهبان بیت المقدس را یکنوع تاریخی

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بوده که هر هزار سال تجدید و بنام واقعه مهمی مشهور. میکرده اند و در ملاقات اسکندر باو قول دادند که تاریخ خود را در هزار ساله بعد بنام تو معروف میکنیم و چون دوازده سال از وفات اسکندر گذشت نوبت تجدید تاریخ رسید و بوعده خود وفا کردند. و چون این قبیل حدسها مقرون بدلیل و مدرک معتبری نیست نمی توان زود تصدیق کرد.

بهر حال مبداء این تاریخ سال ۳۱۲ ق م است و اینکه برخی مبداء آن را ابتدا یا وفات یا سال هفتم سلطنت اسکندر تصور کرده اند با اشتباه رفته اند. تاریخ رومی شمسی اصطلاحی است و ۳۶۵ روز و ربع شبانروز را یکسال گیرند و هر چهار سال یکمرتبه شباط را که در غیر سنوات کبیسه ۲۸ روز است ۲۹ روز شمرده کبیسه کنند ماههای این تاریخ ۱۲ و هفت ماه ۳۱ و چهار ماه (تشرین الاخر، نisan، حزیران، ایلول) ۳۰ روز است. - اول سال تشرین الاول است که اکنون (۲۲۴۲ اسکندری مطابق ۱۳۵۰ هجری) در نصف دوم میزان شروع میشود و بمروور ایام اندک تغییر پیدا میکند و اول شباط که آخر سال عرفی و تقریباً آخر مال طبیعی است در این زمان مصادف با اواخر برج دلو و ماه نisan مصادف با اردیبهشت یا ثور شمسی میشود. بر حسب نقل بیرجندی از زیج جامع کوشیار تاریخ رومی و سریانی یکطور و فقط تفاوت آنها در اسامی شهر است و نامهای تهرین الخ سریانی است و اول سال را رومیان از قانون الثانی

شروع میکنند والله العالم .

مبدأ دور کبس این تاریخ همان مبدأ تاریخ است و عات اینکه سال سوم را کبیسه گرفته اند متجاوز شدن کسر زائد از نصف است و بعضی باشتباه افتاده مبدأ دوره کبس را یکسال قبل از وضع تاریخ گرفته اند . اگر بخواهیم سال کبیسه این تاریخ را معلوم کنیم باید عده سنوات را تا سال مطاوب چهار چهار طرح کنیم اگر سه باقی بماند دو قع کبیسه است و اگر نه غیر کبیسه و لذا در ۲۸ سال هفت کبیسه واقع میشود باین ترتیب : سال ۳ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۷) . - و هرگاه عده سالهای ناقصه را بر چهار قسمت کنند معلومی شود که از ابتدا تا آنوقت چند بار کبیسه شده است مثلاً تا سال بیستم ۵ کبیسه و تا سال ۲۴ شش کبیسه شده است و هكذا .

برای تعیین مدخل سال یا ابتداء تشرین اول سالهای ناقصه را به ۲۸ طرح کنند تا ۲۸ یا کمتر باقی بماند سپس عین باقی اند را با خارج قسمت آن بر چهار جمع کنند و بر مجموع یکی بیفزایند و هفت هفت طرح کنند - یا اینکه سالهای تامه را به ۲۸ طرح کرده عین باقی مانده را با خارج قسمت آن بر چهار جمع و بر مجموع ۲ بیفزایند تا مطاوب حاصل شود و اگر باقیمانده قابل طرح بچهار نباشد بر عین آن در صورت اول یکی و در صورت دوم دو تا اضافه کنند و حساب را پایان رسانند - بدیهی است که اگر حاصل هفت شود مدخل شنبه است .

علت انتخاب ۲۸ این است که در بیست و هشت سال مدخل عود میکند و کسور منتفی میشود و بعبارۀ آخری دوره کبس که چهار است بر عدد ایام هفته ضرب می شود . برای استخراج مدخل ماههای دیگر باید بجدول

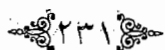
سال شمسی را قدما بغلط ۳۶۵ روز تمام حساب و از قریب شش ساعت زائد صرف نظر میکرده اند - این غلط را امپراطور روم یولیوس سزار «ژول سزار» Jules César (۱) بکمک منجم معروف اسکندریه «سوسیژن» Sosigène در قرن سابق بر میلاد (۲) باینطور اصلاح کرد که

بقیه از حاشیه صفحه قبل

معمول در زیجات رجوع کرد .

محض مثال برای استخراج مدخل سال ۲۲۴۳ ناقصه رومی عین این عدد را بر ۲۸ تقسیم میکنیم باقیمانده ۳ میشود و یکی بر آن میافزاییم پس مدخل این سال چهارشنبه است و مطابق جدول معمول زیجات هم این طور است . عجب این است که حاج میرزا اسمعیل مصباح نجم الممالک در تقویم هذه السنه مدخل سال رومی را که از امور خیلی ساده و متبذل زیجات است غلط استخراج کرده و جائی که در این عمل واضح اشتباه شود فکیف بالمعضلات کالارتفاع من الطالع وبالعکس والکسوفین وامثالها (۱) یولیوس سزار از رؤساء سه کائنه ممالک روم و معاصر با اشگ سیزدهم (۳۷-۵۵ ق م) بوده است و دو نفر دیگر کراسوس « Crassus » و پومپه « Pompee » بودند

(۲) این اصلاح مطابق تصریح لاروس در ۷۰۸ رومی واقع شده است ولی این نکته را نباید فراموش کرد که این تاریخ رومی غیر از تاریخی است که در میان منجمین ما بتاریخ رومی معروف شده است و مبدأ آن شاید همان بنای شهر روم باشد و بقول بعضی واضع آن رومولوس « Romulus » بوده است و مبدأ این تاریخ قبل از تاریخ اسکندری و



۶ ساعت بر سال افزوده هر چهار سال یکروز کمیسه کنند - و این تقویم معروف بتقویم ژولیان یا ژولیائی است **Julien calendrier** بنا بر این دوره کبیسه چهار سال باشد و هر سالی که قابل قسمت بر چهار است بدون کسر سال کمیسه محسوب میشود مانند سنه ۱۹۳۲ و در صورت کسر اگر باقیمانده یک باشد مانند سال ۱۹۲۹ سال اول و اگر دو باقی ماند سال دوم و اگر سه ماند سال سوم از سنوات غیر کمیسه و با اصطلاح « ساده » است .

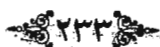
این اصلاح بالمره رفع غلط نکرد زیرا کسر زائد ۶ ساعت تمام نیست بلکه مطابق بعض ارساد معتبره کسر فاضل بر ۳۶۵ روز باندازه ۱۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه از ۶ ساعت کمتر است و در ظرف ۱۲۹ سال تفاوت این حساب با دوره شمسی حقیقی بیش از ۳۰ ثانیه می رسد (و بحساب جمعی در ۹۰۰ سال هفت روز) این تفاوتها بر روی هم انباشته شد و در حدود ۳۲۵ م بیه روز

بقیه از حاشیه صفحه قبل

میلادی است چنانکه سال ۲۲۴۲ اسکندری و ۱۹۳۱ م مطابق است با ۲۶۸۴ این رومی و تولد مسیح بنا بر اصح و مطابق حسابی که دنیس در حوالی قرن ششم میلادی کرد در ۷۵۴ رومی است نه ۷۴۹ چنانکه بعضی با اشتباه رفته اند - ۷۰۸ رومی مطابق ۴۶ تقریباً قبل از میلاد است و مطابق است با عقیده مشهور که اصلاح ژولیان را در حدود ۴۵ یا ۴۶ ق م گفته اند .

بالغ شد و در این وقت علمای مسیحی در کلیسا جمع شده سه روز حذف کردند ولی برای آتیه فکری ننمودند و لذا باز در سال ۱۵۸۲ مسیحی مطابق ۹۹۰ هجری قمری بده روز بالغ کشت و اول بهار ده روز جلوتر از موقع عادی بنا بر تقویم ژولیائی افتاد. لذا در این نوع گرگوار Grégoir سیزدهم (از ۱۵۷۲ م = ۹۸۰ ه = ۱۵۸۳ م = ۹۹۳ ه پاپ بوده است) در صدد اصلاح تقویم برآمد و امر کرد که روز پنجم اکتبر این سال را پانزدهم بشمارند و بده ها همان کیسه قدیم را معمول دارند ولی در ظرف چهارصد سال سه روز حذف کنند باین طریق که سنوات قرینه یعنی سالهائی را که مابین قرون صد ساله میشوند مانند صد و هزار و بتقویم ژولیائی قطعا کیسه محسوبند (زیرا قابل قسمت بر چهارند بدون کسر) کیسه حساب نکنند مگر در صورتیکه عدد قرون صحیحاً قابل قسمت بر چهار باشند و علیهذا سال ۱۶۰۰ مثلاً کیسه است زیرا عدد ۱۶ بر ۴ صحیحاً قسمت میشود ولی سنوات ۱۷۰۰، ۱۸۰۰، ۱۹۰۰ و امثال آنها کیسه نیستند بعات اینکه اعداد ۱۷، ۱۸، ۱۹، بدون کسر بر ۴ قسمت نمیشوند. و بعبارة آخری: هر چهار سال یکروز کیسه کرده سال را ۳۶۶ روز حساب کنند و آخر هر صد سال یکبار ۳۶۵ روز و چون بچهار صد سال رسد باز ۳۶۶ گیرند.

ترتیب مذکور بتعدیل یا تقویم گرگوار (Grégorienne)



معروف و مابین اغلب مال عیسوی معمول است (۱) و بواسطه این تعرف هر چند سال عرفی بسال شمسی حقیقی نزدیک می‌گردد ولی ~~کاملاً~~ مطابق نمی‌شوند زیرا در ظرف ۳۸۷ سال باید سه روز حذف شود و محض تسهیل حساب در چهار قرن سه روز حذف می‌کنند و از این ساعده در مدت چهار هزار سال (۲) یک روز تفاوت پیدا می‌شود یعنی چهار هزار سال عرفی یکروز از شمسی حقیقی بیشتر است و در این مدت باید آن را کم کنند تا کاملاً بشمسی حقیقی نزدیک شود - و معذک سالهای این تاریخ عین شمسی حقیقی نخواهد شد و بالاخره لازم است که حساب را بتقریب تمام کنیم و حذف کردن سه روز در ۳۸۷ سال هم تقریبی است و ۱۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه در ۱۲۹ سال چنانکه گذشت یکروز و ۳۰ ثانیه میشود.

حال به بینیم تفاوت سال هجری با مسیحی چه اندازه است؟ پیش دانستیم که ابتدای تاریخ هجرت ۱۶ ژوئن ۶۲۲ میلادی است و ماه قمری بنا بر بعض ارباب مشهوره معتبره ۲۹ روز و نصف روز است تقریباً (۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه) و از ۴۴ دقیقه زائده در يك سال ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یا در ۳۰ سال ۱۱ روز

-
- (۱) تقویم گرگوارای را بندرت بعض مال مسیحی مانند روسها و یونانیها تا قرن معاصر قبول نکرده بود و سایر مال بتدریج پذیرفتند چنانکه آلمانها در ۱۷۰۰ و انگلیسها در ۱۷۵۲ و سوئیس در ۱۷۵۳ م.
- (۲) بعضی ۴۲۴۰ سال حساب کرده‌اند.

کیسه پیدا میشود و بنا بر این سال قمری ۳۵۴ یا ۳۵۵ روز است. اینها در صورتیکه هجری کیسه و میلادی غیر کیسه باشد تفاوت آنها ۱۰ روز است و بر عکس ۱۲ روز - و در صورتیکه هر دو کیسه با هر دو غیر کیسه باشند تفاوت ۱۱ روز است.

ممکن است دو سال هجری در یکسال مسیحی شروع شود چنانکه اگر ابتدای یکسال هجری دوم زانویه باشد بدیهی است که در ۲۰ دسامبر ختم و سال بعد شروع خواهد شد - و مبدأ سال هجری در تمام ایام سال مسیحی دور میزند.

با تطبیق دقیقی که سال بسال مابین سنوات هجری و مسیحی شده است؛ معلوم میشود که هر ۳۲ سال مسیحی معادل ۳۳ سال هجری است با استثناء شش یا ۷ یا ۸ روز بحسب زیادت و نقصان عدد سنوات کیسه مسیحی یا هجری. مثلاً مابین ۶۲۲ و ۶۵۳ یعنی ۳۲ سال میلادی معادل ۳۳ سال هجری شش روز کمتر است زیرا در این مدت ۸ سال کیسه مسیحی و ۱۲ کیسه هجری است - و ۷۸۲ - ۸۱۳ م معادل ۳۳ سال هجری است بهفت روز کمتر زیرا در این مدت ۸ سال کیسه مسیحی و ۱۳ کیسه هجری واقع شده است - ۱۶۸۰ - ۱۷۱۱ م باز معادل ۳۳ ه جز ۷ روز است زیرا مطابق اصلاح گرگوار در سنوات مسیحی فقط هفت بار کیسه شده در صورتیکه هجری ۱۲ کیسه دارد و ۱۷۹۰ - ۱۸۱۲ م معادل ۳۳ ه جز ۸ روز است چه بحساب گرگوار و در مسیحی هفت بار کیسه شده در صورتیکه سالهای کیسه این مدت

هجری ۱۳ میشود.

هر ۳۲ سال مسیحی که متضمن ۱۵۸۲ م باشد از قاعده فوق
مستثنی است زیرا در این فرض بواسطه ده روزی که گرج کوار کاسته
است از ۳۳ سال هجری ۱۶ یا ۱۷ روز کمتر خواهد شد.

قانون تحویل

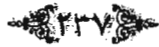
تواریخ یکدیگر

مقصود از تحویل تواریخی به تواریخ دیگر استخراج تواریخ مجهول
است از تواریخ معلوم و در صورتی که مبدأ دو تاریخ و تفاوت مابین آنها
و مقدار اختلاف سنوات و بالاخره خصوصیات هر تواریخی معلوم باشد
برای شخص محاسب این کار چندان صعوبت ندارد - ما در اینجا بعضی
تسهیل‌ها را و ارائه طریق قانون تحویل تواریخ سه گانه عربی و اسکندری
و بزد کردی را یکدیگر از راه محاسبه (۱) چنانکه از مطالعه و تتبع
ماخذ مربوطه خاصه از زیج‌های معتبر استنباط کرده ایم مینویسیم و

(۱) برای استخراج این سه تاریخ از یکدیگر مخصوصاً دو جدول
وضع و در زیجات معتبره مانند زیج الغ بیک و زیج خانی رسم
شده است یکی بجهت سالها و یکی برای ماهها و ایام مرفوعه سه تاریخ
در این جداول ثبت است و برای مستخرجین و اشخاصی که موافقت
با اصطلاحات فن زیج دارند عمل از روی جداول سهلتی از طریق محاسبه است.

تکمیل مطالب را بعهده ارباب فن محوّل میسازیم ولذا میگوئیم :
 برای تحویل هر تاریخی بتاریخ دیگر محتاج بسه محاسبه ذیل
 هستیم : (۱) تبدیلی تاریخ معلوم ایام (در صورتیکه ایامی از آن گذشته
 باشد) و این عمل را باصطلاح زیج « بسط تاریخ » و نتیجه ای که از
 این عمل بدست میاید « اصل تاریخ » گویند. (۲) تعیین مابین التاریخین
 یعنی تفاوت ما بین مبدأ دو تاریخ و افزودن یا کاستن آن از اصل تاریخ
 معلوم و از این عمل اصل تاریخ مجهول بدست میاید. (۳) تبدیل ایام
 اصل تاریخ مطلوب بسنوات بر عکس عمل اول و شاید آنرا « جمع
 تاریخ » گویند. در صورتیکه نسبت مابین دو تاریخ بطور دقیق معلوم
 و محفوظ باشد ممکن است از بسط و جمع بی نیاز بشویم.
 اما شرح محاسبات فوق باینقرار است که اول بسط تاریخ معلوم
 کنیم - و طریقه آن این است که (۱) اگر تاریخ فارسی باشد در هر روقی

(۱) علت اینکه سنوات یزدگردی بطریق مذکور در متن تبدیل
 بروز میشود معلوم است چه سال این تاریخ ۳۶۵ و هر ماه ۳۰ روز
 است پس اگر عده سنوات تامه در ۳۶۵ و شهر تامه در ۳۰ ضرب
 شود عدد ایام معلوم خواهد شد. - و در تاریخ هجری اصل عمل
 است که عدد سالهای تامه را در مقدار سال قمری یعنی ۳۵۴ روز و
 خمس و سدس شبانروز ضرب کنند تا ایام معلوم شود ولی نتیجه این عمل
 را از اینطریق میگیرند که عدد صحیح را در عده سنوات ضرب میکنند و چون
 مقصود از ضرب کسر زائد در اینجا معرفت کبائس سالهای تامه است



که مطلوب است عدد سنوات تامه را در ۳۶۵ و عدد شهر تامه را در ۳۰ ضرب کرده عدد روزهای ماه ناقص را بر مجموع بیفزایند تا اصل این تاریخ یعنی ایام گذشته از مبدأ تاریخ تا روز مطلوب معلوم شود. - و اگر تاریخ عربی باشد (۱) اول عدد سالهای تامه را در ۳۵ ضرب کنند (و با اصطلاح محاسبین زیج آنرا محفوظ اول گویند) پس عدد سنوات تامه را بر ۳۰ قسمت کرده خارج قسمت را در ۱۱ ضرب

بقیه از حاشیه صفحه قبل

سالهای تامه را بسی قسمت میکنند و بدیهی است که هر واحدی از خارج قسمت ۳۰ سال است و چون در ۳۰ سال ۱۱ روز کبیسه هست خارج قسمت را در ۱۱ ضرب میکنند و باقیمانده لابد کمتر از سی خواهد بود و باید کبائس سالهای تامه آنرا معین کرد تا مجموع کبائس معلوم شود - بدیهی است که اگر از سنوات تامه آنچه قابل قسمت بر ۳۰ باشد $\frac{۱}{۵}$ و $\frac{۱}{۶}$ آنرا گرفته با عده کبائس باقیمانده قسمت جمع کنند هم محفوظ سوم بدست میاید. - و اما در تاریخ رومی اصل عمل آنستکه عدد سالهای تامه را در ۳۶۵ و ربع ضرب کنند - لذا عدد ایام را در سنوات ضرب میکنند و $\frac{۱}{۴}$ سنوات تامه را میکیرند یعنی $\frac{۱}{۴}$ در آن ضرب میکنند

(۱) آنچه از محاسبه یا جدول منجمان راجع بتاریخ هجری استخراج میشود بحسب امراوسط حسابی است و چنانچه سابقا اشاره کرده ایم مدار عمل و استخراج منجمان برایام وسطی است و لذا ممکن است با رؤیت بیکروز یا دو روز اختلاف پیدا کند

کنند و آنرا «محفوظ دوم» خوانند و نیز عدد کبائس سالهای تاهه باقیمانده را بترتیب (بهز بجهج کادوط) معین کرده بر محفوظ دوم اضافه کنند و حاصل را «محفوظ سوم» گویند و سپس ماههای تاهه را (در صورتیکه علاوه بر سالهای تاهه ماههای زائد داشته باشیم) یکی سی و یکی بیست و نه روز (بترتیب محرم ۳۰ و صفر ۲۹ الخ) حساب کرده آنرا «محفوظ چهارم» گویند. و محفوظ اول و سوم و چهارم را باهم جمع و عدد روز مطلوب از ماه ناقص را (در صورتیکه علاوه بر ماههای تاهه ماه ناقص داشته باشیم) بر مجموع اضافه کنند تا اصل این تاریخ معلوم شود. - و اگر تاریخ اسکندری باشد؛ عدد سالهای تاهه را در ۳۶۵ ضرب کنند و «محفوظ اول» گویند و سالهای ناقصه را بر چهار قسمت کرده خارج قسمت را بر محفوظ اول بیفزایند پس ماههای تاهه را تبدیل بر روز کنند یعنی چهار ماه تشرین آخر، نisan، حزیران، ایلول را ۳۰ روز و شباط را در سال کبیسه ۲۹ و در ساده ۲۸ و سایر ماهها را هر يك ۳۱ روز حساب کنند و با حاصل جمع قبل جمع کنند و عدد روز مطلوب از ماه ناقص را (مثلا اگر پنجم باشد ۵ و اگر ششم باشد ۶ و هکذا) بر مجموع اضافه کنند تا اصل این تاریخ معلوم شود. بدیهی است که اگر چیزی زائد بر سالهای تاهه نباشد محتاج بحساب ماهها و روزها نخواهیم بود.

بعد از آنکه اصل تواریخ بطریق مذکور معلوم شد؛ ایام مابین التاریخین را برایام تاریخ معلوم بیفزایند در صورتیکه مبدء تاریخ مطلوب

بر مبدء تاريخ معلوم مقدم باشد و از آن بکاهند در صورتیکه موخر باشد تا اصل تاريخ مطلوب معلوم گردد .

و در تواريخ سه گانه که مورد بحث ماست ايام مابين التاريخين بقرار ذيل است :

مبدء تاريخ رومی قبل از تاريخ عربی هجری است به (۲۴۵۷۵۵) روز و مرفوع اين اعداد مطابق جدول ارقام ستين که معمول به زيچ میباشد (۱) عبارت است از (الد لح ڪ) و پيش از تاريخ فارسی است به (۲۴۴۳۲۳) روز و مرفوعش (اله لح مد) میباشد . - و تاريخ عربی هجری قبل از تاريخ يزدگردی است به (۳۶۲۴) روز و چون مرفوع کنند اينطور است (۱ ؛ ڪد) (۲) .

پس از آنکه ايام تاريخ مطلوب بدست آمد بايد ايام را تبديل بسالها و ماهها و روزها کنند (۳) بعکس عمل اول تا مجهول معلوم شود

(۱) در حواشی سابق اشاره بقانون رفع کرده ايم و از طرف يسار رقم اول ايام و رقم دوم مرفوع مره و سوم مرفوع مرتين و چهارم مرفوع ثلث مرات است

(۲) عدد مابين التاريخين مطابق است با آنچه پيش نوشته ايم که اول تاريخ يزدگردی مطابق بيست و دوم ربيع الاول سنة يازده ناقصه هجری است و اين علامت (؛) نماينده رقم صفر نجومی است .

(۲) شايد کسی توهم کند که ايام يك تاريخ عين ايام تاريخ ديگر نيست تا بتوان آنها را بيوگديگر تبديل کرد . محض جلوگيري از اين توهم ميگوئيم شبانه روز در اصطلاح فن

بقیه از حاشیه صفحه قبل

نجوم و هیئت چند قسم و از همه معروفتر دو قسم حقیقی و وسطی
 است و مدار شبانروز حقیقی نزد بعض طوایف و ملل دایره نصف النهار
 و نزد بعضی دایره افق است - بنابر اینکه در تعیین شبانروز دایره نصف
 النهار معتبر باشد تعریف شبانروز حقیقی بنابر مختار جمعی از محققین چنین
 میشود «زمان مفارقت آفتاب است از نصف دایره نصف النهار که متحد باشد
 آن نصف بدو قطب معدل النهار تا معاودت بهمان نصف» - و بنابر این برخی
 مانند منجمان ایران مبدأ شبانروز را نصف النهار فوق الارض یا وقت وصول
 مرکز آفتاب بنقطه تقاطع اعلاى مداران بانصف النهار گیرند و گویند شبانروز
 از نیمروز است تا نیمروز دیگر و برخی مانند منجمان خطا و ایفورا نقطه تقاطع
 اسفل یا نصف النهار تحت الارض را مبدأ قرار دهند و گویند شبانروز
 از نیمشبست تا نیمشب دیگر - و بنا بر اینکه دایره افق در تعیین
 شبانروز معتبر باشد تعریف شبانروز حقیقی اینطور است «زمان مفارقت
 آفتاب از نصف دایره افق که متحد باشد آن نصف بدایره نصف -
 النهار تا معاودت اول آن بهمان نصف» - و بنا بر این بعض ملل مانند
 عرب و مسلمین نصف غربی را مبدأ قرار دهند و شبانروز را از اول شب تا
 اول شب دیگر گیرند و برخی مانند رومیها نصف شرقی را مبدأ قرار
 دهند و شبانروز را از اول روزی تا اول روز بعد گیرند و مقدار شبانه
 روز حقیقی با اصطلاح قدما عبارت است از یکدوره معدل النهار بضمیمه
 مطالع استوای قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است -
 بنا براینکه مدار در تعیین شبانروز نصف النهار باشد چنانکه مرسوم
 منجمین است مقدار شبانروز اختلاف پیدا نمی کند خواه تقاطع اعلى

بقیه از حاشیه صفحه قبل

مناطق باشد و خوام تقاطع اسفل ولی در صورتیکه دایره افق اعتبار شود در مقدار شبانروز بحسب اختلاف مطالع و مغارب اختلاف حاصل شود و از همین جاست که راهی برای توهّم فوق باز میگردد - حال می گوئیم هرچند مقدار شبانروز بحسب اعتبار افق یا نصف النهار با یکدیگر اندك اختلافی پیدا میکنند ولی چنانکه در فن هیئت مبحث «تعدیل الايام بلیالیها» مبرهن و معلوم شده است این اختلاف در مدت يك دور آفتاب (حرکت انتقالی زمین) مرتفع میشود و اختلافی که بنا بر بعض فروض باقی میماند معتنی به نیست.

و اما شبانروز وسطی بتعبیر قدما عبارت است از یکدوره فلک اعظم با سیر وسط شمس یعنی قوسی از معدل النهار که مساوی حرکت آفتاب باشد سیر وسط در مدت یک شبانروز و ارساد در تعیین مقدار سیر وسطی آفتاب مختلف است چنانکه بعضی در يك شبانروز ۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و ۲۰ ثلثه فلکی (مقابل زمانی) استخراج کرده اند.

مقدار شبانروز حقیقی همیشه مطابق وسطی نیست بلکه گاهی بیشتر و گاهی کمتر از آن است - و این تفاوت که باصطلاح فن هیئت «تعدیل الايام» نامیده میشود در اثر سرعت و بطؤ حرکت ظاهری آفتاب و اختلاف مطالع قوسهایی که سیر خاصه خود قطع میکند حاصل میگردد و تا مدت بسیار نگذرد محسوس میشود - ولیکن این اختلاف هم در اواسط سال است و در مدت یکدور مرتفع میشود و تعادل در آخر هر سال برقرار میماند و لذا ایام سال شمسی حقیقی با وسطی همیشه مطابق است - این مطلب هم در مبحث تعدیل الايام بلیالیها معنون و مبرهن است نکتته نمائند که در تعریف شبانروز حقیقی بعض مدققین قید «معین یا مفروض» را زیاد کرده اند برای اینکه شامل عرض تسعین بشود و بنظر برخی این قید مستدرک است .

- و علیهذا اگر مطلوب تاریخ یزد کردی بود ایام را بر ۳۶۵ قسمت کنند خارج قسمت عدد سنوات تامه است و باقیمانده را بر ۳۰ قسمت کنند خارج قسمت عدد ماههای تامه و باقیمانده روزهای ماه ناقص است .

در صورتیکه باقیمانده تقسیم اول کمتر از ۳۰ باشد روزهای ماه اول از سال ناقص است - و اگر خارج قسمت در تقسیم دوم کمتر از ۱۲ باشد باقیمانده از ایام شهر و دوازده کانه است و اگر ۱۲ باشد از ایام خمسه مسترقه خواهد شد و واضح است که از پنج تجاوز نخواهد کرد . و اگر مطلوب تاریخ هجری باشد ؛ ایام را بر ۳۵۴ تقسیم کنند و خارج قسمت را بر ۳۰ قسمت کنند و خارج قسمت دوم را در ۱۱ ضرب نمایند و در باقیمانده تقسیم دوم بنهج سابق به بینند که از سالهای تامه آن چند کیسه است - پس عدد کبائس را با حاصل ضرب جمع کرده از باقیمانده تقسیم اول تفریق کنند - تفاضل عدد ایام و خارج قسمت اول عدد سنوات تامه عربی است . و در

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بیش از این در اینجا اطالعه سخن جایز نیست اشخاصیکه طالب تحقیق اینگونه مطالب هستند رجوع بکتاب بسوطة استدلالی از قبیل شرح تذکره و شرح زیج بیرجندی و شرح زیج نیشابوری و قانون ناصری مرحوم میرزا عبدالغفار نجم الدوله کنند بمسائل خیالی تازه و شیرین بر خواهند خورد .

صورتیکه تفاضل از ۲۹ تجاوز کند بترتیب محرم ۳۰ و صفر ۲۹ از آن کم کنند تا عدد ماههای گذشته معلوم شود و آنچه باقی میماند عدد روزهای ماهی است که نوبت بدان رسیده است (در صورتیکه روز آخر تاریخ معلوم تامه باشد در اینجا هم تامه والا ناقصه است) .

باید دانست که اگر خارج قسمت اول قابل قسمت به ۳۰ نباشد عدد کبائس سالهای تامه عین خارج قسمت را از باقیمانده تقریق کنند اگر باقیمانده موجود باشد و گرنه یکی از خارج قسمت (یعنی یکسال این تاریخ که معادل ۳۵۴ روز است) بر دارند و عدد کبائس را از ۳۵۴ کم کنند و همچنین است در موارد دیگر این محاسبه که محتاج بتفریق میشدیم ،

و اگر مطلوب تاریخ اسکندری باشد ؛ عدد ایام را بر ۳۶۵ قسمت کنند و يك عدد (۱) از خارج قسمت کاسته بجای آن ۳۶۵

(۱) قاعده ای که در زیج الخ بیک برای اینکار نوشته شده است این است که « روز ها را بر ۳۶۵ قسمت باید کرد و بر خارج قسمت یکی باید افزود پس ربع حاصل را از باقی قسمت نقصان باید کرد تا سالهای تامه رومی معلوم شود » و عات افزودن یکی بر خارج قسمت این است که اگر برای تحصیل ربع صحیح از خارج قسمت سه کم شود باید یکی بر عدد کبائس افزود - لذا از اول سالها را ناقصه میکنند تا کاری بیک روز کبیسه نداشته باشد ولیکن چنانکه بیرجندی متعرض شده

بر باقیمانده بیفزایند و عده باقیمانده را « ایام محفوظه » خوانند - سپس ربع صحیح سالهای تامه را (یعنی خارج قسمت پس از تقهان یکی) گرفته آنرا « ایام مکبوسه » گویند - و ایام مکبوسه را از ایام محفوظه تفریق کنند باقیمانده ایام سال تامه است و برای هر ماهی عدد ایام آنرا از باقیمانده کم میکنند تا عده ماههای سال ناقص معلوم شود و اگر چیزی بماند روزهای ماهی است که نوبت بدان رسیده است .

بعد از گرفتن ربع صحیح اگر باقیمانده یکی باشد از آن صرف نظر کنند و اگر دو باشد معلوم میشود که سال ناقصه کیسه و شباط ۲۹ روز است (۱) و اگر سه باشد یکی بر عده ایام

بقیه از حاشیه صفحه قبل

است عدد ربع سالهای رومی خاصه در این زمان از مرسوم عایه یعنی عدد ایام سال شمسی بیشتر است لذا باید یکی از خارج قسمت کم کرد تا سالهای تامه باقی بماند و در عوض ۳۶۵ را باقی مانده زیاد کرد تا تفریق ممکن شود و در صورت احتیاج بیشتر از یکی باید بردارند گذشته از این قسمت اگر مطابق متن زیج عمل شود در بعض سنوات یکروز تفاوت میکنند و چنانکه بیرجندی در شرح زیج الغیث حساب کرده است هفتم تیر ماه ۸۹۳ یزدگردی بطریقه متن زیج مطابق است بانهم شباط ۱۸۳۵ رومی در صورتیکه باید دهم شباط باشد و مطابق قانونی که ما نوشته ایم و مأخوذ از زیج خانی و مسطورات بیرجندی است عمل صحیح و دهم شباط استخراج میشود .

(۱) چنانکه روز ۳ شنبه ۱۴ خرداد ۷۷۷ یزدگردی و ۱۹ رمضان ۷۰۷ هجری

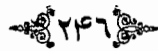
مکبوسه علاوه باید کرد (۱).

تنبیه یکی از طرق امتحان محاسبه در تحویل تواریخ این است که مدخل روز را از هر دو تاریخ معلوم و مجهول معین کنند در صورتیکه توافق حاصل نشود عمل خطا است. معلوم است که استخراج سه تاریخ از یکدیگر شش صورت پیدا میکند و امثله ذیل برای توضیح مطالب کافی است:

۱ - اگر بخواهیم در روز جمعه دهم رمضان ۴۷۱ ناقصه هجری تاریخ یزد گردی را استخراج کنیم: سالهای تامه قدری یعنی ۱۴۷۰ را ضرب میکنیم در ۳۵۴ و حاصل ضرب میشود «۱۶۶۳۸۰» - پس سالهای تامه را بر ۳۰ قسمت میکنیم خارج قسمت ۱۵ و باقیمانده ۲۰ میشود - خارج قسمت را در ۱۱ ضرب نموده بر محفوظ اول میافزائیم حاصل میشود «۱۶۶۵۴۵» - عدد کبائس باقیمانده یعنی (۲۰) هفت است آنرا بر حاصل جمع علاوه میکنیم میشود «۱۶۶۵۵۲» - ماههای تامه هشت است چهار ماه ۳۰ و چهار ماه ۲۹ و مجموعا با ۱۰ روز رمضان ۲۴۵ میشود و چون آنرا بر

بقیه از حاشیه صفحه قبل

مطابق میشود با ۱۲ آذر ۱۷۱۹ رومی و چون پس از برداشتن ربع صحیح دو باقیمانده است در این سال کبیسه خواهد شد.
(۱) - پیش گفتیم که سال سوم این تاریخ کبیسه شده است لذا برای سه سال باید یکی بر ایام مکبوسه افزوده شود.



مجموع سابق بیفزائیم حاصل اصل تاریخ عرب است « ۱۶۶۷۹۷ » -
 آنگاه مابین التاریخین یعنی « ۳۶۲۴ » را از اصل تاریخ عرب تفریق
 میکنیم باقیمانده « ۱۶۳۱۷۳ » است و این مقدار اصل تاریخ یا عدد
 ایام فرس است در روز معاوم - و چون آنرا بر ۳۶۵ قسمت
 کنیم خارج قسمت ۴۴۷ و باقیمانده ۱۸ میشود - و علیه-ذا روز
 معلوم از تاریخ هجری مطابق است با ۱۸ فروردینماه ۴۴۸ ناقصه
 یزدگردی (۱)

۲ - اگر در ۲۵ رجب ۱۳۴۹ ناقصه هجری استخراج
 تاریخ معروف با سکندری مطاب باشد صورت محاسبه بقرار ذیل است :

$$۴۷۷۱۹۲ = ۳۵۴ \times ۱۳۴۸ + \frac{۲۸}{۳۰} = ۴۳۸۱:۳۰$$
 و حاصل ضرب ۴۴ در ۱۱ با عده کبانس ۲۸ مجموعاً ۴۹۴ و عدد ایام شش
 ماه تسامه و ۲۵ روز رجب ۲۰۴ و حاصل جمع آنها با مجموع
 سابق میشود « ۴۷۷۸۸۸ » که اصل تاریخ هجری است در روز معلوم -
 و چون عدد ایام مابین التاریخین یعنی تفاوت تاریخ هجری و اسکندری

(۱) بنا بر قول دیگر که مبدأ تاریخ جلالی یکشنبه ۵ شعبان
 ۴۶۸ هجری باشد بقانون تحویل تواریخ مطابق میشود با ۱۶ فروردین
 ۴۴۵ ناقصه یزدگردی - و این نتیجه مؤید عقیده الغ بیک است که تفاوت
 قولین به ۱۰۹۷ روز است و بعقیده بیرجندی که تفاوت ۱۰۹۵ روز
 یا سه سال شمسی است مطابق ۱۸ فروردین ۴۴۵ یزدگردی خواهد
 شد و سابقاً هم به این مطلب اشاره کرده‌ایم (ص ۱۷۴).

را بر اصل تاریخ هجری بیفزائیم حاصل میشود « ۸۱۸۵۸۸ » که اصل تاریخ اسکندری است در روز معلوم و چون این عدد بر ۳۶۵ قسمت شود خارج قسمت ۲۲۴۲ و باقیمانده ۲۵۸ در میاید - پس یکی از خارج قسمت کاسته (عوض آن ۳۶۵ بر باقیمانده علاوه و مجموعاً ۶۲۳ میشود) و ۲۲۴۱ را بر چهار قسمت میکنیم خارج قسمت ۵۶۰ و باقیمانده يك میشود - آنگاه ربع حاصل شده را از ۶۲۳ تفریق میکنیم باقی‌ماند (۶۳) - و از این باقی‌ماند ۶۱ (برای تشرین الاول ۳۱ و برای تشرین الاخر ۳۰) کم میکنیم دو باقی‌مانده میماند و لذا میگوئیم روز معین از تاریخ هجری فوق مطابق است با دوم کانون الاول ۲۲۴۲ ناقصه رومی (۱) .

۳ - اگر بخواهیم از اول فروردینماه ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۱ یزدگردی تاریخ هجری معلوم کنیم محاسبه بقرار ذیل خواهد بود :

$۴۷۴۱۳۵ = ۳۶۵ \times ۱۲۹۹$ و یکروز فروردین بر حاصل ضرب افزوده و مجموعاً اصل تاریخ یزدگردی میشود و چون ۳۶۲۴ را که عدد ایام ما بین التاریخین است بر اصل فارسی علاوه کنیم این عدد بدست میاید « ۴۷۷۷۶۰ » که اصل تاریخ هجری در روز معلوم

(۱) در تقویم رقمی ۱۳۰۹ شمسی حاج میرزا احمد منجم باشی شیرازی سوم کانون الاول ثبت شده است و مطابق امتحانیکه از روی مدخل معمول است استخراج ما هم بحسب محاسبه و هم بجدول صحیح است .

است - و چون آنرا بر ۳۵۴ تقسیم کنیم خارج قسمت ۱۳۴۹ و باقیمانده ۲۱۴ میشود - خارج قسمت را تقسیم بر ۳۰ میکنیم خارج ۴ و باقی ۲۹ میشود - عدد کبائس سالهای تامه ۲۹ ده است آنرا با حاصل ضرب ۴۴ در ۱۱ جمع کرده مجموع ۴۹۴ میشود - و چون اینعدد قابل نقصان از باقیمانده اول یعنی ۲۱۴ نیست یکی از خارج قسمت اول بر داشته در عوض ۳۵۴ بر ۲۱۴ میافزاییم و تفریق میکنیم ۷۴ باقیمیمانند ($۷۴ = ۴۹۴ - ۵۶۸$) - سپس از این باقیمانده برای دو ماه محرم و صفر ۵۹ کم میکنیم ۱۵ باقی میماند - وعلیهذا روز معلوم از تاریخ یزدگردی مطابق است با ۱۵ ربیع الاول ۱۳۴۹ ناقصه هجری (۱) .

فائده - ایام مابین التاریخین هجری و عیسوی مطابق ضبط زیج محمد شاهی «۲۲۷۰۱۳» روز و مرفوع آن «احد حب» است و بنا براین مابین التاریخین میلادی و یزدگردی بیچندین روز «۲۳۰۶۳۷» بالغ میشود - و برای تحویل دو تاریخ هجری و عیسوی بیکدیگر باید رجوع بجدول ایام سنین شمسیه زیج مزبور کرد و بقرینه محاسبات سابق هم میتوان راه محاسبه اینچارا بدست آورد .

(۱) امتحان مدخل مؤید صحت این استخراج است و چنانکه قبلا گوشزد کرده ایم این محاسبات بحسب امر اوسط حسابی است و لذا ممکن است بینک روز و دو روز با رویت تفاوت پیدا کند و در تقویم مذکور اول فروردین ۱۳۰۰ یزدگردی مطابق ۱۴ ربیع الاول ۱۳۴۹ هجری ثبت شده است .

نگفته نماند که درزیج محمدشاهی شروع تاریخ عیسوی را از روز سه شنبه و بعد از تولد عیسی بده روز نوشته و ولادت را روز یکشنبه دانسته است. و در بعضی مآخذ دیگر مبدأ این تاریخ را روز یکشنبه و دو روز قبل از تولد عیسی (۴) نوشته اند و تفاوت قولین واضح است والله العالم.

تاریخ جلالی

از جمله تواریخ مشهوره «تاریخ جلالی» یا «ملکشاهی» یا «ملکی» یا فارسی محدث است. وضع این تاریخ بفکر جمعی از منجمین بزرگ ایران در عهد سلطان جلال الدوله معزالدین ملکشاه سلجوقی (۱)

(۱) سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بن جفر بیک بن میکائیل بن سلجوق - بعد از پدر با وجود چند برادر مهتر بسعی وزیر نظام - الملك پادشاه شد - و مدت سلطنتش بیست سال و عمرش ۳۸ سال و لقب او از دارالخلافة سلطان جلال الدوله معزالدین ملکشاه یمن اویز المؤمنین بود و تاریخ جلالی و معزی شاعر بدین القاب بدو منسوبند - در بغداد مریض شد و در شوال ۴۸۵ هجری در گذشت و در اصفهان که دارالملک او بود بمحلّه کران مدفون گشت (تاریخ گزیده).

خلفای عباسی که معاصر ملکشاه بودند یکی القائم بامر الله است (مدت خلافتش ۴۲۲ - ۴۶۷) و دیگری المقتدی بامر الله (مدت خلافت ۴۶۷ - ۴۸۷) - و در تاریخ گزیده عکسی طبع ادوار دبرون وفات قائم را

شده است - و سالها و ماههای این تاریخ بحسب اصل وضع «شمسی حقیقی» و بحساب منجمین و ضبط تقویم «شمسی اصطلاحی» و اسامی ماهها علی‌المشهور همان اسامی ماههای یزدگردی است (۱).

از جمله علل وضع این تاریخ این است که تاریخ یزدگردی مخصوص فارسیان بی کیسه و بهیژک حساب میشد و از این جهت نوروز در یکجا ثابت نمی ماند و همیشه با اول بهار که آغاز سال طبیعی است مطابقت نمیکرد چنانکه در عهد ملکشاه تقریباً با واسطه حوت افتاده بود - لذا خواجه نظام‌الملک وزیر (۲) و سلطان ملکشاه در صدد

بقیه از حاشیه صفحه قبل

در اواسط شعبان سنه سبع و تسعین و اربعمائه ضبط کرده است و گویا این نسخه غلط است.

(۱) علی‌المعروف اسامی ماههای هر دو تاریخ متحد است و بعض امتیاز یکی را بجلالی یا ملکی و دیگری را به یزدگردی یا فارسی مقید کنند ولی خواجه طوسی در سی فصل از بعض استادان فن نقل میکند که برای ماهها و روزها و خمره مسترقه در تاریخ ملکی اسامی مخصوصی وضع شده است مانند ، ماه نو ، ماه نو بهار ، ماه گرما افزا الخ در شهر و آفرین ، فرخ ، فیروز ، الخ در خمره و جشن ساز ، بزم نه ، سرفراز الخ در روزها برای بقیه اسامی رجوع شود به سی فصل خواجه نصیر طوسی در معرفت تقویم .

(۲) ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۴۶۷ مینویسد «و فیها جمع نظام‌الملک و السلطان ملکشاه جماعه من اعیان المنجمین و جماله و

اصلاح تاریخ و بناء رصد جدیدی بر آمدند و برای این کار جمعی از منجمان و ریاضی دانان معروف آن عصر را از قبیل « حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری » شاعر معروف (۱) و « ابوالمظفر

بقیه از حاشیه صفحه قبل

النیروز اول نقطه من الحمل و كان التیروز قبل ذلك عند حلول الشمس نصف الحوت و صار ما فعله السلطان مبدأ التقاویم - و فیما ایضا عمل الرصد للسلطان ملکشاه و اجتمع جماعة من اعیان المنجمین فی عمله منهم عمر بن ابراهیم الخیامی و ابوالمظفر الاسفزاری و میمون بن النجیب الواسطی و غیر هم و خرج علیه من الاموال شیئی عظیم و بقی الرصد الی ان مات السلطان سنة خمس و ثمانین واربعمائه فبطل بعد موته - خواجه نظام الملک در ۱۲ رمضان ۴۸۵ بدست فدائیان اسمعیه در مهته کشته شد و ملکشاه هم در شوال این سال مرد و بقول گزیده سخن نظام الملک که دستار من و تاج تو با هم بسته اندر است آمد و معزی شاعر در حق ایشان گفت : رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر شاه بر نا از پس او رفت در مدام دگر کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار قهر یزدانی بین و عجز سلطانی نگر .

(۱) لقب این شاعر حکیم در غالب کتب عربی (خیامی) با یاء نسبت است و بنوشته آقای فزونی در حواشی چهار مقاله خیام و خیامی هر دو صحیح و صحت هیچکدام باعث بطلان دیگری نیست و اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف زبان عربی و فارسی است .

اسفزاری « (۱) و « میمون بن نجیب واسطی » و « خواجه عبدالرحمن خازنی » و بعضی دیگر از علمای آن عهد (۲) که سرده و مشهورترین آنها همان عمر خیام است دعوت نمودند و بمدد فکر آنان تاریخ جلالی را وضع و رصدی احداث کردند که بنوشته ابن اثیر تا سال ۴۸۵ دایر بوده است .

مبدأ این تاریخ بنا بر آنچه مابین منجمان معروف است (۳)

(۱) در نسخه چاپی تاریخ ابوالفدا که نزد من فعلا موجود و متعلق بکتابخانه دولتی تبریز است « ابوالعزیز اسفرائینی » نوشته شده است و محتمل است که غلطی در چاپ رخ داده باشد - نظامی عروضی در چهار مقاله از این شخص به « خواجه امام مظفر اسفزاری » تعبیر و مصاحبت او را در کوی برده فروشان باخ با خواجه امام عمر خیامی تصریح کرده است .

(۲) هاید ابوالفتح خازن که دائرة المعارف بستانی او را واضع زیج سنجرى نوشته است (در صورتیکه اشتباهی در اسم نکرده باشد) هم داخل این جماعت بوده است والله العالم - و مأخذ ما که « خواجه عبدالرحمن خازنی » را از مؤلفین زیج ملکشاهی و مصاحبین تاریخ جلالی شمرده ایم شرح زیج بیرجندی و بعضی کتب دیگر این فن است .

(۳) چنانکه سابق نوشتیم اصلاح تاریخ جلالی را ابن اثیر و بعضی دیگر از مورخین که شاید مدرکشان همان نوشته ابن اثیر باشد در ذیل وقایع سال ۴۶۷ هجری نوشته اند - و در زیج السخ بیک مینویسد « مبدأ تاریخ ملکی نزد بعضی یکشنبه پنجم شعبان سنه ۴۶۸ هجری و

روز جمعه دهم ماه رمضان ۴۷۱ هجری مطابق ۱۵ اذار ۱۳۹۰ رومی و سال ۱۰۷۸ میلادی و هجده روز گذشته از فروردینماه قدیم ۴۴۸ یزدگردی بوده است . و شماره ماه و سال را روی حساب شمسی حقیقی یا بروج اثنا عشری گرفته اول فروردینماه که آغاز سال است یا «نوروز سلطانی» را موقع نجومی تحویل آفتاب بیرج حمل (نقطه گاما) و همچنان باقی ماهها را مطابق سائر بروج دوازده گانه قرار دادند و در حقیقت اسامی بروج را بفروردین، اردیبهشت، الخ تبدیل و سال را بقصود چهار گانه طبیعی (بهار، تابستان، پاییز، زمستان) تقسیم کردند - بنا براین اول سال روزی است که آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه اول حمل بود مشروط بر اینکه در نصف النهار روز قبل در حوت باشد (۱) - و چون تحویل آفتاب بیرج حمل در آنوقت مصادف با ۱۸ فروردینماه

بقیه از حاشیه صفحه قبل

نزد بعض دیگر جمعه ۱۰ رمضان ۴۷۱ هجری است چنانکه تفاوت ۱۰۹۷ روز باشد و سبب اختلاف مارا معلوم نیست و چون رای دوم مشهور تر بود ما نیز بر آن رفتیم - «خواجه طوسی هم در زیج خانانی همان قول مشهور مابین منجمین را اختیار کرده است. - ماعیالہ در اینجا بتل احوال قناعت کرده تحقیق را بتهیه مدارک و وقت وسیعتری محول میسازیم (۱) اشتراط بعثت آنستکه در این موقع آفتاب بحسب سیر ظاهر بعلی الحركه است و لذا ممکن است در دو نصف النهار متوالی در اول حمل باشد .

بزد کردی بوده است هجده روز کیسه کرده اول سال را مطابق اول حمل شمردند و از این جهت ما بین منجمان معروف شده است که مبدأ تاریخ جلالی « کیسه ملکشاهی » میباشد.

ایام و مواقع معروفه این تاریخ غالباً با سکه عموماً طیبی و تابع سیر آفتاب است چنانکه نقطه اعتدال ربیعی یا اول حمل مبدأ بهار یا « نوروز جلالی » است و نقطه اعتدال خریفی اول پائیز و نقطه انقلاب صیفی اول تابستان و نقطه انقلاب شتوی مبدأ زمستان میشود (۱).

چنانکه معلوم شد این تاریخ بحسب وضع اصلی که باذکر خيام و همدستان او ایجاد شده بود بهیچوجه محتاج بکیسه و جمع و جبر کسور نیست ولیکن تقویم نیکاران و بقول بعضی جمهور که خواسته اند اول هر ورقی از تقویم او ماهی باشد و ایام و اوراق مختلف نشود بالاخره منجمان و محاسبان برای نظم و ترتیب تقاویم و محاسبات خودشان چنین قرار دادند که هر ماه را ۳۰ روز و خمسسه مسترقه را در آخر اسفند اضافه کنند و هر چهار سال یا پنجسال یکروز کیسه کرده و بر آخر اسفند ماه بیفزایند یعنی هر ۴ سال یکبار سال را ۳۶۶ روز حساب کنند و پس از تکرار این کار ۶ یا ۷

(۱) اول چله بزرگ تابستان مدار رأس سرطان و اول چله کوچک تابستان دهم اسد و اول چله بزرگ زمستان مدار رأس الجدی و اول چله کوچک زمستان ۱۲ دلو - و « امتزاج الفصلین » پانزدهم جوزا و سنبله و قوس و حوت است.



بار دفعه هفتم با هشتم بجای چهار سال در پنج سال یکروز کیسه کنند
مثلا اگر از ابتداء عمل تا سال ۲۸ هفت مرتبه کیسه رباعی
گرفته اند یکمرتبه کیسه خماسی گیرند و بجای سال ۳۲ سال ۳۳
را ۳۶۶ روز بشمرند و گاهی شش بار کیسه رباعی و یک کیسه
خماسی اتفاق می افتد و از این جهت در زیجات نوشته اند که «چون
۶ بار یا ۷ بار چهار سال کیسه کنند یکبار کیسه به پنج
سال افتد» (۱).

(۱) بیرجندی در شرح زیج میگوید باستقراء معلوم شود که
کبائس رباعیه متتالیه در کدام زمان ۶ و در کدام ۷ خواهد
بود. ما محض توضیح مطالب دورصد ایلیخانی و سمرقند را در مدت سال شمسی حقیقی
مأخذ قرار داده میگوئیم: مقدار کسر در یکسال شمسی حقیقی
مطابق رصد ایلیخانی ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه است «مط» و
بحسب رصد سمرقند ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ ثانیه و
۴۸ رابعه «مط»؛ مح - و این کسر در مدت ۳۳ سال
شمسی بحساب رصد ایلیخانی ۸ شبانه روز میشود به دقیقه کمتر و
بحساب رصد سمرقند ۸ شبانه روز میشود و پنج دقیقه و کسری «م
یه کو کد» - و تفاوت میان آنها در این مدت ۸ دقیقه و ربع میشود
تقریبا - پس در مدت ۳۳ سال شمسی هشت کیسه خواهد شد هفت
رباعی و یک خماسی - و چون بحسب رصد ایلیخانی ۳ دقیقه از ۸
روز کمتر است در سنوات متطاووله دقایق مساوی کسر سال یعنی ربع
روز تقریبا خواهد شد و در این موقع بالضروره کسر زائد در یکسال

سال جلالی بطریق محاسبه فوق سال معمولی و شمسی اصطلاحی است و معذک از تمام تقاویم معموله دنیا که شماره ماه و سال را شمسی متعارفی میگیرند بشمسی حقیقی نزدیکتر است.

برای تحویل این تاریخ بتواریخ سه کانه مذکور و بالعکس علاوه بر اعمالی که در قانون تحویل تواریخ سه کانه بیکدیگر سبق ذکر یافته است باید جدول مخصوص « ایام سالهای تامه ماسکی » را که در بعض زیجات مانند زیج الخ بیک رسم شده است در نظر داشت تا مطلوب بطور تحقیق بدست بیاید. - عجلاله محض اینکه شخص محاسب بتقریب راهی بنقل و استخراج تواریخ داشته باشد ایام ما -

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بان نقصانات که قریب ربع شده منجر شود و ۶ کیسه رباعی متتالی واقع شود و بعد از آن کیسه خماسی. - نیشابوری در شرح زیج خانی مینویسد سال شمسی حقیقی برصدد مختار (شش مدلب) و کسر زائد ۲۸ ثانیه از ربع کمتر است و این کسر بعد از ۴ سال یک دقیقه و ۵۲ ثانیه میشود و چون ۸ بار کیسه چهار ساله گیرند هشت برابر این مقدار یعنی ۱۴۰۰ دقیقه و ۵۶ ثانیه باشد و این بیشتر از کسور یکساله یعنی « مدلب » است پس در سال بعد کسر زائد بر ۳۶۵ روز جا بر این مقدار شود و ۲۴ ثانیه باقی ماند پس کسور این سال گوئی نبوده است آنگاه بچهار سال دیگر کیسه شود و بعد از آنکه هشت بار در چهار سال کیسه شد در آخر کیس هشتم یکسال بجهت تفاوتها محسوب دارند و نوبت کیس بعد از ۵ سال اتفاق افتد.

بین التاریخین را موافق تاریخ الخ بیک در اینجا مینویسیم:
 تاریخ رومی اسکندری بر تاریخ مائگی مقدم است به چندین
 روز « ۵۰۷۴۹۷ » و چون مرفوع کنند چنین باشد « ب » تاریخ
 « - و تاریخ عربی بر آن مقدم است به « ۱۶۶۷۹۷ » روز و
 مرفوعش چنین است « مویط نر » - و تاریخ یزدگردی بر آن مقدم
 است به چندین روز « ۱۶۳۱۷۳ » و چون مرفوع کنند چنین باشد
 « مویط لاج » (۱).

(۱) بعضی منجمین طریقی تبدیل تاریخ جلای را بتاریخ بخت نصر از راه تبدیل بتاریخ
 یزدگردی معین کرده اند و معتقدند که تاریخ بخت نصر در قدیم مانند
 تاریخ یزدگردی بوده و بر یزدگردی مقدم است به ۲۳۷۹ سال
 تمام و مالانوس در رومیة رصد بشارکان نوشته را در ۸۴۵ بخت
 نصری استخراج نموده و بطلمیوس آنرا باضافه ۲۵ دقیقه بزمین
 خود نقل کرده است بنا براین که نصیب هر ۶۶ سال یکدرجه باشد
 و مطابق آنچه بعضی محققین از ارباب نجوم زاجع بجدول کواکب
 مرصوده مجسطی نوشته اند و از خواجه طوسی نقل شده است:
 بطلمیوس قلوذی ریاضی مواقع کواکب را در ابتدای سلطنت « انطون
 نیاس » در سال ۸۸۵ بخت نصری استخراج و در جدول ثبت کرده
 است و عالی المعروف مبدأ تاریخ « بخت نصری » را « قطبی قدیم » جلوس
 بخت نصر است در سال ۱۳۶۹ قبل از هجرت (دو تاریخ ابوالفداء
 مینویسد بین الهجرة و بین ابتداء ملك بختنصر الف و ثلاثه و تسع

اعتذار

مقصود اصلی ما از این تألیف ناچیز تاریخ ادبیات ایران و در این قسمت که عجلاله مشغول نگارش آن هستیم خصوصیات دلی و ادبی ایرانیان بعد از اسلام تا سال ۱۳۲ هجری اعنی انقراض دولت بنی امیه و تشکیل

بقیه از حاشیه صفحه قبل

و ستون سنة ليس فيه خلاف) و اول سال ایشان بیست و نهم ماه آب رومی است و اسامی ماههای آن با تاریخ «قبطی جدید» متحد میباشد اما تاریخ «قبطی جدید» بنا بر آنچه بعضی نوشته اند مبدأ آن سفر کردن عبده اصنام و قاطیانوس است از شهر رومیه الکبری برای تسخیر اسکندریه و مصر و سال آنها شمسی اصطلاحی و اسامی ماهها باین قرار است

توت ، یابه ، تور ، کیهک ، طوبه ، امشیر ، برمهات . برموده ، بختس ، بونه ، ابیب ، مسری - و اول ماه «توت» مطابق درجه شانزدهم سنبله است و ختمه مسترقه را در آخر ماه «مسری» زیاد میکنند و هر ماه را سی و سنوات کبیسه را ۳۶۶ روز حساب کنند و ابن العبری در تاریخ مختصر الدول ص ۷۳ در ذیل سلطنت بخت نصر مینویسد «واسمه بالسریانیة نبوخذ نصر اعنی عطارذینطق و انما سمی بذلك لانه نطق بالعلوم والاداب المنسوبة الی عطارذ» و در حاشیه همین کتاب مینویسد و اصل الاسم نبو (و هو عطارذ) . کهر . نصر . فیکون لمعنی نبو نصر من الکدر «

دوات عباسی بوده است و بدین مناسبت وضع تاریخ یزدگردی و هجری قمری را که بعقیده ما یکی از آثار و نمونه‌های بزرگ قریحه‌عامی و تمدنی ایرانیان در آن عصر شمرده میشود در این جزء از کتاب گوشزد نمودیم - و چون منظور حقیقی نشان دادن روح عامی و ادبی است و بی بردن باین مقصد کاملاً منوط و مربوط باحاطه بر آداب و عادات و درجه تمدن و بالاخره حقایق روحیه و اخلاق ملی است که در آثار علمی و ادبی آنان بخوبی لایح و آشکار دیده میشود؛ ایام و مواقع معروفه این دو تاریخ را که تا حدی نماینده عقاید و سنجایی مذهب و آداب ملی و نژادی ایرانیان است تاجائی که زیاد از اصل مقصود دور نیفتیم تعداد کردیم و بحکم «الاصول تجذب الفروع» توضیحاتی چند بر اصل مطالب در متن یا حاشیه افزوده شد و معتزفیم که اچنانا فرع بر اصل چربیده است .

هرچند در این زمینه یاد داشته‌ای بسیار از دیر زمانی تا کنون گرد آورده بودیم ولی تمام آنچه در نظر داشتیم در این جزء از کتاب طبع شود اصلاً و فرعاً متجاوز از شانزده صفحه نمیشد - در اثناء طبع این قسمت صفحاتی چند از آن چه مطالعه برای تصحیح فرستاده و متعلق بتاریخ یزدگردی بود بنظر یکی از دوستان ارجمند و دانش پژوهان خردمند که لطف پاک و مودت پیراسته از آلائش مایه خوشبختی و افتخار و پاس خاطر مهر مائرش فرض ذمه این ذره بیمقدار است رسید و بانظر خطا پوش و حسن قبول بعین الرضا بر آنها بدید - درین صحبت

از نیت من که مخصوصاً در این باب اجتناب از اطباء و رعایت اختصار
 در بیمه «الغیر» من الا کثارت را نیت شد آگاهی یافت و نسبتاً حدس زدن و نظر
 مخصوصی که می‌دادند مرا از اجراء این نیت منصرف و تشویق و تحریض
 بر تذیل می‌بخش نمود و گفت اکنون که در این بیعت وارد گشته و مطالبی را
 در خاطر آماده ساخته‌ای، همان بهتر است که ردای من را از دوست و رفیق
 نگذاری بول تا آنجمله که «مبانیست با مقتضای ندارد» مطالبه را بنگارم، چه
 «فی الناحیه آفت» و همه روایت می‌باید مطالبه را در اجتهاد دست نمی‌دهد
 تا بقوله «ما» تا این پنج را بخواند که «ما» همین قتیله اش سزا و روغن زود تر
 همین می‌گویم و با آنکه فردا بخواهد گذشت زنده تا به کمالی می‌گذرد این نام نگشت
 و همه این بند را موافقت او را عین مضامین دانستند و با داشته‌های متفرق را
 جمع کردم تا رساله ای شد و باز خیلی از قسمتها را که بود بیکجایه از
 مطلوب و موجب اطاله بعمل دیدم حذف کردم، و باقی را بطبع دادم
 و انشاء الله اگر توفیق رفیق باشد کتاب جداگانه ای در موضوع اصل
 تقویم و تاریخ پیدایش آن و تقاویم معموله دنیا و مآخذ و طرق محاسبه
 و تطبیق آنها با یکدیگر منتشر خواهم ساخت و شاید بعد ها در متن با حاشیه
 اشاره ببعض تواریخ بشود
 و سبب ذکر تاریخ جلالی در اینجا با وجود اینکه بایستی در عهد
 سلاجقه از آن یاد کنیم محض مناسبت مقام بوده است
 تاریخی که محض اینکه بخواننده این کتاب برای اطاله کلام و خروج از موضوع
 لب تباعدهم نیکو نماند مگذرت غوامضهم «تاریخ» و لا تعجل للوهم صاحباً لعل
 عزیز او انست تقویم «تاریخ» و لا تعجل للوهم صاحباً لعل
 صاحبان این کتاب را از این مناسبت مناسبت و شوق بعضی از این

معذلك از بن دندان و صمیم قلب اذعان دارم که در این مورد علاوه بر تعویلات پائیل که در غالب موارد داشته‌ام تا حدی از موضوع بر کنار افتاده بفروع زائد بر اصل پرداخته‌ام.

زبان فارسی

راجم بـمـوضـوع زبان فارسی بعد از اسلام و خصوصیات و تطوراتی که بعد از انقراض دولت ساسانی تا کنون بر آن وارد شده است؛ هنوز تحقیقات محققان بجائی نرسیده است که ما را قانع و کاملاً بتمام جزئیات آشنا و محیط سازد و بعقیده ما این موضوع خود بتهائی در تاریخ ادبیات ایران درخور آنست که افکار اهل تحقیق و کنجکاوان دقیق را متوجه و نه تنها يك مقاله و دو مقاله بلکه چندین کتاب و رساله را مخصوص بخود نماید. و بحث در تمام شعب زبان فارسی و لغات مختلفه و قواعد صرف و نحو و ارتباط آنها بایکدیگر و مبدأ اشتقاق و اصل تکون و توالد و تناسل و احوالی که در هر عصر پیدا کرده است و بالاخره تمام خصوصیات و جزئیاتی که در زبان شناسی لازم است کاری بس صعب و پر مشقت و در عین حال در کمال اهمیت است. ما بقدر وسع و مناسبت مقام آنچه خود احتمال داده و حدس میزنیم یا از مسطورات دیگران التقاط و تتبع کرده‌ایم اولاد اینجا

۸۷۲ ر. م. ه. ۱۳۵۱ خ. ۱۳۵۱ (۱)

بطور عموم و بعنوان مقدمه مینویسیم و سپس مختصات هر دو، در عصری را بموقع خود در فصول جدا گانه بیان میکنیم

راجع باصل زبان فارسی قبل از اسلام و پاره‌ای از شعب مختلفه آن در جلد اول چیزی نوشتیم و گفتیم که السنه اصلیه فارسی پیش از اسلام یعنی زبانائی که هر کدام در نوبت خود در دوره‌ای رسمیت داشته‌اند تا آنجا که ما اطلاع پیدا کرده‌ایم عبارت بوده است از چهار «زبان فارسی قدیم» که آثار آن در کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود - و «زبان آوستائی» که کتاب مقدس آوستا بدان نوشته شده و بقول بعضی «محققاً معلوم نیست که این زبان معقول کدام نسبت ازاهالی ایران بوده ولی ظن قوی این است که مادها باین زبان تکلم میکردند» (۱) و «زبان پهلوی شمالی یا اشکانی» که در عهد اشکانیان معمول بوده - و «زبان پهلوی جنوبی یا ساسانی» که در عصر ساسانیان معمول و کتیبه‌های پادشاهان ساسانی بدان نوشته شده است - و همین زبان در موقع ظهور اسلام و غلبه اعراب زبان رسمی و رایج ایرانیان خاصه مردم عراق عجم و فارس و خراسان بوده است.

نمی‌توان گفت که در هر عصری در سر تا سر ایالات و ولایات مملکت پهنای ایران فقط زبان واحدی بدون هیچگونه اختلاف حتی اختلاف لهجه حکمفرما بوده است بلکه ناچار شعب فرعیه هم داشته و شاید اختلاف بعض اهالی با هم بعدی بوده است که زبان

(۱) تاریخ ایران مشیر الدوله ص ۲۷۸.

یکدیگر را خوب نمی فهمیده اند - و اثر اختلاف محیط و سایر عوامل موثره هیچگاه نگذاشته است که زبان عموم اهالی و طبقات در تمام بلاد و قری و قصبات دور و نزدیک يك مملکت وسیع از اول تا آخر بر يك نهج بدون هیچگونه اختلاف و تغییری ثابت و برقرار بماند - دلیلش همین اختلاف فاحشی است که امروزه در زبان و لهجه بومیان اهالی فارسی زبان مملکت خودمان می بینیم گذشته از آنها که عیال اهالی ممالک دیگرند با اینکه تمام شعب زبان فارسی قطعاً از يك ریشه جدا گشته و از يك مبدأ مشتق شده اند .

پس معلوم میشود که پیش از اسلام علاوه بر السنه معروفه که هر کدام در يك عصر رائج و متداول بوده است زبانهای فرعی دیگر نیز وجود داشته که باریشه اصلی زبان پارسی بینونت تامه نداشته و عموماً شاخه های يك اصل و فرزندان یکمادر بوده اند . و شاید زبانهای: خوزی ، سغدی ، هروی ، زاوئی ، سگزی که بعقده برخی از فرهنگ نویسان و مورخین و ادبای قدیم از قبیل ابن مقفع و ابن الندیم و غیره جزء السنه ایرانیان قدیم است از همین تمیل یعنی داخل شعب فرعیه زبان فارسی باشند - و السنه ذیل را یکنفر از نویسندگان متأخر (۲) تعداد کرده و بعقیده او در زمان اردشیر دراز دست انجمنی تشکیل و از مجموع آنها يك زبان عمومی یعنی زبان « دری » برای دربار پادشاهی انتخاب و همه کس مجبور شد که عراض خود را بدان زبان بگویند یا بنویسند:

(۲) آئینه اسکندری ص ۳۲۷ و المهدیه علیه .

« پهلوی ، سغدی ، خوزی ، مدی ، زاوولی ، گیلی ،
 رازی ، نایینی ، لوری ، کزی ، لکی ، رشتی ، بلوچی ،
 اوغانی ، بازآوری ، کردی ، ارمنی ، انجاری ، سندی ، پنجابی ،
 بستانی ، زندی ، ایلی ، اورارتی ، کرجی ، باکتری ،
 سمنگانی ، لاری ، منوشانی ، استخری » .

و اما در خصوص « زبان دری » چنانکه سابقاً گفته ایم عقیده
 ما این است که زبان مخصوص لغات و اصطلاحات ممتازی در قبال تمام السنه متداوله
 فارسی نمی باشد بلکه همان زبان فصیح و قلمی و درسی است که تحریرات
 و شیکستگی های زبان لفظی و مکالمه را نداشته باشد مانند نظم و نثر
 فصیحی که بعد از اسلام تا کنون مابین شعرا و مترسین ما معمول
 است و هر کسی از روی آن میخواند و مینویسد هر چند با زبان
 مجادله و محاوره اش کاملاً تفاوت داشته باشد . - چیزی که هست
 این است که از مابین شعب پراکنده زبانهای لفظی فارسی از همه نزدیکتر
 بزبان فصیح قلمی یا دری « زبان سغدی یا ماوراءالنهری » است که عمده در
 حدود خراسان و ماوراءالنهر معمول بوده و هنوز هم نمونه آن مابین
 بعض روستائیان خراسان و مرو حالیه و همچنین در نواحی سمرقند
 و بخارا و بلخ و بعض حدود افغانستان یافت میشود چنانکه نمونه
 زبان پهلوی در میان پاره ای از دهاتیان فارسی زبان زنجان و عراق
 و اصفهان و ری و همدان - و اگر بخواهیم زبانی نزدیک
 یا مادر زبان ادبیات قرون سوم و چهارم و پنجم ایران را پیدا کنیم

و همچنین از طرف دیگر اگر بنا باشد که به نژاد زبان پهلوی راهی بیاییم؛ باید بتواهی مذکور رجوع نمائیم.

بعد از این مقدمات میخواهیم بدانیم که عموماً زبان فارسی بعد از اسلام در چه حال بوده و تدریجاً به چه صورتی در آمده است - و در این مبحث لازم است بدو قسمت متوجه باشیم: یکی زبان معمولی یا «ثر محادثه» و دیگر زبان ادبی یا «نظام و نثر کتابی» - و غالباً این دو جهت را بیکدیگر مخلوط کرده اند.

زبان لفظی

بعد از اسلام بطور عموم

اما زبان رسمی لفظی - بدیهی است که ظهور اسلام و غلبه اعراب هر چند بتدریج در تمام اخلاق و عقاید و علوم و آداب ایرانیان تاثیر کرد ولی بمحض استیلا بکمربته ریشه زبان فارسی را از بن برنکند و معقول نیست که ایرانیان در مقابل سورت عرب بالمره كنك و لال كشته و قریب يك یا دو قرن كودك لب از این نشسته یا حیوان زبان بسته باشند یا عربی دست و پا شه كشته بیافتند و بمحض طلوع دولت صفاری از سیستان بکمربته زبان تازه ای لب كشوده بلبل دستان سنج فارسی بشوند - بلکه عیناً با همان زبان شیرین فارسی و با همان لهجه های مختلف که در عصر ساسانیان

تکلم میکرده‌اند بعد از اسلام نیز سخن می‌گفته و تادیه مراد
مینموده‌اند و آنان که بهلوی سخن میرانده‌اند مانند اهالی ری،
فارس، همدان، زنکان، اصفهان، آذربایجان و غیره باز هم بهمان
زبان گفتگو میکرده‌اند و همچنین اهالی خراسان و ماوراءالنهر
و غیره نسبت بزبان سغدی.

بالجمله تمام اقسام و فروع متداولهٔ زبان فارسی در عصر ساسانیان
از ظهور اسلام بیحد بدون فاصله و تراخی عیناً در نواحی و اصقاع
ایران معمول بوده و اهالی با همان لهجه و لغات و اصطلاحات سابق
با یگدیگد صحبت میکرده‌اند. نهایت امر اینکه از آن تاریخ بیحد
تدریجاً و بمرور زمان و در اثر دیانت اسلام و تجدد در عقاید
و علوم آداب و اختلاط و آمیزش ایرانیان با عرب و مال دیگر
و بالجمله در تحت تأثیر عوامی که منشأ تغییر و تحریف زبان
میشود؛ تبدلات و اختلافات گوناگون در السنه فارسی راه پیدا
کرده و اشکالی بخود گرفته تا بحالت فعلی رسیده است.

نظر باینکه در عهد ساسانیان زبان بهلوی زبان رائج معمولی
و کتابی بوده است بعد از اسلام نیز همین زبان زبان اصلی و رسمی
ایرانیان شناخته شده و اغلب نزدیک بهتمام اهالی آنرا میدانسته و
خاصه در مواقع رسمی با آن گفتگو میکرده‌اند (نظیر زبان را از
امروزی نسبت با اهالی مختلف ایران).

زبان سغدی که معمول به خراسان و ماوراءالنهر و چنانکه گفتیم

همه شعب السنه فارسی بزبان دری نزدیکتر بوده است در قرن اول اسلام در ردیف سایر شعب تحت الشعاع زبان بهلوی بود و در حوزه مسلمین و دولت عرب معروفیت نداشت - و لیکن از اوایل قرن دوم هجری یعنی از آنوقت که «زیاد» اولین دعاة بنی عباس در سنه ۱۰۹ هـ در زمان هشام بن عبدالملك بخراسان رفت (۱) و در مرو اقامت نمود و جهاتی که بعدها تدریجاً پیش آمد مثل رقتن «عمار بن یزید» در سال ۱۱۸ هـ بخراسان برای دعوت مردم بطرف «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» و اطاعت مردم (۲) و قیام ابو مسلم (۳) در خراسان در سنه ۱۲۹ هـ

(۱) در تاریخ مختصر الدول ص ۲۰۱ میگوید بعضی گفته اند اول کسی که از دعاة بنی العباس در سنه ۱۰۹ هـ بخراسان رفت «زیاد» است زیرا یام حکومت «اسد» و او را امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب فرستاد و باو سفارش کرد که از شخص «غالب» نامی که در نیشابور است خیلی احتیاط کند زیرا غالب در محبت آل فاطمه افراط داشت - زیاد وارد خراسان شد و مردم را دعوت به بنی عباس و مظلالم بنی امیه را کوشزد میکرد و در خصوص فضیلت آل علی و آل عباس غالباً با غالب مناظره داشت و بالاخره «اسد» او را با ده نفر از مردمان کوفه بقتل رسانید .

(۲) ابن العبری مینویسد «و فی سنة ثمانی عشرة و مائه توجه عمار بن یزید الی خراسان و دعا الی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس فاطاعه الناس و تسمى بخدش و اظهر دین انخرمیه و رخص لبعضهم فی نساء بعض و قال لهم : انه لا صوم و لا صلاة و لا حج . و ان تاویل الصوم

و تشکیل دولت بنی عباس بدست رجال ایران خلاصه خراسانیان - و دادن هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) ولایت عهد خراسان را در سال ۱۸۳ هـ بمأمون که مادرش ام ولد خراسانیه و بنوشته ابن عبری مسماة به (مراجل) بوده است - و تربیت یافتن مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸) که بزرگترین مروج و محیی علوم و آداب مسلمین است در خراسان - و پاره از موجبات و عال دیگر که بر اهل تاریخ پوشیده نیست ؛ اندک اندک خراسانیان در دربار اسلام و مابین مسلمین معروفیت پیدا کردند و بالطبع زبان فارسی که در حدود شرقی ایران و مابین خراسانیان معمول بود شهرتی یافت و دربار خلافت اسلام و مسلمین با آن زبان آشنا شدند و بالجمله خراسانیان و زبان آنان در نظر خلفا و رجال دولت اعتبار تازه ای یافت و مورد توجه و عنایت مخصوص گردید و همین امر باعث شد که سایر مسلمین هم بیش از پیش توجهی بناحیه مشرق ایران داشته باشند و از روی

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ان یصام عن ذکر الامام فلا یباح باسمه و الصلاة والدعاء له* والحج
فالقصد الیه .

(۳) در حواشی تاریخ مختصر الدول مینویسد « قبل ان ابا مسلم
حر من ولد بزرجمهر و انه ولد باصبهان و نشا بالكوفة فاتصل بابراهیم الامام
فقیر اسمه و کناء بابی مسلم » بعد ها شرح احوال ابو مسلم را مفصلا
خواهیم نوشت .

سر مشق دولت کار کنند زیرا گذشته از اینکه در هر عصری ملت مغلوب تابع عادات و آداب ملت غالب میشود میدانیم که نظردر بار و مرکز حکومت مقتدره در ترقی یا تنزل هر چیزی بی اندازه دخیل است و در انموقع خود ایرانیان مانند زمان پیش دربار سلطنت مستقلی نداشتند که تابع آداب و عادات آن باشند بلکه تمام چشمشان بدست امرا و حکام عرب و سر تا پا نظرشان متوجه بسمت مرکز خلافت بوده و در آن وقت مرکز خلافت اسلامی مرکز حکومت مطلقه تمام ممالک اسلامی و کافه طبقات مسلمین شناخته میشد و اطاعت آن بر همه کس واجب و مسلم بود و عموم ملل مسلم طالب تقرب به خلفا و رجال دولت بودند و اعمال و اخلاق آنانرا در پسند و ناپسند خواه و نا خواه تقلید میکردند و سر مشق خود قرار میدادند و محملاً آنچه در نظر خلفا و دربار خلافت اهمیت داشت بالطبع نزد طبقات دیگر نیز اعتبار و اهمیت پیدا میکرد.

باری خراسانیان زودتر از همه ایرانیان مابین مساوین بر شناس شدند و از این رهگذر زمینه خوبی برای رواج زبان آنان فراهم گشت و تدریجاً میخواست زبان پهلوی اعتبار اول خود را از دست بدهد. - باین مقدمات ضمیمه شد تشکیل چند دولت مقتدر در نواحی شرقی ایران از اواسط قرن سوم هجری ببعد از قبیل دولت صفاری در سیستان بسال ۲۵۳ بدست یعقوب بن لیث (متوفی ۱۹ شوال ۲۶۵ بمرض قولنج در جندی شاپور) و دولت سامانی در ماوراءالنهر

بسال ۲۷۹ بهمت اسماعیل سامانی (متوفی در سن ۲۹۰) که مرکز حکومتشان بخارا بود و تمام معنی دربار ایرانی تشکیل داده بودند و بالاخره دولت غزنویان از سال ۳۶۶ در غزنین - و عمودا این چند سلسله از سلاطین پیش از همه مروج زبان فارسی بودند و قطعی است که در سایه قدرت آنان و تمرکز حکومت ایرانی در سیستان و بخارا و غزنین کار زبان پهلوی یکسر گشت یعنی عمودا محتاج شدند که زبان سغدی را زبان رسمی اتخاذ کنند و روز بروز بر رواج آن افزوده شد و از قرن سوم بعد بالجره زبان پهلوی تحت الشعاع زبان خراسان و ماوراءالنهر گشت و روز بروز از وسعت و عمومیت آن کاسته شد و رفته رفته از شهرها قدم بیرون نهاده مانند سایر شعب غیر معروف زبان فارسی در پارهای از دهات و قهبات مانند بعضی قرای همدان و خمسه و اصفهان و تهران و قهستان و سمنان جایگزین گردید که هنوز اثر آن باقی است و روستائیان با آن سخن میگویند - ولی تا حدود قرن پنجم هجری در ایران - خاصه در نواحی طبرستان زبان پهلوی هنوز ما بین فضلا و دانشمندان مخصوصا علمای زردشتی و مؤبدان و هیربدان دائر بوده و دانستن آن جزء فضایل و مزایای علمی اشخاص محسوب میشده است (رجوع به جلد اول صفحه ۲۱۰) - و غالب کتب که از پهلوی به عربی ترجمه شده است مطابق فحوای قول الفهرست در قرن چهارم هجری اصل و ترجمه آنها غالبا در دست و مورد استفاده بوده است.

پوشیده نماند که رواج و بالاخره تعمیم زبان خراسان و ماوراءالنهر نه فقط در سبب نهضت‌های سیاسی خراسانیان و قدرت آل لیت و سامان وجود گرفته است بلکه از علل خیلی مهم این امران بوده است که مخصوصاً از عهد صفاریان بعد عموم شعرا و مترسلین بزرگ بلغت دری شعر گفته و کتاب تألیف کرده و آنرا زبان فصیح ادبی قرار داده اند و چندان اعتنائی بزبان پهلوی نداشته اند و اتخاذ شیوه جدید و ترك سبك قدیم از شعرا و نویسندگان دیگران و از زبان ادبی بزبان محاوره هم سرایت کرده و شاقبت کار بجائی کشیده است که زبان پهلوی در نظر ادبای ایران هم موهون شده بوده و مخصوصاً توصیه میکرده اند که از استعمال لغات پهلوی در نظم و نثر اجتناب باید کرد و غالباً اشعار پهلوی را داخل شعر حساب نمی نموده اند چنانکه صاحب المصمم در چند جا تصریحاً و تلویحاً مستی و عدم فصاحت لغات پهلوی و «فهلویات» را کوشزد کرده است.

خلاصه کلام آنکه بعد از اسلام همان شعب زبان فارسی که در محاورات باختلاف نواحی در مملکت ایران وجود داشته است باز معمول بوده نهایت امر آنکه زبان پهلوی از همه بیشتر رواج داشته و تقریباً زبان رسمی فارسیان محسوب میشده است. این حال تا حدود قرن سوم هجری امتداد داشته و از آن تاریخ بعد زبان اهالی خراسان و ماوراءالنهر یعنی زبان سغدی که نزدیک بزبان دری است چنانشین زبان پهلوی و تدریجاً تمام شعب فارسی را زیر دست ساخته و



بالاخره از عمومیت انداخته است و تنها آثار آنها با اختلافی که لازمه مرور زمان و تبدلات در امور حیاتی و علمی و صنعتی و سیاسی و تجاری و غیره است در بعض بلاد و قری و قصبات و ایلات و عشائر باقی مانده است و شعب زبان فارسی امروزی که در نواحی مختلفه متداول میباشد از قبیل : لری، گیللی، بلوچی، کردی، حسن آبادی، گزی، یهودی ایرانی، لاری، سیوندی، سمنانی، کاشی، فطنزی، گبری، تاتی و طالشی، سدهی، پشتو، (یانچتو) در افغانستان، بخاری (یاتاجیکی) در آسیای وسطی، همچنین زبانهای یغنوبی، و خان، هروی، شغان (۴) که در پامیر و ترکستان افغان و روس پراکنده است

(۴) نمونه اشعار زبان گزی « بکلاله های زلفت صنما قسم خرا نه که اگر دقیقه موترا ندونان مرانه » و « ای لوانت پژمرته دکه یا قوتی ملکوتی ورامت تومی لاهوتی » - و از زبان سدهی که نزدیک بزبان یهودیهای ایران است « اگر کوخومونی مسکین نشستنت عارو بشه روراز وبنه همنشین گل خارو » و در مرانی گفته اند « سکینه بزوات خو بووی از تشنگی مرانه حالا شانه کیه عمو عباسم نیا قاطی او آرانه » و « رقیه بزوات خو برای دادا بوره مشه بمیدان خوخت بهربونت بشه دادا بوره مشه بمیدان » و از زبان لاری « اگر تنش اخنن خواهوملیسک کلش که آنچه خواسته آن بوی بنوش نبی » - و از اشعار لری « دونی ز چه سرنزیده افتو یارم نورستاده ازخو ماوادل تنک تی توآیم تو بانک زنی که هی کره رو دونی دل

ودو زبان طخاری و ختی (یا ایرانی شرقی) که اخیراً آناری
از آنها در آسیای وسطی پیدا شده و یکی بالسنه اروپائی و دیگری

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ما بزلف تو کید مسکین که چو مرغ جا کرد شو ابروی کج
تو ور همه خلق دادم مونسشان که هومه نو یارا تو کلک بوند
ترسم از بسکه کر یوم میبرد او جان و راب میرسد خدایا تاور
لب دلبرم رسد او سیار چو چشم بار بیمار آویده مدام میخورد تو
- و نیز منسوب به (صالحای شبستری) است « ای کرم قامت موزون
رخ زیبایش و بوین زلف پر کنچسه وقامت رعناش و بوین هه هه بنگر
بکدش نام خدا چندی وده مو نشسته بود ره او کدو بالاش و بوین
جا بدل کرده ز خوبی که زجان بی حجه کره نادان ایسکه منزل
وماواش و بوین ارتو وینیش که خوشخوه نه آتش خوواست هونسان
(خانه شان) رو تو ددش بنگر و دایاش و بوین ایگوم قیمت بوس تو
چنه هم که خرم ایگود بوس من و خون تو سوداش و بوین خون
من ریده لگت « لگد » زیده بخونم نه حناست اعتقادار که ندازی تو
کف پاش و بوین صالحا گفته بلری غزلی ای عارف تو بلفطش منگر
ای ککو معناش و بوین « چنانکه می بینیم در این اشعار لغات عربی
هم موجود است زیرا گوینده آنها اهل سواد بوده و بزبان عامیانه اصلی
لری شعر نگفته است بلکه تقریباً خواسته است فصیحتر و بزبان قلم نزدیک
تر شعری بسازد و بعض اشعار و دو بیتی ها از بابا طاهر و غیره هست
که اگر مثلاً لفظ « شو » را به « شپ » و « آيو » را به « آيد » تبدیل کنیم هیچ

زبانهای ایرانی نزدیک است (۱) و غیره - و بالجمله تمام زبانهای که بعد از اسلام وقتی از اقصای بلاد پامیر تا آسیای صغیر منتشر بوده و در قرن دهم هجری از اسلابول تا کاسکته در مجاوره و تحریرات سیاسی و ادبی بکار می رفته است (۲) و امروز هم در ایران و سایر ممالک فارسی زبان متداول است عموماً فروع و شاخه هایی هستند که از ریشه السنه فارسی قبل از اسلام روئیده و تا کنون برقرار مانده اند . چنانکه ما در زبان پهلوی و سایر شعب فرعیه زبانهای بعد از اسلام زبان « پارسی قدیم » دوره هخامنشی است که جد زبانهای فارسی امروزی محسوب میشود و آن زبان هم با زبانهای « سانسکریت » و « اوستائی » برادر و از زبان خیلی قدیم مشترک آرینها مشتق شده اند که جد اعلاى زبانهای فارسی امروزی است .

بقیه از حاشیه صفحه قبل

فرقی با اشعار فصیح معمولی ندارد و اگر شخص کنجکوی در نواحی مختلف ایران گردش و با زبانهای مختلف آشنائی پیدا کند ؛ ممکن است خیلی از جهات تاریخی و ادبی ما را که در زوایای تاریخ مانده است روشن سازد و بعقیده ما این کار کلید بزرگی است برای رسیدن بغور حقایق تاریخی و ادبی قدیم وجدید ایرانیان .

(۱) تاریخ ایران مشیرالدوله

(۲) تاریخ ایران مشیرالدوله ص ۲۷۸

دخول لغات عربی

و غیره در زبان فارسی

حال به بینیم که زبان لفظی فارسی از چه وقت مخلوط با عربی و سایر لغات اجنبی شده است :

ایرانیان عهد ساسانی با سربانیان و اعراب مخصوصاً اهالی حیره آمیزش و همه طور رفت و آمد داشتند و مرکز سلطنت اتفاقاً جایی قرار گرفته بود که از اطراف با اقوام آرامی و ساسانی همسایه میشد و از اینرو زبان پهلوی قبل از اسلام مخلوط بزبان اجنبی شده است و چنانکه بعضی تخمین کرده اند (۱) قریب هزار کلمه از لغات آرامی در زبان پهلوی اخذ شده بوده که همانرا «هزوارش» گویند - ولی این لغات فقط در نوشته ها داخل بوده و در تکلم بزبان پهلوی خوانده میشده است (نظیر فارسی نوشتن و ترکی خواندن بعضی ترک زبانان امروزی) و محتمل است که بعضی اصطلاحات علمی و ادبی در زبان لفظی هم داخل شده بوده است . اما تراوش لغات عربی در زبان فارسی عمده بعد از اسلام شده و قبل از آن اگر بوده بنهایت کم بوده است - و اما اینکه از چه زمان شروع شده است : بعقیده ما نمی توان روز و ساعت معینی را مبدأ قرار داد

(۱) مجله کاهه شماره اول سال دوم از دوره جدید و تاریخ مشیر

الدوله ص ۲۷۱ :

و گفت از آن تاریخ و مثلاً فلان لفظ عربی معین وارد زبان فارسی شده است بلکه از همان وقت که عرب بر ایران تسلط یافت و ایرانیان خود را بنام جهات مغلوب و مطیع و محتاج عرب دیدند و استقلال معنوی و اقتدار سیاسی و رشد علمی و ادبی و تشکیلات حکومتی مستقل ایرانی که هر یک در نوبت خود از عال خیالی بزرگ حفظ زبان و ادبیات و صیانت آثار و آداب ملی شعرده میشوند و بالاخره همه چیز خود را در مقابل استیلای عرب یکمرتبه باختند و سروکارشان در هر چیز با حکومت عربی و اعراب افتاد؛ بالغات عربی آشناسدند و اشخاص با هوش در اندک زمانی لسان عربی را خوب یاد گرفته و احیاناً طوری بدان زبان شعر ساخته و حرف میزدند که موجب حیرت عرب میشد (۱) و شاید اگر نهضت صفاریان و سامانیان پیش نمی آمد و ایرانیان مجدداً جانی نمی گرفتند بالمره «عرب» میشدند - و بعلاوه چون غالباً دین اسلام را پذیرفته بودند ناچار بودند که لغات و اصطلاحات تازه مذهبی را که خودشان از پیش نداشتند از قبیل حج، قرآن، ظاهر، لعان و امثال آنها استعمال کنند.

(۱) شاهد این مطلب شعرای فارسی نژادند که بعد از اسلام در اندک مدتی از عصر بنی امیه به بعد ظاهر شدند - و ابن العبری می نویسد که چون منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸) مریض گشت جیور جیس بن جبریل بن بختیشوع را از جندی شاپور برای استعمال احضار کردند « فلما وصل الى الحضرة دعاه بالفارسية والعربية فمعجب المنصور من حسن منطقه »

گذشته از عوامل طبیعی و اجتماعی که نتیجه قهری آنها اختلاف دو زبان با یکدیگر است؛ پاره‌ای ایرانیان عرب مابین ماضی و تقرب یا بعقیده تجدد خود شان را بدامان عرب انداخته در ترویج و استعمال لغات عربی بجای کلمات فارسی (نظیر ترک و ابان عهد مغول و فرنگی مابان عصر تازه) اسراف و هجوم لغات عربی را هر چه بیشتر استقبال میکردند و شاید آنرا جزء فضائل و مزایای خود میشماردند و قومیت و ملیت خود را زیر پا گذاشته حقیقه بزبان و اخلاق و آداب خود شان بچشم حقارت مینگریستند. و در هر عصری نظیر این کاسه‌های کمتر از آش را دیده و میبینیم.

و از طرف دیگر در عصر بنی امیه عصیت عرب بر عجم بشدت حکمه فرما بود و حتی بزور شمشیر لغات عربی در ممالک اسلامی منتشر میشد و عموماً جدی وافر در ترویج زبان عربی و ادعاء سایر السنه داشتند (۱).

(۱) عصیت عرب بر عجم در زمان بنی امیه و رفتار آنها با سایر طوایف و ملل بجائی رسیده بوده است که قلم از نوشتن شرم دارد و جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی شرحی راجع باین موضوع تا حدی که پر پرده دری نکرده باشد نوشته است: خلاصه آنکه عرب در آنوقت خود را بتمام جهات سید و اقا و سایر ملل را بدون استثناء موالی و عبید میدانسته و احادیثی مشعر به حرمت و عزت ذاتی و فضیلت عرب بر سایر ملل از قبیل « من ابغض العرب ابغضه الله » روایت میکرد و اصلاً خود

بقیه از حاشیه صفحه قبل

را با سایر اقوام و ملل بحسب فطرت و ذات ممتاز و افضل از همه عالم می پنداشتند - موالی را هرگز بکلمه یا لقب نمیخواندند و با آنها غذا نمیخورده و در يك صف راه نمیرفته و مواصلت نمی کرده اند - معروف است که یکی از دهاقین و « دهسلا رین » ابناء فارس خواست زنی از قبیله باهله بگیرد که احقر قبائل عرب اند و اهل قبیله این کار را قبول نکردند و این مواصلت را پست تر از عبودیت شمردند - گویند نافع بن جبیر تابعی هر وقت جنازه میدید اگر قرشی بود (واقوام) میگفت و اگر عرب بود (وا بلد تاه) میگفت و اگر از موالی بود هر چند از شاهزادگان غیر عرب باشد میگفت « هو مال الله یاخذ ماشاء ویدع ماشاء » - موالی را ردیف سك و خر کرده میگفته اند « لا یقطع الصاوة الاثلاثة حمار او كلب او مولی » - وقتی یکنفر از موالی با عربی نزد عبدالله بن عامر والی عراق بمخاصمه و ترافع رفتند و شخصی که طرف عرب بود نفرین باو کرد و گفت خدا امثال ترا کم کند و عرب گفت خدا امثال ترا زیاد کند - از او پرسیدند که چرا در حق او دعا کردی با اینکه او نفرین نمود در جواب گفت « لانهم یکسحون طرقنا ویخزرون خفافنا و یحو کون ثيابنا » و از طرف دیگر عربها میگفتند « ان الحق فی الحاكمة والمعلمین والغزالیین » - منصب قضا و خلافت و پیشوائی را بر غیر عربی خالص بهیچوجه جائز نمیدانستند و حتی اگر کسی از مادر مثلاً بعجم میرسید در خلافتش تردید میکردند چنانکه هشام بن زید بن علی بن الحسین حجت گرفت که برای خلافت لایق نیستی زیرا

بهر حال بنظر قاصر ما از همان آغاز تسلط عرب بر ایران بحکم مغلوبیت و حس احتیاج و مؤثرات طبیعی و سیاسی دیگر؛ کلمات عربی بتدریج داخل زبان فارسی شده و يك عده از کلمات و اصطلاحات را که خود ایرانیان نداشته‌اند مجبور باستعمال شده‌اند و قسمت عمده هم در نتیجه عواملی چند که مجملا اشاره کردیم جانشین الفاظ فارسی گشته و در محاورات آمده است چنانکه

بقته از حاشیه صفحه قبل

پسر امه هستی با وجود اینکه مادرش از دختران ملوک فارس بود و اول کسی که از ابتداء اعاجم متولی خلافت شد و در نظر عرب عار بزرگی بود یزید بن ولید اموی است در سال ۱۰۱ (کسی که مادرش از موای باشد همین می‌گفتند) - - - مجملا استخفافات عرب و عصیت آنان بر سایر ملل بی اندازه بوده است و از جمله تعصبات آنها این بوده که بضرب شمشیر زبان و خط عربی را ترویج می‌کرده‌اند و لغات و اصطلاحات خودشانرا بهر وسیله که ممکن می‌شده است داخل السنه دیگر می‌نموده‌اند - - - از همین جهت دواوین را از قبطی و رومی و فارسی بعربی نقل کردند و در اثر همین فشار ها زبان قبطی اهالی مصر و لسان رومی شام و کلدانی یا نبطی عراق بتوالی ایام تبدیل بهربی شد و اکنون از بلاد عربیه شمرده میشوند با وجود اینکه نژاد غالب آنها نژاد عربی نیست بلکه مرکب از نژاد های مختلف است - - - و در این میانه باز هم ایرانیها خیالی مقاومت بخرج داده‌اند که زبان فارسی را بالمره فراموش نکرده و زنده نگاه داشته‌اند

بعکس نیز خیلی از لغات فارسی در عربی داخل شده است (۱) - چیزیکه هست در قرن اول و دوم هجری چندان معنی به کلمات عربی داخل زبان فارسی نشده و در این دو قرن اثر آمیزش بر واضح نبوده است و اصلاً ایرانیان بیشتر بحکومت عربی آنوقت خوش بین و در کارها داخل نبوده اند و عربها از معاشرت و آمیزش با آنها اجتناب میکردند - ولی از ابتدای تشکیل دولت عباسی بعد و دخول ایرانیان در کارها و مخصوصاً از آنوقت که ایرانیها دست بعلم و آداب اسلامی و ترجمه و تألیف کتب زدند و خود را در لغت و صرف و نحو عربی و تفسیر و حدیث و غیره بدرجه استادی و تبحر رساندند و خود معلمین بزرگ زبان عرب شدند؛ اندک اندک همه اسباب دست بهم داد و از هر طرف کلمات عربی شروع بتاراج کردن بر لغات فارسی نمود و روز بروز بر بسط و نفوذ لغات عربی در زبان فارسی افزوده گشت تا بحالت امروزی رسید - و چنانکه بعد ها مفصلاً خواهم گفت از عهد ترکان سلجوقی مقدمه آمیزش فارسی با لغات ترکی هم فراهم آمد و در عهد مغولان کاملتر شد - و از عهد قاجاریان الی زمانها هذا لغات اجنبی دیگر مانند کلمات فرانسه، انگلیسی، روسی و غیره نیز در زبان فارسی تراویدن گرفتند و اکنون زبان لفظی و محاوره ما معجونی ساخته از چند زبان فارسی، عربی، ترکی فرانسه انگلیسی روسی

(۹) تاکنون قریب سه هزار از لغات فارسی تعداد کرده ایم که در زبان عربی داخل شده است و بعدها انشاء الله مع الزیاده بتفاریق نقل خواهیم کرد

و غیره از هر کدام بنسبت و جزء اعظم از عناصر عربی در آن موجود است تا عاقبت کار به کجا به کشد. عجالة که باره ای از بیخردان از همه جا بیخبر و بی حمتیان همج رعاع در عین اینکه بتعصب خام و کور کورانه تاراج زبان عربی را بر پارسی نکوهش میکنند و سنك فارسی پسته میزنند با شدت هر چه تمامتر بدست چهل مشغول سرشکن این معجزه «قرآن کنند حرزو به طه کشند تیغ».

حال باید بدانیم «کدام از شعب زبان فارسی بیشتر با عربی مخلوط شده است».

از مقدمات گذشته میتوان حدس زد که لغات عربی در کدامیک از شعب زبان فارسی بیشتر رخنه کرده و با آن اختلاط یافته است باز محض توضیح میگوئیم که در مائه اول و دوم و تا حدود قرن سوم هجری زبان پهلوی رایج بوده و از آن تاریخ بعد کم کم زبان سنندی با ماوراء النهری جانشین زبان پهلوی و در حوزه مسلمین و دربار خلفا و همچنین سلاطین ایرانی معروف گشته است. و چنانکه دانستیم در قرون اولی و در آنوقت که زبان پهلوی شایع بوده بجتهائی چند که اشاره شد لغات عربی زیاد داخل زبان فارسی نشده بوده است و وفور ترکیب دو زبان با یکدیگر علی التدریج از قرن سوم بعد شده است. و از همین موقع است که زبان پهلوی رفته رفته خود را کنار کشیده و میدان را برای حریف تازه خالی گذاشته بوده است. پس زبانی که در محبوحه نصادم با لغات عرب مستقیماً مقابل و با آن محزوم گشته

است همان زبان سغدی است که تازه شروع با انتشار ندوده و پیکر خود را نخست آماج تهاجم تاراج کلمات تازی و بعدها سپر بلاهای ناگهانی دیگر ساخته است و از اینجاست که امروز هم کلاً واضح می‌بینیم که ضربت این حملات بیشتر بزبان رائج لفظی و ادبی ما وارد گشته و سایر شعب زبان فارسی نسبتاً از این آسیب محفوظتر مانده‌اند و شاید در قالب غالب آنها هنوز هم از جان فارسی قدیم رمقی تازه‌تر باقیمانده باشد و بالاخره کمتر از زبان فصیح قلمی و تکلمی ما با لغات اجنبی امتزاج یافته باشند و تا حدی احتیاج هم نداشته‌اند زیرا زبان رسمی و ادبی و علمی نبوده‌اند تا حاجت باتخاذ لغات و اصطلاحات دیگران پیدا کنند و این هم یکی از علل است که زبان رسمی ما با لغات دیگر مخلوط گشته است. مجعلاً آنچه از شعب زبان فارسی بیشتر از همه با عربی ترکیب شده است همین زبان کتابی و لفظی امروز ما است که از حدود مشرق ایران یا خراسان و ماوراءالنهر طالع و از اوائل ماه دوم هجری مقدمات انتشار و بسط آن فراهم و روز بروز بر وسعتش افزوده گشته و بتدریج با لغات تازی اوّلاً و بعداً با کلمات دیگر نیز ولی خیلی کمتر از عربی آمیخته شده و رفته رفته با حالت فعلی بما رسیده است -

ولی باید بدانیم که بر روی هر رفته هیچکدام از شعب زبانهای فارسی از دستبرد لغات اجنبی مخصوصاً عربی بکلی محفوظ نمانده و هر يك بسهم خود کم یا بیش نصیبی برده‌اند و درجه آمیزش باللغات

خارج و همچنین تفاوت آن را نسبت به سینه مهجوره نیز از روی آثار ادبی و مکالمات فعلی میتوان معلوم کرد .

توضیح از مقدمات گذشته دو نکته مستفاد شد اولاً زبان سغدی که معمول خراسان و ماوراءالنهر بوده از تمام شعب زبانهای فارسی بزبان دری یعنی فارسی فصیح قلمی نزدیکتر است حتی بعقیده برخی عین یکدیگرند . - و ثانیاً این زبان بعد از اسلام و مثلاً از عهد مامون بعد از کتم عدم ایجاد نشده بلکه در بدو ظهور اسلام و همچنین قبل از اسلام و قطعا در عهد ساسانیان وجود داشته نهایت آنکه رسمیت زبان پهلوی را نداشته و پس از تسلط عرب بر ایران و از قرن دوم بعد کم کم ظاهر و منتشر شده است :

ما راجع بمطلب اول : پیش از این عقیده خود مان را در خصوص زبان دری و اینکه همان زبان فصیح ادبی قلمی است نوشته ایم اینک شواهدی که نزدیکی تام و بلکه عینیت این دو زبان (سغدی و دری) را تا اندازه ای مدلل میسازد خاطر نشان میکنیم از آنجمله چنانکه بعضی (۱) متعرض شده اند امروز هم در پاره ای از بلاد فارسی زبان مانند : سمرقند و بخارا و بلخ و قسمت شمالی و شرقی افغانستان بگونه زبان فارسی معمول است که با زبان کتابی و تألیفات و ادبیات فصیح فارسی قبل از مغول متقارب بلکه متحد است - و از طرف دیگر شواهد و ادله بسیار داریم صریح در اینکه زبان دری عبارت است از همان

زبان فارسی کتابی فصیح که کتب قدیم نشر مابدان تالیف شده است. - مثلاً در دیباچه ترجمه تفسیر کبیر طبری که در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی (۳۵۰ = ۳۶۹) نوشته شده است مینویسد: «این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و درسی راه راست» از اینجا معلوم میشود که ترجمه تفسیر طبری بزبان درسی است - و نکته دیگری هم از روی همین دیباچه میتوان بدست آورد و آن اینست که نشر این ترجمه بزبان ما وراء النهری است زیرا میگوید: «پس بفرموده ملك مظفر ابو صالح تا علمای ما وراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون و هم از اینگونه از شهر سمرقند و از شهر اسبجباب و فرغانه و هر شهری که بود بپا وراء النهر همه را بیاوردند و همه خطمبادند بر ترجمه این کتاب کاین راه راست است» (۱) - و در حقیقت هر دو مقدمه سفری و کبرای دلیل ما یعنی هم آنکه زبان ما وراء النهری بزبان فصیح فارسی نزدیک است و هم آنکه تشریف فصیح کتابی را درسی میگویند از روی مقدمه این تفسیر تایید بلکه تثبیت میشود. و باز از جمله موبدات عقیده ما تفسیری است که برخی برای زبان درسی کرده اند و در فرهنگ برهان جامع نقل شده است

(۱) عین نسخه ترجمه را ما ندیده ایم و آنچه نقل کردیم از بیست

مقاله آقای فروزینی است.

که « زبان دری زبان معمولی بلخ و بخارا و مرو است ». و باز از جمله شواهد بزرگ این که زبان اهالی خراسان و ماورالنهر شبیه یا عین دری یا زبان ادبی قرن سوم و چهارم و پنجم هجری است ؛ چند فقره ابیات قدیم هجایی است که آقایان میرزا محمدخان قزوینی در بیست مقاله از ابیات عامیانه کودکان خراسان و آقای تقی زاده در شماره اول از سال دوم دوره جدید روزنامه کاوه از ابوالتقی العباس بن طرخان بعنوان نمونه شعر قدیم فارسی نوشته اند و هر دو فقره مربوط با اهالی خراسان و ماورالنهر است و بعد ها نقل خواهد شد - از این قبیل شواهد بسیار میتوان پیدا کرد و در مجلد اول اشاره باین قسمت شده است

بعد از همه این مقدمات باز هم بنظر ما نمیتوان قطع پیدا کرد که زبان معمولی لفظی اهالی مشرق ایران بدون کم و زیاد عین زبان فصیح دری یا شعر کتابی و ادبی مثلا قرن سوم و چهارم بوده است - بلکه چنین بنظر میرسد که لابد در محاوره بگونه تحریفات و شکستگی ها داشته و ادبا و شعرا آنرا به صلاح باز آورده و زبان ادبی قرار داده اند و آثار کامل زبان قدیم سغدی زبانی است که اکنون ما بین روستائیان خراسان و مرو معمول میباشد - و علیهذا باید گفت که زبان دری عین زبان فصیح ادبی فارسی و زبان معمولی خراسان و ماورالنهر کاملا نزدیک بدان بوده است و برای اینکه همان زبان از زبان

ادبی قرار بدهند چندان محتاج تکلف و تصرف در کلمات نشده‌اند نظیر زبان بعض بلاد امروزی ایران که بزبان قلمی نزدیکتر از سایر شهرهاست و در حقیقت زبانی که مخاوط با عربی و زبان رائج ادبی ما شده‌است زبان دری خالص می‌باشد که اصلاح شده زبان مغدی یا خراسان و ماورالنهر است و پس از تعمیم زبان ادبی و سرایت آن از شعر و کتابت بتلفظ و مجاوره زبان اصلی قدیم خراسانیان هم مانند پهلوی تدریجاً از شهرهای مهم بیرون رفته و در پاره‌ای از بلاد کوچک و دهات و قصبات از خود اثری باقی گذاشته است و زبان دهاتیان مرو مثلاً از ریشه همان زبان محسوب می‌شود چنانکه زبان روستائیان همدان و زنجان از ریشه پهلوی.

اما راجع بمطلب دوم: منظور ما اینست که زبان قریب بزبان ادبی یا عین زبان ادبی قرن سوم و چهارم بیحد قبلاً هم وجود داشته است: برای تأیید این نظر اولاً همان آیات هجائی را که متعلق بقرن اول و دوم هجری است و بعدها نقل خواهیم کرد و ثانیاً دو فقره جمله کرچک را که خود بدانها مصادف شده‌ایم یادآور می‌شویم یکی جمله «نوش خور» که بتصریح جرجی زیدان روی سکه های کسروی زمان عمر بوده است - و دیگر جمله‌ای که صاحب آغانی (ج ۱۷ ص ۹) در ضمن ترجمه اخوان «ابن مناذر» آورده است و خلاصه مطالبش آنکه:

محمد بن مناذر (۱) که در ابتدا مرد عابد متنسکی بود وقتی

(۱) ابن مناذر نامش محمد و کنیه اش «ابو جعفر» و بیعض

بقیه از حاشیه صفحه قبل

روایات « ابو ذریع » از شعرا و ادبای ممتاز موالی و در علم لغت و کلام عرب خیلی متبحر و رتبه امانت و استادی داشته است - از مداحان برامکه و در موقع قدرت و عزت آنان بسیار غنی و محترم میزیسته است - بعد از آنکه برامکه را موقع نکبت رسید او هم مانند سایر مداحین و دوستان آنها در مخاطره افتاد و از آن بعد دیگر روی خوشی ندید و دائم در زحمت بود تا بدرود حیات گفت - گویند در زمان وزارت « فصل بن ربیع » که از دشمنان آل برمک بود قصیده‌ای در مدح هرون الرشید ساخت و خواست بدین وسیله خود را مقرب و از مخاطرات تا حدی مستخلص سازد - فضل بهرون گفت این مرد از شعرای برامکه است و بدین سبب هرون از ابن منذر در خشم شد - فضل گفت امر کن اشعاری که در مدح برامکه گفته است بخواند - ابن منذر هر قدر اعتذار جست مفید نیفتاد و بالاخره قصیده‌ای را بمطلع ذیل خواند « انا بنو الاملاك من آل برمک فیا طیب اخبار و یا حسن منظر » و محض عذرخواهی گفت « کانوا اولیاءک یا امیر المؤمنین لما مدحتهم » رشید امر داد او را زدند و بخواری از مجلس بیرون کشیدند - ابن منذر از حضور هرون بیرون آمد در حالتیکه خیلی پریشان و آشفته بود و در آنموقع ابو نواس او را دید صرجه‌ای ۳۰۰ دینار پول باو داد و گفت « استعن بهنذا و اعذرنی » . برای بقیه احوال او اشعار ابن منذر رجوع شود باغانی ج ۱۷ و کتاب « الشعر و الشعراء »

به (عبدالمجید بن عبد الوهاب نقفی) تعشق بی اندازه پیدا کرد
 حتی آنکه کار بشیدائی و رسوائی کشید برادر عبدالمجید
 «محمد بن عبد الوهاب نقفی» از این معاشقه عار و از اینزو
 پیوسته سر آزار ابن مناذر را داشت و همواره در پی
 بهانه‌ای میکشت حتی آنکه وقتی در مسجد بصره ابن مناذر
 کتاب عروضی در دست و بمطالعه دوائر بحرور اشتغال داشت -
 محمد بن عبد الوهاب که از این علوم خبری نداشت تصور کتاب
 کتاب ضلال و کفر و زندقه کرد و باین مناذر در آویخت که تو
 زندقی و کتاب زندقه میخوانی و مردم را دور او جمع کرد
 - و قتیکه مطلب مکشوف شد و مردم فهمیدند کتاب عروض
 است بسیار سرزنش بمحمد کردند.

وقتی ابن مناذر اورا هجو ساخت باشعاری چند که در اغانی
 مسطور است از آنجمله «اذا انت تعلقت بحبل من ابی الصلت
 تعلقت بحبل وا هن القوة منبت الهم یبلغک تسالی لدی
 العلامة المرت فقال الشیخ سرجویه داء المرء من تحت» .
 چون خبر این اشعار به (سرجویه) که از اطبای ماهر اعجمی (۱)

(۱) سرجویه همان «ماسر جویه» طبیب بصره است که ابن
 بدیم در الفهرست از او به «ما سرجیسی» تعبیر کرده و تالیف چند
 کتاب باو نسبت داده و مینویسد «و کان ناقلا من السریانی الی العربی»
 و در طبقات الاطباء ابن اصبیعه مینویسد که ماسر جویه کتاب «اھرن»

بود رسید محض تبرئه خود بمنزل محمد بن عبد الوهاب رفت در صورتی که عده‌ای در آنجا جمع بودند و بفارسی گفت: «بر کست من نگفتم ان پسر مناذر گفت داء المرء من تحت» (۱) محمد از شنیدن این کلمات بیشتر خجل شد حاضرین خنده بسیار کردند و هر چه او را میرانند باز همین کلام را تکرار و عذر خواهی میکرد.

محمد بن مناذر بنوشته‌ی اغانی زمان مهدی عباسی را (۱۵۸- ۱۶۹) درك کرده و در زمان مأمون وفات یافته است جرجی زبدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (ج ۲ ص ۸۳) در ذیل ترجمه حال او مینویسد که «در اول امر شخص متعبدی بود ولی اخیراً دست

بقیه از حاشیه صفحه قبل

را از سریانی عبری نقل کرد و ابوبکر رازی از او در کتاب حاوی همه جا به «یهودی» تعبیر میکند و هر وقت میگوید «قال الیهودی» مقصود هموست - و ابن عبری در تاریخ مختصر الدول نقل میکند که ماسرجویه سریانی اللغة و یهودی المذهب و بصری المسکن بود و در زمان مروان کتاب «اهرون قس» را عبری نقل کرد - و در جای دیگر مینویسد کتاب طب اهرون قس اسکندری بافت سریانی در سی مقاله نزد ما موجود است و سرچیس دو مقاله بر آن افزوده است . (۱) بر کست بیاء موحدہ بر وزن سر مست مانند «بر کس» بر وزن سر کس بمعنی خدا نسکند و معاذله «فرهنگ برهان جامع»

بهتاک و خلعت زد و مردم بصره را هجو کرد به حدیکه از دست هجایش بستوه آمدند و از بصره به حجاز تبعید شد و همانجا بسال (۱۹۸) در گذشت .

بقریه اینکه صاحب آغانی می نویسد زمان مهدی عباسی را درک کرده معلوم میشود که در آنوقت خود مردی شاعر بوده - بهر حال جمله مذکور را در بصره بکنفر طیب اعجمی قبل از ۱۹۸ هجری گفته و معلوم میشود که این نوع کلمات و جمله بندی ها در آنوقت حتی در محاورات معمول بوده است و از اینجا میتوان مطالبی را کشف کرد و اله الموفق

این بود خلاصه آنچه بنظر ما راجع بزبان لفظی ایرانیان بعد از اسلام بطور عموم رسیده بود حال برویم سر زبان ادبی

زبان ادبی فارسی

بعد از اسلام بطور عموم

زبان ادبی و کتابی ایرانیان عهد ساسانی « زبان پهلوی » بوده است چنانکه نوشته های تاریخی و ادبی و کتیبه های منسوب بانزمان حکایت میکند و اگر اشعاری هم داشته اند غالباً بهمین زبان سروده شده بوده است .

بعد از اسلام هم دنباله عهد سابق رها نشده و باز همان زبان پهلوی

(مخطوط مهزوارش) یا « بازند » زبان رائج ادبی و کتبی ایرانیان بوده و بدان زبان کتبی تالیف کرده و اشعاری میسروده‌اند . - ولیکن از همانوقت که این زبان از محاوره عمومی تدریجاً افتاده و جای خود را بزبان دری داده است یعنی از قرن سوم هجری بعد؛ زبان ادبی نیز تبدیل بزبان دری گشته و ادبیات عمده نظم و نثر فارسی بشیوه جدید یعنی زبان دری مخطوط بهربی تالیف و ساخته شده است . و شعرا و نویسندگان این سبک را بعد ها بتفصیل خواهیم نوشت بنا بر این دوره و فور و رواج زبان بهاوی هم در تلفظ و هم در کتابت تا قرن سوم هجری امتداد یافته و از آن بعد علی التدریج زبان دری ممزوج با لغات تازه تازی هم در ادبیات و هم در محاورات رسمی عمومی جانشین زبان بهاوی گشته است . - ولی باید بدانیم که بمحض طلوع و رواج زبان جدید که آنرا باید « فارسی اسلامی » یا « پارسی تازه » نامید ؛ زبان قدیم « بهاوی » هر چند مهجور و متروک مانده ولی بالعمده از میان نرفته است بلکه بظن متأخرین علم و بحسب قرائن و آثاری که در دست هست تا حدود قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) همان زبان را ایرانیان زردشتی برای کتابت بکار میبردند و تا آن موقع هنوز پیروان آئین زرتشتی در ایران فراوان بوده اند . - و هر چه بیشتر آمده پیروان این مذهب کمتر شده و زبان بهاوی مهجور تر گشته تاآنکه بحالت امروزی رسیده است .

راجع به (نثر فارسی پهلوی) و کتبی که بدان زبان بعد از اسلام خاصه تا قرن پنجم تألیف شده است برخی مبالغه نموده و مقدار بسیاری از تألیفات شمرده و نسبت ببعد از اسلام داده اند ولی آنچه قطعی است آنستکه بعد از اسلام کتب و رسائلی باین زبان تألیف شده و برخی بالمره از بین رفته و از بعضی اثری باقیمانده است. از جمله کتبی که بعقیده مشهور بعد از ظهور پیغمبر اسلام (ص) بزبان پهلوی تألیف شده است «زیج شهریار» یا «زیج شاه» و بلغت پهلوی «زیک شتر ایار» است راجع بجدول نجومی و اوساط کواکب که علی المعروف در سنه ۱۱ هجری مطابق با سال اول جلوس یزدگرد سوم تألیف شده و چنانکه در مجلد اول ذکر شد آنرا «ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی» به عربی ترجمه کرده است (۱). و بعقیده برخی کتاب «خوتای

(۱) راجع بکتاب «زیج شهریار» این نکته دانستنی است که الفهرست از قول ابومعشر در کتاب «اختلاف الزیجات» شرحی راجع بکتابخانه مهم سلاطین قدیم ایران مشتمل بر انواع علوم و فنون که در اصفهان در محل معروف به «سارویه» که در زمان ابومعشر موجود و داخل ابنیه «جی» بوده و مدتی پیش از او قسمتی از آن کشف شده بوده است نقل میکنند و قسمتی از عبارت ابومعشر این است «وانه کان فیها کتاب منسوب الی بعض الحكماء المتقدمین فیه سنون و ادوار معاومه لاستخراج اوساط الکواکب و علل حرکاتها و ان اهل زمان طهمورث و سایر من تقدمهم من الفرس کانوا یسمونها ادوار الزرات و ان اکثر علماء الهند و ملوکها

نامک» یا «خدای نامه» راجع بسلاطین ایران و وقایع سلطنت آنها که در قرن دوم هجری آنرا ابن مقفع به عربی ترجمه کرد و بوسیله چند نفر دهاقین و موبدان زردشتی مانند «یزدانداد پسر شاپور» و «ماهوی خورشید» و «شادان برزین» و «ساح» (یاماخ) از اهالی سیستان و هرات و غیره برای ابو منصور محمد بن عبدالرزاق حاکم طوس در سال ۳۴۶ هجری بفارسی ترجمه شد و همین کتابها بعقیده جمعی ماخذ شاهنامه دقیقی و فردوسی بوده؛ در زمان یزدگرد سوم تدوین شده بوده است. - و کتاب «دین کرت» بمعنی «کاردین» مشتمل بر تاریخ و ادبیات و سنن زردشتی در قرن سوم هجری یانهم میلادی تالیف شده. - و کتاب «بند هشن» بمعنی اساس دهنده از مولفات قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است. - و کتاب «داتستان دینیک» یا (عقاید مذهبی) را شخصی موسوم به «مانوش چها» یا منوچهر پسر «پوران» موبد بزرگ کرمان و فارس در اواخر

بقیه از حاشیه صفحه قبل

الذین كانوا على وجه الارض و ملوك الفرس الاولين و قدماء الكلدانيين و هم سكان الاحربه من اهل بابل في الزمان الاول انما كانوا يستخرجون اوساط الكواكب السبعة من هذه السنين و الادوار و انه ادخره من بين الزيجات التي كانت في زمانه لانه وسائر من كان في ذلك الزمان وجدوا اصوبها كلها عند الامتحان و اشدها اختصارا و استخرج منه المنجمون في ذلك الزمان زيجاً سموه زيج الشهر يار و معناه ملك الزيجات

قرن نهم میلادی یا سوم هجری تدوین کرده است. - و کتاب « ارتاویرا فناهاک » که بعضی آن را « ارته واردی » نوشته اند راجع بهرج و مرجی که در مذهب زردشت در اثر تسلط یونانیها پیدا شد و سروصورتی که در زمان ساسانیان یافت و عقاید راجع به حشر و صراط و موت و غیره از کتب پهلوی بعد از اسلام است و بتصور بعضی مابین قرن سوم و هفتم هجری تالیف شده است (۱). - علاوه بر اینها کتب دیگری هم بعد از اسلام در قرون متعاقبه بزبان پهلوی نوشته شده که عده آنها چندان کم نیست و برخی از میان رفته و بعضی هنوز باقی است و در فیوم مصر نوشته ای بزبان پهلوی روی کاشخ حصیری قدیم (پاپیروس) پیدا شده است که بعقیده « رست » متعلق بقرن دوم هجری یا هشتم میلادی است و عجماله این نوشته قدیمترین نمونه کتابت پهلوی روی اوراق است مجعلا بزبان پهلوی بعد از اسلام هم در کتابت و تالیف متداول بوده ولی کتبی که بدان زبان نوشته شده است غالبا راجع بعقائد و آداب سنت زردشتی است .

و اما راجع به « شعر پهلوی » عقیده ما اولا در این باب همان است که بارها صریحا گفته ایم که هیچ عهدی از دوره های تمدن ایرانیان بر آنها نگذشته است که شعر بمعنی اعم که بانغمات موسیقی سروده میشده در آن عصر نداشته باشند - و راجع بشعر فارسی در عهد ساسانی در جلد اول تحقیق شد. و بارابطه اکید موسیقی

(۱) تاریخ ایران مشیرالدوله .

و شعر که مکرر کوشزد کرده‌ایم یقین حاصل می‌شود که ایرانیان بعد از اسلام هم بدون تردید شعر داشته‌اند نهایت امر آنکه اشعار آنها بسبک جدید عروضی یعنی تابع عروض عرب و بدان طرز که «حفظله باد غیسی» و «ابن الوصیف سکزی» و «ابوالعباس مروزی» و بالاخره «رودکی» در قرون اولای اسلام شعر ساخته‌اند نبوده است اگر چه قطعا وزن موسیقی و ایقاعی بمعنی عام در آنها وجود داشته و بعلاوه ممکن بوده است که احیانا با اوزان بحوری که خلیل بن احمد متوفی ۱۷۵ هـ تدوین کرده است مطابقت داشته باشند زیرا خلیل عروضی فقط اوزان معموله شعر را جمع و مدون ساخته و بعبارة آخری بصورت عامی در آورده است نه اینکه ایجاد کرده باشد و پیش از او همین اوزان نهایت غیر مدون و بدون انضباط موجود بوده و مخصوصا شعرای عرب عصر جاهلی و اموی بهمان بحور قبل از خلیل شعرها ساخته بوده‌اند. خلاصه: اشعار و سرودهای پهلوی بعد از اسلام تا قرن سوم هجری نظیر اشعار و ترانه‌های عهد ساسانی یعنی قطعات هجائی و انطباع آنها با اوزان بحور عرب اتناقی بوده است. و از اینجاست که جمعی از ادبی بزرگ از قبیل جاحظ (متوفی ۲۵۵) در کتابهای الحیوان والبیان والتبیین اصلا منظومه‌های قدیم ایرانیان را جزء شعر نشمرده و آنها را در ردیف اشعار رومیان و یونانیان حساب کرده‌اند.

از اوایل قرن سوم هجری ابتداء در خراسان و ماورالنهر و بعدها در تمام نواحی ایران تقلید عروض و ساختن اشعار بسبک جدید

یعنی تابع بحور و قوافی در ایران شروع شده و از آن تاریخ
 بعد اصل شعر را بر جمل موزون و مقفائی اطلاق کرده‌اند که مطابق
 اوزان و بحور مخصوصه نظم شده باشد - و از این رو سرودها و
 ابیات قدیم پهلوی در نظر عربها سهل است نزد ایرانیان نیز از اعتبار
 و اهمیت افتاده و بهیچوجه در ضبط و جمع آنها عنایتی نکرده
 و آنها را داخل اشعار عامیانه شمرده‌اند و از این جهت چندان اثری از آنها بها
 نرسیده است - و در حقیقت یکی از عال خلی مهم اینکه ما از اشعار
 قدیم پهلوی عصر ساسانی و قرون اولای هجرت چندان اطلاعی نداریم
 همین تجدید سبک شعر و بی عنایتی در ضبط اشعار قدیم است

بهر حال شعر معمولی فارسی از قرن سوم هجری بعد که دامنه
 آن تا زمان ما کشیده، بشود قسمت معروف و عده همان شعری است که بزبان
 دری و محدود در اوزان عروضی ساخته شده باشد، - و اما در دو قرون
 اول هجری با در نظر گرفتن شرحی که سابقا در خصوص موسیقی
 ایرانیان و اقتباس عرب از آنها نوشته‌ایم هیچ جای تردید باقی نمی‌گذارد
 که ایرانیان اشعار و سرودها داشته‌اند و سازندگان و رامشگران در
 موقع نواختن لابد سرودی و بالاخره چیزی می‌خوانده‌اند که شعر حقیقی
 ایرانیها در آن عصر حساب میشود - و چون موسیقی دانان و نوازندگان
 بطن غالب شعرا و سازندگان سرودها بوده‌اند باید شعرای اولیه فارسی بعد
 اسلام را «نشیط فارسی» در ایام عبدالله بن جعفر و امثال او دانست که
 مخصوصا در موقع سازندگی سرودهای فارسی می‌خوانده‌اند و لابد

بزبان پهلوی یا یکی دیگر از شعب السنه فارسی بوده است. - ولیکن چون السنه فارسی غیر دری مهجور کشته بالضروره اشعار آن هم متروک شده و از نظر اعتبار افتاده است.

باری: در قرن اول و دوم هجری اشعار پهلوی رائج بوده و از قرن سوم بعد نظیر اصل زبان پهلوی مهجور مانده و تحت الشعاع اشعار دری بسبب جدید عروضی شده است - ولی بالمره از بین نرفته و بعد از آن تاریخ نیز بعضی شعرای ایران گاهی اشعاری بغیر زبان دری ساخته اند که در زبان ادبا به «فهلویات» یا فهلویات معروف ولی نسبت باشعار دری کم اهمیت و بیمقدار است.

و باوجود رواج کامل زبان ادبی جدید باز هم میتوان گفت که از بدو ظهور اسلام بل از عهد ساسانیان تا زمان حاضر در هر دوره کمابیش شعرا و صاحبان طبعی بوده اند که به تطبیع یا تقنین دو بیتی ها و تغزلات و قطعات و بالجمله اشعاری بزبان پهلوی ساخته اند خاصه در بحر مخصصه عجم (از قبیل: جدید. قریب. مشاکل) و مخصوصا بحر مشاکل یا بحر «اخیر» اشعار پهلوی شاید بیشتر از دری باشد (۱).

(۱) بحر جدید که آنرا «غریب» هم گویند از بحر مستحدثه و مخصوص عجم و اصل آن «فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن» بر عکس بحر محبت است و مزاحف آن مطبوع و معمول است مانند سدس مخبون «ملکانیغ تومر بد سکا را بخورده چو غضنفر شکار را» - و بحر قریب نیز مخصوص عجم و اصل آن «مفاعیان مفاعیان فاعلاتن»

شعرائی که بعد از اسلام گاهی یا غالباً اشعار «فهلویات» (۱) ساخته

بقیه از حاشیه صفحه قبل

است و رودکی اذرب مکفوف محذوف گفته «می‌ارد شرف مردی
پدید آراده نژاد (و آراده برون) از درم خرید» و انوری اذرب مکفوف محذوف
گفته «کواصف جم کوبیا ببین بر تخت سلیمان راستین» - و بحر
مشاکل نیز از بحر مختصه عجم است و المعجم مینویسد «از بحر
مستحدث است و آنرا بحر اخیر نیز گویند و بعضی متکلفان برین وزن
بیتی چند تازی گفته‌اند و اشعار فهاوی درین بحر بیش از اشعار پارسی
است» اصل این بحر «فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن» و از اشعار فهاوی
از مزاحف این بحر که بعقیده صاحب المعجم از منهج صواب دور است
و بهر هزج و مشاکل درهم آمیخته شده است

این دو بیت است «خوری کم زهره نی کش ساپوسم نینم
آن دست رس کش پا بیوسم بوازی کو کوامش خانهاپا وش خودا
بشم آن خا بیوسم»

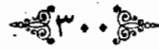
و بعقیده ماچنانکه سابقاً اشاره کرده‌ایم گویا صاحب المعجم در این موارد
نوشته را با خوانده درهم آمیخته و چنین پنداشته است که آنچه در قلم آمده
همانطور خوانده میشود و حال آنکه اینطور نیست و اشعار فهاوی غالباً در
موقع خواندن طوری است که کاملاً موزون میشود در صورتی که
اگر بزبان قلم بخوانند اصلاً موزون نیست و دو بیت فوق چون با هججه اصلی
زبان ولایتی خوانده شود صحیحاً بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن» درمی‌آید.
(۱) مقصود ما از اشعار فهاوی یا «فهلویات» در مقابل اشعار

اند از قبیل «بندار رازی» و «بابا طاهر همدانی» و «روزبهان شیرازی» و «عبید زاکانی» و «جلال طبیب شیرازی» و «محمد صوفی» و «پور فریدون» و «محمود قاری» و امثال آنها بسیار میتوان پیدا کرد - و بعضی اشعار بغیر زبان رسمی دری به «سعدی» و «حافظ» هم نسبت داده شده است (۱) - و مرحوم

بقیه از حاشیه صفحه قبل

«دری» علی الاطلاق سخنان موزونی است که در یکی از شعب السنه بومی فارسی از هر کدام که باشد ساخته شده است - و از این حیث فرقی ما بین ابیات گزی و گیلکی و لری و امثال آنها نیست اگر چه لغات و اصطلاحات آنها بایکدیگر تفاوت دارند و بعضی اینگونه اشعار را عموماً «ولایتی» میگویند.

(۱) بندار گوید «می فرا آور که بهره میبری می نشاط افزا و شادی آوری هر کرا که می نبوشادی نبو این جهانرا خرمی بامی دری» و سعدی گوید «کش اتهم داراغت خاطر نرنزت که تخنی عاقلی ده دار اتنرت» یعنی کوش بسخن دارا کر خاطرت نرنجد که سخنی را عاقلی ده بار سنجد - و حافظ گوید «امن انکر تنی عن عشق سلمی توزاول زویکی لولوبوادی که همچون مت بیوتن دل دایره غریق العشق فی بحر الوداد» و مقصود او دو مصراع ولایتی این است که (تو از اول اورا بیایستی دید که همچون منت بیاید شد دل بیکبار) - و ملا علی رضا گوید «پار واما چه چافاها



« درویش عباس گزی » اصفهانی را در اواخر عهد قاجاری از اساتید سخن سرایان متأخر زبان ولایتی گزی باید شمرد (۱)

صاحب المعجم (در اوائل مائه هفتم هجری) در چندین جا اشعار بهلوی را آورده و از روی گفته‌های او در چند موضع مکشوف میشود که خاصه اهالی همدان و زنگان و عراق در زمان مؤلف در ساختن اشعار بهلوی مولع بوده و فراوان قطعات و قصائد و تغزلات گفته‌اند - و در ص ۱۴۳ در ذیل شرح بحر مشاکل پس از آنکه چند بیت از « فهلویات » آورده مینویسد « و باعث کلی و داعیه اصلی بر نظم این وزن ثقیل و بحر مستحدث درساك اوزان قدیم و بحور مشهور آن بود کی کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف

بقیه از حاشیه صفحه قبل

میکنه منع چشمم ز تماشا میکنه دلمش برده و میگد نه‌منم هوشمش برده و حاشا میکنه « .. و محض نمونه این جمله نثر از شیوه زردشتیان در اینجا نوشته میشود « ی روزی يك كوروب خديك پاپهنی پیش يك اربابی كرش ك » یعنی يك روز يك الاغ با يك هتر نزد اربابی كار می‌کردند (نمونه ادبیات ایران قسم منظوم ص ۴) و مسئول صحت و سقم این روایات نویسنده همین کتاب است والله العالم.

(۱) بعضی ابیات گزی که در حواشی سابق نوشتیم متعلق بهمین شخص است و بجای خود ترجمه حال و قسمتی از اشعار او را با تفسیر بزبان معمولی خواهیم نگاشت

و وضع بانشاء و انشاء ابیات پهلوی مشعوف یاقم و باصغاء و استماع
ملحونات آن مولع دیدم بل کی هیچ لحن لطیف و تالیف شریف از
طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های معجز و دستا‌های مهیج اعطاف
ایشانرا چنان در نمی‌جنبانید و دل و طبع ایشانرا چنان در اهتزاز
نمی‌آورد کی :

لحن اورا من و بیت پهلوی زخمه‌روذ و سماع خسروی
پس معلوم میشود که تا قرن هفتم هجری در بحبوحه رواج
اشعار دری باز هم اشعار پهلوی ساخته میشده و در حوزه بعضی فارسی
زبانان رواج و شیوع داشته است و چنانکه گوشزد شد از آن بیعد
هم تا زمان حاضر بی نمونه و اثر نمانده است .

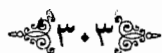
ولی این نکته را نباید فراموش کرد که سرودها و ترانه‌های
پهلوی تا قرن سوم هجری بطرز اشعار ایرانیان پیش از اسلام یعنی ابیات
«هجائی» و سرودها و زمزمه‌هایی که با نغمات موسیقی سروده میشده
است بوده - و از قرن سوم بعد که شعر «عروضی» بزبان دری مخلوط
با عربی شروع شده است تدریجاً ابیات پهلوی هم بصورت نوی در
آمده و غالباً تابع عروض و همرنگ اشعار دری گشته است و رفته
رفته تبدیل به ابیات «ولایتی» شده که گاهی فقط در بعضی لغات وادعالات
با ابیات پارسی دری متفاوت است و در رعایت اوزان و توافی با
آنها فرقی ندارد . - و همچنین در سایر شعب زبان فارسی لابد اشعار
و ترانه‌هایی موجود بوده است که بینواتر و مهجورتر از زبان پهلوی

مانده اند .

نگفته نماند که پارسیان از اواخر قرن دوم یا الاقل اوائل قرن سوم هجری بعد عروض عرب را در اشعار خودشان تقلید کرده اند و لیکن نظر بخصوصیات ممیزه ای که اصل زبان فارسی در مقابل زبان تازی دارد و در همه جا بایکدیگر نمی توانند همراه باشند تمام بحور عرب با اصول و زحافاتی که دارد در اشعار فارسی نیامده و از این جهت است که اشعار پارسی خاصه « فهلویات » الحان و اوزان مخصوصه و مجعلا عروض تازه ای در مقابل عروض عرب پیدا کرده است

چنانکه در پنج بحر : طویل ، مدید ، بسیط ، وافر ، کامل بطوریکه در عروض و اشعار عرب هست فارسیان شعر نساخته اند و آنچه در این اوزان محض اظهار مهارت بتکلف ساخته اند روانی و عذوبت اشعار عربی در این اوزان بلکه اشعار دیگر فارسی را ندارد (۱) - و از طرف دیگر بحوری مختص بزبان فارسی ایجاد

(۱) المعجم چاپ برون از ص ۵۵ ببعد بیتی چند از اشعار قدما را که بیارسی در اوزان پنجگانه مخصوص بعرب ساخته و بقول او « در نظم آن ثقیل بشعراء عرب کرده اند » آورده است و ما از هر کدام بیتی نقل میکنیم : از بحر طویل عروض مقبوض و ضرب سالم « بیکاری چرا کوشی کزان کار مر ترا همی عاقبت خواهد رسیدن پشیمانی » از مدید مسدس سالم « غالیه زلفی سمن عارضینی سرو بالائی و زنجیر موئی » - از بسیط مخبون « روزم سیاه چرا کر تو سیاه خطی

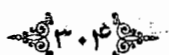


کرده اند از قبیل بحر قریب ، جدید ، مشاکل و در بحر مشترکه (رمل ، هزج ، مضارع ، رجز ، منسرح ، سریع ، مقارب ، مقتضب ، خفیف ، مجتث ، متدارک) غالباً تصرفاتی مناسب طباع خودشان نموده و از مزاحفات آنها اوزانی مخصوص باشعار فارسی مشتق کرده اند چنانکه دو بحر هزج و رمل را که اصلاً در عربی مستس است مثنی نموده اند (۱) - و بقول المعجم بعض عروضیان مقدم

بقیة از حاشیة صفحه قبل

اشکم عقیق چرا کر تو عقیق لبی - از وافر مقطوف « چو بر کذری همی نکری برویم چرا نکنی یکی نکرش بکارم » - از کامل سالم « نکتم بیار کسان طمع که خطا بود نه روا بود که چنین کنم نه روا بود » و اتفاقاً ابیاتی که نقل کردیم مطابق اتم اشعار عرب در این بحر است .

(۱) مقصود از اوزان مشترکه آنهاست که در هر دو زبان پارسی و تازی اشعار فراوان و عذب و روان دارد . و مقصود از بحر مختصه عرب مثلاً نه این است که در فارسی ممکن نباشد کلماتی را بر آن اوزان منظوم ساخت چه در حاشیة قبل بعض منظومات فارسی مطابق اتم اوزان مخصوصه عرب نقل شد بلکه مناط در اختصاص دو چیز است یکی کثرت و فراوانی و دیگر عذوبت و روانی و چنانکه می بینیم اشعار فارسی در بحر مدید مثلاً آن اندازه زیاد و مطبوع نیست که اشعار عرب در این بحر و منظومات فارسی در بحر هزج مثلاً . و عات این تخالف همانا خصوصیات لهجه و لغات و تراکیب دو زبان است نظیر اینکه در یک زبان



عجم چون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیمی و امثال ایشان
دوایی تازه مانند : منعکسه ، منعلقه ، منغلطه ، منقلبه
ایجاد کرده و بحور مستحدثه از سی متجاوز از قبیل : صریم ، کبیر ،
بدیل ، قلیب ، حمید ، صغیر ، اصم ، سلیم ، مصنوع ، مستعمل ، معکوس
قاطع ، مشترک ، معین ، حمیم و غیره اختراع نموده اند . و علیهذا
عروض عرب فقط سر مشق ایرانیان شده و از روی آن در حقیقت عروض
جدیدی برای خود ایجاد کرده اند .

مخفی نماند که در عین رواج شعر عروضی از دیر زمانی
تا کنون در هر دوره یکدسته اشعار هجائی عوامانه یا « تصنیف » هم
مابین مخنثان و کودکان و بذله سرایان متداول بوده و هست که در

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ابتداء بسگون و اجتماع دو ساکن یا توالی چهار متحرک در يك کلمه متعذر
یا لااقل متعسر و ثقیل است و حروف اصلی کلمه از پنج تجاوز نمی کند
در صورتیکه در زبان دیگر اینطور نیست و مثلاً اجتماع چهار ساکن هم در
آن ممکن است . و طبائع اقوام عالم در ملائمت و منافرات نیز در
این باب موثر است . و اختلاف اوزان غنائی و موسیقی تقریباً با اختلاف
اوزان عروضی و شعری از يك سرچشمه آب میگیرد . صاحب المعجم
ص ۶۵ مینویسد « اما علت آنکه این اختلاف در اشعار تازی متحمل است
و موجب گرانی شعر نمی شود و در اشعار پارسی متحمل نیست و سبب
گرانی شعر می گردد عالم السر والخیفیات داند و همانا هیچ آفریده را بر
سران وقوف نتواند بود » .

حقیقت قسیم اشعار عروضی محسوب میشوند .- و در بعض کتب قدیمه از قبیل « المعجم » و کتاب « راحة الصدور » در تاریخ ساجویه، مؤلف در حدود سنه ۶۰۰ هجری از این جنس اشعار گاهی بعنوان « حراره » تعبیر شده است .

المعجم (ص ۴۲۹ طبع برون) مینویسد « چنانک حرار های مخشان کی بارکت لفظ و خست معنی در بعضی مجالس چندان طرب در مردم بدینم آرد کی بسیار قولهای بدیع و ترانههای لطیف بدین نیارد » و جناب محشی بمناسبت لفظ « حراره » عبارت راحة الصدور را راجع بواقعه « احمد بن عطاش » رئیس ملاحده دزکوه که سلطان محمد بن ملکشاه او را اسیر کرد و فرمود تادر کوچهای اصفهان تشهیر کردند و قریب صد هزار نفر از اهل شهر بتماشای او بیرون آمده کثافات و قاذورات بروی می افکندند نقل میکند و عبارت راحة الصدور این است « . . . با انواع تار و خاشاک و سرکین و بشکل مخشان حراره کنان درپیش باطل و دهل و دف و میگفتند « حراره » . عطاش عالی جان من . عطاش عالی . میان سر هلالی . ترابذ چکارو » . و احتمال میدهد که این لفظ « حراره » بخاء معجمه باشد یعنی آوازی که بسبب گریه یاغیر آن از گلو بیرون آید چه مسخرگان و سفها اشعار مستخف خود را بدین آواز خوانند . - لابد جناب محشی مدرکی برای تفسیر « حراره » بمعنی مذکور داشته اند و مادر دو کتاب مسحاح و قاموس که نقدا نزد ما موجود است چنین معنی مخصوص برای (حراره)

نیافتیم مگر آنکه مجاز از صوت الماء یا غطیظ النائم و المختنق باشد -
و اصل لفظ (خراره) بتخفیف راء در دو کتاب لغت مذکور ضبط
نشده است بلی قاموس مینویسد «الخرارة مشددة عود یوثق بخیط
ویحرك الخیط وتجر الخشبه فیصوت» و چیزی که قاموس نوشته هنوز
هم در میان بازیهای کودکان معمول است .

مقایسه نظم و نثر فارسی

بعد از اسلام از نظر اینکه وفور کلمات عربی در نثر
بیشتر و آثار قدیم باقی مانده آن کمتر
از نظم است

در بابان این مبحث لازم است بدو نکته ذیل عطف توجهی کنیم:
اولا کتب و مؤلفات معتبر نثر فارسی بعد از اسلام بدرجات کمتر از
نظم و مخصوصا تا حدود قرن هفتم و هشتم هجری توجه ادبای فارسی
غالباً معطوف بنظم بوده و کمتر پیرامون نثر میکشیده اند و مجمل آن
اندازه که ما تا کنون از شعرای مهم و ذواوین شعر اطلاع پیدا
کرده ایم بهیچوجه از مترسلین و کتب نثر معتبر خبر نداریم و بلکه
از این حیث قابل قیاس بایکدیگر نیستند - و این مطالب اوضح من
الشمس است .

ثانیا تاراج لغات عربی بر زبان ادبی فارسی بعد از اسلام بیشتر

نسبت بشر کتابی ولفظی شده و در نظم فارسی بر رویه رفته در هر دوره ای که حساب میکنیم کلمات تازی بمراتب کمتر از اثر آمده است. - و برای اثبات این مدعا فقط مراجعه و توجه مختصری کافی است. - و اگر قدیمترین اثر دوره سامانی یعنی ترجمه تاریخ و تفسیر طبری را مثلاً که تعمدی در پارسی بودن و ساده نوشتن آنها به طوری که همه کس بفهمد بکار رفته است با اشعار شعرای عهد سامانی از قبیل «رودکی» «ودیقی» و امثال آنان که بذوق فطری شعر میساخته و رعایت اینگونه امور را نداشته اند مقایسه کنیم؛ خوب واضح می شود که تفاوت آنها در ترکیب با لغات عربی تاچه اندازه است و غالباً در چندین شعر متوالی از يك قصیده و راجع يك حکایت که بدون تکلف و تقلید در غایت سلاست و روانی ساخته شده است کلمات تازی بقدری کمیاب و آنچه هست بطوری مضمحل در تراکیب فارسی است که گوئی اصلاً وجود ندارد - در صورتیکه اگر همین اندازه از عبارات اثر بخوانیم می بینیم بیشتر و واضحتر کلمات عربی دارد و آنجا که تقلید پارسی صرف بوده خالی از تکلف نشده است. - و بالجماعه اگر از شعرای مثل «نردوسی» که شاید تا حدی عامد در انتخاب لغات پارسی و اجتناب از عربی بوده و همچنین از نویسندگان مانند «وصاف» که در استعمال الفاظ و حتی جمل عربی تا حدی مولع بوده صرف نظر کنیم و دو نفر شاعر طبیعی خالی الذهن که افراط و تفریط نداشته باشند و همچنین دو نفر نویسنده را یکی از متقدمین و یکی از متأخرین نظیر «فرخ سیستانی» و

«سروش اصفهانی» و نیز «ابوالفضل بیهقی» و «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی» در نظر گرفته اشعار معمولی آن دو تن شاعر را با عبارات معمولی این دو نفر نویسنده مقایسه نمائیم؛ مطلوب ما بخوبی واضح و مدلل میشود و می بینیم که لغات فاحش عربی نظم کمتر است و بعلاوه طوری استعمال شده که هیچ نمایان نیست بعکس اثر اینک محض مثال چند شعر و جمل اثر از اشخاص مذکور میاوریم.

فرخی متوفی ۴۲۹ هـ. گوید

- ❖ ای آنکه همی قصه من برسی هموار ❖
- ❖ کوئی که چگونه است بر شاه ترا کار ❖
- ❖ چیزی که همی دانی بیهوده چه برسی ❖
- ❖ گفتار چه باید که همی بینی کردار ❖
- ❖ و ر کوئی گفتار بیاید ز پی شکر ❖
- ❖ آری ز پی شکر بکار آید گفتار ❖

سروش متوفی ۱۲۸۰ هـ. گوید

بیراسته زلف تو و آراسته رخسار بردند دل و دین مرا هر دو بیکبار
بستی تو مرادل بدو بیراسته سنبل بردی تو مرا دین بدو آراسته گلزار
انگبختی از عنبر و آویختی از مشک بر لاله دوزنجیر و ز کلبه برك دوزنار

نثر بیهقی که در حدود ۴۵۰ هـ. تالیف شده

«در اخبار یعقوب لیث چنان خواندم که وی قصد نشابور کرد

تا محمد بن عبدالله طاهر امیر خراسان را فرو گیرد داعیان روزگار دولت وی بیعقوب تقرب کردند و قاصدان مسرع فرستادند با نامه که زود تر بیاید شتافت که از این خداوند هیچ کار نیاید جز لهو تا نگر خراسان که بزرگتر نغری است بیاد نشود.

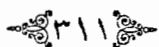
نثر قائم مقام متوفی ۱۲۵۱ هـ

« حضرت ولیعهد تاحال دنبال آ کسندن مال نرفته اند و این کار را بسیار سهل گرفته اند حتی بخصاصه و جود مبارک منتهای قناعت از مأکول و ملبوس گفتند و هر چه باشد صرف مدافعه روس و محافظت ملک محروس سازند امصار و قلاع را بر انبار متاع مقدم دانند.

مقایسه نظم و نثر فارسی را بجهانی چند بعداً شرح خواهیم داد عجمه از این دو حیث که متعرض شدیم آنچه بنظر ما میرسد اینست که: اولاً زبان فارسی زبان شعری و ادبی و گویا اصلاً برای بیان عواطف ذوقی و خیالات ادبی ساخته شده است و لذا برای تأدیه معانی ظریف و مطالب شعری چندان نیازمند با ستعاره و استعاره لغات دیگر نمیشود و ذاتاً يك نوع ملاحظه و آهنگ دلچسب بکنواخت دارد که بالغات غیر مانوسه السنه دیگر سازش پیدا نمیکند و بمحض آنکه مثلاً يك کلمه عربی قح غیر مانوس در نظم فارسی آمد فوراً انسجام و خوش آهنگی آنرا درهم می شکند و بهم میزند و موجب تنفر ذوق سلیم می گردد - و لذا می بینیم الفاظی که از زبان عربی در نظم فارسی آمده است بتصرف شعرا و اهل لسان با ذاتاً خشونت سایر لغات غریبه عربی را

ندارد و گانه همرنك وهم آهنگ لغات فارسی شده و مهر زبان فارسی بر آنها خورده است و احیاناً معانی اصلیه عربی را از دست داده و فقط بیکری بی جان تازی و کاهی با تبدیل صورت نیز باقیمانده است و شواهد این مطلب را نظیر بعض کلمات « تیره شبی همچو - و زلف شاهد رعنا » بعدها در محلی مناسبتری خواهیم آورد - بهر حال در زبان نظم فارسی لغات اجنبی چندان که در نثر جای و راه نداشته شعراً و غالباً مثنویات خودشان را توانسته که بفهمانند بدون آنکه حاجت زیاد بعاریه نمودن لغات عربی و غیره داشته باشند . - و اما « نثر فارسی » و خاصه نثر علمی بیشتر از نظم محتاج باستقراض کلمات عربی شده و لغات فارسی در نثر با الفاظ عربی و غیره سازش و آمیزش پیدا کرده است و لذا تراوش کلمات عربی در نثر فارسی بیش از نظم شده است . - و در عصر حاضر هم که دو نفر شاعر و نویسندۀ قادر نظم و نثر فصیح امروزی میسازند می بینیم که لغات اجنبی يك مقاله اضاف کلمات اجنبی يك قصیده است .

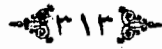
و اما اینکه نظم از نثر بیشتر است با وجود آنکه هر دو گرفتار دستبرد حوادث بی دربی شده اند و بدین سبب قسمت عمده از آنها مفقود الاثر گشته است ؛ شاید یکی از عللش این باشد که فضلا و نویسندگان قدیم عموماً با عربی سر و کار داشته و زبان فارسی را زبان علمی و کتابی نمیدانسته و بلکه آنرا زبان عامیانه و مخصوص محاورات می شمردند - و گذشته از آنها که اظهار فضیلت باعال دیگر در کارشان بوده است غالباً فضلا و نویسندگان قدیم ما تالیفات بعربی میکردند و احیاناً اگر کسی تالیفی بفارسی مینموده است چون با عربی خیلی مانوس



بوده لغات عربی و کاهی عبارات نظم و نثر عربی را ضمناً میاورده است - و بعلاوه میدانیم که تا کنون حافظ و مروج زبان و ادبیات فارسی دربار سلاطین ایرانی منش بوده و غالب شعرائی که اثر و خبرشان بما رسیده است همانها بوده اند که راه بدربار سلاطین داشته و مد - حتگر پادشاهان و رجال نامی بوده اند - و میتوان گفت که یکی از علل عمده بقاء نام و اشعار امثال عنصری و فرخی قهائد مدحیه و شهرت درباری آنان است و پادشاهان و رجال نامی مدح بقاء اسم یا حب ستایش یا علل دیگر بیشتر بشعرا و ستایشگران توجه داشته و احیاناً بواسطه وفور صله و انعام آلات خوان شعرا را از زر و دیگدانشان را از نقره میکرده اند و لذا ارباب ذوق و قریحه ادبی قهراً همت مصروف ساختن نظم مینموده و چون از نثر کار نظم نمی آمده است توجه بدان نمی کرده اند - و شاید ایرانیان اگر بعد از اسلام مجدداً بر و بالی نمی گرفتند و سلاطین مقتدری بخود نمی دیدند و کسی را در خور ستایش و اهل احسان و بخشش نمی یافتند ؛ نظم فارسی نیز مانند نثر بینوا و مهجور میماند و بدان پایه کمال و رفور نمیرسید - صاحب تاریخ سیستان در ضمن داستان شعر «ابن الوصیف» مینویسد « و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر گفتندی ». و در حقیقت رکن اعظم ادبیات فارسی «نظم» و تنها نازش آن بمایه و برکت سخن سنجی گویند کان شیرین زبان است .

تلیخیص - عمده مطالب ما در مبحث «زبان فارسی بعد از اسلام» تلیخیص می

شود دراینکه: بعد از اسلام مانند عصر ساسانی زبان فارسی شعب و فروعی چند داشته و از همه رائجتر و زبان رسمی لفظی و ادبی «زبان بهاوی» بوده و غالباً همین زبان را در محاوره و تحریرات و همچنین در سرودهای شعری بکار میبرده اند. پس از اسلام و استیلای عرب بر ایران زبان و ادبیات ایرانیان دچار قنوت و انحطاط کلی شد و ایرانیان قومی باختیار و بیشتر باجبار در تحت سیطره عرب دست از همه چیز خود شسته و در مدت دو قرن تقریباً بنوای عرب ساختند. و از حدود نیمه اول سده دوم هجری زمینه تازه ای برای زبان و ادبیات فارسی فراهم و بتدریج اسباب جمع تر شد. از عهد صفاریان بپس مجدداً زبان و ادبیات فارسی رواج و رونقی روز افزون یافت و چنانکه از تاریخ سیستان نقل کرده اند در دربار صفاریان برای نخستین بار بعد از دو قرن بزبان فارسی رسماً سخن رانده نامه نوشتند و شعر سرودند. و شیوع زبان بهاوی تا قرن سوم هجری کشیده شد و از آن تاریخ بپس زبان «فارسی اسلامی» یعنی زبان دری مخلوط بلغات تازی ابتداء در خراسان و ماوراء النهر در درجه اول برای نظم و سپس برای نثر فارسی نیز انتخاب و معمول گشت. و بقول «ابوالعباس» یا «خواجه عباس مروزی» که بنقل عوفی در باب الالباب خواجه زاده بود در مرو با فضلی بیقیاس و در علم شعر او را مهارتی کامل و در دقایق هر دو لغت (فارسی و عربی) بصارتی شامل و در آنوقت که رایت دولت مامون رضی الله عنه در سنه ۱۹۳ هـ بمرو آمد در مدح او پیارسی شعر گفته بود.



ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
دین یزدان را نو بایسته چورخ را هر دو عین

سبک جدید زبان و شعر فارسی با سبک پارسی قبل بینونت پیدا
کرد چنانکه همو گوید:

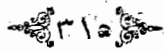
کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت
گیرد از حمد و ثنای حضرت توزیب و زین

مجملا زبان فارسی جدید از قرن سوم شروع شد و مرکز
رواج این زبان ما وراء النهر و خراسان بود و ابتدا شعرا بدان
شعر ساختند و سپس نویسندگان هم (۸) متابعت شعرا را نموده بدان

(۸) این تقدم و تاخر بحسب آثاری است که بدست ما رسیده
زیرا نمونه‌های شعر فارسی بسبک جدید اسلامی که برای ما باقی مانده
است از حیث تاریخ مقدم بر نمونه‌های مهم نثر کتابی بسبک جدید است
و چنانکه بعدها اشاره خواهد شد بعضی محققین راجع به قرن اول
هجرت اصلا در وجود کتب نثر با قطعات منشور بزرگتر از جمل پراکنده‌ای
که احیاناً در کتب عربی دیده میشود تردید کرده‌اند و بظن خیالی
قای کویند اصلا وجود نداشته است بخلاف اشعار که از قرن سوم حتماً باقی
مانده است

زبان کتبی تالیفات ترجمه کردند. و روز بروز بر بسط و نفوذ زبان تازه افزوده شد و تدریجا از حدود مشرق ایران بسایر نواحی و از نظام و اثر بزبان محاوره سرایت کرد و بنسبت معکوس هر چه این زبان وسیع تر شد زبان پهلوی و همچنین سایر شعب فارسی محدود تر و دایره آنها تنگتر گشت تا بحالت کنونی رسید که زبان فصیح لفظی و ادبی همان زبان فارسی است که بعد از اسلام از ترکیب لغات دری با کلمات عربی ساخته شده و بتوالی اعصار با السنه دیگر نیز تاحدی آمیزش و امتزاج یافته است .

اما شعر فارسی بعد از اسلام عبارت از سرودها و اشعار « هجائی و در تمام شعب زبان پارسی خاصه پهلوی موجود بوده است و استیلای عرب بر ایران و کوشش در نسخ زبان و شعر و آداب ایرانیان هیچگاه قادر نشده است که طبع با شعر و موسیقی آمیخته ایرانیان را عوض کند و تسلط عرب بهمدستی عوامل دیگر کاری که کرده اند تنها محو کردن آثار ادبی و نمونه های کامل قرائع سرشار ایرانیان بوده است . و از قرن سوم هجری شعر هجائی مبدل بشعر عروضی شده و ایرانیان از عروض عرب تقلید کرده اند و از آن تاریخ تا کنون شعر مصطلح عبارت از منظومه مقفائی است که مطابق یکی از اوزان عروض و بالغات دری کم یا بیش مخلوط با لغات عربی ساخته شده باشد . گذشته از عربها که با لذات علاقه ای بحفظ آثار فارسی نداشته بلکه تا حدی در صدد محو



کردن آنها بودند؛ خود ایرانیها هم غنای در ضبط و جمع آثار ملی و ادبی خود متذکرند نداشته اند. پس از رواج اشعار در مقابل عروضی سائر زبانهای فارسی هم کم با لغات مخصوصه وای مطابق بهجور و قوافی بشیوه جدید اشعار ساخته اند چنانکه از ابیات «بندار رازی» و دو بیت های «باباطاهر عریان» و امثال و نظائر آنها معلوم میشود. این بود خلاصه آنچه ما تا کنون راجع بزبان فارسی بعد از اسلام بطور عموم یعنی نظر اجمالی و عدم تعرض خصائص متمیزه هر عصری فهمیده ایم. و چون بنای ما بر اینست که مختصات و احوال ادبی هر دوره را جداگانه بنویسیم اینک شروع بشرح احوال زبان و نظم و نثر فارسی بعد از اسلام تا انقراض بنی امیه می نمائیم.

زبان و ادبیات فارسی

بعد از اسلام تا سال ۱۳۲ هـ

با مقدمات سابقه گمان میکنیم در این مبحث چندان محتاج بطول و تفصیل کلام نباشیم زیرا در مسطورات قبل ضمنا معلوم شد که زبان و ادبیات فارسی در دو قرن اول هجری چه حالی داشته است. مملکت برای آنکه رشته سخن مقطوع نگردد میگوئیم:

زبان لفظی فارسی بعد از اسلام تا انقراض دولت بنی امیه در سال ۱۳۲ هـ شعب و لهجه های مختلفه داشته که هر يك در ناحیه

ای معمول و متداول بوده است ولی غلبه شهرت با « زبان پهلوی ساسانی » بوده و همین زبان ما بین ایرانیان و همچنین در نظرسایر ملل نسبت بایران برسمیت شناخته میشده است.

و اما زبان ادبی و تحریری عموماً « زبان پازند » یا پهلوی آمیخته با « هوزوارش » یا « زوارش » بوده و لغاتی که از زبانهای دیگر مانند کلمات آرامی در زبان پهلوی آمده بوده است فقط در کتابت استعمال می شده و در قرائت بجای آنها کلمات پهلوی می گذاشته اند (رجوع شود بمجلد اول) و نوشته ها و کتب مذهبی و غیره که در این دوره ایرانیان تالیف کرده اند عموماً بهمین زبان است

اما در خصوص آثار ادبی این عصر با تعلق باینکه گذشته از نثر شعر هم داشته اند؛ چندان نمونه های زیادی خاصه از اشعار این دوره بدست ما نرسیده است - و تنها اطلاعات ما در این زمینه منحصر بچند قسمت است: اولاً کتی که زبان پهلوی در ظارف این مدت تالیف شده و محترم و مشهور تر از همه دو کتاب « خدای نامه » و « زیج شهریار » است که اتفاقاً تاریخ تدوین آنها اگر چه عالی المشهور بعد از هجرت است ولی قبل از فتح ایران بدست اعراب و گریختن یزدگرد سوم از مدائن میباشد - و نسخ دولتی این عصر در قرون اولای اسلام و بالاخص اصل پهلوی « خدای نامه » تا حوالی قرن پنجم هجرت موجود بوده است و از آن بیحد خبر صحیحی از آنها در دست نیست و بظن قوی بالمره مفقودالان شده اند.

و ثانياً قطعات كوچك نظم يا نثر كه در كتب متفرقه عربى احيانا بدانها بر ميخوريم - و جناب آقاميرزا محمدخان قزوینی بعنوان « قديمترين شعر فارسى بعد از اسلام » دو قطعه از اشعار قديمی را كه يكی مربوط بسنه « ۶۰ » و ديگرى مربوط بسنه (۱۰۸) هجری است از كتب عربى النقطا کرده اند كه الحق نمونه هاى دلکشى از ادبيات فارسى قرن اول و دوم هجری ميباشد و چون مقاله اى كه خود شان نوشته اند مشخون از فوايد بود و نخواستيم عبارت رساى ايشان را مسخ کرده باشيم ؛ عين آنها عماً قريب نقل خواهيم کرد

جناب آقاى تقى زاده وزيرماليه كنونى درجريده شريفه كاوه (شماره اول از سال دوم دوره جديد) هم اشاره بيهض نمونه هاى اشعار هجائى قديم نموده و نتايج خيلى مفيد از تتبعات كافى خود شان بدست داده اند ولى نظر ايشان در اين قسمت مطلقاً متوجه بقرون اولای اسلام است و ما در مبحث فعلى مقيديم كه آثار ادبى فارسى بعد از اسلام تا آغاز تشكيل دولت عباسى را بنويسيم - و معذلك چون تحقيقات ايشانرا مملو از مطالب تازه و كاملاً نزديك و تا حدى موافق مقصود خود يافتيم و با مطالب گذشته و آينده ما ارتباط كامل داشت توانستيم بالمره از نقل آنها هر چند بتلخيص باشد صرف نظر كنيم لذا خلاصه قسمتى از مقاله ايشانرا از متن و حواشى در اینجا نقل كرديم با وجود اينكه پاره اى از آنها را خود سابقاً متعرض شده ايم :

جناب معظم بعد از آنكه مينويسد « شعر فارسى پيش از شرممول

شده و شعر هم (یعنی شعر عروضی) ظاهراً از نصف دوم قرن سوم شروع برواج گرفتن کرد » و از آثار شش قرن اول هجرت بغیر از جمل یا قطعات کوچک متفرقه در کتب عربی اطلاعی نداریم و نه تنها بدست ما نرسیده بلکه در وجودان نیز شك داریم زیرا در صورت وجود چنین چیزی شاید خبری از آن در کتب متقدمین و مخصوصاً در کتاب الفهرست (که فقط اطلاعات منحصر بکتب عربی نبوده چنانکه از منظومه فارسی کلیل و دمنه و از کلمات لغت فارسی که « ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن الجراح » ظاهراً در اواسط قرن چهارم تألیف کرده نیز مثلاً خبر میدهد) برای ما باقی میماند ؛ میگوید « از اشعار فارسی که پیش از آن تاریخ بوده و خبری از آن برای ما مانده قطعات خیلی کم در دست است . از بعضی اشعار فقط خبری مانده و از خودش اثر نیست و از برخی دیگر قطعاتی بدست آمده . از قسم اول اشعار فارسی « محمد بن البعیت بن حلیم » متوفی سنه ۲۳۵ که طبری در تاریخ خود (چاپ لیدن سلسله ۳ ص ۱۳۸۸) از آنها خبر میدهد و گوید حکایت کرد ... مرا که درمراغه جمعی از پیران آنجا اشعار فارسی از این البعیت برای او خواندند ، - و محمد بن البعیت در اوایل قرن سوم صاحب تبری بوده و اخبار او از سنه ۲۲۰ باینطرف در کتب تواریخ دیده میشود لکن معلوم میشود مدتی پیش از آن تاریخ در آذربایجان

از رؤسا بوده و پدرش از اتباع « وجناء بن رواد ازدی » بود که در زمان هرون الرشید در آذربایجان سر مخالفت و افساد برداشت. و دیگر اشعار « ابوالاشعث قمی » است که در معجم الادباء (چاپ لیدن جلد ۶ ص ۴۲۱) از آن خبر میدهد که ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی (۲۵۴ - ۳۲۲) در خصوص آن اشعار فارسی چند بیت عربی گفته همچنین مسعودی در « کتاب التنبیه و الاشراف » (چاپ لیدن صفحه ۷۴) در باب رودخانه زاینده رود گوید که « نهر زر نرود در اصفهان رودخانه قشنگی است و آنرا دیدم و ایرانیها در خصوص آن خیلی اشعار گفته اند »

و در کتاب فارسی تاریخ بیهقی تالیف ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بن محمد بیهقی که ظاهر ادرسنه ۸۸۸ تالیف شده ذکر شاعری از شعرای بیهقی آمده که بقول مولف آن کتاب « اول کسی که در بیهقی شعر فارسی گفت » وی بوده اسم این شاعر که در سه جای مختلف از آن کتاب مذکور شده محمد بن سعید بیهقی معروف به « معجم » است که بقول مولف این کتاب « او را دیوانی و اشعاری است » و چون در کتاب مزبور گوید که ابوالقاسم بلخی کعبی (عبدالله بن احمد بن محمود) « در کتاب مفاخر خراسان ذکر او را کرده » و « شعر پارسی او زبان بیهقی بیاورد » و ابوالقاسم کعبی از رجال قرن سوم بوده و در سنه ۳۱۷ وفات یافته گمان می رود که اشعار این شاعر که در کتاب کعبی ذکرش آمده نیز از اشعار قدیمی بوده. چند شعر عربی از این شاعر در تاریخ بیهقی ثبت است. - باین مناسبت میخواهیم انظار بخوانندگان را باین نکته متوجه سازیم که ظاهراً

بطور کلی شعرای قدیم پارسی که ابتدا بترتیب شعر عروضی سخن سرایی کرده‌اند شعر عربی نیز می‌گفته‌اند و شاید ابتدا در زبان عربی شاعر بوده‌اند و بعد بتدریج خواسته‌اند این شیوه جدید را در زبان بومی خود نیز تطبیق و تجربه کنند.

بهر حال اکثر اشعاری که شعرای مزبور گفته‌اند در زبان فارسی شعر اصطلاحی و عروضی نبوده بکه هجائی بوده است.

قسم دوم یعنی اشعار قدیمی که هم خبر و هم اثری از آنها بدست ما رسیده عبارت است از بعضی قطعات اشعار هجائی یا بقول برهان قاطع «نثر مسجع» که در بعضی کتب عربی یا فارسی قدیم برای ما مانده دو فقره از این نوع اشعار را جناب میرزا محمد خان قزوینی یافته و مشروحا از آنها بحث نموده‌اند اینک ما بر حسب نمونه باز یکی دو قطعه دیگر از یشگونه اشعار را ذکر می‌کنیم نخست شعری است که از طرف مولفین قدیم بهرام گور نسبت داده شده و بعضی تذکره نویسان آنرا اینطور نقل کرده‌اند «منم ان شیر زبان و منم آن بیر یله نام من بهرام گورو کینتم بو جیله» و اختلاف روایات در کلمات هر دو مصراع زیاد است و در کتاب هفت قلزم نقل از قاسم بن سلار بغدادی رئیس مورخین کرده که اول شعر فارسی را بهرام گور در موقع نشاط شکار گفت باین طریق «منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام بهرام مرا و بدرم بو جیله» و در بطلان اسناد همچو شعر عروضی فارسی جدید بهرام گور (۴۲۰ - ۴۳۸ م) شکی نیست و شاید از

همه نزدیکتر بقبول طوری باشد که ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك آورده است یعنی « منم شیر شنبه و منم بیر تله » که در واقع دو قطعه هفت هجائی است .

دیگر قطعه ایست از « ابوالتقی العباس بن طرخان » در خصوص شهر سمرقند که در کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه (صفحه ۲۶) مولف در حدود سنه ۲۳۰ نقل شده بدینقرار :

سمرقند کنند بزینت کی افکنند از شاش نه بهی همی شه نه جهی که چهار مصراع شش هجائی است - با نسخه بدل « ارشاش به » و « ته جهی » و ظاهراً مصراع اول را بکسرۀ اضافه در دال سمرقند باید خواند و رنه شش هجائی شود در آن صورت معنی شعر چنین میشود : سمرقند يك ويرانه ایست که زینت خود را انداخته . از شهر چاچ که بهتر نیستی پس تو هم همیشه از خطر نخواهی جست .

از این ابوالتقی عباس از راه دیگر خبر نداریم ولی بهر حال اگر قدیمتر نباشد اقلاً در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم و در واقع در عهد مأمون عباسی باید بوده باشد چه ابن خردادبه آنرا مانند يك شعر معروفی بدون هیچ شرح نقل میکنند .

يك قطعه شعر باین سیاق نیز در « مجمل التواریخ » که در سنه ۵۲۰ تألیف شده بنظر رسید که اگر چه از حیث ونوق و اعتماد باصلی بودن باقطعات سابق الذکر قیاس پذیر نیست زیرا که اولاً در کتاب متأخر فارسی آمده و ثانیاً نسبتش بیک شخص موهوم غیر تاریخی داده

شده با وجود این خیلی هم دور از عقل و قبول نیست چه وزن و سیاقش شبیه اشعار سابق الذکر بوده و محتمل است پادشاهی که این شعر بعهده او نسبت داده شده بایکی از سلاطین ساسانی غلط و اشتباه شده در مجمل التواریخ (بنقل موهل از آن در « روزنامه آسمانی » فرانسوی دوره ۳ ، جلد ۱۱ ، صفحه ۳۵۷) در شرح حال سلطنت همای چهر آزاد گوید « و اندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر و درم نوشتند :

بخور بانوی جهان هزار سال نور و مهرگان

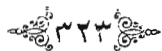
این بود آنچه خواستیم از مسطورات جریده مزبوره زینت دفترناچیز خود سازیم - و معلوم شد که از روی این نمونه ها سبك و شیوه اشعار قدیم با رسی بدست میاید و مخصوص بقرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری نیست . اینك بنقل عین مقاله آقای قزوینی که مستقیماً مربوط بهمین دوره است از کتاب بیست مقاله تألیف ایشان عطف عنان مینمائیم :

مقاله آقای قزوینی

در خصوص قدیمترین شعر فارسی

بعد از اسلام

بر اهل فضل پوشیده نیست که در کتب ادبیه فارسی و تذکره های



شعرا قدیمترین شعر فارسی را اغلب بعباس (یا ابوالعباس) مرؤزی نسبت میدهند که بزعم ایشان در سنه ۱۹۳ هجری (۱) در شهر مرو قصیده‌ای در مدح مأمون گفته بوده که مطلعش اینست .

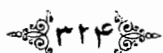
ای رسانیده بدولت فرق خود تافر قدین

گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین

الی آخر الابیات که در تذکرها مسطور است و تا آنجا که رافم سطور اطلاع دارد اولین کسی که این فقره را ذکر نموده نورالدین محمد عوفی است در تذکره باب الالباب (۲) .

علاوه بر آنکه آثار وضع و تجدید بروجنات این اشعار لایح تر از آنست که هیچکس را که بهره از ذوق سلیم ادبی باشد در آن شکی عارض تواند شد قرینه خارجی براینکه آن متجدد است آنست که ایرانیان در قدیم اگر هم خود شعری داشته اند بلا شك تابع عروض عرب نبوده است و فقط بعد از وضع عروض عرب بتوسط خلیل بن احمد فراهیدی و انتشار این علم در ایران کم ایرانیان از روی عروض عرب بنای گفتن شعر فارسی گذاردند و چنانکه

- (۱) صاحب مجمع الفصحاح ۱ ص ۶۴ در سنه ۱۷۰ مینویسد و آن سهو واضح است چه فقط در سنه ۱۸۳ هرون الرشید خراسان و قسمت شرقی مملکت خود را بمأمون وا گذاشت و مأمون خود فقط در سنه ۱۹۳ یعنی همان سال وفات هرون بمرو رفت نه قبل از آن
- (۲) طبع ادوارد برون ج ۱ ص ۲۱



در کتب عروض مفصلاً مسطور است پس از آنکه ابتدا تقریباً عین اوزان عرب را تقلید کردند چون بعدها بامتحان دیدند که اوزان عرب کماهی عیله مطبوع طباع ایرانیان نسبت بنای تصرفات در آن گذاردند، مثلاً بعضی از بحور عرب را از قبیل طویل و مدید و غیره که بهیچوجه و باهیچ زحاف (۱) مقبول طباع موزون ایرانیان نمی افتاد بکلی کنار گذاشتند و از مابقی بحور مناسب طباع فارسی زبانان بواسطه زحافات مخصوصه اوزان مخصوصه مشتق نمودند که در عین اینکه اصلاً از بحور عرب است ولی با این زحافات وزن مخصوص ایرانیان گردید چه عرب در اغلب آنها اصلاً شعر نگفته است، مثلاً بحر هزج و رمل را که در عرب اصلاً مدس است در فارسی مشمن کردند یا آنکه در مدس آن زحافاتی داخل کردند که از آن استکراه برطبع و استقلال برسمع بیرون آمد (چنانکه در مدس سالم هزج و رمل در فارسی شعر نگفته اند ولی مزاحفات آن دو بحر معروفترین اوزان فارسی است از قبیل خسرو شیرین و لیلی معجون نظامی و مثنوی مولوی).

پس از این مقدمه گوئیم که قصیده منسوبه به عباس مروزی از بحر رمل مشمن مقصور (و محذوف) است و بتقریب مذکور لابد باید مدتی مدید بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد اولاً اصل عروض عرب و

(۱) زحاف در اصطلاح عروضیان تغییراتی است که بر ارکان اصلی عارض میشود چنانکه مستفعلن مثلاً بواسطه زحاف مفتعلن یا مفاعیل میشود

بعد ها رمل مثنی در ایران بعرضه ظهور آمده باشد ، و خلیل بن احمد در سنه ۱۷۵ وفات نموده و نهایت استبعاد دارد که در سنه ۱۹۳ یعنی فقط ۱۸ سال بعد از وفات خلیل قواعد عروض او بدرجه ای در اکتشاف ایران شایع شده باشد و تقلید ایرانیان از اوزان عرب و تصرف ایشان در آن و مشتق نمودن اوزان مخصوصه بایرانیان از آنها همه این امور که عاده يك سير طبیعی و مدتی کمایش طول لازم دارد بسرعتی بیش رفته باشد که در خراسان دور از مراکز علوم عرب يك شاعر ایرانی يك قصیده بلند بالائی در بحر رمل مثنی مقصور بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن بسازد .

و انگهی چنانکه گفتم اولین کسی که این قصیده را ذکر نموده تا آنجا که ما اطلاع داریم عوفی است در لباب الباب و لباب الالباب در حدود ۶۱۷ تالیف شده است یعنی بیش از ۴۰۰ سال بعد از عصر مامون ، و از متقدمین و معاصرین عوفی مثل رشید الدین و طواط صاحب حقایق السحر و نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله و شمس قیس صاحب معاییر اشعار العجم کسی را سراغ نداریم که متعرض ذکر این فقره شده باشد و این بعد عهد و سکوت سایرین از ذکر این حکایت عجیب که قطعاً اگر راست بود دواعی بر نقل آن توفیر داشت از اعتماد بقول عوفی بکلی میگاهد ، و نیز وفور کلمات عربی در این قصیده با وجود آنکه در آنوقتها یعنی دوست سال قبل از فردوسی هنوز زبان عربی اینقدر تاراج بر زبان فارسی نکرده بوده و عناصر عربی

در عبارات فارسی لابد بغایت اندک بوده است خود قرینه دیگری است که این قصیده مصنوعه جدید است و مدتی طویل بعد از عصر مأمون ساخته شده است، و عجیب است که بعضی از مستشرقین معروف اروپا از قبیل مأسوف علیه ایته آلمانی در کتاب «اساس فقه اللغة ایرانی» ج ۲ ص ۲۱۸ (۱) و مأسوف علیه پاول هورن آلمانی در همان کتاب ج ۱ قسمت ۲ ص ۱ (۲) هر دو این فقره عباس مروزی را ذکر کرده اند و هیچکدام متعرض رد و تزییف آن نگردیده اند سهل است که پاول هورن آنرا تقویت می نماید و میگوید بعضی اینحکایت را «بدون اینکه لازم باشد» مجعول دانسته اند و فاضل معاصر ادوارد برون انگلیسی در «تاریخ ادبیات ایران» ج ۱ ص ۱۳، ۳۴۰؛ ۴۵۲ با آن ذوق سلیم که معهود از وست دراصل داشتن این افسانه خنک شک نموده آنرا تمریض می نماید (۳) و همچنین بیبرستن کاربیرسکی (۴) در شرح دیوان منوچهری بنقل ادوارد برون از او. و بعضی دیگر قدیمترین شعر فارسی را بابو حنص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی نسبت میدهند که این بیت را گفته بوده:

Ethé, Grundriss der Iranischen Philologie, Band II p. 218 ۱

Paul Horn, ibid. Band I, Abteil, 2, p, I. ۲

M 3

Edward G. Browne, Literary History of Persia, vol, 1 pp. 13, 340, 452, ۳

Biberstein Kazimirski ۴

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

یار ندارد بی یار چگونه (۱) رودا

و ابو حفص سغدی بتصریح شمس الدین محمد بن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار (ص ۱۷۱) نقلاً از فارابی در حدود سنه سیصد هجری (۲) میزیسته است و اگر این تاریخ صحیح باشد چگونه میتواند این قدیمترین شعر فارسی باشد چه خود رود کی (متوفی سنه ۳۲۹) در همان وقتها میزیسته و قبل از رود کی شعرای بسیار بوده اند و قطعاً حنظله بادغیسی که بتصریح نظامی عروضی در چهار مقاله احمد بن عبدالله خجستانی از مطالعه دیوان او از خربندگی به سلطنت خراسان رسید قبل از ابو حفص بوده است چه خجستانی مذکور بعد از مدتی حکمرانی در خراسان سنه ۲۶۸ کشته شد، و اغلب شعرای طاهریه و صفاریه قبل از ابو حفص بوده اند پس این سخن نکای نامعقول و واهی است.

و بعضی اقوال دیگر نیز در این خصوص در تذکره‌ها مستور است که از غایت بی اساسی قابل ذکر نیست هر که خواهد بداند موضوع رجوع نماید. در هر صورت این مسئله که قدیمترین شعر فارسی بعد

(۱) المعجم فی معاییر اشعار المعجم طبع اوقاف گیب ص ۱۷۱ با

نسخه بدل « چون دارد یار » بجای « یار ندارد »

(۲) مجمع الفصاح ۱ ص ۶۱ گوید در مائه اولی بوده است و

و معلوم نیست این حرف از روی چه ماخذی است

از اسلام در چه تاریخ شروع شده تا کنون جواب شافی مقننی نیافته است ، و ما اتفاقاً در کتب مصنفین قدیم عرب از قبیل جاحظ (متوفی سنه ۲۵۵) و ابن قتیبه متوفی سنه (۲۷۰) و طبری صاحب تاریخ کبیر (متوفی سنه ۳۱۰) و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی (متوفی سنه ۳۵۶) دو فقره شعر فارسی پیدا کرده‌ایم که یکی در حدود سنه ۶۰ هجری یعنی مقارن سال شهادت حضرت امام حسین در خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۳) و دیگری در سنه ۱۰۸ در خلافت هشام بن عبدالملک گفته شده است ، و علی‌العجله شاید بتوان این دو فقره را قدیمترین نمونه شعر فارسی بعد از اسلام محسوب نمود هر چند در اولی آنها چنانکه خواهیم گفت اگر چه خود شعر فارسی است ولی شاعر عرب است و دومی آنها شعر ادبی بمعنی مصطلاح نیست بلکه شعر عامیانه و باصطلاح حالیه « تصنیف » (۱) است ، اینست با کمال اختصار خلاصه آنچه ما از کتب مصنفین عرب النقاط کرده‌ایم .

اما فقره اولی - ابن قتیبه در کتاب طبقات الشعراء (طبع لیدن ص ۲۱۰) و طبری در تاریخ کبیر خود (سلسله ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳) و از همه مفصل تر ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (ج ۱۷ ص ۵۶ یبعد) ذکر کرده‌اند و قتیبه عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد معروف در خلافت یزید بن معاویه بحکومت سیستان منصوب گردید یزید بن مفرغ شاعر نیز خواست در مصاحبت او بسیستان رود ،

در وقت مشایعت ابن زیاد او را تنها نزد خود طلبیده گفت من خوش ندارم که تو همراه عباد بسیستان روی گفت از چه روی ایها الامیر گفت تو مردی شاعری و برادر من به حکومت میرود و بحرب و خراج مشغول خواهد شد و بسا باشد که بتو چنانکه دلتخواه تست نپردازد و ترسم تو او را معذور نداری و ما و خانواده ما را جانه تنگ و فضیحت پوشانی ، ابن مفرغ گفت حاشا من نچانم که امیر درباره من گمان میکند و نیکوئیهای برادرت در حق من بسیار است و من آنها را هرگز فراموش نکنم ، ابن زیاد گفت نه مگر آنکه تمهد نمائی که اگر از جانب برادر من در باره تو اندکی کوتاهی بعمل آید تو بر او شتاب نیاوری و پیش از وقت بمن بنویسی ، ابن مفرغ گفت آری چنان کنم ابن زیاد گفت پس بغیر روزی برو ، ابن مفرغ در مصاحبت عباد برفت و همانگونه که ابن زیاد پیش بینی کرده بود بعد از ورود بسیستان عباد به جنگ و خراج مشغول شده باین مفرغ پرداخت ابن مفرغ اندك اندك ملول گردید و در نقای عباد شروع بیدگوئی نمود و او را هجو گفتن آغاز نهاد و چنانکه تمهد شده بود باین زیاد تنوشت ، گویند عباد را ریشی سخت انبوه بوده است مانند جوانی روزی ابن مفرغ در رکاب عباد میرفت باد در ریش عباد افتاد و آنرا بهر سو حرکت میداد ابن مفرغ خندید بمردی که در پهلوی او میرفت گفت الالبیت اللهم کانت حشیشا فتلعلها خیول المسلمینا یعنی کاش ریشها علف بودند تا آنها را با سبهای

مسلمانان میخورانیدیم : آن مرد برای خود شیرینی آنرا بعباد نقل کرد عباد سخت خشمناک شد ولی بزوی ابن مفرغ نیاورد روزی دیگر عباد اسب دوانی نمود و اسب عباد پیش افتاد ابن مفرغ گفت سبق عباد و صلت الحیته یعنی عباد پیش افتاد و ریش او عقب ماند، بالاخره عباد از دشنامها و هجوهای ابن مفرغ که در باره او و پدر و خانواده او همه جا میگفت متاثر شده با وی بدی کجرفتاری گذارد و کسان را بر انگیخت تا از او ادعای طاب نمودند و چون از ادای وام عاجز بود او را بزندان افکند غلام و کنیزک او را که سخت دلبستگی بدانها داشت بیع اجباری بفروخت و بفرموده داد سپس اسب و سلاح و اثاث الیت او را نیز بفروخت و او را همچنان در حبس میداشت تا آنکه بتفصیلی که در آغانی مسطور است بالاخره ابن مفرغ از حبس رهائی یافته بصره گریخت و از آنجا بشام و از شهری شهری همی گریخت و هجو ال زیاد و طعن در نسب زیاد و بدکاری مادر او سمیه و استعاجاق معاویه او را بابوسفیان و امثل این فضیحتها را در آفاق منتشر مینمود و این اشعار بغایت مشهور و در اغلب کتب ادب مسطور است هر که خواهد بمظان آن رجوع نماید، این زیاد بعد از کاوش بسیار آخر الامر او را بدست آورد و در بصره بزندان افکند و یزید توشت و در کشتن او رخصت طلبد یزید باو نوشت که هر کوه عقوبتی خواهی او را بنما ولی زنهار او را مکش چه او را اقوام و عشایر بسیار اند و همه در لشکر من اند و اگر تو او را بکشی ایشان

جز بکشتن تو راضی نخواهند شد چون جواب نامه بعید الله بن زیاد رسید فرمان داد تا ابن مفرغ را نیز شیرین با شبرم آمیخته بنوشانیدند و او را طبیعت روان شد و گربه ای و خوکی و سگی با او در يك بند بستند و او را با این حال در کوچه های بصره گردانیدند و کودکان در قفای او فریاد میزدند بفارسی می گفتند این چیست (۱) او نیز بفارسی می گفت .

آبست نیبذ است (۲)

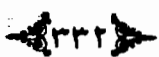
عصارات زبیبست (۳)

سمیه رو سبیداست (۴)

۱ بواسطه اهمیت مسئله ما عین نسخه بدلتهای کتب منقول عنها را در اینجا بدست می دهیم و حروف تهجی لاتینی هر کدام اشاره ب نسخه معینی از طبری و این قتیبه است و برای تعیین آنها باید رجوع ب اصل مقدمه ناشر نمود - طبری در متن مثل اینجا، در نسخه CO شیت G شست، ۲ طبری : آبست و نیبذ است - این قتیبه در متن مثل اینجا، در نسخ VS اینست نیبذ است .

۳ طبری : وعصارات زبیب است.

۴ متن اغانی : سیمت روی شبید است - البیان والتبیین للباحظ طبع مصر ج ۱ ص ۶۱ : سیمیت رو سبید است ؛ - طبری در متن : وسمیه رو سبیبست ! در نسخه CO وسمیه رو سبیبست ! C وسمیه ذوسبیبست - این قتیبه متن : سیمیه رو سفید است در نسخ OV³ سیمیه رو سفید است خزانه الادب الامام عبدالقادر بن عمر البغدادی طبع بولاق ج ۲ ص

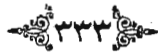


و سمیه نام مادر زیاد است که در جاهلیت از فوا-ش بوده. الاخره
ابن مفرغ از شدت اجابت طبیعت سست شده بیفتاد ابن زیاد ترسید که
بمیرد بفرمود تا او را شست شو نمودند سپس او را باز بایستان نزد
برادرش عباد فرستاد و وبرا همچنان در زندان و شکنجه های سخت
همیداشت تا آنکه سران قبایل یمن در شام بجوش آمدند و پیش یزید رفتند
و رهائی او را بالتماس و تهدید از او درخواستند یزید شگفت ایشان پذیرفت
و کس فرستاد بایستان تا او را از زندان بیرون کشید و از قاهره عباد
و برادرش بیرون برده در موصل منزل داد و تفصیل این بغایت
دراز و سخت دلکش است هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع نماید .

و چنانکه دیده میشود این واقعه در خلافت یزید بن معاویه واقع
شده و خلافت یزید از سال ۶۰ تا ۶۴ هجری بوده است بنا بر این
این ابیات عجالة قدیمترین نمونه است از شعر فارسی بعد از اسلام و اگرچه
بدبختانه شاعر خود ایرانی نیست و عرب است ولی چون خود شعر بزبان
فارسی است میتوان از نژاد و ملیت شاعر قطع نظر نمود و گویا ابن مفرغ
بواسطه طول اقامت در بصره و خراسان و نشو و نما در بلاد ایران زبان

بقیه حاشیه صفحه قبل

۵۱۶ : تسمیه رو سمیست ، ظاهرا نسخ « روسبید است » بانشخ روسبید است
« اختلافی در معنی ندارد چه زن فاحشه را از روی طعن و طنز
« رو سمید » میگفته اند که بتدریج « روسبی » شده است (رجوع
بفرهنگ ناصری) .



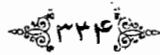
فارسی را خوب آموخته بوده است

اما فقره دوم - طبری در تاریخ کبیر خود در حوادث سال ۱۰۸ هجری گوید که در این سال ابو منذر اسد بن عبدالله القسری ختلان لشکر کشید و با خاقان ترک جنگ کرد خاقان او را شکست داد و مفتضح ساخت اسد بن عبدالله با حال پریشان از ختلان ببلخ گریخت اهل خراسان در باره وی ایات ذیل را گفتند و کودکانش در کوچها همی خواندند در حوادث سال ۱۱۹ از طبری ثانیاً این واقعه با وقایع متأخره از آنرا با تفصیل تماقر ذکر میکند عین عبارت او تا آنجا که محل شاهد ماست قطع نظر از تفصیل جزئیات جنگ از اینقرار است :

(طبری طبع لیدن سلسله ۲ صفحه ۲ - ۱۴۹۱) - « ثم دخلت سنة ثمان و مائة . . و فيها غزا اسد بن عبدالله الختل فذكر عن علي بن محمد ان خاقان اتى اسداً و قد انصرف الى القواديان و قطع النهر و لم يكن بينهم قتال في تلك الغزاة و ذكر عن ابي عبيدة انه قال بل هزموا اسداً و فضحوه فقتلني عليه الصبيان ۱

از ۲ ختلان ۳ آمدنی ۴ برو تباه ۵ آمدنی »

- ۱ ما عین نسخه بدلای طبری چاپ لیدن با ترجمه حواشی آنرا آنرا عیناً بدون تغییر و تبدیل در اینجا بدست میدهم .
- ۲ همه نسخ : ان .
- ۳ MB ختلان (بدون نقطه) .
- ۴ MB و O اینجا و در مصرع بعد : آمدن .
- ۵ همه نسخ : ترویناه .



(ایضا ص ۱۴۹۴) - « و قال بعضهم رجع اسد فی سنة ۱۰۸ مقلولا
من الختل فقال اهل خراسان

۱ ختلان آمدی ۲ برو تپاه ۳ آمدی ۴

بیدل فراز آمدی»

(ایضا ص ۱۶۰۲) - « ثم دخلت سنة تسع عشرة و مائة . . .
قال و سار اسد بالناس حتی نزل مع الثقل و صبحوا اسداً من
الغد و ذلك يوم الفطر فكادوا يمنعونهم من الصلاة ثم انصرفوا و
مضى اسد الى بلخ فمسكر فی مرجها حتی اتى الشتاء ثم تفرق الناس
فی الدور و دخل المدينة ففی هذه الغزاة قيل له بالفارسية

از ۵ ختلان آمدیه ۶ برو تپاه ۷ آمدیه ۸

آبار ۹ باز آمدیه ۱۰ خشک نزار ۱۱ آمدیه»

۱ همه نسخ : ان .

۲ MB آمدیه O آمدیه .

۳ B اینجا و قبل از این ، ترویناه ، MB بدون نقطه O برو تپاه

۴ MB و O آمدیه ، مصرع بعد فقط در BM و O دارد که اینطور

دارند : لبذل ترار آمدیه .

۵ همه نسخ : ان .

۶ B آمدیه ، BM و O آمده - چون حالا دیگر بنظر میاید که در

همه مواضع آتیه « آمدیه » فقط صواب باشد لهذا هو تسماء فرض میکند

که این هیئت آمدیه [بجای آمدی] زبان باخی باشد چنانکه در زبان

کردی هم گاهی همین هیئت دیده میشود .

و این ابیات اگرچه آنها را شاید از قبیل شعر ادبی بمعنی متعارفی مصطلح نتوان محسوب نمود بلکه ظاهراً از قبیل اشعار عامیانه است که اکنون «تصنیف» گویند ولی در هر صورت نمونه بسیار دلکش غربی است از این جنس شعر در هزار و دوست سال پیش ازین در خراسان و وزن این اشعار را اگر چه میتوان از بعضی مزاحفات بحر رجز (مطوی مخبون) بر وزن مستقمان مقعان و مقاعن مقعلن و متعلن مقاعن استخراج نمود ولی قریب یقین است که این توافق وزن از قبیل تصادف و اتفاق است چنانکه بعضی از اشعار

حاشیة صفحه قبل

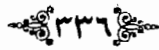
۷ B ترویه ، O برویته ، BM همینطور ولی بدون نقطه .

۸ B آمدیه ، MB و O آمده .

۹ B آبار ، BM و O امان ، کلمه « باز را هوتسما از پیش خود قیاساً افزوده است و وی آبار را لغتی در کلمه آواره می پندارد (رجوع بفرهنگ فولرس) .

۱۰ B آمدیه ، BM و O آمدیه .

۱۱ کذاها در BM و O ، B بدون نقطه ، از اینجا بطور وضوح معلوم میشود که کلمه « فراز » در ص ۱۴۹۴ که بجای کلمه « ترار » چاپ شده خطاست و همچنین کلمه « بیدل که بجای « ابدل » مسطور در نسخ (BM و O) چاپ شده بکلی سهواً است ، هوتسما فرض می کند که این کلمه باید ارذل خوانده شود که تفسیر عربی کلمه خشک بوده در متن شعر .



انگلیسی یا فرانسه را هم مثلا میشود بطور تصادف بر یکی از بحور عرب حمل نمود و واضح است که در آن تاریخ یعنی در سنه ۱۰۸ هجری عروض عرب در ایران چنانکه سابق گفتیم هنوز متداول نشده بوده چه خلیل بن احمد واضح عروض خود در سنه ۱۰۰ متولد شده است و انگهی قافیه نداشتن اشعار بطرز عروض عرب خود قرینه واضحه است که گوینده آنها اصلا نظری بطرز و اصول اشعار عرب نداشته است چه «آمدیه» بنا بر مصطلح فارسیان ردیف است نه قافیه و اگر بنا بر اصطلاح عروض عرب «آمدیه» را قافیه بگیریم لازم میاید که قافیه چهار مرتبه مکرر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب ابطاء گویند و از عیوب فاحش قوافی می شمارند وقتی است که دو مرتبه مکرر شده باشد ولی تکرار قافیه چهار مرتبه پشت سر هم دیگر از عیوب نیست بلکه بکلی محال است.



قدیمترین شاعر فارسی

بعد از اسلام

بحث مستوفی در اینموضوع بجهانی مناسب بامجلد بعد است .
عجالة چون دامنه سخن باینجا کشیده زمینه ای طرح میکنیم که

متنم مطالب گذشته و مقدمه مباحث آینده باشد .
چنانکه در مقاله آقای قزوینی اشاره شده است ؛ در خصوص
قدیمترین شاعر فارسی بعد از اسلام اقوال تذکره نویسان و اشخاصی که
در پی تحقیق این مطلب بوده اند مختلف و مضطرب است و غالب عقائد
در این باب یا صرف دعوای بلا دلیل یا مبتنی بر ادله مخدوشه است
و آنچه از مسطورات فاضل معظم بدست میاید نمونه ای از قدیمترین
شعر فارسی است نه تحقیق و تعیین قدیمترین شاعر بای ضحناً اشاره
ببعض اقوال و ادله ای که بطلان آنها را میرساند نمودم اند اگرچه
در بعض آنها هنوز جای سخن است .

اشخاصی که مستقیماً در صدد تحقیق اول شاعر فارسی بعد از اسلام
بوده اند خواه از فضلا و متادبان ایرانی و خواه از شرق شناسان خارجه
عموماً افکار محققان آنها گرد چند نفر از قبیل «حفظله بادغیسی»
«ابوالعباس مروزی» و «ابوحفص سغدی» و «ابن الوصیف سگری»
میگردد و هر کدام برای تایید عقیده خود و ابطال عقائد دیگر دلالتی
آوردند و بقول عربها «کل یجر النار الی رقصه» .

ابوالعباس مروزی

واینکه اول شاعر فارسی بعد از اسلام اوست
جمعی اول شاعر فارسی بعید از اسلام را «ابوالعباس مروزی»

دانسته اند - صاحب روایات ص ۳۴۵ در ذیل ترجمه ابوالاستود مدنی از کتاب الاوائل سیوطی نقل می کند که «اول من نظم الشعر الفارسی ابوالعباس بن جیوود المروزی» و خود میگوید که برخی «ابوحنس سعدی» را اولین سازنده شعر فارسی گفته اند - و مقصود صاحب روایات از کتاب الاوائل کتاب «الوسائل الی معرفة الاوائل» است که جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ) آنرا از کتاب «الاولائل» ابوهلال عسکری (متوفی ۳۹۵) گرفته و نظم و ترتیبی مطلوب بدان داده و مطالبی از خود افزوده است (۱) - و در صورتیکه این مطلب را هم سیوطی از عسکری اخذ کرده باشد؛ اولین کس که متعرض این فقره شده است عسکری خواهد بود نه عوفی چنانکه آقای قزوینی نوشته اند. و اما عوفی در باب الالباب (مؤلف در حدود ۶۱۷) می نویسد «در آنوقت که رایت دولت مامون رضی الله عنه که از خلفای بنی عباس به نام و حیا وجود و سخا و وقار و وفای مستثنی بوده است بمرور آمد در سنه ۱۹۳ هـ در شهر مرو خواجه زاده بود نام عباس بافضلی بقیاس در علم شعر او را مهارتی کامل و در دقایق هر دو لغت

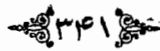
(۱) اول کسیکه در موضوع «اوایل» یعنی مثلا اول کسی که خطبه خواند یا سکه زد یا فلان لباس را پوشید و امثال آنها کیست؟ ابوهلال عسکری است - برای ترجمه احوال و فهرست کتب او و سیوطی رجوع شود بتاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان (ج ۲ صفحه ۲۸۳) و (ج ۳ ص ۲۲۸).

(فارسی و عربی) بصارتی شامل در مدح امیرالمؤمنین مامون یارسی
شمر گفته بود. - اشعاری که باو نسبت داده است « ای رسانیده به
دولت فرق خود تا فرقدین » الی آخره سیاق نوشتیم. صاحب مجمع
الفصحی وفات او را در سنه ۲۰۰ هجری و در مقدمه کتاب نظم ابن
اشعار را مربوط بسال ۱۷۳ هـ مینویسد (۱). بر روی هم رفته دلائل عدم
که در تزییف ابن عقیده و بطلان انتساب اشعار مذکور به عباس مروزی
در ۱۹۳ هـ آورده اند (۲) مختصراً باینقرار است: اولاً قصیده منسوبه
به عباس مروزی از بحر رمل مقصور (و محذوف) است و معقول نیست

(۱) در اینجا لازم است باین نکته متوجه باشیم که در کتاب
مجمع الفصحی چاپ معروف اتفاقاً « عباس مروزی » و « ابوالعباس مروزی »
مکرر شده است یکی در (ج ۱ ص ۶۴) و دیگر باز در همین جزء
(صفحه ۳۳۶) و در مقدمه و در صفحه ۳۳۶ تاریخ گفتن شعر عباس
مروزی را بسال ۱۷۳ منسوب کرده و در صفحه ۶۴ بسال ۱۷۰ و از
این جهت ما احتمال میدهیم که لفظ (هـ) در یکجا در موضع استنساخ
افتاده باشد نه بواسطه اشتباه یا تردید مؤلف و ممکن است مدرکی که
او داشته همان ۱۷۳ را تصریح کرده باشد والله العالم .

(۲) یعنی جناب فاضل معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی و آقای
میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجله کاوه شماره دوم از سال دوم
دوره جدید و سه دلیل اول از آقای قزوینی و مابقی از آقای آشتیانی
است .

که در مدت کمی بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵) یعنی فقط ۱۸ سال بعد از وفات واضح اینطور بخور در اشعار فارسی آمده باشد و لابد مدت مدیدی برای این امر لازم است. - و ثانیاً کثرت کلمات عربی دلیل است که این اشعار مربوط به قرن دوم هجری نیست چه در آن موقع هنوز زبان عربی اینهمه تاراج بر زبان فارسی نه کرده بود. و ثالثاً فقط تعرض عوفی و سکوت سایرین از نقل این قصه عجیب از اعتماد بقول عوفی بکلی می‌کاهد. - و رابعاً مامون در ماه جمادی الاولی ۱۹۳ وارد مرو شده و تا اول محرم ۱۹۸ که مردم او را بخلافت بیعت کردند یعنی پس از قتل امین بدست طاهر ذوالیمینین در مرو بودند و پیش از بیعت بخلافت او را چون ولیعهد بوده «امام» میخوانده اند و بحکم «مر خلافت را تو شایسته الخ» باید این اشعار در موقع خلافت مامون در مرو یعنی در فاصله بین ۱۹۸ و ۲۰۲ گفته شده باشد و از عبارت عوفی این مطلب مفهوم نمیشود. - و خامساً طرز و اسلوب کلمات و جمله بندیها و رعایت موازنه و مهماناه در بیت دوم و نظیر بنظیر آوردن «شایسته» و «بایسته» بهیچوجه شباهت بسبک اشعار قرن سوم و حتی چهارم ندارد بلکه از جنس گفته های قرن پنجم است. - و سادساً شعر «کس بدینموال الخ» یقیناً ساختگی است و مخصوصاً برای چنین موضوعی وضع گردیده و سبک قصیده میفهماند که بعد از اساتید قصیده برای ترکستانی سروده شده و چون موضوع اول شاعر فارسی موضوع مهمی بوده است و اطلاعی در دست نداشته اند



این افسانه را که نظیرش در تواریخ اسلامی مخصوصا ایران فراوان است جعل کرده عباس و مامون را پهلوانان این داستان قرار داده‌اند - و سابقا حکایت مذکور با حال مامون مناسبتی ندارد و خیالی بعید است که مامون با آنکه مادرش ایرانی و خودش در تحت تربیت ایرانیان بوده و با آداب و اخلاق آنها آشنائی داشته است این نوع شعر را که بهیچوجه از جنس کلام فارسی آن عصر نیست بفهمد .

این بود خلاصه هفت دلیل تقریبا بر عدم صحت این واقعه تاریخی - ما با اصل قضیه وصحت و سقم مدعا عیالہ کاری نداریم و فقط توجه ما بدلائل و شواهد مذکوره است چه در اینمورد بنظر قاصر ما چیزی رسیده است و با اعتراف بقلت خبرت و کثرت سهو و خطای خود مان آنها بنظر قارئین میرسانیم :

اولا چنانکه پیش گفتیم خلیل بن احمد اجماد اوزان نکرده بلکه ندوین عروض بدست او صورت گرفته است و قبل از او شعرای جاهلی و مخضرمی اشعاری بهمان بحور که خلیل دوائری برای تنظیم آنها وضع کرده ساخته بوده‌اند - و از طرف دیگر ایرانیان و فارسی نژادان که زبان عربی را خوب یاد گرفته بودند بظن قوی پیش از اینکه شعر فارسی بسبك جدید عروضی بسازند بمربی شعر میگفته‌اند چنانکه بعد ها هم خیلی از آنها ذو التمازین بوده‌اند - در تاریخ سیستان می نویسد « حون عجم براکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همکشان را علم و معرفت شعر تازی بود » - و بعض شعرای



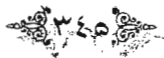
ایرانی نژاد را میشناسم که در حدود قرن اول اسلام و پیش از وفات خلیل عروسی اشعاری بربری مانند خود اعراب میساخته اند از قبیل زیاد اعجم (متوفی ۱۰۰) که بقول بعضی اصل و مولد و منشأ او اصفهان بوده و بعقیده بعضی در استخر فارس اقامت داشته است و «موسی شہوات» آذربایجانی الاصل در زمان هشام بن عبد الملک و «ابو العباس آذربایجانی» معاصر عمر بن ابی ریمه (متوفی ۹۳ هـ) و امثال و نظائر آنها - و اشعاری که از این نوع شعرا در دست است مطابق همان بحر عروض خلیل میباشد با آنکه هیچکدام عروض نمی دانسته اند . - و از جمله شعرای ذواللسانین «عباس مروزی» است که بقول عوفی در علم شعر مهارتی و در هر دو زبان عربی و فارسی بصارتی کامل داشته است و چنانکه از ظاهر این کلام معلوم میشود با احتمال قوی شعر عربی هم میساخته و قبیل از اینکه پیارسای شعر بسازد بتازی میگفته و شاید در موقع شعر ساختن مانند اغلب شعرا که هیچ عروض نمیدانند و اشعار موزون میگویند هیچ نظری بر عروض و تقطیع نداشته است .

بعد از این مقدمات چه استنبادی دارد که «عباس مروزی» که خود شاعر و صاحب طبع موزون بوده در قالب همان اشعار عربی که میگفته یا میخوانده و با آنها مانوس بوده است باشبیه بانها ؛ کلمات فارسی مخلوط بربری ریخته باشد بدون اینکه متوجه پیچ و مل سالم یا مزاحف باشد و اتفاقاً ریخته طبع موزون ذاتی او مطابق رمل منمن



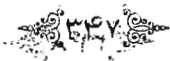
مقصود در آید بطوریکه طبع سلیم ایرانی سرشت گوینده آنرا پسندد
چشمه تمیز موزون از غیر موزون از همه بیشتر بسته بطبع سلیم است
و کسی از روی عروض شاعر نمی شود با نظمش مطبوع نمی افتد و این
نوع تصادف بنوشته خود معترض در اشعار « از ختلان آملیه الخ » که
از بحر رجز (مطوی مخبون) است نیز واقع شده است و انگهی مدت
۲۰ سال تقریباً هر چند برای انتشار کامل و ابداع تصرفات تازه کافی باشد
ولی برای یاد گرفتن و شکسته بسته نظم ابتدائی باوزان عروض ساختن
برای یک نفر شاعر موزون طبع مانند مروزی چندان کم نیست . -
و ثانیاً وفور کلمات عربی خود مؤید این است که شاعر تازه خواسته
است از نظم عربی بفارسی منتقل گردد - و بعلاوه شاید چون معدوح
اصلاً عرب بوده خواسته است طوری بگوید که مفهوم بشود خاصه
در صورتیکه مداح خود با اشعار عربی بیشتر انس داشته است به
خلاف شعرای عهد صفاری و سامانی که معدوحشان اصلاً درست
عربی نمیدانسته با از آن بیزار بوده و غنایتی کامل در ترویج زبان و
ادبیات فارسی داشته اند و شعرا اگر عربی هم خوب میدانسته اند از
استعمال لغات آن قهراً اجتناب میورزیده اند . - و ثالثاً این توفیر داعی
که مخصوص شخص شخیص آقای قزوینی است شاید سابقین نداشته اند
و گر نه روزگار ادبیات ما باین پایه نمیرسید که برای تحقیق يك
شعر و ترجمه حال یک نفر شاعر یا نویسنده اینقدر مهمل و بالاخره بادهست
غالی بهائیم و ناچار بشویم که برای جستجوی يك اثر بزرگ ملی مانند
خود ایشان سالها کتاب آنهم کتب عربی را ورق بزیم تا یک نفر یزید

بن مفرغ بیسر و پای عرب پیدا کنیم که بابد ترین وضع بزور نبید
 و شبرم يك جمله معجونی از عربی و فارسی از او تیراوش کرده باشد
 - و چنانکه پیش حدس زدیم راستی اگر دولتهای ادب پرور صفاری
 و سامانی و غزنوی علی التوالی پیش نمی آمد یکسره زبان و ادبیات فارسی
 محو و نابود و ایرانیان بالمره «عرب» میشدند - گذشته از اینها چنانکه
 گفتیم سیوطی و محتملا ابو هلال عسکری که هر دو از معتمدین
 و اساتین ادب اند متعرض این فقره شده و حتی پدر شاعر را که در
 جای دیگر ما بدان برنخورده ایم ذکر کرده اند - و راجعاً شعر
 ابو العباس نمی فهماند که مامون در آن موقع حتمه خلیفه بوده است
 و بیش از شایستگی برای خلافت در آن نیست و اگر شاعری بك نفرو لیمهد
 را در خور سلطنت و خلافت خطاب کنند چیز تازه و مستبعدی نیست که
 موجب تردید در اصل واقعه بشود و بنا براین باید تمام اشعاری را که
 در دواوین عرب و عجم متضمن لیاقت ممدوح است (آن هم ولیمهد
 برای سلطنت) بالمره از نظر اعتبار انداخت و بهمین دلیل ساختگی
 آنها را قطعی دانست - و خامساً موازنه و مماثل و امثال آنها از صنایع
 بدیع از امور مستحده نیست بلکه طبعی است و هر صاحب طبع سلیم
 مخصوصاً این نوع صنایع را طبعاً بکار میبرد و قبل از آنکه این معتز
 عباسی فن بدیع را تدوین کند همان صنایع در نظم و نثر وجود داشته
 و تدوین بدیع حکم تدوین عروض را دارد و بمحض نظیر بنظیر آوردن
 یک نفر شاعر ظریف طبعی که سر و کارش اقلاً با نظم و نثر عربی مماو



از صنایع بدیعی و علائق لفظی و معنوی بوده است. دو لفظ «شایسته» و «بایسته» را که در منظومات مکرر دیده می‌شود باید این‌ها را هم نظیر آنها بشمار است؛ و او را شایسته بگویند و بایسته نتردند. نمی‌سازند و سازنده و سازنده را از این وی «نکست» بدین منوال الخ، حکیم یعنی واقعیتی که در دین است که تا این اشعار ساختگی است. دلیلی است ابن مقفع و ضمناً چندان نبی شایسته و حکیم قطعی از روی قیافه شناسی و کشف بینی نیست. مدایب لازم بود و جملات بگوید تا مظهر و تامل و دستان عباس و مامون واقع نشود. اعتلا و کز بجای «نکست» لفظ «بگفت» می‌گفت آثار ساختگی در خطار گفتار و آتشکار نمیشد و برای آوردن احتمال و جالی باقی نمی‌گذاشت. و اگر شاعری بگوید «طرح آوی در سخن انداختم» یا بگوید «هر یکی از قیافه نویختم» او دیگران نخواهند از روی آن آنچه بدید می‌گویند و بگویند نسبت بدهند فی الفور و جنات سخن شهادت بر کذب ادعا مینهند؛ و انگهی جهت داعی بر توضیح و اختراع این نوع حکایتها داشته اند و اگر از استی این توفیق دواعی در گشتن بکار بود و افلاک و حجاج بلایه فل و قیله نمیشدیم و این خود را خواهد بسیار دیگر که اگر بنویسیم «مثنوی هفتاد و پنج کاغذ شود» دلائل منته (یعنی علائق) و انتظار خطار ایرانیان از حیلانت آثار ادبی و ملی و خوادشان است که از «عباس و ووزی» که مورد بحث و تردید است بگذریم تا گذشته از جمع اکثری که به اسم ویرس می‌اندازند یا از استادی بزرگ که قاعده وجود و آثار نظمی و تشری گرانها داشته اند امروز چه خبر صحیح در دست داریم.

tarikhema.ir

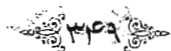


فهرست مدوچ در توفیر لغات عربی معجم بوده است. در این معجم و واژه‌ها
این بود خلاصه احتمالاتی که ما در خصوص دلائل مذکور به نظر داریم
ولی راجع باصل قضیه و صحت و سقم آن عیال از اظهار عقیده خودداری
نمیکنیم و فقط می‌گوییم که برای اثبات قطعی این موضوع خیلی مهم
که حقیقه لغزشگاه عقول است و این حکایت که بر فرض صحت قریب دوازده
قرن از وقوع آن گذشته و دیگران از قدیم الی الان تا آنجا که ما
سراغ داریم تحقیق در آن نموده و راه صافی بمانشان نداده اند به هیچوجه
نمی‌توانیم آنها بدانجه در باب الالباب عوفی قفلا چاپ شده و معلوم نیست
که قبلا از دست کاتبان و غالباً بی اطلاع از و بی مبالاتی با محتوای آنها کشیده
تا بدست می‌رسیده و از کتب برزونی و حشینی و منتهی الامار به نقل شده و تزییناتی بابض
نسخ قدیمه المقلبه و کتب طبع شده است؛ اعتقاد یقینی به این در دیگران حاصل کنیم
مگر آنکه دلائل قطعی و بیان منظم و شواهد و غیره در این باب

و در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره
در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره
خزانه نای غنسی
در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره
تعدادی از این کتاب اول و ثانیه و غیره و متناهیات و خال و غیره
(۱۵۲ - ۱۵۳) در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره
در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره

در این باب به نظر می‌رسد که در این باب و متناهیات و خال و غیره
(۱) در حواشی مقاله راجع به (منشاء فارسی شاهنامه فردوسی)
در مجله شماره اول از سال دوم مجوزة جدید صفحه ۳۳ و نویسنده
آن محضرت آقای تقی زاده لثم است. فعلاً به آن معنی و تلفظ نام می‌برد

که اسم او و قطمانی از اشعارش در کتب تذکره برای ما مانده است. **حنظله بادغیسی** (بادغیس از توابع هرات و مرو ورود است) دانسته اند و مدارک این عقیده دو چیز است: یکی ابواب عوفی که این شاعر را از شرای عهد آل طاهر (۲۰۵-۲۵۹) شمرده است - و دیگر حکایت چهار مقاله نظامی سمرقندی (ص ۲۶ چاپ بیدن) که می نویسد «احمد بن عبد الله الخجستانی را برسدند که نو مردی خر بنده بودی بامیری خراسان چون افتادی گفت بادغیس در خجستان روزی دیوان **حنظله بادغیسی** همی خواندم بدین دو بیت رسیدم: **دایه در باطن من پدید آمد که بهیچوجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود خزان را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و بخدایت علی بن الیث شدم برادر یعقوب بن الیث و عمرو بن الیث و تقرب استدلال این است که احمد بن عبدالله خجستانی بنویشته این اشعار در سال ۲۶۸ ه در نیشابور بدست غلامان خود گشته شده و از آنجا که **محمد بن طاهر** (۲۴۸-۲۵۹) بوده اند در سال ۲۵۹ ه بخدایت عمرو بن الیث بدو ستم اوست بر این اگر وی در زمان خربندگی و پیش از دخول در ملک امرای طاهری دیوان **حنظله** را خوانده و بهوای بزرگی و امارت بر خاصه است باید زمان **حنظله** مزبور را در نصف اول قرن دوم و اولیا پیش از**

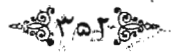


سنه ۴۲۸ فرض کنیم. و چون معقول نیست که خطله مخترع شیوه جدید شعر فارسی عروضی باشد باید بگوئیم که از اوایل القرن سوم هجری در خراسان و ماوراءالنهر اتخاذ این سبک شروع شده بوده است. نکته دیگر اینست که در تاریخ مگزیدم در فصل دوم از باب چهارم در ذکر پادشاهان سامانی، (ص ۳۷۹ طبع بزوان) بعین حکایت شنیدن دوستیت مزبور را نسبت به «سامان» خجند سلاطین سامانیه دیده ام. نویسد «سامان را روزگار مخالف شد. بشتربانی افتاد و گوهر بزرگ او سربکار شتربانی در میاورد روزی در هنگامه این ایات شنید از این ایات رجولیت او در حرکت آمد بعیاری مشغول شد بعد از آنکه مدتی بر شهر اشناش مسئولی گشت بر سرش آمد بن سامان را در عهد مأمون خلیفه حرمتی ظاهر شد و طاهر ذوالیمنین او را کارها فرمود» و گزیده گوینده اشعار را ذکر نمی کند و در صورتیکه نوشته او صحیح و گویندم ایات خطله مزبور باشد باید بگوئیم که که شاعر بادغیس پیش از مأمون (متوفی ۲۱۸) و قبل از طاهریان هم شاعر بوده و در عهد آنها مشهور شده است تا ممکن باشد که سامان ایات او را شنیده و پس از مدتی استیلا بر شهر اشناش بر سرش آمد نزد مأمون و طاهر ذوالیمنین که اول طاهریان است حرمتی پیدا کرده باشد والله العالم (۱) بهر حال از روی قرائن معلوم می شود که اتفاق بعد از آنکه این قسمت را نوشتیم بمحاشی چهارم و قاله (۱) اتفاق بعد از آنکه این قسمت را نوشتیم بمحاشی چهارم و قاله بر خور داریم که جناب فاضل متتبع آقای قزوینی هم از گزیده (طبع

tarikhema.ir

tarikhema.ir

بقیه بخشش صفحہ قبل محتاج نیست و تمام است
است که اگر غیر ممکن نباشد بسیار مستبعد است و بطوریکه مادر
متن اشاره کرده ایم عدم امکان این واقعه ثابت نیست و تنها استبعاد دلیل
امتناع نمیشود.
(۱) آقایان میرزا عبدالعظیم خان گرجگانی و آقای اقبال آشتیانی
و از قرار معلوم جناب آقای گرجگانی پیش از دیگران باین موضوع
برخورده اند و در این باره رجالیان و غیره



چرا باید گفت محمد بن روضف پیش شعر باورسی گفتن که گرفت و
اول شعر بار بی ازیدر عجم او گفت پیش از او کسی نگفته بود
که تابارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتند به طریق خسروانی
و چون عجم برانکندو شدند نو عرب آمدند بشهر و ماند ایشان بازی
بود و همگنان را عام و معرفت شعر تازی بون و لغز و عجم کشی
در نیامد که از بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر
گفتندی مگر حمزه بن عبد الله البخاری و او عالم بود و تازی دانست
شعر را و تازی گفتند و اسپاه او بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند
چون یعقوب از تبیل و عمان خارجی را بکشت و هر دو را گرفت و
سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن روضف این شعر
گفت :

ای امیر یکم امیران جهان خاص و عام بشده و جا کرو مولای وسك بند و غلام
از لای خطیب در لای که ماکنی بدید
بسم آمد رتبیل و لی خوراکه بکشت
لن الملك به خوانندی نو امیرا یقین
با قلیل الفقه کت داد در آن لشکر کرام
عمر عمار ترا خواست و زو کشت بری
تسخ تو کرد میانجی میان و دو دام

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی

در آسکار تن او سر او باب طعام (۱)

این شعر دراز است اما اندکی یاد کردیم (۲).

این بود عبارت تاریخ سیستان که مدرک عقیده فوق است و آنرا جناب

آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجله کاوه (شماره ۲ ص ۱۵) از سال دوم

(۱) چنانکه در حواشی مجله کاوه تفسیر شده است : « در آکار »

و « باب طعام » یا « در طعام » نام دو دروازه بوده است از شهر سیستان

که یعقوب پس از کشتن عمار خارجی سر او را بر یکی و جسدش

را بر دیگری آویخت

(۲) باز در تاریخ سیستان مینویسد « بسام کورد از آن خوارج

بود که بصلح نزد یعقوب آمده بود چون طریق وصیف بدید اندر شعر

شعر ها گفتن گرفت و ادیب بود حدیث عمار اندر شعر یاد کند

هر که نبود او بدل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم

عمر ز عمار بدان شد بری کاوی خلاف آورد تالا جرم

دید بلا بر تن و جان خویش گشت بعالم تن او در الم

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم

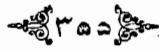
و باز مینویسد « محمد بن دخلد هم سکزی بود مردی فاضل بود

و شاعر نیز پارسی گفتن گرفت و این شعر را بگفت :

دوره جدید). برای اثبات همین عقیده که خود پسندیده اند نقل و شرحی در خصوص کتاب تاریخ سیستان و مقدمه ای برای فهم عبارت و تفسیر بعض لغات مشکله و احیانا تصرفی در کلمات اشعار بر آن اضافه نموده اند و مقدمه ایشان که عبارت تاریخ سیستان « پس شعرا او را شعر گفتندی الخ » بدان متفرع و ملحق میشود این است که « یعقوب لیث صفار پس از دستگیر کردن صالح بن نصر و شکست دادن رتیل کابل و کشتن عمار خارجی در سال ۲۵۳ قصد گرفتن هرات را که در دست عمال طاهریان بود نمود و بزودی بر آن استیلا یافت و امیر محمد طاهری را مغلوب کرده او را بتصدیق حکومت خود در سیستان و کابل و کرمان و فارس مجبور ساخت سپس با فتح و نصرت و فیروزی تمام سیستان مراجعت کرد و در راه خوارج و مخالفان دیگر را که هنوز دم از مخالفت می زدند بکشت. اهالی سیستان بورود او شادیهها کردند و امام و فقیه بزرگ ایشان یعنی ابو احمد عثمان بن عفان سجّزی (متوفی ۲۵۵) در نماز

بقیه حاشیه صفحه قبل

جز تو نژاد آدم و حوا نکشت شیر نهادی بدل و بر منشت
معجز پیغمبر مکی توئی بکش و بانش و به گوشت
فخر کند عمار روزی بزرگ کو همانم من که یعقوب کشت
بعد ها در ذیل تراجم شعرا تمام اشخاص را که در بحث از شعرا اسم برده ایم
با آنچه از آثارشان در دست است مینویسیم .



جمعه نام یعقوب را در خطبه داخل کرد . و چنانکه از تاریخ مزبور باز استفاده شده است شاعر مزبور مدتها بعد از وفات یعقوب (متوفی ۲۶۵) حیات داشته و در سال ۲۸۳ در خصوص کشته شدن رافع بن هرثمه شعر ساخته و در سال ۲۸۷ قطعه ای ساخته و بهمر و بن لیث فرستاد که در آنموقع در بلخ بدست امیر اسمعیل سامانی اسیر و بسمرقند فرستاده شده بوده است و نیز اشعاری تاسف آمیز ساخته و در آنها اشاره بضعف خاندان صفاری کرده است که صاحب تاریخ سیستان در ضمن وقایع سال ۲۹۶ آنها را ذکر میکنند . و در ضمن تراجم شعرا بعد ها ما آنها را نقل مینمائیم.

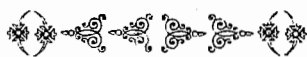
عقیده فوق چنانکه فهمیدیم منکی باسası است و معذلك اگر دلائل آنرا سر تا پا منحذوش ندانیم بطور قطع هم نمی توانیم بیروآن باشیم زیرا هر چند کتاب تاریخ سیستان راستی از موافقات مهم واز کتب نفیسه ماست ولیکن بمحض عدم اشتهار و دیر باب بودن نسخه کتابی نمی توان نوشته های آنرا سند قطعی غیر قابل تردید قرار داد بویژه در صورتیکه از هویت مولف بجز اینکه سیستانی بوده است بهیچوجه اطلاعی نداریم و او را نمی شناسیم که مانند پاره ای مورخین از روی حدس و تخمین و بقول راویان اخبار و طوطیان شکر گفتار چیزی مینوشته است یا مانند بیهقی از روی دیدارخویش بالا اقل بر طبق شواهد و ادله غیر قابل انکار. و تازه بر فرض توثیق تألیف مولف و تسلیم اینکه وی مورخ و نویسنده معتبری بوده

است؛ معلوم نیست ارزش کتاب گمنام مانده تاریخ سیستان بر روی هم رفته (از حیث تالیف و مولف و صحت و قدمت نسخه اصلی و چاپی روزنامه ایران قدیم و امثال آنها) در بازار ادب و تاریخ ایران بیش از چهار مقاله نظامی سمرقندی و «باب‌الالباب عوفی» و «المعجم شمس قیس رازی» و «گزیده حمدالله مستوفی» و امثال آنها و مندرجانش صحیح تر از نوشته های اینها باشد باوجود آنکه باره ای از مسطورات آنانرا گاهی چنان بی اصل و اساس قلم داد میکنند که دیگر جای اعتماد باقوال و مطالب دیگر شان باقی نمی ماند مگر اینکه موید و مستظهر بادل دیگر باشد. حال چه شده است که باب آنهاهم احتمالات و تردیدات که در سایر کتب ادبی و تواریخ اسلامی بالاخص ایران باز است و گویند «مختصرات در تواریخ اسلامی مخصوصا تاریخ ایران فراوان است» یکمرتبه در مورد تاریخ سیستان بسته شده بطوری که نوشته او را سند قاطع غیر قابل تردید پنداشته اند. و شاید اگر کتاب چهار مقاله یا تاریخ گزیده بجای تاریخ سیستان گمنام و دیر یاب میماندند خوش بخت و مورد تصدیق واقع میشدند و خوشبختی تاریخ سیستان بوده است که بهمت ادوارد برون و تصحیح فاضل معظم آقای قزوینی طبع و منتشر نشده است. مقصود ما این نیست که نوشته تاریخ سیستان را رد کنیم بلکه فقط منظور ما اینست که با وجود اشتباهات و داستان سازی های مولفین، (بقول مستدل) نمی توان برای اثبات قطعی يك مطلب مهم

فقط بنوشته همچو کتابی چنان بقین پیدا کرد ~~که~~ بهیچوجه قابل
 تزلزل و در درستی آن جای هیچ شبهه و تردید نباشد بلکه باید
 قراین مسلمه دیگر را نیز ضمیمه آن نمود . - و اما اینکه «وضع
 جمله بندی و عبارات و سستی بعضی از کلمات و ترکیبات که ابتدائی
 بودن اشعار را میرساند و میفهماند که اشعار اولیه باید از آن جنس
 کلام باشد نه از جنس ابیات » ابوالعباس مروزی و همچنین تناسب با
 مقام و موقع مخصوص و حکایت از وقایع تاریخی که در اشعار
 ابن وصیف دیده میشود و امثال این قراین که برای اثبات عقیده
 فوق (اولین شاعر فارسی بعد از اسلام ابن الوصیف است) آورده
 و ممکن است بیاورند ؛ بعقیده ما قراین خوبی است در صورتی که
 اصل قضیه بدون شبهه ثابت بشود و گرنه باین نوع قراین نمیتوان
 اثبات مطلوب کرد چه اولاً تناسب با مقام و اشتغال بر وقایع صحیح
 تاریخی تنها دلیل صحت مضامین اشعار میشود نه اینکه گوینده آنها
 قدیمترین شاعر است و ثانیاً چه استبعاد دارد که شخص زبردستی
 برای اینکه دیگران زود باور کنند چند بیت سست که به اشعار
 ابتدائی بخورد طوری متناسب ساخته باشد که کمتر در آنها راه
 شك و تردید باز بشود و ثالثاً سستی و جزالت طبع شاعر را هم
 نباید فراموش کرد چه ممکن است در قرن چهارم و پنجم هجری
 که بهیچوجه شعر فارسی است یکنفر شاعر سبك طبع اییاتی به
 سازد که بحسب سیاق وزن و کلمات مناسب با قرن دوم باشد و

این دلیل نمی شود که او اولین شاعر است - و اگر خصوصیات طبع شاعر را کنار بگذاریم و فقط تکامل شعر را درست روی ناموس نشو و ارتقاء حساب کنیم باید فاصله مدت ما بین این شعر « مملکتی بود شده بی قیاس عمرو بر آن ملک شده بود راس » که بنوشته کتاب تاریخ سیستان ابن وصیف در حدود سنه ۲۶۹ ساخته با این شعر رودکی « بوی جوی مولیان آید همی یاد یارمهربان آید همی » که ۳۳ سال تقریباً بعد از این تاریخ مرده است اقلاً یک قرن باشد - و شاید در همان زمان که ابن الوصیف زنده بوده و شعر میساخته است « شهید باخی » (متوفی ۳۲۵ علی قول) که فرخی غزلسرائی او را میستاید هم غزلیهای فرخی پسند می ساخته و اگر در آنوقت شاعر نبوده است آن اندازه فاصله ما بین آنها نیست که تفاوت بختگی و متانت اشعار شان را از زمین تا آسمان برسانند - بهر حال تنها سستی عبارات و طرز جمله بندی اشعار دلیل بقدم و اولیت نیست و قضیه در اینجا بقول ارباب میزان « عموم و خصوص مطلق » است و بر فرض اینکه اشعار اولیه سست باشد هر شعر سستی از اشعار اولیه نمی تواند شد بلی سستی شعر دلیل خوبی برای ابتدائی بودن شاعر است و لذا گفته های يك عصر گاهی با هم چنان تفاوت دارند که گویی چند قرن ما بین دو شاعر فاصله بوده است و اشعار بسام کرد و محمد بن مخلص سکزی که بنوشته همان تاریخ سیستان بعد از ابن

وصیف شروع بشعر فارسی کرده اند ابتدائی تر از اشعار ابن
وصیف است خاصه بعض ایات او و گذشته از همه احتمالات
در صورتیکه ابن الوصف که فقط تاریخ سیستان از او اسم برده و
از او از راه دیگر هیچ خبری نداریم تا مؤیدی بر نوشته کتاب
مزبور باشد شخصی بوده که در نیمه دوم قرن سوم میزیسته و اشعار
فارسی میگفته است تازه اولین شاعر فارسی بودن او علی الاطلاق
مسلم نیست چه شاید او اولین کس بوده که در سیستان و نزد سلاطین
صغاری لب به شعر فارسی گشوده است و دو شعر فارسی منسوب به حفظه
بادغیسی چه بروایت چهار مقاله که احمد بن عبد الله الحنجستانی آنها
را شنید و داعیه امارت بر سرش افتاد و چه بروایت گزیده که سامان
جد سلاطین سامانیه آنها را شنید و از شتربانی دست برداشت و بهوای
بزرگی برخاست، قطعاً قبل از سال ۲۵۵ هجری ساخته شده بوده
است و تقریبی که سابقاً نقل شد زمان حفظه مزبور در نصف اول
قرن سوم و لا اقل پیش از سنه ۲۴۸ بوده است - و اشعار او را هم بعضی
بقریئه سبک و اسلوب از اشعار اولیه ندانسته و تاریخ شروع باین سبک
شعر را از اوایل قرن سوم در خراسان و ماوراء النهر تصور کرده اند
اگر چه در این حرف هم جای بسی حرف هست.



ابو حفص سغدی

و اینکه او اول شاعر فارسی

بعد از اسلام است

برخی معتقدند که قدیمترین شاعر فارسی زبان بعد از اسلام «ابو حفص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی» است. صاحب مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۶۴) مینویسد «در نظم پارسی پس از بهرام کور مقدم فارسی گویان و در مائه اولی بوده» معلوم نیست این عقیده را از چه مآخذی گرفته و مخصوصاً زمان او را از روی چه دلیلی معین نموده است. - شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب معجم (ص ۱۷۰) طبع برون مینویسد «و بعضی میگویند کی اول شعر پارسی ابو حفص حکیم بن احوص سغدی گفته از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است ابو نصر فارابی «متوفی ۳۲۹» در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری نام آن «شهرود» که بعد از بو حفص هیچکس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده و می گوید او در سنه ثلثمائه هجری بوده است و شعری کی بوی نسبت میکنند این است

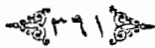
آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

چو ندارد یار بی یار چگونه رودا

در صورتیکه اصل روایت و نسخه ای که عجله از کتاب

و فيما بعد في ابي ادم
قد نزلنا عليكم لبا سا
يو ادي سوناكم و نلنا
و لا سنا لتقدي كذا علف
ذ لظ من ايات الله لعلهم
يتذكروا و ايا ادم لا
تفككم السكا في كما احم
ا و بكم من الحنة لوج
سيفا لما شفا و نفا سوا نفا
ا و بكم و و و و و و
سلا و و نفا انا حلفا
السكا و ا و لبا لبا
لا و و و و و و و و
فا حسة فبا و و و و و
حلفا انا و ا و ا و ا
ما فبا ا و ا لبا لا و
ما لبا ا و ا و ا و ا
ما لا و ا و ا و ا و ا
بالسكا و ا و ا و ا و ا

خطه كذا و قون سوما با اعراب و اعجام نقل از كتابخانه مصر



المعجم در دست ماست صحیح باشد معلوم میشود که «ابو حفص سغدی» از رجال قرن سوم هجری بوده و بعید نیست که در نیمه دوم قرن سوم و در همان اوقات که تاریخ سیستان از اشعار ابن الوصیف خبر میدهد یعنی در فاصله بین ۲۵۵ و ۲۹۶ این شاعر موسیقی دان هم شعر میگفته و سازنده گمی میکرد است و بیتی که باو منسوب است احسن غنائی را نشان میدهد - ولی مطابق تقریب گذشته زمان «حنظله» بر ابو حفص هم مقدم است .

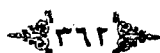
تقسیم شعر فارسی

بعد از اسلام بچهار نوع

و عقیده نگارنده راجع بقدمترین شاعر فارسی

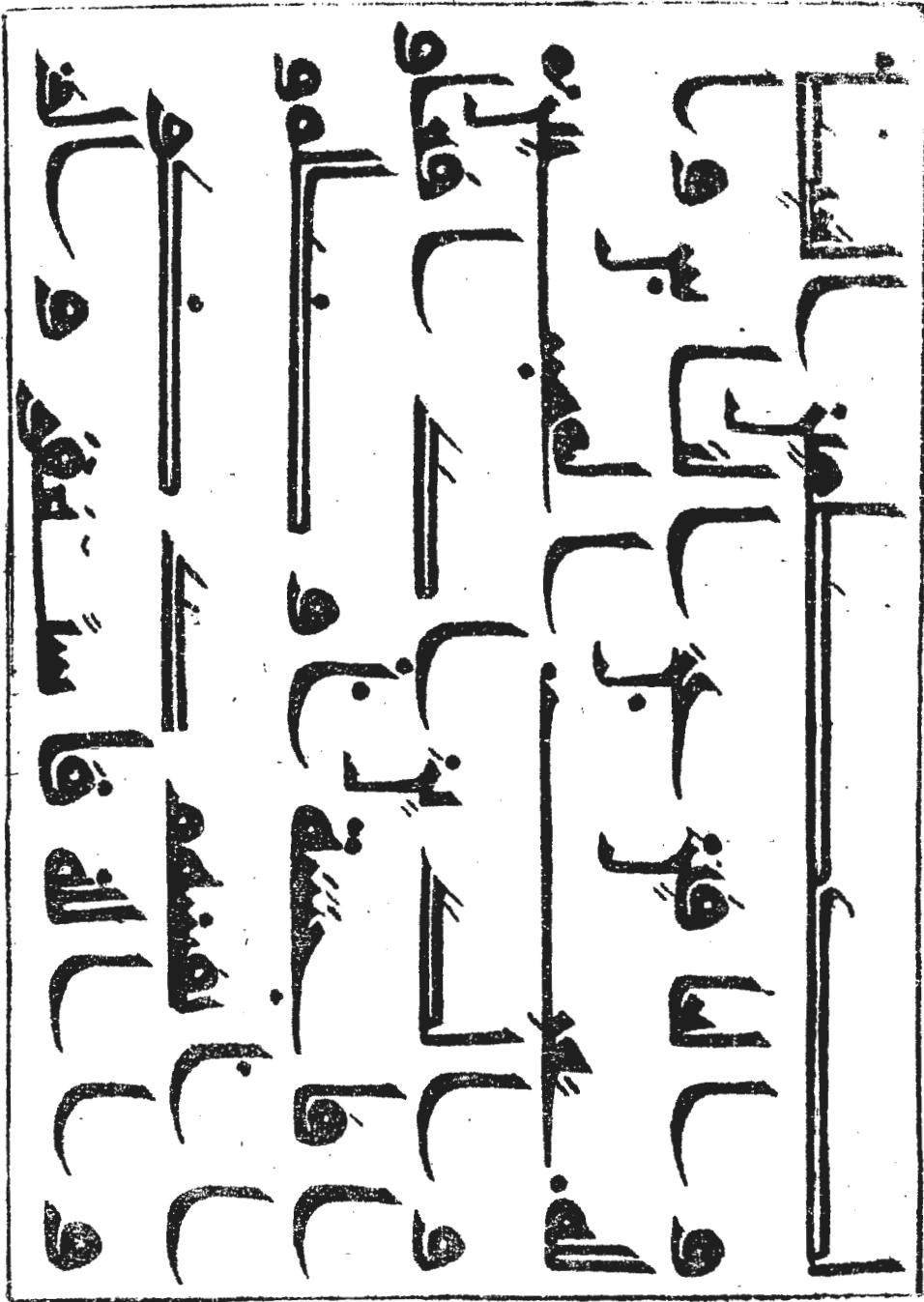
بعد از اسلام

این بود خلاصه بعض عقاید در خصوص قدیمترین شاعر فارسی بعد از اسلام و بعقیده ما چنانکه مکرر تصریح نموده ایم ایرانیان بعد از اسلام چنانکه پیش از آن هرگز از موسیقی و همزاد او ~~که~~ سرود و شعر بمعنی اعم که با نغمات موسیقی و اوزان غنائی هم راه باشد جدا نبوده اند و اشعاری ~~که~~ نزد پارسیان قدیم بطریق خسروانی و امثال آن باز گفتندی عبارت از سرودهای غنائی بوده و گویا بظن غالب بیشتر سازندگان العنان سازندگان آن جنس اشعار



هم بوده‌اند و نمونه آنها همان «باربد چهارمی» است بقول المعجم «که اسناد بربطی بود بناء لحن و اغانی خویش در مجلس خسرو پرویز که آنها خسروانی خوانند با آنک سر بسر مدح و آفرین خسرو است بر تتر نهاده و او هم سرود و هم نوا میساخته است. و دنباله عصر ساسانی بلا فاصله پیوسته از اسلام هم کشیده شده است و سابقاً در خصوص موسیقی و موسیقی دانان ایران در دو قرن اول اسلام و اقتباس عرب از آنان سخن رانندیم.

ایک بر فرض قبول این مقدمات میگوئیم: شعر فارسی بعد از اسلام را باید از یک نظر بچهار قسمت یا چهار جنس تقسیم کرد: اولاً از حیث وزن بدو قسمت «غنائی» و «عروضی» یا سرودهای «هجائی» و منظومات «عروضی» - ثانیاً از حیث زبان بدو قسمت «دری» و غیر دری که شاید آنها «پهلوی» بخوانیم. از این چهار قسمت اما «غنائی پهلوی» همانطور که قبل از اسلام بوده عیناً بعد از آن هم بوده است بدون فاصله و گذشتن مدتی و همان سازندگان و رامشگران قرن اول اسلام لابد سرودی میخوانده‌اند که هر طور بوده است شعر غنائی محسوب میشد و اگر چه دنباله عصر قدیم قطع نشده و نوعی توان حقیقه اولین شاعر این جنس اشعار را بعد اسلام شناخت ولی قدیمترین کس که اسم او در کتب ادب و تاریخ برای ما باقیمانده است در صورتیکه خود مغنی سرود ساز هم باشد «نشیط فارسی» است که معاصر عبدالله بن جعفر (۱۰



خط کوفی قرن دوم نقطه دار بجای زیر و زبر و پیش نقل از کتابخانه مصر

- ۸۰ هـ) بولیده و در مدینه سرودهای فارسی میخوانده و ترجمه حالش در جزء موسیقی دانان گذشت. این هم بنا بر احتمال قوی است که سرودهای فارسی او بزبان بهاوی باشد و گر نه اورا جزء شمرای « غنائی دری » باید شمرد. - و اما « غنائی دری » که آن هم در قرن اول اسلام و بعد از آن وجود داشته و نمونه‌ای از آن را مربوط بسنه ۶۰ هـ در مقاله آقای قزوینی دیدیم؛ باز نمیتوانیم اولین سازنده اش را حقیقه معین کنیم چه این جنس شعر قطعاً از دیر زمانی حتی ما بین کودکان مانند « تصنیف » های عوامانه امروزی وجود داشته است - بلی اگر مقید بفارسی بودن گوینده نباشیم عجالة قدیمترین کس که اسم و قطعه‌ای از اثر طبعش در کتب عربی برای ما مانده است همان « یزید بن مفرغ » خواهد بود. - و اما « نظم عروضی » اگر مقصود فقط شعر باشد که با اوزان عروض مطابقت کنند هر چند بمصادف و قبل از وضع و تدوین عروض بدست خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵ هـ) باشد مانند قطعه « از ختلان آمذیه الخ »؛ باز اولین سازنده آنرا عجالة نمی شناسیم با وجود آنکه از روی قطعه مزبور اصل وجود آنرا حتی پیش از تدوین عروض هم باید تصدیق کنیم. - و اگر مقصود اشعاری باشد که در تحت قوانین و اوزان و قوافی منقووم شده نظیر قصائد « رودکی » متوفی ۳۲۹ هـ که از جنس نظم « عروضی دری » است و مانند بعضی « فهلویات » که صاحب الممجموع و غیره نسبت به « بندار

رازی « متوفی ۴۰۱ هـ (بضبط مجمع الفصحاء ج ۴۰۱ هـ ص ۱۷۱)
یا شعرای دیگر داده اند که آنها را باید از جنس شعر « عروض
پهلوی » شمرد ؛ باز اولین شاعر را در هیچکدام از این دو جنس
شعر تا کنون نتوانسته ایم بطور تحقیق معین کنیم و از روی قرائن
همین اندازه میتوانیم بگوئیم که این جنس « نظم عروضی » مطلقاً
در قرن سوم هجری (بقول بعضی از اوائل این قرن) در زبان فارسی
وجود گرفته و از این تاریخ بعد در میان سخن سنجان پارسی زبان
متداول شده است .

بلی از روی قرائن و مدارك فعلی اعنی مسطورات چهار مقاله
نظامی سمرقندی ، گزیده حمدالله مستوفی ، لباب الالباب عوفی ، المعجم
رازی ، تاریخ سیستان ، اگر بخواهیم قدیمترین شاعر فارسی زباز را
که خبر و اثرش بما رسیده و از جنس نظم « عروض دری » یا
فارسی اسلامی مقید بقوافی و بحور عروض شعر ساخته است بشناسیم ؛
در صورتیکه حکایت « عباس مروزی » را تصدیق نکنیم عجاله تا آنجا
که ما اطلاع یافته ایم باید « حنظله باد غیسی » را در نظر داشته اورا
بتقریب گذشته و جهات مزبور قدیمترین شاعر و پیشرو سخن سرایان
فارسی در نیمه اول قرن سوم هجری بدانیم . و این اندازه اطلاع
هم در تاریخ ادبیات ایران بسی ذیقیمت است

توضیح - اگر در مسطورات سابق بواسطه لغزش خامه در باره
عقاید دیگران اظهار نظری کرده ایم خدا شاهد است فقط و فقط

محض تحقیق مطالب بوده و بهیچوجه خود را اهل مشاجره و مجادله نمیدانیم و آنچه از خود اظهار عقیده در اینگونه موارد کردیم هرگز بضرر قاطع نبوده است و تنها احتمالاتی را راه نموده ایم بوکه مطالب و تحقیقات ادبی ما بدان پایه رسد که هیچ شبهه و تردیدی در آنها راه نیابد چه میدانیم بسیاری اعتراضات و تردیدات مایه تحکیم و استواری بنیاد عقاید میگردد و امیدواریم خوانندگان بهمان نظر و سیاقی که ما منویات خود را نگاشته ایم نوشته های ما را تلقی نمایند .

خط و ادوات کتابت ایرانیان

در عصر خلفای راشدین و بنی امیه

چنانکه سابقاً گفتیم خط مخصوص ایرانیان بعد از اسلام در عصر خلفای راشدین و سلاطین اموی همان « خط پهلوی » عهد ساسانی بوده که از « خط آرامی » اقتباس شده است و بقول بعضی ظاهراً ۲۵ ولی در واقع بالغ بر هزار علامت داشته و احیاناً يك شكل نماینده چند صدا میشده - و گاهی کلمات آرامی که بقول صاحب الفهرست (چاپ مصر ص ۲۱) قریب هزار تا بوده بهمین خط نوشته ولی در قرائت پهلوی خوانده میشده است و بنقل از ابن مقفع این نوع کتابت را « زوارش » یا « هوزوارش » مینامیده اند - و بواسطه

همین جهت خط پهلوی بی اندازه مشکل و «خط میخی پارس» قدیم که بیش یا کم قریب چهل و یک علامت داشته بدرجات از خط پهلوی آسانتر بوده است .

خط پهلوی همیشه مخلوط به «هوزوارش» نبوده بلکه گاهی لغات پهلوی خالص بدان نوشته می‌شده است چنانکه بنوشته جناب مشیر الدوله پیرنیا (تاریخ ایران ص ۲۷۱) «خوشبختانه کتابهایی در آسیای وسطی بزبان پهلوی پیدا شده که عاری از هوزوارش و برای تاریخ و زبان شناسی کمک بزرگی است» . و این خط شاید تا قرن پنجم هجری ~~که~~ هنوز پیروان مذهب زردشتی در ایران فراوان بوده‌اند ما بین زردشتیان وجود داشته و از آن بیحد ندریجاً بالمره از میان رفته است . و از نمونه‌های خط پهلوی مربوط بقرن چهارم هجری که بعضی باد آور شده‌اند کتیبه گنبد قابوس (قبر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ۳۶۶ - ۴۰۳) می‌باشد .

در اثناء این دوره که موضوع بحث ماست یعنی از زمان عبد الملك بن مروان (۶۵ - ۸۶) دواوین اسلامی مطلقاً و ضمناً دواوین عراق بامر حجاج و بدست «صالح بن عبد الرحمن سیستانی» از پهلوی تبدیل بخط عربی شد و دولت عرب جدی کامل در ترویج و تعمیم «خط عربی» مبذول داشت . و ایرانیان بهایی که در قسمت زبان گفتیم خاصه آنان که پیرو آئین اسلام شده بودند ؛ با خط عربی آشنا گشتند و ابتداء برای نوشته های عربی و کتب مذهبی و مابین

خط نسخی

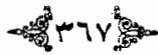
[illegible]

خط پهلوی اشکانی

[illegible]

خط پہلوی ساسانی

[illegible]



مسلمانان معمول شد و رفته رفته بسایر مسطورات و همچنین بسایر اله حتی زردشتیان که با دولت اسلامی و مسلمین سر و کار داشتند سرایت نمود و بالاخره «خط پهلوی» عیناً مانند «زبان پهلوی» بتدریج از رواج افتاد و «خط عربی» جانشین آن گردید و ایرانیان حروف و علامات خط عربی را در تمام مکتوبات خود معمول داشتند و بعد ها بهرور ایام تصرفاتی در آن کردند و اشکالی بخود گرفت تا بحالت امروزی رسید - و بعد ها در هر دوره ای مناسب خود تصرفاتی که در خط شده است مفصلاً خواهیم نوشت .

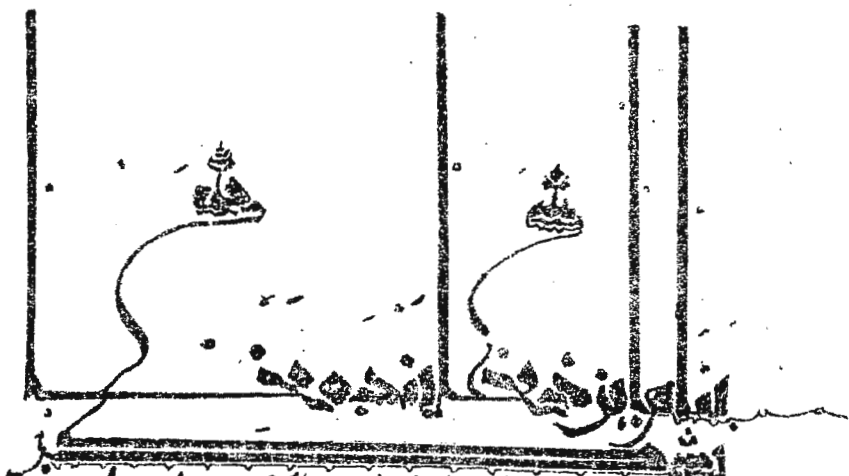
تاریخ خط عربی (۱)

راجع به «خط عربی» که مادر خطوط ماست تاریخ مفصل مستوفی در جزء بعد خواهیم نگاشت و اینجا بمختصری قناعت نموده میگوئیم : بعضی طوائف عرب قبل از اسلام خط رائج داشته اند مانند «خط مسند» که در میان طائفه حمیر در یمن متداول بوده و همچنین «خط نبطی» که مخصوص انباط در شمال بوده است و هنوز آثاری

(۱) مدارك عمده ما در قسمت خط عربی کتاب «تاریخ تمدن اسلامی» و «آداب اللغة العربیه» جرجی زیدان و کتاب «انتشار الخط العربی فی العالم الشرقي و العالم الغربی» تألیف عبدالفتاح عباده و کتاب «الخطوط» مقریزی و الفهرست ابن ندیم و کشف الظنون است

از این دو قسم خط در نواحی حوران و بلقا باقی است .
 اما اهل حجاز یا عرب مضر بواسطه اینکه عموماً بدری و دور
 از تمدن و حضارت بودند در قدیم خط و سواد نداشتند ولی در قرن
 اول پیش از اسلام بواسطه روابطی که با اهالی شام و عراق داشتند
 سه خط « عبرانی » و « سریانی » و « نبطی » را از آنان اقتباس
 کردند . و خط عبرانی مهجور شد ولی دو خط دیگر به بعد از
 اسلام هم کشید و از خط سریانی « خط کوفی » و از خط نبطی
 « خط نسخ » متولد شدند .

خط کوفی پیش از اسلام به « خط حیری » معروف بوده است
 زیرا اهالی حیره که شهر کوفه را مسامین در جوار آن ساخته اند
 آن خط را مینوشته اند . و مادر خط کوفی و یا حیری « خط
 سطرنجیلی سریانی » است که سریانیها در عراق کتب مقدسه خود
 شانرا بدان مینوشته اند . و مشهور آن است که این خط بتوسط اهالی
 شهر « انبار » از بلاد ساسانیان به عرب رسیده و گویند شخصی از اهالی
 آنجا موسوم به « بشر بن عبد الملك کندی » برادر « اکیدر بن عبد
 الملك » صاحب دومه الجندل ؛ خطاطی را از اهالی بلد خود آموخت
 و در مکه رفت و در آنجا خواهر ابی سفیان « صباء بنت حرب بن
 ایه » را تزویج نموده و همانجا مقیم گشت و جماعتی از اهل مکه
 از او کتابت آموختند و از اینجا است که جمعی از قریش در موقع
 ظهور اسلام اهل خط بوده اند . - مجملأ عربها در اثناء تجارت و



پس بپایان داند و توانا را که افریه کار جهان است
 و دامنه و کار و قتل است و زانم و زجر و زحمت
 و دارنده و جانور است و آورنده و بخار است و در
 بر چیده و صافی کے خاتمہ میراثت و افریز بر اصحاب او
 و اعلیت و گزند کا او و دیر و دیر و میراثت
 و ہمہ فرشتگان و ہمہ پاکان کے اختیار و اولیاء و خیار
 و جبر و دل و دین و خلق و راستی و داند و بیدار و راه
 و دوماً منطالان بر نوشتند و بیضا طویل پیر

عکس صفحہ اول از «کتاب الابنیۃ عن حقائق الادویہ» کہ بخط علی بن احمد

طوس اسدی شاعر معروف در سال ۴۶۷ هجری نوشتہ شدہ است

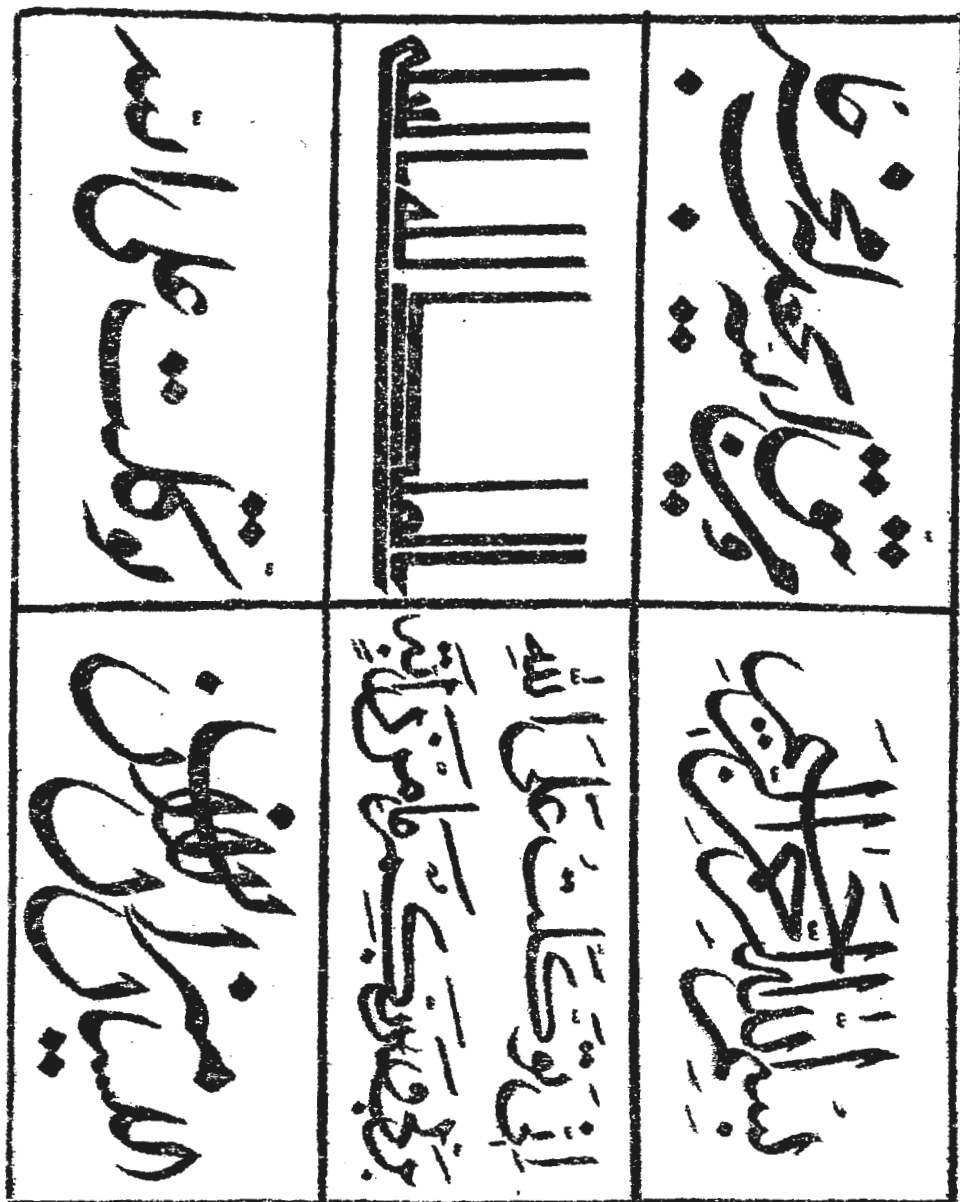
رفت و آمد «خط نبطی» را که نمونه‌ای از آن روی سنگ قبر امرؤ القیس بن عمرو از سلاطین حیره (توفی ۳۲۸ م) در حوران از نواحی شام پیدا شده است (۱) از حوران شام آموختند و خط کوفی را کمی پیش از اسلام از اهالی عراق آموختند - و همین دو قسم خط در موقع ظهور اسلام ما بین آنها معمول بود ولی کتابت محدود به چند نفر محدود از قبیل علی بن ابیطالب، عمر بن الخطاب، عثمان، و چند نفر دیگر بود و اشرف کاتبان پیغمبر (ص) بنوشته عقد الفرید (ج ۳ ص ۱۰) ده نفر بودند بنی سه نفر مزبور بعلاوه هفت نفر «خالد بن سعید بن عاص» و «ایان بن سعید بن عاص» و «عمر بن عاص» که پس از ۹۳ سال زندگانی در مصر بسال ۵۱ هجری مرد و «شر-جیل بن حسنه» که ۶۴ ساله در سنه ۱۸ ه فوت شد و «زید بن ثابت» و «علاءحضر می» و «معاویه بن ابی سفیان» و تدریجا خط در میان عرب شایع گشت.

بعد از اسلام عمده همان «خط کوفی» شایع و رایج و در استنساخ قرآن و احادیث و کتب و دواوین و توفیعات و بالاخره در کلیه امور دینی و دولتی متداول بوده است و «خط نبطی» نسبت

(۱) برای اصل این خط و تفسیر کلماتی که بزبان عربی شامی بدان نوشته شده است رجوع شود بتاریخ آداب اللغة جرجی زیدان (ج ۱ ص ۲۸) و کتاب انتشار الخط العربی (ص ۸)

مهم‌جور و احیاناً برای مسطورات غیر رسمی بکار میرفته است. و همین‌طور گذشت تا زمان ابو علی محمد بن مقله وزیر مشهور (متوفی ۳۲۸ هـ). و او در خط نبطی تصرفاتی از خود نمود و خط نسخ را که تا کنون متداول است اختراع و تدریجاً همه خطوط را تحت الشعاع ساخت. در زمان خلفای راشدین و سلاطین بنی امیه چنانکه دانستیم خط کوفی دایر بود و در زمان اواخر بنی امیه کاتب معروف موسوم به «قطبه» تصرفاتی در خط کوفی کرد و چهار قسم خطوط مختلف از قبیل «خط جلیل» و «خط طومار» و غیره از آن مشتق نمود. و هر چند در ایندوره خوشنویسان معروفی از قبیل «خالد بن ابوالهیاج» کاتب ولید بن عبدالملک بود، اندولی زائد بر آنچه «قطبه» کرده تقنین در خط نشده است. پس از قطبه کاتب معروف «ضحاك بن عجلان» در اوایل دولت عباسی تصرفاتی دیگر در خط نمود و سپس «اسحق بن حماد» متوفی ۱۵۴ هـ باز تفتنات و تصرفات در خط نمود و بر روی هم رفته عده اقلام یا خطوط در اوایل دولت عباسی بدو ازده قسم بالغ گشت. و در عهد مامون رونقی روز افزون در خطاطی وجود گرفت و خوشنویسان زیاد پیدا شدند تا نوبت به «فضل بن سهل» ذوالریاستین رسید و او تصرفاتی تازه در خط کرد و «خط رباعی» و چند قسم دیگر اختراع کرد و مشتقات خط کوفی از قبیل خط جلیل، سجلات، دیباج، ثلثین، زنبور، مفتوح، حرام، مؤمرات، عهد،





(۱) خطمت بسم الله الرحمن الرحيم (۲) فو توکل علی الله (۳) (فقا ع)
 ربه وربکم ما من دلیلة (۴) تعلیق اللسان بین ان الانسان (۵) شکنه وین
 بن الله یجعل له مخرجاً (۶) کوفی الملائکة علی (۷) نشعلق توکل علی الله سید

قصص ، مرصع ، ریاسی ، غبار الحلبه ، رفاع ، طومار ، نصف ،
نساخ ، خرفاج ، مسلسل ، مبسوط ، مجموع و غیره از بیست و تجاوز
شد و هر کدام از این خطوط برای چیزی مخصوص بود .

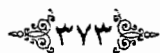
و در خصوص واضح خط کوفی یا خیری که اصل و ریشه
خط عربی است چیز ها نوشته اند و قول معروف ما بین محققین
همان است که صاحب الفهرست نقل می کند که سه نفر از اهالی
انبار بوده اند مو سوم به « مرامر بن مره » و « اسلم بن سدره »
و « عامر بن خدره » و « مرامر » واضح صور حروف است و
و « عامر » بنای اعجام را نهاده است و همو مینویسد « و سئل
اهل الحیره ممن اخذتم العربی فقلوا من اهل الانبار » (صفحه ۷ چاپ جدید مصر) .

تحریرك واعجام در خط عربی

راجع بوضع حرکات سه گانه (خم و فتح و کسر) و علائم مد
و شد و وصل و قطع و سکون و امثال آنها و همچنین در خصوص
نقطه گذاری یا « اعجام » و احوالی که در هر عصر از این جهات
بر خط وارد شده است بعدها مشروحا گفتگو خواهیم کرد . -
عجالة بطور اختصار باید بدانیم که در اول اسلام خط عربی تطامعا
بدون حرکات و اعجام بوده و قرآن را حفظ و عنایت قراء از التباس
و تصحیف نگاهداری میسر کرده است و از این جهت خط کوفی در
صدر اسلام نقطه و حرکات نداشت . و چون بتدریج عده مسلمین
زیاد و غیر عرب داخل حوزه اسلام شد تصحیف و تحریف در قرآن

راه یافت و لذا احتیاج بوضع حرکات و اعجام پیدا کردند . و تا نصف اول قرن اول هجری قرآن همچنان بدون احتیاج بنقطه و حرکات خوانده میشد . و علی المعروف ابوالاسود دثلی (متوفی ۶۹ علی قول) برای اولین بار نقطه برای تمیز اسم و فعل و حرف وضع نمود و علی ارجح الاقوال وی این کار را از کدانیها یا سریانی ها اقتباس نموده است و بقول بعضی تدوین و صور حرکات ثلثه را هم او با اشاره و تلقین علی علیه السلام اختراع نموده است و برخی این اختراع ابوالاسود را منتسب بمصر معاویه نموده اند (جواهر الادب احمد هاشمی ص ۳۷۷) . و علائمی که وی برای تمیز کلمات با حرکات وضع کرده بود علی الرسم برنك مخالف با خود خط گذاشته میشده است و قدیمترین قرآن خط کوفی بنوشته جرجی زبدان مصحفی است که در کتابخانه خدیویه مصر موجود و روی رفوف با مرکب سیاه و نقطه های قرمز نوشته شده و نقطه در بالا علامت فتحه و در زیر علامت کسره و ما بین حروف علامت ضمه است .

و اما « اعجام » یا نقطه برای تمیز حروف متشابه یا بتعبیر بعضی « روافسته » بنی حروف « نخذ ضطغ » که سه حرف و گاه پنج حرف « ب ، ت ، ث ، ی ، ن » در اول یا وسط کلمه بیک . دیگر ملتبس میشوند و فقط ممیز آنها نقطه است ؛ علی الاشهر در خطی که عرب از سریانیها و نبطی ها اقتباس کرده مرسوم نبوده است

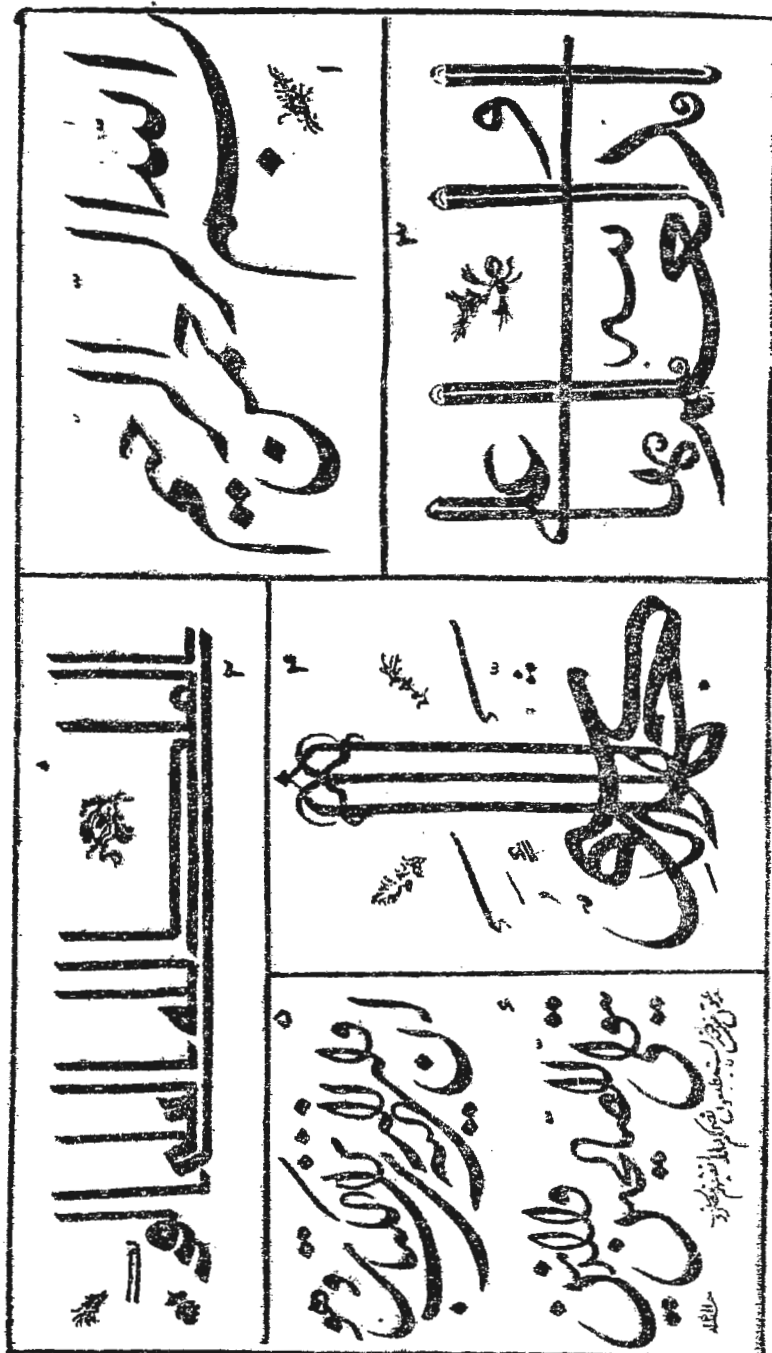


چنانکه در خطوط سریانی تا امروز هم رسم اعجام نیست . و برخی گویند که این سنت را هم ابوالاسود سابق الذکر وضع و مرسوم نموده است ولی عقیده راجح و مشهور آن است که اینکار را «نصر بن عاصم لثمی» از شاگردان ابوالاسود دثلی در زمان عبدالملک بن مروان بامر حجاج بن یوسف ثقفی (متولد در سنه ۴۱ . متوفی ۹۵ هـ) کرده و بقول بعضی « یحیی بن یعمر عدوانی » هم «با نصر» در ایجاد اعجام شرکت داشته است و برخی اصلاً «یحیی بن یعمر» را مخترع این سنت دانسته اند .

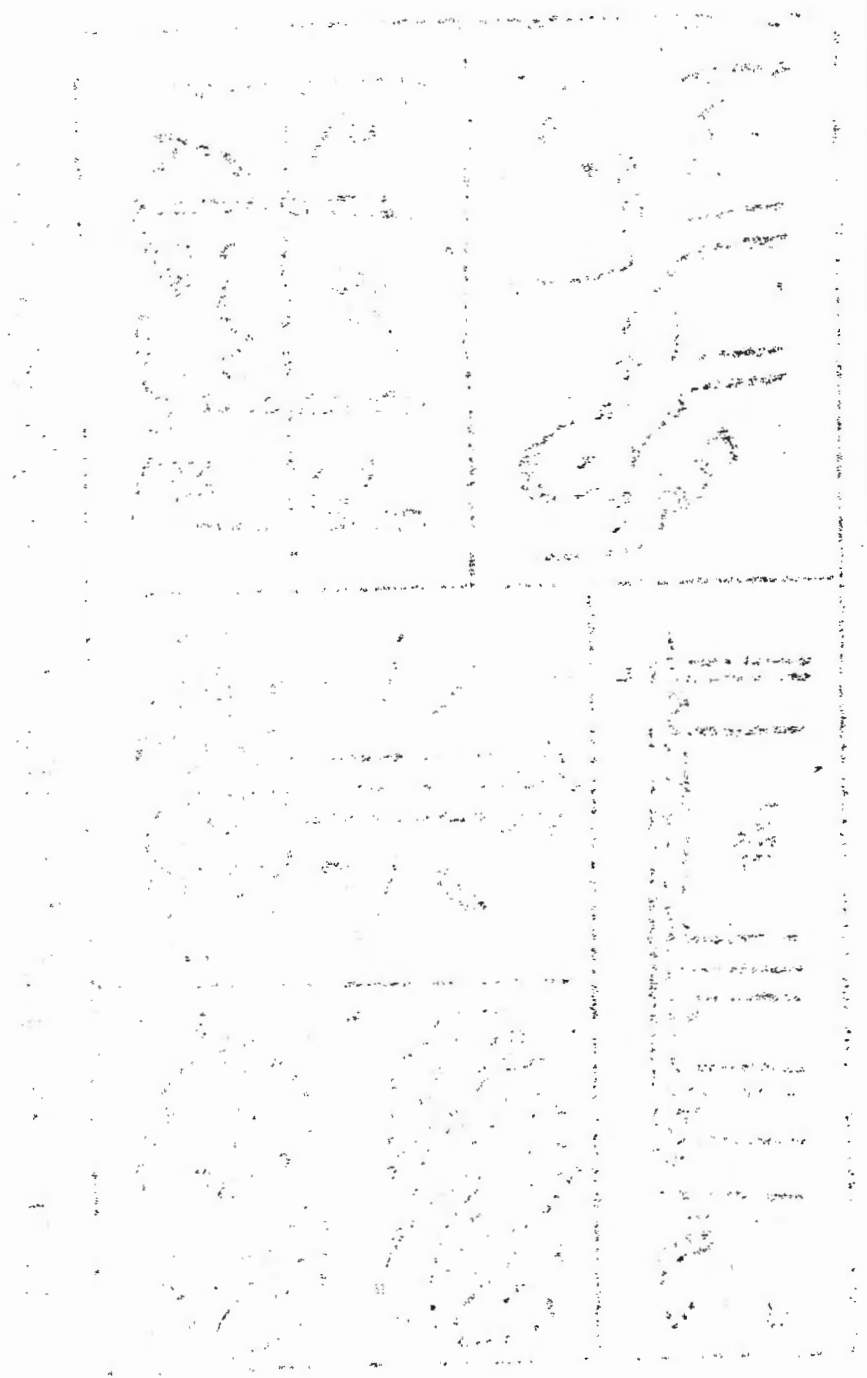
بهر حال علی‌المعروف هم تحریک و هم اعجام در خط عربی از حدود نیمه دوم قرن اول هجری مرسوم شده و چنین معمول بوده است که نقطه همزات حروف و حرکات برات مخلف گذاشته شود و این رسوم در ابتدا خیلی ساده و نقطه مخصوص بعض حروف کثیرالالتباس بوده و تدریجاً تکمیل و بصور گوناگون در آمده است که بعدها مشروحتر خواهیم نوشت و در کتابخانه خدیویه مصر يك فقره مکتوب عربی روی «پاپیروس» متعلق بسنه ۹۱ هجری است که دارای اعجام است ولی منحصر ببعض حروف مشابه «ب ، ت ، ی ، ش» و در بعضی مصاحف قدیمه نقطه های قرمز برای حرکات و نقطه های سیاه برای اعجام است . و اما سایر علائم از قبیل علامت «مد» و «وصل» و «ادغام» و غیره قطماً بعد از تحریک و اعجام ولی پیش از قرن پنجم هجری وضع شده است . و بعضی گویند

دو علامت همزه و تشدید را خلیل عروضی وضع کرده است .
 نگفته نگذریم که با وجود وضع تحریک و اعجام باز در ابتدا
 چندان اعتنائی مخصوصاً عربها باین رسم نداشته اند و رواج اینگونه
 امور بیشتر بعد از وسعت دائره اسلام و دخول اعجام در حوزه
 مسلمین شده است و گذشته از عصر خلفا در زمان بنی امیه هم این
 رسوم در خط عربی کاملاً دائر نبوده است .

از همان موقع که اهالی جزیره العرب نهضت نموده بمایر جاها
 دست انداختند و اقوام و ملل دیگر را در تحت سیعاره و استیلای
 خویش کشیدند خط عربی در میان مال مسام نفوذ نمود و هر کدام
 دیر یا زود و بالاخره آنها پذیرفتند . - و ایرانیان شاید از اواخر قرن
 اول و اوائل مائه دوم هجری کم کم در نوشته های عربی مخصوصاً
 « خط کوفی » را معمول نمودند و بالاخره خط عربی را بجای
 پهلوی پذیرفتند - و بعقیده ما اگر در استقبال لغات عربی چیزی
 باخته باشند قطعاً در انتخاب خط عربی بجای خط پیچ در پیچ مشکل
 پهلوی کاری بس بمورد کرده اند و خیلی بنفع آنها تمام نموده و
 همین تعجد خط باعث بسی پیشرفتهای علمی و ادبی و تمدنی آنان
 گشته است اگر چه قهراً قسمتی از آثار نفیس خط پهلوی را بیاد
 داده اند . - باری ایرانیان پهلوی را تبدیل بخط عربی کردند و از
 همان علایم و حروف بیست و هشت گانه عربی چهار شکل برای
 چهار حرف : پ ، چ ، ژ ، ک ، انتخاب نمودند نهایت آنکه تا آنجا



(۱) خط نستعلیق (۲) خط کوفی (۳) خط ریحان (۴) ثلث (۵) خط شکسته (۶) تظلیف (ش ۳۷)



که ما اطلاع داریم تا حدود قرن هشتم هجری در کتاب اغلب بصورت حروف هجای عربی یعنی : ب ، ج ، ز ، ک نوشته ولی در قرائت تلفظ فارسی عینا همان اشکال عربی یعنی ۲۸ علامت بدون کم و زیاد بوده و از آن تاریخ که نقاط و حلائم مزبور برای تشخیص تلفظ فارسی و عربی چهار در حروف گانه مزبوره مرسوم شده خط فارسی هم ۲۲ علامت پیدا کرده است .

نکته نباشیم که ایرانیان هر چند خط عربی را ابتدا کاملاً تقلید کردند ولی بالاخره تصرفاتی در آن نموده طوری مینوشتند که با خط معمول میان عرب عینا مطابقت نداشت - این است که از روی آثار باقیمانده می بینیم از حدود اوایل قرن پنجم هجری کم کم در سیمای خط فارسی « خط تعلیق » نمودار میگردد و پیداست که میخواهد مقدمه پیدایش خط جدیدی در میان ایرانیان فراهم شود و بالاخره در اواخر قرن ششم هجری « خط تعلیق » انتشار می یابد و مبداء ظهورش بسلاشك قبل از این تاریخ بوده است سپس « میر علی تبریزی » علی المعروف در قرن هفتم هجری از خط تعلیق خط معروف « نستعلیق » را اختراع کرد و بعدها آنرا « میرعماد حسنی قزوینی » متوفی ۱۰۲۴ باعلی درجه ترقی و کمال رسانید - و همچنین « میرزا شفیع اهراتی » که از مفاخر قرن ۱۱ ه محسوب است نزد « مرتضی خان شاملو » مشق و خط « شکسته » را وضع نموده و « درویش عبدالمجید طالقانی » در اواخر عصر

صفوی آنرا تکمیل کرده است. و بالاخره در عهد قاجاریه بدست چند نفر از معارف خوشنویسان آن عصر از قبیل «میرزا عبدالوهاب اصفهانی» متوفی ۱۲۴۴ و «میرزا ابوالقاسم قایم مقام» و «میرزا علی خان امین الدوله» و «امیر نظام گروسی» و امثال آنها که بعد از این بتفصیل خواهند آمد «خط تحریری» فعلی یا «شکسته نستعلیق» درست شده که فعلا در مکاتبات معمول است. و گذشته از خط تحریری که بسایقه های مختلف عجلاله در تحریرات اداری و رسمی و شخصی متداول میباشد؛ دو خط «نسخ» و «نستعلیق» و برای استنساخ و طبع کتب و نوشتن قطعات رائج و خطوط شکسته رقااع، تعلیق، ثلث، رباع و امثال آنها را هنوز جسته جسته پاره ای خوشنویسان محض اظهار مهارت مینویسند وای بالمره از رواج افتاده است.

خلاصه معلوم شد که خط فارسی بعد از اسلام الی زمانها هذا از «خط کوفی» مشتق شده و خط کوفی هم از «خط سطرنجیبی سریانی» متولد گشته است و مطابق جدولی که برای سلسله خط عربی در کتاب نفیس «انتشار الخط العربی فی العالم الشرقي و العالم الغربی» تالیف «عبد الفتاح عباده» رسم شده و از روی آن بخوبی میتوان کیفیت اشتقاق و تطورات خط عربی را فهمید: خط سطرنجیبی متولد از «خط آرامی» و خط آرامی از خط «فینیقی» و خط فینیقی از «دیمو طیقی» و این خط از خط

«هیرا طیقی» و هیرا طیقی از «هیرا کلینی» مشتق شده است. و مطابق آن جدول «خط نبطی» هم از شعب خط سطر نجیلی و بالاخره به «هیرا کلینف» منتهی میگردد که قدیمترین خطوط مصریها است.

و صاحب کتاب مزبور بنقل از الفهرست میگوید که خط فارسیان مشتق از خط قرآن موسوم به «قیرا موز» میباشد و عین عبارت الفهرست (ص ۹ چاپ مصر) در ضمن خطوط مصاحف این است که «القیرا موز و منه يستخرج المعجم» - ولی نه معنی این لفظ و نه نوع این خط تا کنون بر ما مکتشف نشده است.

مخفی نماند که علت اختلاف خطوط در میان طوائف بشر نظیر علت اختلاف السنه است که پیش اشاره کرده ایم. و یکی از علل تبدل خط عربی بخط تعلیق و نستعلیق و امثال آنها در ایرانیان بعد از کتاب مزبور شاید این باشد که بدست فارسیان نوشته شده که طبعا با خط پهلوی انس داشته اند و لذا حروف را از طرف راست به چپ و از بالا بیابین متعایل نموده و کم کم خط تعلیق را ایجاد نموده اند و مجعلا خط عربی در تحت تأثیر خط پهلوی واقع گردیده است. فائده - قدیمترین آثاری که از خط جدید فارسی بعد از اسلام تا کنون بدست آمده است عبارت از سه فقره ذیل میباشد.

اول - نوشته عقد بیع متعلق بسنه ۴۰۱ هـ - دوم - کتابی بخط و تالیف بیهقی که در نیشابور پیدا شده و تاریخ کتابت آن نزدیک بسنه ۴۴۰ هـ است - سوم - کتاب الابنیه للموفق الهروی که تاریخ

کتابت آن بخط اسدی طوسی سنه ۴۴۷ هجری است. و در کتاب «انتشاز الخط العربی» ص ۶۳ - ۶۴ مینویسد «اقدام اثر للخط الفارسی هو عقد بیع تاریخه سنه ۴۰۱ هـ نشره الاستاد میرجلوٹ فی الدجاء الاسیویة الملوکیه سنه ۱۹۱۰ (ص ۷۶۱ و ما تبعها) و تبین منه جلد اول علامات التعليق. و یاتی بعده فی القدم کتاب للبیهقی بخط یسده وجد فی نیشابور و یقرب تاریخه من سنه ۴۳۰ هـ و به المیل یمیز خط التعليق المتأخر. ثم یتلوهما فی القدم ایضاً کتاب الابنیه للموفق الهروی تاریخه سنه ۴۴۷ هـ و هو مکتوب بالخط الکوفی الفارسی».

ابن بودآنجه راجع بزبان و «خط جدید فارسی» بعد از اسلام مناسب این جزء دانسته مختصر انوشتم و بعد ها معجزات خط و زبان را در هر دوره ای خواهیم نگاشت و اما راجع باینکه تغییر الفبای پهلوی عربی آیا منشاء تغییر لهجه فارسی در تادیه بعض حروف مخصوصا هم شده یا نه؟ ما را در این زمینه سخنهایست که بعد از این اشاره خواهیم نمود والله الموفق

ادوات کتابت ایرانیان

در دو قرن اول اسلام

چنانکه پیش دانستیم بشر از دیر زمانی بی بکتابت برده و مکتوبات خود را بهر نحوی که باشد مینوشتند است و قابل قدیمه

کاهی روی فلز و احیاناً - سنک و چوب و پوست درخت و امثال آنها را برای کتابت استخدام میکرده اند . - ایرانیان قبل از اسلام مطالب خودشانرا روی سنک و پوستهای دیشی شده گاو و میش و گوسفند و احیاناً روی « توز » یعنی پوست « خدنک » (۱) و کاغذ

(۱) الفهرست ابن اندیم (چاپ مصر، صفحه ۳۱ - ۳۵ و ص ۳)
و شرح کتابخانه عجیب رستاق جی اصفهان که ابن ندیم از کتاب « اختلاف الزیجات » ابو معشر نقل کرده است بسی دلکش و خواندنی است و قسمتی از عبارت ابو معشر این است « و ذلك انه لما كان قبل زماننا هذا بسنين كثره تهدمت من هذه المصنعة (یعنی قهقاز که بقول او داخل جی و در زمان او به « سارویه » معروف بوده است) ناحیة فظهر وافيها على ازج معقود من طين الشقيق فوجد وافيها كتباً كثيرة من كتب الاوائل مكتوبة كلها في لحاء الثور مودعة اصناف عاوم الاوائل بالكتابة الفارسية القديمة » و در ص ۳۴ باز از قول ابو معشر نقل می کند که سلاطین فارسی برای حفظ مستورات و مکاتب عالی و ادبی و غیره پوست درخت خدنک را که موسوم به (توز) و بغایت مستحکم است انتخاب میکرده اند و اهالی هند و چین و غیر آنها از امم هم اقتدا بفارسیان کرده و حتی برای ساختن کمان هم این درخت را اختیار نموده اند . و باز می نویسد که بعضی مؤلفین نقل کردند که در سال ۳۵۰ باز قسمتی از « سارویه » خراب و کتب بسیاری از فارسیان در آنجا کشف شد . - و خود ابن ندیم بعضی کتب و مسطورات

بقیه حاشیه صفحه قبل

کشف شده از اصفهان را دیده و ادعای رؤیت آنها را کرده است و
 و در خصوص همانها مینویسد « و کانت الکتب (یعنی کتبی که
 ابوالفضل بن العمید از کتابخانه کشف شده از اصفهان برای او فرستاده
 بوده است) فی نهایت تن الرائحة حتی کان الدباغة فارقتها عن قرب
 فلما بقیت ببغداد حولاً جنت و تغیرت و زالت الرائحة عنها و منها فی
 هذا الوقت شیئی عند شیعنا ابی سلیمان . . . و هو نیز تنصیای در
 خصوص علوم و فنون ایرانیان قدیم و کتابخانه های آنها خاصه کتابخانه
 استخر فارس از قول « ابوسهل بن نو بخت » در کتاب « نهضت » (۴)
 نقل کرده است - و قسمتی از عبارت ابوسهل راجع بکتابخانه استخر
 پس از استیلای اسکندر بر ایران و کشتن دارا این است که « و اهلاکا
 (یعنی الاسکندر) ما کان من صنوف البناء من انواع العالم الذی کان
 منقوشاً مکتوباً فی صخور ذلك و خشب بهدم ذلك و احراقه و تقریق
 مؤلفه و نسخ ما کان مجموعاً من ذلك فی الدواوین و الخزائن بمدينة استخر
 قلبه الی السان الرومی و القبطی ثم احرق بعد فراغه من نسخ حاجته منها
 ما کان مکتوباً بالفارسیه و کتاب یقال له « الکشنج » و اخذ ما کان
 یحتاج الیه من علم النجوم والطب و الطبائع فبعث بتلك الکتب و سایر
 ما اصاب من العلوم و الاموال و الخزائن و العلماء الی بلاد مصر « ماعین
 عبارت منقوله در الفهرست را بدون تصرف نقل نمودیم برای آنکه مجعلاً
 مطلبی را بنظر خوانندگان رسانده باشیم و با نهایت اسف میگوئیم
 « إله إله که تلف کرد و که اندوخته بود » .

حصیری قدیم «پایروس» و امثال آنها مینوشته اند و قلم‌های آهنی یا چوبی و نی بکار می‌برده اند. - بعد از اسلام هم در عصر خلفا و سلاطین اموی مانند عصر ساسانی قلم ایرانیان جرب یا نی و کاغذشان پوست درخت و حیوانات یا پایروس بوده. و «کاغذ خراسانی» که از کتان ساخته میشده است مخترع آن اهالی خراسان بوده اند - و اختراع این نوع کاغذ بقول معروف در زمان بنی امیه شده و برخی بزمان پیش از اسلام و برخی بعصر بنی عباس منسوب نموده اند

و این نوع کاغذ انواعی از قبیل: سلیمانی، طاهجی، نوحی، فرعونی، جعفری، طاهری، پیدا کرده است. - و فارسیان بقول الفهرست (صفحه ۲۱ چاپ مصر) سر قلم را بزمین یا دندان مشمت مینموده اند برای آنکه خوب بنویسند یا آنکه با ته قلم تراشیده می‌نوشته و آنرا «خاما» می‌گفته‌اند.

اما کتابت عرب تا آخر دولت اموی عموماً روی جلود و رقوق بوده و دفاتر حکومتی عبارت از لفافه‌های پوستی بوده است. - اول کسیکه در مسلمین بکمال صنعتگران خراسان اختراع کاغذ نمود و آنرا در نوشته‌ها معمول داشت «جعفر برمکی» است و از زمان جعفر برمکی تا کنون قسمت عمده مسطورات روی کاغذ شده ولی بمروور زمان تصرفات بسیار در آن کرده‌اند و صور زیاد گوناگون در هر عصر پیدا کرده تا بحالت امروزی رسیده است

خلاصه ایرانیان در عصر خلفا و سلاطین اموی بانی و چوب و روی پوست حیوانات و درختها و کاغذ خراسانی و مصری (پاپیروس) چیز مینوشته اند و از زمان جعفر برهکی بعد کاغذ در میان آنان رایج و متداول گشته است . - و قدیمترین نمونه خط پهلوی نوشته ای است که بقول « وست » مربوط بقرن دوم هجری و هشتم میلادی است و روی « پاپیروس » یعنی کاغذ حصیری قدیم نوشته شده است .

خانمه وملحقات

چون تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا عهد مغول و فصل بود آنرا بدو قسمت تقسیم نمودیم و قسمت بعد از اسلام تا انقراض دولت اموی را در این جزء نوشته و قسمت دیگر را بجزء بعد محول داشتیم و عجماله این وجیزه نا چیز را که در حقیقت جلد دوم از رشته تألیف نا قابل ما است هدیه پیشگاه ارباب ادب مینمائیم « ان الهدایا علی مقدار مهدیها » .

اینک مطلبی چند را که از قلم یا طبع افتاده یا در خود کتاب نوشتن آنها خیلی مناسب نبوده است در اینجا بعنوان ملحقات ضمیمه کتاب میکنیم :

۱ درص ۴ راجع بماده تاریخ فوت مرحوم حاج ملا هادی سبزواری؛ ترجمه احوال ابن حکیم نامی در کتاب « المائر و الآثار » و جلد سوم

« مطلع الشمس » و « طرائق الحقایق » نوشته شده است - و صاحب طرائق میگوید که ماده تاریخ فوت سبزواری را یکی از شاگردانش موسوم به ملا کاظم سبزواری متخاص به (سر) گفته است

« اسرارچو از جهان بدر شد از فرش بعرش ناله بر شد تاریخ وفاتش از به پرسند گویم که نمرده زنده تر شد » و با اینکه خلاف مرسوم تاریخ گوئی است باید لفظ « که »

را هم جزء حساب آورد و بنا بر این ۱۲۸۹ میشود ولی معروف این است که تاریخ وفاتش ۱۲۹۰ هجری هجری است و لفظ « غریب » ۱۲۱۲

تاریخ تولد و لفظ « حکیم » ۷۸ مدت زندگانی او بوده است - و قبر آن مرحوم بیرون دروازه سبزواریست و بقعه او را مرحوم

میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک صدر اعظم ایران ساخته است. بنظر ما در اینجا اشتباه حسابی شده است زیرا ماده تاریخ مزبور بطوری که

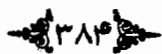
مؤلف طرائق نقل کرده است ۱۲۸۵ میشود نه ۸۹ - و علاوه صحیح « نمرده » باهاء است و علیهذا درست ۱۲۹۰ درمیآید که سال فوت

مرحوم سبزواری است.

۲- در ص ۱۵ راجع باسم قاتل یزدگرد سوم که بر روایت فردوسی

« خسرو » بوده است : بطوری که آقای میرزا محمدخان قزوینی در بیست مقاله ص ۸۴ یاد آور شده اند مشهور همان است که قاتل پادشاه

آسیابانی در مرو موسوم بخسرو بوده ولی از کتاب فتوح البلدان ص ۴۰۸ و تاریخ ابن واضح بقوی ۲ : ۲۱۴ مستفاد میشود که قاتل یزدگرد



سوم شخصی موسوم به «ماهویه سوری» مرزبان مرو بوده که بعدها در زمان حضرت امیر (ع) بکوفه آمده و در خدمت آن حضرت مشرف گشته و حضرت امیر (ع) بدهاقین و اساوره (دهسلا رین) خراسان حکمی نوشت که جمیعاً باید جزیه و مالیات قلمرو خود را باوپردازند والله العالم .

۳ - در ص ۱۸ راجع بسلاطین ایرانی بعد از اسلام: اگر بخواهیم اولین حاکم ایرانی در حوزه اسلام و اول امیر یمن بعد از اسلام را بشناسیم این نکته بس دلکش است که در کتاب «نور الابرار فی مناقب آل النبی المختار» صفحه ۶۵ در ذیل امراء حضرت ختمی مرتبت (ص) مینویسد «فمنهم» باذان بن سامان «من ولد بهرام امره علی الیمن و هو اول امیر فی الاسلام علی الیمن و اول من اسلم من ملوک المعجم» و از اینجا معلوم میشود که «باذان» پیش از حمله عرب بر ایران دعوت اسلام را پذیرفته و لذا از طرف پیغمبر بحکومت یمن منصوب گشته است .

۴ - در ص ۳۱ راجع بدخول الفاظ فارسی در اشعار عربی: اشعار عربی که منضم کلمات پارسی باشد بسیار فراوان است و تعداد شواهد کتاب مستقلاً بزرگ میخواید - باز محض نمونه نوشته میشود: شاعر میگوید بایدی رجال ما کلامی کلامهم یسو موتی مرداً و ما انا بالمرء و فرزدق در ضمن قصیده ای که در مدح عمر بن عبیره فرازی ساخته میگوید «خراج موایذ علیهم کثیرة تشد لها ایدیهم بالمواق» و لفظ

«موانید» جمع «مانده» فارسی است و حرف «ذال» در اینجا نظیر ذال در کلمات: استاذ، تلمیذ، کلاوز، فالوذج، مروالروذ و امثال آنهاست. - جوهری در صراح اللغة در ذیل ترجمه لفظ «كعك» که بقول او (خبز وهو فارسی معرب) است می نویسد قال الراجز:

ياحبذا الكعك ما جم مشرود وخشكنا مع سويق مقنود

علاوه بر کلماتی که از فارسی جزء عربی شده است گاهی بعضی شعرای عرب محض تفریح و تقنن در سخن کلمات عربی را با فارسی آمیخته اند نظیر بعضی ظریف طبعان فارسی که بهمین شیوه گاهی منظومات ساخته اند. - جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» چند شاهد آورده برای اینکه تلمیحاً کلمات فارسی در اشعار عربی آمده است از آنجمله ابیات ذیل را از «اسود بن ابی کریمه» که خالی از ملاحضت ولی پاره ای از کلماتش، مفهوم نیست:

لزم الغرام ثوبی	بکرة فی يوم سبت
قنما یلت عایهم	میل زنکی بدست
قد حسا الداذی صرفا	او عقاراً بایخت
ثم کفتم ذو زیاد	و یلکم آن خر گفت
ان جلدی دبغه	اهل صنعا بجفت
و ابو عمرة عندی	ان کورید نمست
جالس اندر مکناد	ایا عمداً نیهشت

ابن حجاج در هجو خلیفه عصر خود ساخته است

خليفة في وجهه روشن خر بشته قد ظلل العسكرا
عهدى به يمشى على رجله واقفه قد سعد المنبرا

۵ - درس ۳۳ فیروز کاشانی: این شخص همان کسی است که علی المشهور باهرمز یا هرمزان حاکم خوزستان در قتل عدرو بن الخطاب متعاهد بوده اند - و بنوشته تاریخ گزیده روزی عمر باو گفت آسیابی بسازد و ابو لولو گفت چنان آسیائی بسازم که بعدها در شرق و غرب از آن حکایت کنند - و عمر گفت مرا تهدید بقتل میکنند . - و بنوشته تاریخ ابوالفدا همین شخص که مکنی به ابو لؤلؤ و موسوم به فیروز عبدالغیر بن شعبه بود در سال ۲۳ هجری شش روز باخر ذی الحجه باقیمانده در موقع نماز خنجر بپهلوی و شکم عمر زد و عمر روز شنبه سلخ ذی الحجه وفات نمود و روز یکشنبه غره محرم ۲۴ ه در مدینه پهلوی پیغمبر و ابوبکر مدفون شد . و باز بقول گزیده و بعض مورخین دیگر عمر اظهار خوشحالی میکرد و میگفت الحمد لله که بدست کبر و یهودی (اشاره بهرمز و فیروزم) کشته شدم نه بدست مسام .

۶ - درس ۳۹ راجع بجمع قرآن بدست عثمان : تاریخ گزیده مینویسد که در سال ۲۸ ه مابین مسلمین اختلاف قراآت قرآن پیدا شد و در سال ۲۹ ه عثمان از روی نسخ مختلفه قرآن را جمع آوری کرد و در يك نسخه بنوشت و سایر نسخ را بسوخت .

۷ - درس ۸۰ راجع به آل مهلب : در البیان والتبیین قسمتی از مدایح آل مهلب را نقل کرده و از اینجا معلوم میشود که این طایفه

خیلی مداح و ستایشگر داشته‌اند - از آن جمله « بکیر بن اخنس » میگوید
 نزلت علی آل المهلب شائبا فقیراً بعید الدار فی سنة محفل
 فما زال ی الطافهم وافتقارهم واکرامهم حتی حسبتهم اهلی
 و دیگری میگوید .

ان المهالبة الکرام تعجلوا دفع المکاره عن ذوی المکره
 زانوا قدیمهم بحسن حدیثهم و کریم اخلاق بحسن وجوده .

۸ - ص ۲۰۵ راجع باسامی هفقه و ماههای قدیم عرب: اسامی
 بعضی شهر قدیمه عرب که جرجی زیدان در ضبط آنها دقت
 نکرده بود تصحیح کرده نوشتیم و راجع به کلمه « حنتم ، صوان ،
 زباء » ساکت شدیم . اینک آنچه بعد از تصحیح و تتبع بسیار در
 خصوص اصل صحیح این کلمات بر ما مکشوف شده است مینویسیم:
 اصل صحیح کلمات فوق عبارت است از « حنین » و « وبسان »

و « رنی » و در قاموس مینویسد « و حنین کامبرو سکیت و باللام
 فیها اسمان لجمادی الاولی او الاخره » و نیز در ماده « وبس » میگوید
 « و بسان » بفتح یا بضم بمعنی شهر ربیع الاخر است - و همو در ماده
 « رن » مینویسد « الرنی کربی الخلق کلهم و بلا لام اسم جمادی الاخره »
 و سه لفظ « حنتم » و « صوان » و « زباء » هر تقدیری که باشد در دو کتاب
 صحاح و قاموس معانی دیگر دارند که خارج از مقصود ماست - مثلاً
 لفظ « حنتم » بمعنی جرّه خضره و شجره خنظل و سحاب سود آمده
 است و « صوان » بتشدید ضرب من الحجارة و (صوان الثوب) بتخفیف

واو و همچنین (صیان) مثلثین بمعنی ما یحان فیه التوب آمده است -
و لفظ (زباء) چه بتشدید باء و مضاعف و چه ناقص و بتخفیف باء
باشد بمعنی ماه مخصوص نیامده است .

علیهذا صحیح در اسامی ماههای قدیم عرب این است : المؤتمر ،
ناجر ، خوّان ، و بھان ، حنین ، رنی ، الاصم ، العاذل (بعین مهمله
و ذال معجمه) ، النائق ، الوعل ، الهواع ، البرک - نگفته نباشیم که
لفظ «ورنه» نیز در قاموس بمعنی ماه ذی قعده ضبط شده است در
صورتیکه لفظ «هواع» را همو بمعنی ماه ذی القعده نوشته است و از اینجا
میتوان حدس زد که بعضی باتمام شهر قدیمه اسامی متعدد داشته یا
اینکه بحسب اعصار یا نزد طوائف مختلف بوده است .

در اسامی قدیم ایام هفته نیز جرجی زیدان در تاریخ آداب -
اللغة العربیة (ج ۱ ص ۱۸۶) لفظ «شیار» بیاء موحده ضبط کرده
است و صحیح آن مطابق ضبط صحاح «شیار» بیاء مثناة تحتانی است
و مینویسد « و كانت العرب یسمی یوم الثبت شیارا » و احتمال است که
این غلط در چاپ آداب اللغة رخ داده باشد و این احتمال درخصوص
لفظ «عادل» که بجای «عاذل» ضبط کرده است میرود چه عاذل
بدال معجمه صحیح است و قاموس مینویسد «العاذل اسم شعبان فی
الجاهلیة او شوال»

۹- در ص ۲۲۶ راجع بتاریخ مسیحی: بعضی نوشته اند ملت مسیح
تاجدود پانصد سال تاریخ مخصوص نداشت و اول کسی که واضع تاریخ

مسیحی است راهبی موسوم به «دنیس» صغیر است و او در حدود ۵۳۲ میلادی بوده و در آنوقت بخاطرش رسید که وضع تاریخ میلادی کند و میلاد مسیح در ۲۵ دسامبر سال ۷۵۳ از تاریخ بنای شهر رومیه الکبری واقع شده بود و راهب مذکور ششروز انداخته تاریخ میلادی را از اول ماه ژانویه سال ۷۵۴ از بنای شهر روم قرار داد - و ایام سال را همانطور که ژول سزار در ۴۶ سال پیش از میلاد قرار داده بود معمول نمود - و اسامی شهر در قدیم بلغت رومی عبارت بوده است از : فلقتنداریس ، فلواریس ، مارتیس ، ابریلیس ، مایس ، ایونایس ایوکرکس ، اغستوس ، ایوسمیس ، استفرس ، ایویورلوس ، ایونیکولس ، - و هر کدام از طوائف ملت مسیح این اسامی را گرفته و بنوعی بلغت خودشان تبدیل کرده اند چنانکه از اسامی شهر یونانی غالی ، فرانسی ، انکیسی ، روسی و غیره معلوم میشود .

۱۰ - درص ۳۲۸ راجع به ابن مفرغ حمیری: یزید بن ریمه بن مفرغ حمیری شاعر خوبی بوده و قلباً متمایل به آل علی ولی ظاهراً بابنی امیه می ساخته است وفاتش در سنه ۶۹ هجری اتفاق افتاده . - اشعار ذیل را در حق زیاد و پسرش ساخته و ضعف انساب آنها را گوشزد نموده است :

ولا ابلیح معاویه بن صخر	وغلغاة عن الرجل الیمانی
اتغضب ان یقال ابوك عف	و ترضی ان یقال ابوك زانی
فاشهد ان رحمك من زیاد	كرحم الفیل من ولدالاتان

و اشهد انها ولدت زياداً و صخر من سمية غير دان
ترجمة احوال ابن مفرغ در ابن خلکان و اغانی و تاريخ ابن
اثير و الشعر و الشعرا بتفصيل مسطور است

سپاس خداوند بيماند را که با نبودن هيچگونه وسائل و اسباب
لازمه موفق شديم که رشته تاليف خود را از قديمترين دوره تمدن
ايران بانقراض دولت اموي برسانيم و تقديم اهل ادب نمائيم اميداست که
اين تحفة ناچيز را بعين الرضا ملحوظ و بحسن قبول محفوظ نمايند و
موضوع مجلد بعد تاريخ ادبيات ايران است از آغاز تشکيل دولت عباسی
تاحمله جنگيز و نستمد من الله التوفيق .

بتاريخ دوشنبه چارم امرداد ۱۳۱۰ هجری شمسی مطابق يازدهم
ربيع الاول ۱۳۵۰ هجری قمری .

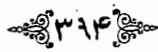
فهرست مطالب بخش دوم از تاريخ « ادبيات ايران »

مطالب	صفحه	مطالب	صفحه
تقسيم تاريخ ادبيات ايران بعد از		عده زنان خسرو پرويز و سلاطين	
اسلام بسه دوره	۳	ايران بعد از او تايزدگرد سوم	۸
انقراض دولت ساسانی و علل آن		جنگهای ايرانيان با اعراب	۱۱
وحمله عرب بر ايران	۵	مدت تسلط حقیقی عرب بر ايران	

- و تشکیل حکومت‌های داخلی
در ایران ۱۶
- سلاطین و امرای نامی ایران بعد
از اسلام ۱۸
- نژاد سلاطین آل طاهر ۱۸
- تأثیر استیلای عرب در ادبیات
ایران و نتایج آمیزش آنها با
ایرانیان ۲۳
- تأثیر استیلای عرب بر ایران ۲۴
- تبدیل مذهب زردشتی باین اسلام
و قسمتی از لغات مذهبی عربی
که در زبان ایرانیان آمده است ۲۴
- مجبور شدن خط پهلوی و تغییر
سیک شعری فارسی ۲۵
- محو شدن علوم و آداب ایرانیان
بعد از دست گرفتن حکام و امرای عرب و
سوزاندن یادگارهای ریختن عرب
کتابخانه‌ها و مسطورات عجم را ۲۶
- تأثیر اعرابیان در عرب ۲۹
- شناختن و توفیق
تغییرات ادبی در عرب
با انقلاب ادبی در عرب
بواسطه ایرانیان ۲۹
- بعضی کلمات و اصطلاحات فارسی
که در زبان عربی داخل
شده است ۳۰
- بعضی کلمات و اصطلاحات فارسی
که در زبان عربی داخل شده است ۳۰
- اعمال رأی و قیاس عقلی در
استنباط احکام اسلام ۳۲
- مخالفت ایرانیان با عرب در اثر
فشار ظلم بنی امیه و چند نفر
از مجاهدین و احرار ایرانی
تشکیل شعوبیه و مبدأ اشتقاق
این کلمه ۳۴
- تشکیل فرقه‌ها و احزاب مختلف
در ایرانیان و بعضی مشاهیر ادبا
و شعرای ایرانی و غیره که در
قرون اولی اسلام مابین عرب
بکفر و زندقه متهم بوده‌اند ۳۵
- علوم و آداب در عهد خلفای
راشدین و امویین ۳۶
- تدوین قرآن و جامعان آن نقلا
از الفهرست ابن ندیم ۳۷

- اختلاف قراآت قرآن در زمان عثمان ۳۹
- بعض علوم قرآنی در عصر بنی امیه ۴۰
- اختلاف مصاحف عثمان و علی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب ۴۰
- ایجاد نحر عربی و تدوین احادیث ۴۱
- در عهد اموی ۴۱
- ابوالاسود دثلی ۴۱
- قدیمترین جامع احادیث بعد از اسلام ۴۱
- قدوین فن موسیقی و تکون علم تاریخ و انساب ۴۲
- قدیمترین کتاب بعد از اسلام در موضوع اخبار و قصص و انساب ۴۲
- ایل کسی که در موضوع موسیقی و آغانی بعد از اسلام کتاب تدوین کرده است ۴۲
- ابومخنف از دی و اشتباهی که بنظر نگارنده در مورد او شده است ۴۲
- انتشار خط عربی - تکون فن تفسیر قرآن - اولین مفسر قرآن ۴۳
- توجه خالد بن یزید بکسب و نشر علوم و آداب و اول کتابی که در زمان او به عربی نقل شده ۴۴
- تشویق اسلام بکسب معارف و اینکه عرب غیر از اسلام است ۴۵
- کاتبان وحی و فرامین و رسائل از زمان پیغمبر تا انقراض دولت اموی ۴۶
- تاریخ تولد و بعثت و هجرت و وفات پیغمبر اسلام و مدت خلافت و سلطنت خلفای راشدین و سلاطین بنی امیه ۴۷
- اشخاص معروف که در موقع ظهور اسلام از کتابت بهره مند بوده اند و کاتبان معروف پیغمبر منشیان مشهور خلفا ۴۸
- دیران معروف در عهد دولت بنی امیه ۵۰
- خط و زبان و علوم و آداب ایرانیان از ابتدای اسلام تا ۵۱

۶۲	پیغمبر و چند کلمه فارسی گفتن	۵۴	انقراض بنی امیه
۶۲	ترجمه حال نافع دیلمی		اول دوره فترت علمی و ادبی
۶۳	ابن کثیر قاری و روایت او	۵۵	ایران بعد از اسلام
۶۴	وهب بن منیه		تبدیل دواوین و مسکوکات اسلامی
	اصطلاح مورخین و مترجمین عرب	۵۵	در زمان حجاج عربی
	در « ابناء الفرس » و قصه		نقل قول صاحب عقد الفرید
	حمایت انوشیروان از سیف بن		راجع باشخصی که دواوین را
۶۴	ذی یزن (در حاشیه)		از رومی و فارسی عربی نقل
۶۵	ترجمه ابن خلکان (حاشیه)	۵۵	کرده اند
۶۶	همام بن منبه		قسمتی از علوم و آداب ایرانیان
	تحقیق راجع باول کسی که بعد	۵۶	در عهد خلفا و دولت اموی
	از اسلام در فن تاریخ تالیف		بعضی دانشمندان و ادبای مشهور
۶۶	کرده است (حاشیه)		ایرانی در حوزه مسلمین از آغاز
۶۷	طاوس بن کيسان	۵۷	اسلام تا سنه ۱۳۲ هـ
	ترجمه ابرهریره - اصطلاح تابعین	۵۷	ترجمه احوال سلمان فارسی
	و صحابه در فن درایت و حدیث		قسمتی از عبارت وصیت نامه
۶۷	(حاشیه)		پیغمبر راجع به بستگان و خو-
	ابو خالد وردان کابلی - ثابت	۵۹	یساوندان سلمان فارسی
۶۸	هرمز فارسی - قاسم بن عوف		ترجمه ابوعلی مؤلف کتاب
۶۹	اباعمره زاذان - یزید بن قعقاع	۵۹	رجال (در حاشیه)
	اصطلاح کتب رجال و تراجم		نقل حکایت ملاقات سلمان با



تأثیرات مختلف موسیقی در روح	در لفظ « مولی » که از اصداد
۸۸ (حاشیه)	۶۹ است (حاشیه)
اول کسی که در شعرای عرب	بعضی شعرا و ادبای معروف ایرانی
جاهلی باشعار خود تغنی کرده	۶۹ نژاد دردوره اموی
۸۹ است	تقسیم عهد اموی نسبت باغراض
اعشی بنی قیس و چند نفر دیگر	۷۰ و افکار شعرا به قست
از شعرای عرب که بنام اعشی	۷۰ عبد بنی الحسحاس
معروف بوده اند	۷۱ ابوالعباس اعمی
۹۲ علس ذی جدن	حکایت عبد الملك و مصعب بن
تفسیر الفاظ « ون » و « کنکره »	۷۲ زبیر (حاشیه)
و زنبوره » از آلات موسیقی	۷۴ اسماعیل بن یسار نسائی
۹۳ (حاشیه)	۷۶ موسی شهوات
بعضی اشعار عربی که متضمن	۷۸ وضاح یمن
پاره ای از کلمات فارسی آلات	۸۰ زیاد اعجم
۹۵ موسیقی است	یونس بن سلیمان - محمد بن یسار
بعضی اقسام « نی » از قبیل بیشه	۸۳ - ابراهیم بن یسار - ابن میاده
۹۶ ونای نی و شبابه و یراعه و مستقه	۸۴ عبد الحمید کاتب
ترجمه ابن ابی اصبیعه - و حارث	انتقال موسیقی ایرانی به عرب و
۹۷ بن کدمه ثقفی (حاشیه)	موسیقی دانان مشهور ایرانی
ترجمه نضر بن حارث بن کدمه	بعد از اسلام تا انقراض دولت
۹۸ عبدی	۸۵ بنی امیه

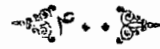
mandegar.tarikhema.org

۱۳۷	وزن درهم و دینار (حاشیه)	۱۲۵	موسیقی در اسلام
	تنظیم دواوین اسلام بمدد فکر		اولین کس که موسیقی ایرانی
۱۳۸	ایرانیان		را بعد از اسلام در میان
	بیت المال و ثروت مسلمین و	۱۲۶	عرب شایع ساخت
	سلاطین و حکام بنی امیه	۱۲۶	سلاطین اموی و موسیقی
۱۳۹	و مالیاتهای گزاف آنها		صنایع ایرانیان در عهد خلفای
	پارهای از اصطلاحات مالی که	۱۲۸	راشدین و امویین
	مأخوذ از فارسی و در زبان		صنعت بافندگی ایرانیان در عصر
	عربی و تشکیلات اداری	۱۲۹	خلفا و بنی امیه
۱۴۲	مسلمین متداول شده است		معماری و حجاری ایرانیان در
	اوزان طسوج و داق و مکوک	۱۳۱	عصر خلفا و بنی امیه
	ورطل و اوقیه و امثال آنها	۱۳۱	بنای بصره و کوفه (حاشیه)
۱۴۲	(حاشیه)	۱۳۲	روزبه بنای ایرانی در زمان عمر
۱۴۴	ناقل دواوین عراق از فارسی به عربی		آلات جنگ ایرانیان و اقتباس
	وضع تاریخ یزدگردی در سال	۱۳۳	مسلمین از آنها
۱۴۶	۱۱ هـ	۱۳۳	منجنیق و کبش و دبابه (حاشیه)
	شماره سال و ماه تاریخ یزدگردی		نقاشی ایرانیان در عهد خلفا
	مقدار کسر زائد بر ۳۶۵ روز	۱۳۴	و بنی امیه
۱۴۸	در سنوات شمسی (حاشیه)		مسکوکات ایرانی در زمان
۱۵۰	دوره کبیسه تاریخ یزدگردی	۱۳۵	خلفای راشدین و سلاطین اموی
۱۵۱	بک نوع تقویم در عهد ساسانیان		تحقیق در خصوص لفظ و

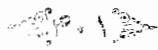
۱۵۵	قدیمترین تقویم ایرانی	نتیجه محاسبات نجومی بر فرض
	جشنها و ایام مشهوره تاریخ فارسی و	بطلمیوس و کپرنیک ۲۰۲
۱۵۶	مراسم اعیاد	قانون رفع باصطلاح فز زیج ۲۳۰
	تصرف متوکل و معتضد عباسی	مقدار فضل السنه و عات اختلاف
۱۶۰	در نوروز (حاشیه)	منجمین در اینکه سال پانزدهم
۱۷۱	کاهنامک در عصر ساسانیان	یا شانزدهم در تاریخ قمری
	تعیین موقع انطباق اول فروردین	کبیسه میشود ۲۰۳
	ماه قدیم با نقطه اعتدال ربیعی	اسامی هفتم و ماههای قدیم عرب ۲۰۵
	پیش از اسلام و آغاز رسمیت	کبیسه و نسبی عرب در عصر
۱۷۱	تقویم آوستائی در ایران	جاهلی ۲۰۶
۱۸۵	نوروز متوکل و معتضد عباسی	ایام و مواقع مشهوره تاریخ هجری
	تحقیق در مقدار سال شمسی	قمری و شرح مراسم اوقات ۲۰۷
	حقیقی از مبنای زیج محمد	نقل قبله از بیت المقدس بکعبه
۱۸۹	شاهی (حاشیه)	(حاشیه) ۲۱۳
	وضع تاریخ هجری قمری به	تحقیق در لیلة القدر (حاشیه) ۲۱۴
۱۹۰	اشاره ایرانیان	قصه تعاهد سه نفر از خوارج
	شماره ماه و سال قمری مابین	برای قتل علی و معاویه و عمرو
۱۹۵	اهل شرع و منجمان	عاص ۲۱۵
	تغییر اصطلاح « اجتماع	تحقیق نگارنده راجع به « ایام
	وسطی » و تحقیق در مقدار	معدودات » ۲۱۸
۱۹۷	سال و ماه حقیقی قمری (حاشیه)	

تاریخ جلالی و شماره ماه و سال	استخراج مدخل سال و ماه
۲۴۹ این تاریخ و واضعین آن	۲۲۰ هجری
کبیسه رباعی و خماسی در	علت محاسباتی که در استخراج
۲۵۵ تاریخ جلالی	مدخل سال و ماه هجری مابین
دو تاریخ قبطی قدیم و جدید	منجمین معمول است (حاشیه) ۲۲۰
۲۵۷ (حاشیه)	طریقه استخراج مدخل سال و
اعتذار مؤلف برای تفصیل	۲۲۳ ماه یزدگردی
۲۵۸ تواریخ	علت محاسباتی که در استخراج
۲۶۱ زبان فارسی بعد از اسلام	مدخل سال و ماه یزدگردی
زبان لفظی فارسی ایرانیان بعد	۲۲۴ میشود (حاشیه)
از اسلام بطور عموم و نظر	تاریخ مسیحی و مقدار تفاوت
۲۶۵ اجمالی	۲۲۶ آن با هجری و قمری
اولین دعاة بنی عباس در خراسان	شرح تاریخ اسکندری و استخراج
۲۶۷ (حاشیه)	مدخل سال و ماه آن ۲۲۷
نمونه اشعار زبان گزی ولری	تاریخ رومی که مبدء آن بنای
۲۷۲ و سدهی و لاری	۲۳۰ شهر رمه است
۲۷۲ بعضی شعب زبان فارسی امروزی	قانون تحویل تواریخ بیکدیگر ۲۳۵
دخول لغات عربی و غیره در	شباهت روز حقیقی و وسطی و
۲۷۵ زبان فارسی	اختلاف ملل در مبدء شبانه
عصبیت عرب بر عجم هر زمان	۲۳۹ روز و اشاره بتعديل الايام

- ۲۷۷ بنی امیه (حاشیه)
کدام يك از شعب زبان فارسی بیشتر
با عربی مخلوط شده است ؟ ۲۸۱
نزدیکی دو زبان سعدی و
دری یعنی زبان فصیح قلمی
بیکدیگر ۳۸۳
زبان قریب بزبان ادبی قرن سوم
و چهارم اسلام قبلا وجود
داشته است ۲۸۶
ترجمه حال این مناذر (حاشیه) ۲۸۶
ترجمه ماسرجویه (حاشیه) ۲۸۸
زبان ادبی فارسی بعد از اسلام
بنظر اجمالی و بطور عموم ۲۹۰
نثر فارسی پهلوی بعد از اسلام ۱۹۲
شعر پهلوی بعد از اسلام ۲۹۴
بحور قریب و جدید و مشاکل
و بعضی اشعار فارسی بر این
بازان ۲۹۷
مض شعرای بعد از اسلام که
« فلولوات » ساخته اند و نمونه ای
- ۲۹۹ از آثار آنها
بعضی اشعار فارسی مطابق اوزان
مخصوصه عرب ۳۰۲
مقصود از اوزان و بحور
مشترکه و مختصه (حاشیه) ۳۰۳
مقایسه نظم و نثر فارسی بعد
از اسلام از نظر اینکه و فور
کلمات عربی در نثر بیشتر و
آثار قدیم باقی مانده آن کمتر
از نظم است ۳۰۶
زبان و ادبیات فارسی بعد از
اسلام تا سال ۱۳۲ هجری ۳۱۵
نقل قول آقای تقی زاده در
باب آثار ادبی فارسی در قرون
اولای اسلام و اشاره ببعض
نمونه های اشعار هجائی قدیم ۳۱۷
مقاله آقای قزوینی در خصوص
قدیمترین شعر فارسی بعد از
اسلام ۳۲۲
قدیمترین شاعر فارسی بعد از

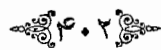


۳۳۶	اسلام	۴۷۱	تحریرک واءجام در خط عربی
	عباس مروزی و اینکه اول شاعر		ادوات کتابت ایرانیان در دو
۳۳۷	فارسی بعد از اسلام اوست	۳۷۸	قرن اول اسلام
	دلائل صحت و سقم انتساب اشعار		در ملاحقات
۳۳۹	عباس مروزی در سنه ۱۹۳ هـ		تصحیح ماده تاریخ حاج ملا
	حنظله بادغیسی و اینکه قدیمترین	۳۸۲	هادی سبزواری
۳۴۷	شاعر فارسی بعد از اسلام اوست	۳۸۳	اسم قاتل یزدگرد سوم
	ابن الوصیف سکزی و اینکه		اولین سلطان یمن و حاکم ایرانی
	قدیمترین شاعر فارسی بعد از	۳۸۴	بعد از اسلام
	اسلام اوست و تحقیق در صحت		بعضی اشعار عربی که متضمن
۳۵۰	و سقم این عقیده	۳۸۴	کلمات فارسی است
	ابو حفص سغدی و اینکه او اول	۳۸۶	فیروز کاشانی «ابولؤلؤ»
۳۶۰	شاعر فارسی بعد از اسلام است		مطلبی راجع بجمع قرآن بدست
	تقسیم شعر فارسی بعد از اسلام	۳۸۶	عثمان
	بچهار نوع و عقیده نگارنده	۳۸۶	بعضی اشعار در مدح آل مهلب
	راجع بقدیمترین شاعر فارسی		تصحیح اسامی شهر قدیمه عرب
۳۶۱	بعد از اسلام	۳۸۷	ونظر نگارنده در این مورد
	خط و ادوات کتابت ایرانیان در		نقل گفتار بعضی راجع بتاریخ
۳۶۵	عصر خلفای راشدین و بنی امیه	۳۸۹	مسیحی
۳۶۷	تاریخ خط عربی	۳۸۹	ترجمه ابن مفرغ

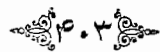


هنوز دستگاه مطابع ما طوری است که با وجود سه مرتبه تصحیح باز کتاب سر تا پا غلط در میاید با وجود وقتها که ما در تصحیح مخصوصا مبذول داشتیم باز بخطاهای فاحش بر خوردیم و محتاج بدرسرست کردن غلطنامه شدیم. اینک اغلاط ذیل را با نهایت عجله در مراجعت بمصفحات کتاب بدانها مصادف شده ایم مینویسیم و از خوانندگان مستدعی هستیم که از روی آنها کتاب را اصلاح کنند. و مقید بوده ایم که اغلاط خیلی فاحش را که در معنی مؤثرند بنظر قارئین عظام برسانیم. و از کافیهی سه نقطه باین شکل «ک» یا اشکال دیگر که باصطلاح کف نونی زبان ترکی است و در زبان فارسی اصلا وجود ندارد و مکرر در این کتاب دیده میشود صرف نظر کردیم و هر کجا که در مقابل خطا صواب نوشته نشده زائد است.

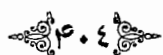
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	خصوصیتی	دارای	۷	۱۵	مردم	مردم در زمان
			خصوصیتی				خسرو پرویز
۴	۲	نقراض	انقراض	۹	۷	یهوده	یهوده
۵	۱۷	مناسب	مناسبت				خسرو پرویز
۶	۶	بخوبی	بخوبی	۱۰	۷	قوج	قوج
۷	۷	پرویز	پرویز	۱۲	۱۷	ضبط	ضبط
۷	۱۰	آذر گشناسب	آذر گشناسب	۱۳	۹	ایرانبها	ایرانیها



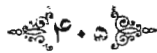
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۸	وده	بوده	۳۱	۱۱	ذغفة	دغفة
۱۴	۲۰	کرد	کرده	۳۳	۱	بمراتب	بمراتب
۱۵	۳	خذیفة	حدیفة	۳۴	۱۰	المساوات	بمساوات
۱۵	۵	در بن	در این	۳۴	۱۲	ذینوری	دینوری
۱۶	۱	عرب	عرب	۳۵	۱۶	الزبرقان	الزبرقان
۱۶	۱	نداده	نداده اند	۳۵	۱۹	مبیضه	مبیضه
۱۷	۸	پیش	پیش	۳۷	۱۷	بیست سال	بیست و سه
۱۷	۱۳	عمّا	عما			سال تقریباً	
۲۳	۳	وعلوم	علوم	۳۸	۱۱	سعد بن عبید، (سعد بن عبید)	
۲۵	۱۵	نفت	لغت			عمر و بن زید	عمر و بن زید
۲۵	۱۹	از لغت	در لغت			عمر و بن زید	
۲۷	آخر	شخص	شخصی			در نسخه	
۲۷	آخر	نرای	برای			جدید چاپ	
۲۸	۷	زمان	زمان کاملاً			مصر	
۲۹	۱۰	ذیل	ذیل عنوان			(الفهرست)	
۲۹	۱۱	عنوان		۳۸	۱۸	حصین بن	حصین بن نمر
۲۹	۱۶	اند	است			(نمیرخ)	(نمیرخ)
۳۰	۱۴	بسیار	که بسیار	۴۰	۱۲	بزرگ	بزرگ
۳۰	آخر	فارس	فارسی	۴۰	۱۹	مصحف	مصحف
۳۱	۶	قلانی	باقلانی	۴۱	۱۱	باقی	باقی



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱	۱۵	بقولای	بقولای	۸۱	۱۴	صفائح	صفائح
۴۸	۱۰	کنیم (و أخوذ	کنیم (و أخوذ	۸۲	۱۳	آیتک	آیتک
		از عقد الفریه	از عقد الفریه	۸۲	۱۵	کاین	کاین
		ج ۳)	ج ۳)	۸۵	۱۰	خلفای اموی	خلفای اموی
۴۸	۱۶	جهم (یا جهیم	جهم (یا جهیم	۸۶	۱۸	حساس	حساس
		بصوغه تصغیر)	بصوغه تصغیر)	۸۷	۱۴	نعمات	نعمات
۵۳	۱۱	از غیر	از غیر	۸۸	۷	شبهه نیست	شبهه، نیستکه
۵۴	۸	که	که	۸۹	۲۰	جاهیت	جاهیت
۶۵	۵	از او	از او	۹۰	۸	عنتره	عنتره
۷۱	۶	دوره	دوره	۹۰	۱۷	شد	شده
۷۲	۴	انی	انی	۹۰	۲۲	اشعارش	اشعاری
۷۴	۴	ابوالعباس	ابوالعباس	۹۱	۱۸	و نامش	و
۷۵	۱۵	بمنحنیها	بمنحنیها	۹۲	۱۱	و حمان	د حمان
۷۶	۲	بحبک	بحبک	۹۳	۹	بمن	بمن
۷۸	۱۲	اشعا	اشعار	۹۳	۱۵	کدی خاکی	کدوی خالی
۷۸	۱۳	حقاماً	حقاماً	۹۴	۱	بن قیس	بنی قیس
۷۸	۱۸	یؤس	یؤس	۹۴	۱۴	و چنانکه	چنانکه
۷۹	۱۴	دله (ذله خ)	دله (ذله خ)	۹۴	۶	خوو	خود
۷۹	۱۵	اضله	اضله	۹۴	۱۴	لصنح	لصنح
۷۹	۱۹	اقله	اقله	۹۵	۹	الکمیت	الکمیت

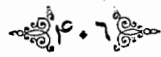


صفحه	سطر	غاط	صحیح	صفحه	سطر	غاط	صحیح
۹۷	۲	کلدی	کلده	۱۳۹	۴	الم	المال
۱۰۱	۹	برورده	برورده	۱۴۰	۱۰	بالع	بالغ
۱۰۵	۱۲	مسجیح	ابن مسجیح	۱۴۰	۱۲	طبقات	طبقات
۱۰۹	۶	مسجیح	مسجیح	۱۴۱	۱۴	المشهور	المشهور
۱۱۰	۱۶	هان	همان	۱۴۲	۱۶	اباه	ایاه
۱۱۳	۳	او	ابو	۱۴۴	۴	ماخذ	ماخذ
۱۱۳	۱۱	خنه	خنه	۱۴۵	۷	وهو	فمره و هو
۱۱۳	۱۳	النی	النی	۱۴۶	۱	فقله و فتنه	فقله و فتنه
۱۱۴	۱۳	هزیدن	هزیدن	اشعت و حرق و دواوین در سال ۸۲ هجری واقع شده است			
۱۱۴	۱۵	وازند	وازند				
۱۱۷	۳	عزت	عزة				
۱۱۸	۱۴	بوره	بوده	۱۴۶	۱۷	حسین	حسین
۱۲۰	۸	واصفهانی	اصفهانى	۱۴۷	۱۹	زیاد	زیاد
۱۲۱	۱	قطع	قطع	۱۴۸	۱۴	مینامده	مینامیده
۱۲۲	۶	فی	فتی	۱۴۹	۱۲	مغربی	مغربی
۱۲۵	۱۶	سدت	شدت	۱۴۹	۱۶	است	ات
۱۲۸	۲۴	آنها	آنها را	۱۵۰	۸	قطه	بنقطه
۱۳۳	۱	حک	جنگ	۱۵۱	۱	قرور	قرور
۱۳۴	۹	ابن	ابن	۱۵۴	۱۶	این	این
۱۳۵	۸	ابن	ابن	۱۵۵	۲	و	و

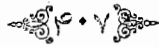


صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۶	۱۳	بیر جندی	بیر جندی	۱۶۹	۱۹	بر	بر
۱۵۷	۱۰	ار	هر	۱۷۴	۳	تقریباً	تقریباً
۱۵۷	آخر	اقوال	اقوال	۱۷۵	۱۷	شانز	شانز
۱۵۸	۲	بواسطه	بواسطه	۱۷۶	۸	نود و دو	نود و دو
		کثرت	کثرت	۱۷۷	۵	ژون	ژوئن
		اغلاط چاپ	اغلاط چاپ	۱۷۷	۱۷	این است	این باشد
۱۵۹	۱۷	بنخ	بنخ	۱۷۹	۱	کروز	یک روز
۱۵۹	۱۸	زیج	زیج	۱۷۹	۶	وضع	وضع این
۱۶۱	۳	ژد	ژیر	۱۷۹	۷	در	در
۱۶۱	۵	بنخ	بنخ	۱۷۹	۷	اول	و اول
۱۶۱	۷	ابن	ابن	۱۷۹	۱۱	با	با
۱۶۳	۱	بن	طین	۱۷۹	۱۵	فریق	تفریق
۱۶۳	۸	خوانچه‌ی	خوانچه‌های	۱۸۰	۸	زرا	زیرا
۱۶۳	۹	بند	بید				
۱۶۵	۵	سَدَق	سَدَق				
		«یاسدق»					
۱۶۶	۱۸	فد	فماءها				
۱۶۸	۱۰	تیر	تیر				
۱۶۸	۱۹	تسمیه	تسمیه‌ها				
۱۶۹	۱۱	قی	باقی				

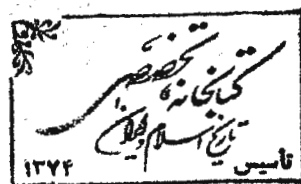
در صورتیکه ۱۶ فروردین ماه بگیریم
چنانکه از بعض محاسبات در تاریخ
جلالی بر میاید بنا بر کبس حقیقی
نتیجه ۴۷۱ و بنا بر متعارفی ۴۲۷
در میاید



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	آسان است	آسان است و				و برخی
۱۸۰	۱۶	نتیجه	نتیجه	۱۹۲	۴	که	که سال
۱۸۱	۶	الفهم	التفهیم	۱۹۲	۱۷	او	ابو
۱۸۱	۱۱	بز کرد	بزد گرد	۱۹۳	آخر	تیج	تیج
۱۸۲	۶	کیسه	کیسه	۱۹۴	۳	عشت	بعث
۱۸۲	۱۹	بی	بی	۱۹۴	۱۸	با	با
۱۸۳	۲	بح	بخ	۱۹۵	۴	۱۸۱	یا ۱۸
۱۸۳	۸	بعید	بعید	۱۹۵	۱۷	ق	بق
۱۸۴	۲۰	موقع	موقع وضع	۱۹۵	۱۷	غرب	غروب
۱۸۵	۱	قم		۱۹۷	۱۶	کذرد	کذر
۱۸۵	۲	است	است (قم)	۱۸۹	۱۸	و کسری	بعلاوه کسری
۱۸۵	۵	نتیجه	نتیجه باز	۱۹۹	۸	دقیقه	دقیقه و
۱۸۵	۵	یعنی باز	یعنی	۲۰۰	۱۳	و بحساب	و کسری که
۱۸۵	۷	مضاف	مصادف				بحساب
۱۸۷	۴	بیاً	بیاً	۲۰۰	۱۷	—	ی ی
۱۸۷	۶	بست	بیمت	۲۰۱	۷	ل	له
۱۸۸	۲۱	بخارا	بخارا	۲۰۲	۷	ضعین	ضعین
۱۹۰	۶	یج	یج	۲۰۲	۱۲	بیابد	بیاید
۱۹۰	۱۵	قریش	قریش وفات	۲۰۳	۱۸	مس	خمس
			ولید بن مغیره	۲۰۵	۵	یوم	یوم السبت و



صفحه	سطر	علط	صحیح	صفحه	سطر	علط	صحیح
۲۰۵	۱۰	العاذل	العاذل	۲۱۰	۶	الدين	الدين
۲۰۵	۱۱	قدیمه	قدیمه	۲۱۱	۶	صر	صر
۲۰۵	۱۷	بر نخورده	بدین معانی که او	۲۱۱	۱۳	صائیدی	قصائیدی
			خواسته بر نه	۲۱۱	۱۵	اه	ماه
			خورده	۲۱۱	۱۶	عبارت	عبارت
۲۰۶	۲	شیار	شیار	۲۱۱	۱۷	اموات	اموات
۲۰۶	۱۹	احتمال	احتمال	۲۱۱	۱۹	اعمال	اعمال
۲۰۶	۹۲	باتق	باتق	۲۱۱	۲۰	اقر	باقر
۲۰۶	۱۵	نفس	نفس و نفس	۲۱۳	۶	قل	قبیل
			(فی نسخه)	۲۱۳	۹	در	
۲۰۷	۷	مخلفه	مختلفه	۲۱۵	عدد - ۱۱۵		۲۱۵
۲۰۷	۹	کانت	و کذالك	صفحه			
			کانت	۲۱۷	۶	بالا	بالاد
۲۰۷	۳	کنانه	کنانه	۲۱۷	۷	نبال	دنبال
۲۰۷	۴	تمامه	تمامه	۲۱۷	۱۳	رباست	رباست
۲۰۸	۱۹	مخرم	مخرم و	۲۲۷	۱۶	محبی	محبی
۲۰۸	۲۰	رپا	برپا	۲۳۰	۱۱	متبذل	متبذل
۲۰۸	۲۱	زیارت	زیارت	۲۳۲	۹	قرینه	قرینه
۲۰۹	۴	با	با	۲۳۳	۱۸	بود	بودند
۲۰۹	۵	بازدهم	عاشورا یادم	۲۳۷	۲۰	ا کرده	کرده



۱۵۰۸

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۹	۵	۵۷۵۵	۰۷۰۰	۲۷۳	۱۴	وبن	بوین
۲۴۵	۱۴	۵۲	۵۲	۲۸۱	۳	حمتیان	حمیتان
۲۴۶	۱۱	تس	تس	۲۸۱	۱۷	ر کیب	تر کیب
۲۴۷	۷	باقیمانده	باقیمانده	۲۸۳	۱۱	ما	اما
۲۵۴	۴	طبیعی	طبیعی	۲۸۳	۱۱	دد	در
۲۵۷	۱۴	زاجع	راجع	۲۸۵	آخر	النهز	النهر
۲۵۷	آخر	ثلاثه	ثلاثه	۲۸۸	۱۸	بدیم	ندیم
۲۵۸	۱۲	تور	هاتور	۲۸۹	۷	جرجی	و جرجی
۲۵۸	۹۵	اکتند	کنند	۲۹۱	۱۳	هر	
۲۵۸	آخر	لمعنی	المعنی	۲۹۶	۲	اضل	اصل
۲۶۰	۹	گشت	کشت	۳۰۵	۱۳	عصش عالی	عطاش عالی
۲۶۲	۶	زبان	زبان	۳۰۹		داعیان	داعیان
۲۶۵	۸	لفظی	لفظی فارسی				(واعیان خ)
۲۶۶	۹	یکد	بگر	۳۱۰	۶	شعراو	وشعرا
۲۶۸	۶	عال	علل	۳۱۳	۲۰	قای کو بند	قوی گو بند
۲۷۰	۲۰	غالباً		۳۱۴	۱	غرب	عرب
۲۷۲	۵	گیللی	گیلکی	۳۲۷	۴	قی	فی
۲۷۲	۷	نچتو	پختو	۳۳۳	۱۷	آنرا	
۲۷۲	۱۷	تمش	تمش	۳۵۱	۳	الیث	اللیث
۲۷۳	۷	بار	بار	۳۵۲	۲۰	ودودام	دد و دام